

 رُوِیَ عَن أمیرِالمُؤمنینَ عَلیه السَّلامُ أنّه قالَ:

العِلمُ نَهرٌ وَ الحِکمَةُ بَحرٌ و العُلَماءُ حَولَ النَّهرِ یَطوفونَ

و الحُکَماءُ فی وَسَطِ البَحرِ یَغوصونَ

و العَارِفونَ فی سُفُنِ النَّجاةِ یَخُوضونَ

 از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده است:

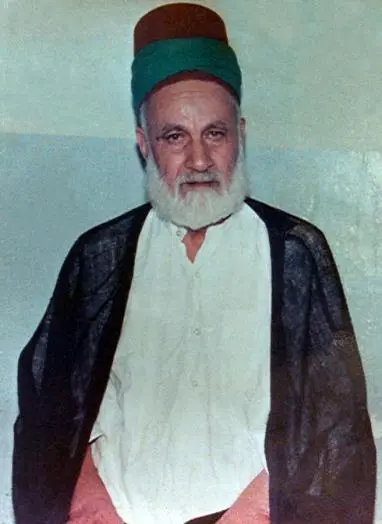
 دانش همانند رودخانه می‌ماند و حکمت چون دریا است؛ و دانشمندان اطراف نهر در گردش‌اند و حکماء در میان دریا شناور و عرفاء در کشتی‌های نجات، اقیانوس‌ها را درمی‌نوردند.

 (شرح اصول الکافی، مولی محمد صالح المازندرانی، ج 2، ص 61)



تصویر عارف کامل واصل، مرحوم آیة الله العظمی علاّمه قاضی،

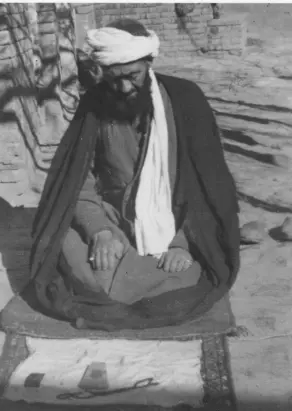
رضوان الله علیه



 تصویر علاّمه طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ در منزل مرحوم شهید قدّوسی (طهران ـ سیّد خندان) در این تصویر، مقابل ایشان مرحوم علاّمه طهرانی قرار دارند که دربارۀ مطالب مندرج در مهرتابان بحث می‌کنند. این جلسات به شش جلسه منتهی شد و در جلسه آخر که این بنده حضور داشته و این تصاویر را برداشتم، مرحوم علاّمه طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ به مدّعا و مبانی توحیدی علاّمه طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ ملتزم گشتند و آن را پذیرفتند و از پی‌گیری این مباحث از ایشان تشکر کردند. رحمة الله علیهما رحمة واسعة.



تصویر حضرت علاّمه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی قدس الله سرّه در منزل مرحوم شهید قدّوسی



 تصویر مرحوم آیة الله انصاری در حال نماز، در منزل مسکونی خویش. ایشان از آنجا که عکس‌برداری را جائز نمی‌دانستند و در این مطلب احتیاط می‌کردند، به طور مخفیانه چند تصویری از ایشان برداشته شده است.

# احوال مرحوم آیة الحقّ و الیقین میرزا علی آقا قاضی قدّس الله نفسه الزّکیة



تصویر عارف کامل مرحوم آیة الله العظمی و حجة الله اکبر سیّد علی قاضی ـ قدّس الله سرّه ـ در اواخر عمر.

 گویند: شب ارتحال این رجل الهی در آسمان شهر نجف تناثر نجوم (فرو ریختن ستارگان) اتّفاق افتاد.

 بنده روزی به اتّفاق مرحوم والد علاّمه طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ به ملاقات مرحوم آیة الله سیّد عبدالعزیز طباطبائی در قم رفتیم و در اثناء صحبت ایشان فرمودند: مرحوم آیة الله خوئی ـ رحمة الله علیه ـ به من و چند نفر دیگر فرمودند: «خود من در شب فوت مرحوم قاضی دیدم در آسمان تناثر نجوم اتّفاق افتاده است!» ما به ایشان عرض کردیم: آقا چه ربطی بین فوت مرحوم قاضی و فرو ریختن ستارگان است؟ ایشان فرمودند: من مشاهدۀ خود را می‌گویم شما خواه بپذیرید خواه نپذیرید. (معلِّق)

## احوالات و حکایات

###### [مطالب منقوله از شاگردانِ بدون واسطۀ مرحوم آقای قاضی رضوان الله علیه]

 این حقیر در أحوال آیة الحقّ‌ و سندُ العرفان آیة الله العُظمی و حجّة الله الکُبری، الفقیه البصیر، الأدیب اللغویّ، الشّاعر المُفلِق، و الحکیم الإلهی، و المفسّر الکبیر و المحدّث العظیم و العارف بالله، الوحید الأوحد فی زمانه و عصره، بل لمن تقدّم منه أو تأخّر إلاّ مَن شاء اللهُ و تخیّر، الحاجّ السیّد المیرزا علیّ القاضیّ الطباطبائی التبریزیّ ـ قدّس الله تربته الزّکیّة ـ‌ در جاهای مختلف از بحث‌ها (چه در کتب مطبوعه و چه غیر مطبوعه،‌ و چه در دفاتر یادداشت‌ها و جُنگ‌ها) مطالب مسلّمه و مُتقَنه‌ای را که به حقیر به طور یقین رسیده بود، ذکر نموده‌ام. گرچه ورود حقیر به نجف أشرف، چهار سال پس از ارتحال آن سعید بود، امّا چه از شاگردان بلافصلِ ایشان بعد از حیات در نجف و چه از خصوص استادنا و ملاذنا العلاّمة آیة الله السیّد محمّد الحسین الطّباطبائی ـ قدّس الله نفسه ـ در بلدۀ طیّبۀ قم شنیده بودم، به قدری متقن و مسلّم بود که در حکم مشاهده و حضور و استماع و رؤیت خود مرحوم قاضی بود.

 اینک در اینجا[[1]](#footnote-1) بعضی از وقایعی را که تا به حال در جائی ننوشته‌ام می‌آورم و

سپس به مواضع ذکرِ اسم آن عالی مرتبت در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه و جنگ‌ها اشاره می‌کنم، تا برای خَواصّ حقیر و یا کسانی که بخواهند بیشتر از احوال او مطّلع شوند و یا بخواهند شرحی از أحوال او را به نگارش در آورند، همچون سرور أرجمند و برادر مکرّم و معظّم خود، حضرت دانشمند ذیقدر، العَلَم العَلاّم و الطَّوْد الأفخم، صاحب سِرِّ پدر بزرگوار، و نمونۀ شرف و فضیلت و منهاج آن فقید عالی‌مقدار، جناب آقای حاج سیّد محمّد حسن قاضی طباطبائی ـ‌ أطال الله فی عمره الشّریف و جَعَلَه خیراً من بُقْیا سَلَفِه العظیم و مَتَّعنا و مَتَّع المُسلمینَ من فائض أنفاسه الکریمة ـ این نوشتجات در مرأی و منظرشان قرار گیرد و در صورت تمایل، به شرح أحوال و ترجمۀ آن آیت کبیر إلهی بیفزایند؛ بمنّه و جوده و کرمه.

###### [کرامتی از مرحوم قاضی در پیدا شدن تسبیح آقای شیخ جواد سهلاوی]

 آقای شیخ جواد سَهْلاوی (ره) گفتند:

 یک شب برای زیارت کربلا با بَلَم (کشتی کوچک و قایق) از راه آب (فرات) می‌رفتیم، اتّفاقاً در آن بلم هم مرحوم قاضی سوار بودند؛ چون نماز عشاء را به جای آوردم و شام خوردم، دیدم تسبیح من نیست. تسبیح من از جنس شاه مقصود بود و من آن را بسیار دوست داشتم، هرچه تفحّص کردم أبداً پیدا نشد. خدمت مرحوم قاضی عرض کردم، فرمودند: إنَّ اللهَ عَلَی رَجْعِهِ لَقَادِرٌ.[[2]](#footnote-2)

 فردا صبح که سفره را باز کردم، تسبیح را در میان سفره دیدم، با آنکه این همان سفره‌ای بود که دیشب در آن غذا خورده بودم و پس از صرف طعام، خودم با دست خودم ته ماندۀ آن را از خرده‌های نان برای ماهیان دریا در شطّ تکان داده بودم!

###### [دفع وحشت و دهشت زوّار مسجد سهله با دعای مرحوم قاضی رحمة الله علیه]

 و نیز ایشان گفتند:

 یک روز که مرحوم قاضی در مسجد سهله بودند، خدمتشان عرض کردم: اینجا بعضی اوقات دزد می‌آید و غالباً هم با أسلحه و خنجرند؛ گرچه زوّار شب در مسجد چیز مهمّی ندارند که ایشان ببرند امّا دهشت و وحشتی آنان را فرا می‌گیرد؛ که عبادت شب، دیگر بر آنان مشکل می‌گردد. از شما تقاضا دارم دعائی بدهید که دیگر نیایند!

 فرمودند: إن شاء الله دیگر نمی‌آیند!

 از آن به بعد، دزد در مسجد سهله دیده نشد، با آنکه تا به حال قریب ده سال می‌گذرد.[[3]](#footnote-3)

###### [رفع گرفتاری از آقا شیخ عبّاس قوچانی]

 حضرت آقای آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ رحمة الله علیه ـ فرمودند:

 وقتی، یک گرفتاری عجیبی برای من در نجف پیدا شد به طوری که قریب سی چهل نفر از أعراب به من سوء ظنّی برده بودند و من از وحشت آنان آرام و قرار نداشتم، خواب از چشمان من رفته بود.

 مشکل را به محضر مقدّس مرحوم قاضی عرض کردم. ناگهان آن سوء ظنّ از میان رفت و بر همه مشهود شد که در اشتباه بوده‌اند! و این رفع اتّهام مِن حیثُ لا نحتسِب بود؛ زیرا بر حَسَب موازین عادی محال به نظر می‌رسید که این عدّۀ کثیر بدون هیچ سبب و مقدّمه‌ای بر اصل مطلب واقف گردند.

\* \* \*

 و نیز معظّم له فرمودند:

 روزی یکی از أطفال ما مبتلا به مرض سرخک شد و مرحوم قاضی مطّلع شدند و فرمودند:

 چشمان او را با انگشتری پنج تن علیهم السّلام مُهر کن!

 من قدری تسامح نمودم؛ یعنی به واسطۀ مشاغل و شواغل از جمله همین بیمارداری چند روز گذشت تا یک روز مرحوم قاضی به من فرمود: آیا چشمان او را مهر کردی؟! عرض کردم: نه! در صدد هستم که مُهر کنم.

 مرحوم قاضی به حالت عصبانیّت فرمود:

 چرا مهر نکردی؟! چرا مهر نکردی؟!

 پس از آنکه طفل شفا یافت، نشانۀ یک دانۀ سرخک در چشم او باقی مانده است.

###### [تقاضای حاج رجبعلی خیاط از آقای قاضی]

 و نیز آن مرحوم[[4]](#footnote-4) ـ‌ قدّس الله روحه ـ‌ فرمودند:

 یکی از أرباب مکاشفۀ معروفِ ساکن طهران به نام حاج رجبعلی خیّاط در منزل مرحوم قاضی آمد و گفت: من حالی داشتم که تمام گیاهان خواصّ و أثر خود را به من می‌گفتند، مدّتی است حجابی حاصل شده و دیگر به من نمی‌گویند؛ من از شما تقاضا دارم که: عنایتی بفرمائید تا آن حال به من بازگردد!

 مرحوم قاضی به او فرمود: دست من خالی است.

 او رفت و پس از زیارت دورۀ کربلا و کاظمین و سُرَّ مَن رَءآه به نجف آمد و یک روز که جمیع شاگردان نزد مرحوم قاضی گرد آمده بودند، در منزل ایشان

آمد و از بیرون درِ اطاق سرش را داخل نموده گفت:

 آنچه را که از شما می‌خواستم و به من ندادید، از حضرت صاحب الأمر گرفتم، و فرمود: «به قاضی بگو بیاید نزد من، من با او کاری دارم!»

 مرحوم قاضی سر خود را بلند کرده به سوی او، و گفت:

 «بگو قاضی نمی‌آید!»[[5]](#footnote-5)

###### [میرزا ابراهیم عرب، صاحب اراده متین و سیر و سلوک راستین]

 مرحوم حاج شیخ [عبّاس] قوچانی ـ قدّس الله سرّه ـ أیضاً فرمودند:

 یکی از کسانی که خدمت مرحوم قاضی رسید و از ایشان دستور می‌گرفت و جزء‌ تلامیذ وی محسوب می‌شد، آقا میرزا ابراهیم عرب است؛ که پس از سالیان دراز [و] ریاضت‌های سخت به مطلوب اصلی نرسیده و برای وصول به کمال خدمت ایشان رسید.

 وی ساکن کاظمین بود و شغلش مرده شوئی بود؛ و گویا خودش این شغل را انتخاب نموده بود که از جهت ریاضت نفس أثری قوی در نفس او داشته باشد. چون خدمت مرحوم قاضی رسید، گفت:

 «من از شما تقاضا دارم که هر دستوری دارید به من بدهید ولی من در میان شاگردان شما نباشم؛ چون شاگردان شما تنبل هستند، مرا هم تنبل می‌کنند.»

 این تشرّف و گفتگوی او با مرحوم قاضی در حالی بود که مرحوم قاضی از کنار شطّ (شطّ فرات) از کوفه به سوی مسجد سهله می‌رفتند و تقریباً تا نزدیک مسجد سهله سخنشان طول کشید؛ مرحوم قاضی از او پرسیدند:

 آیا زن داری؟

 گفت: نه، ولیکن مادری و خواهری دارم.

 مرحوم قاضی به او فرمودند: روزی آنها را از کدام راه به دست می‌آوری؟

 در اینجا که نمی‌توانست این سرّ را نزد مربّی و معلّم و بزرگ‌مردی که می‌خواهد از او دستور بگیرد انکار کند، از روی ناچاری و ضرورت گفت: من به هرچه میل کنم فوراً برایم حاضر می‌شود؛ مثلاً اگر از شطّ، ماهی بخواهم فوراً ماهی خودش را از شطّ بیرون می‌افکند، این طور! و با دست خود اشاره به شطّ نموده فوراً یک ماهی خودش را از درون آب به روی خاک پرتاب کرد.

 مرحوم قاضی به او فرمود: اینک یک ماهی بیرون بینداز!

 دیگر هرچه اراده کرد نتوانست.

 مرحوم قاضی به او فرمود: باید دنبال کسب بروی و از این طریق تهیّۀ روزی نمائی!

 او تمام دستورات لازم را گرفت و به کاظمین مراجعت کرد و به شغل الکتریکی و سیم‌کشی پرداخت و از این راه إمرار معاش می‌کرد و حالات توحیدی او بسیار قویّ و شایان تمجید شد، به طوری که در نزد شاگردان مرحوم قاضی به قدرت فهم و عظمت فکر و صحّت سلوک و واردات عرفانیّه و نفحات قدسیّۀ ربّانیّه، معروف و مشهور گردید؛ تا سرانجام پس از رحلت مرحوم قاضی در أثر اتّصال بدنش به تیّار کهربای شهر، (در حال چراغانی شب عیدی که در کاظمین بدان مشغول بود) از دنیا رحلت و به سرای باقی روحش پرواز نمود. رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.

 اقول: مرحوم میرزا ابراهیم عرب در میان همۀ شاگردان مرحوم قاضی به ارادۀ متین و سیر و سلوک راستین مشهور بود؛ ولی چون در کاظمین سکونت داشت حقیر را شرف ملاقاتش حاصل نشد تا در همان سال‌هائی که برای تحصیل به نجف اشرف مشرّف بودم در اثر حادثۀ گرفتن برق از دنیا رفت.

###### [ها! مشغول جَنگ هستی؟!]

 و أیضاً مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس فرمودند:

 ما هر روز صبح‌ها دو ساعت در محضر مرحوم قاضی می‌رفتیم و در این اواخر چنانچه کتابی قرائت می‌شد من آن را می‌خواندم و آن مرحوم شرح و توضیح می‌دادند.

 یک روز صبح زود بود که به خدمتشان رسیدم و آن روز ایشان در منزل جُدَیدَه بودند (ایشان چهار عیال داشتند و هر کدام در منزلی سکونت داشتند، و از همه اولاد فراوان داشتند و هنگام فوت نُه پسر و مجموعاً حدود بیست اولاد داشتند، و در اطاق شخصی ایشان غیر از حصیر خرمائی أبداً چیزی یافت نمی‌شد) در آن روز که عبورم به منزلشان از کنار سُورِ نجف (دیوار کشیدۀ بلند اطراف شهر برای حفاظت از هجوم دشمن) بود که اینک خراب شده است و شهر نجف توسعه پیدا نموده و شامل قسمت جُدَیدَه هم شده است، ناگهان در فکر حملۀ‌ وهّابی‌ها افتادم که سابقاً به کربلا حمله کردند و هزاران نفر را کشتند و از علمآء و صلحآء و زوّار و مقیمین دریای خون جاری شد، تا آنجائی که ضریح مطهّر و صندوقش را خرد کرده و با چوبِ آن بر روی قبر مبارک قهوه درست کردند، و نشستند و خوردند؛ امّا در نجف أشرف به واسطۀ حصار آن به سور و مقاومت مردم آن از بالا و شکاف‌های سور، نتوانستند وارد شوند و پس از چند روزی توقّف در أطراف سور، فرار کردند.

 در این اندیشه غرق شده بودم که باید ما خودمان را به أنواع سلاح مجهّز کنیم تا اگر ثانیاً حمله کردند، ریشۀ آنان را برکنیم، سلاح ما باید چنین و چنان باشد؛ و جوانان ما باید چنین و چنان فنون جنگ را بیاموزند، و همین طور در این فکر بودم و خاطرات از اطراف هجوم می‌نمود که به منزل آن مرحوم رسیدم و در زدم و وارد شدم؛ تا چشمشان به من افتاد، فرمودند:

 «ها! مشغول جنگ هستی؟!»

 عرض کردم: چه فرمودید؟ کدام جنگ؟!

 فرمودند: «مقصودم جنگ با نفس أمّاره است!»

###### [مرحوم قاضی به شاگردان خود توصیه می‌کردند تا لباس سیاه نپوشند]

 حاج شیخ عبّاس (ره) می‌فرمودند:

 مرحوم قاضی همیشه لباس سفید رنگ می‌پوشیدند و به شاگردان خود نیز توصیه می‌نمودند تا لباس سیاه نپوشند. یک روز که خدمتشان رسیدم در تن من قبای قهوه‌ای رنگ بود.

 فرمودند: چرا لباس سیاه پوشیده‌ای؟!

 عرض کردم: این که سیاه نیست!

 با تندی فرمودند: «سیاه نیست؟!»

 چون در شرع مقدّس، پوشیدن لباس تیره‌رنگ به مثابه سیاه‌رنگ، مکروه است و لباس‌های سفید و کم‌ رنگ مستحب است، لباس سیاه لباس اهل جهنّم است و لباس سپید لباس فرشتگان است.

###### [همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست]

 و أیضاً ایشان فرمودند: فلان کس (یکی از شاگردان جوان که أخیراً به خدمت مرحوم قاضی (ره) مشرّف شده بود و طبق دستور عمل می‌کرد، ولی مدّتی گذشته بود و برای وی فتح بابی نشده بود) روزی برای من گفت:

 یک روز در میان راه که به محضر مرحوم قاضی می‌رفتم با خود فکر می‌کردم که: چون آقا میرزا علی آقا قاضی پیر شده است شاید از عهدۀ تربیت شاگرد برنیاید، خوب است حرکت کنم به همدان و به خدمت آقای حاج شیخ جواد انصاری

مشرّف گردم و از او فتح باب طلب نمایم، چرا که او نسبة‌ً سر حال است و با شاگردان بیشتر می‌تواند مشغول باشد؛ همین که وارد شدم و سلام کردم و نشستم؛ مرحوم قاضی فرمود:

من چنان شرمنده شدم و سر خود را پائین انداختم که تا وقت آمدن خجل و شرمگین بودم.

###### [جلسات مرحوم قاضی در شب‌های ماه مبارک رمضان]

 و ایشان أیضاً نقل کردند از آقای سیّد محمّد کلانتر (یکی از طلاّب معروف آن زمان و یکی از علمای فعلی این زمان نجف اشرف) که:

 در ماه‌های مبارک رمضان، مرحوم قاضی در منزل خود چهار ساعت از شب گذشته تا دو ساعت، مجلسی برای رفقای خود داشتند. یک شب من هم رفتم ببینم چه خبر است، ولی در داخل اطاق نرفتم و در ایوان مجاور نشستم و به فرمایشات ایشان گوش می‌دادم.

 حالتی در آن شب بر من دست داد که چون بیرون آمدم و از کوچه‌های نجف عبور می‌نمودم با خود می‌گفتم: یا من امشب دیوانه شده‌ام؛ و یا تمام مردم نجف غیر از من، همه دیوانه‌اند!

###### [تأثیر کلام ملکوتی ایشان بر نفوس]

 آقای سیّد ابراهیم کُماری طلبه‌ای بود در نجف اشرف از اهل آذربایجان و بسیار اهل بحث و جدل بود، و تا حیات داشت فقط به درس مرحوم استادنا العلاّمه

آیة الله العظمی آقا شیخ حسین حلّی ـ قدّس الله نفسه ـ می‌آمد؛ هم به درس فقه و هم به درس اصول ایشان می‌آمد و به درس شخص دیگری أبداً نمی‌رفت. خدایش رحمت کند در همان دورانی که حقیر در نجف اشرف مشرّف بودم مریض شد و در منزل بستری شد و حقیر هم روی سوابق مودّت و آشنائی و هم‌درسی به دیدنش رفتم؛ ولی چند روزی بیشتر حیات نداشت و به رحمت حقّ پیوست؛ رحمة الله علیه رحمة‌ً واسعة.‌ً بسیار مرد غیور و قدری هم عصبانیُّ المزاج بود؛ و غالباً در درس هم، داد و بیداد راه می‌انداخت، امّا استادنا الأجلّ الأکرم شیخ آقا حسین حلّی از میدان بِدر نمی‌رفتند و پاسخش را کاملاً می‌دادند، ولی او غالباً قبول نمی‌کرد و بر گفتار خود مُجدّ بود. از وی نقل شد که گفت:

 من شنیده بودم که مرحوم قاضی مجالسی در منزل دارد و شاگردانی به خصوص دارد که آنها را به عبادت و سجده‌های طویله و رفتن به مسجد کوفه و مسجد سهله و انعزال از عامّۀ مردم می‌خواند. با خود گفتم: این کارها خلاف شرع است و صوفی‌گری است. من یک روز می‌روم و با او مباحثه می‌کنم و برای او اثبات می‌کنم که این کارها باطل است.

 یک روز به منزل ایشان رفتم، دیدم شاگردان دور تا دور اطاق محقّر ایشان نشسته، و ایشان مشغول موعظه می‌باشند؛ من درون اطاق دَم در نشستم. آن روز مرحوم قاضی از مرگ سخن می‌گفت؛ سه ربع ساعت بیشتر کلامشان به طول نینجامید که چنان حالت دهشت و وحشتی مرا فرا گرفت که فوراً به منزل بازگشتم و این حالت یک هفته در من باقی بود و در آن هفته از منزل بیرون نرفتم، چرا که چنین می‌پنداشتم عزرائیل در کوچه مرا می‌گیرد و قبض روح می‌کند.

###### [همۀ حضّار وضو دارند إلاّ...!]

 أیضاً حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ أعلی الله مقامه ـ (در آن

شبی که مرحوم آقای حاج شیخ جواد انصاری ـ قدّس الله نفسه ـ به منزل ایشان به میهمانی دعوت داشتند، و تمام حضّار هفت هشت نفر بیش نبودند و حقیر هم در آن مجلس مدعوّ بودم) نقل کردند: قبل از گستردن طعام که خواستند با آفتابه و لگن دست حضّار را بشویند، مرحوم آقای انصاری فرمودند: «شستن لازم نیست، زیرا همۀ حضّار وضو دارند الاّ...!»

 حضرت آقا حاج شیخ عبّاس می‌فرمودند: من فقط وضو نداشتم و این کلمۀ «الاّ» در گفتار مرحوم انصاری، راجع به من بود و این در حقیقت خبر غیبی بود که مرحوم انصاری در آن شب داد. نظیر[آن] إلاّئی که مرحوم قاضی [خبر] داد. توضیح آنکه:

 وقتی برای ما صبیّۀ آقای حاج شیخ احمد آخوندیِ یزدی (کتاب‌فروش معروف نجف) را عقد کردند و زفاف نزدیک شد، ما منزلی تهیّه نموده و جهیزیّۀ عروس را آوردند و در آن چیدند و پرده‌ها را آویزان نمودند، و از هر جهت منزل مرتّب و منظّم و آماده بود.

 در آن روزی که فردا شب آن لیلۀ زفاف بود، مرحوم قاضی به منزل ما تشریف آوردند و دیدند همۀ‌ امور منظّم و مرتّب است و پرده‌ها آویخته است، فرمودند:

 «از هر جهت وسائل و لوازم مهیّا و انتظاری برای زفاف نیست الاّ اینکه...!»

 چون آن مرحوم خارج شدند ما نفهمیدیم معنی «الاّ اینکه» چه بود، تا آنکه همان شب یک مخدّره‌ای از محترمات و معظّمات بیت مرحوم آخوندی فوت می‌کند و بدین جهت زفاف چند ماه به تأخیر می‌افتد؛ آنگاه برای ما روشن شد که معنی آن کلمه چه بوده است!

###### [احوال سالکان طریقت]

 و أیضاً فرمودند:

 روزی محضر مرحوم قاضی بودیم، حضرت آقای آیة الله آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی (ره) به دیدن مرحوم قاضی تشریف آوردند و در ضمنِ سخن از ایشان تقاضای موعظه نمودند. مرحوم قاضی گفتند:

 «شما بحمد الله و المنّة جامع کمالات می‌باشید. منِ حقیرِ فقیر به شما چه عرض کنم؟!»

 آقا سیّد جمال الدّین إصرار کردند. مرحوم قاضی فرمودند:

 «من که چیزی نمی‌دانم و چیزی در دست ندارم، امّا اینک قبل از اینکه سر‌کار تشریف بیاورید، در اینجا کتابی خوانده می‌شد و در آنجا شرحی از أحوال بعضی از سالکان طریقت نوشته بود که حالشان این طور بود که: چون شب می‌شد آنچه از گردۀ نان خوراک، و از آبِ کوزه باقیمانده بود، در راه خدا إنفاق می‌کردند و سپس می‌خوابیدند.»

 مرحوم آقا سیّد جمال الدّین برخاستند و خداحافظی کرده و رفتند.

###### [اساتید عرفانی مرحوم قاضی به نقل از خودشان]

 حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس (ره) أیضاً می‌فرمودند: داستان أساتید عرفانی مرحوم قاضی (قدّه) از قرار نقل خودشان بدین‌طریق بوده است که: استاد اوّل ایشان، پدرشان آقا سیّد حسین قاضی، و او شاگرد امامقلی نخجوانی، و او شاگرد آقا سیّد قریش قزوینی بوده است. از این قرار که:

 امامقلی نخجوانی در نخجوان در زمان شباب خود، عاشق یک پسر أرمنی می‌شود و به طوری عشق او بر او غالب می‌گردد که خواب و خوراک را از او می‌گیرد، و روزی که در معبر و خیابان در اندیشۀ خود با او مشغول و سراسیمه و حیاری می‌رفته است کسی از پشت سر دست به شانۀ او می‌گذارد و می‌گوید:

 «این راه عشق نیست و این عشق درست نیست! عشق، عشق خداست و باید

به او عاشق شد.»

###### [تبدیل عشق امامقلی نخجوانی به عشق خدائی]

 به مجرّد این کلام عشقش تبدیل به عشق خدا می‌شود، آن عشق به گونه‌ای از بین می‌رود که أثری از آن به جای نمی‌ماند و عشق خداوند تمام وجودش را فرا می‌گیرد.

 پس از چند روز، باز آن مرد به او می‌رسد و این، از او، راه وصول و چاره می‌طلبد، او می‌گوید: «باید بروی به مکّۀ مکرّمه و در آنجا اقامت کنی تا کارت درست گردد.»

 امامقلی از او دستور می‌گیرد و به مکّه رهسپار می‌شود و چهار سال درنگ می‌کند و به مقصودش نمی‌رسد، و پس از گذشت این زمان به او گفته می‌شود:

 «باید به مشهد مقدّس خدمت حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام بروی و در آنجا به چاره‌ات می‌رسی!»

 امامقلی از مکّۀ مشرّفه به صوب خراسان رهسپار و سه ماه تمام در مشهد مقدّس به توسّلات و زیارات حضرت امام رضا علیه السّلام اشتغال می‌ورزد و مع‌ذلک فتح بابی برای وی نمی‌شود؛ پس از گذشت سه ماه از جانب حضرت رضا علیه السّلام به او گفته می‌شود:

 «باید به قزوین بروی نزد آقا سیّد قریش قزوینی! مطلوب تو آنجاست.»

 امامقلی می‌گوید: من تا آن لحظه أبداً نام و نشانی از آقا سیّد قریش نشنیده و به خاطر نداشتم؛ فلهذا از مشهد به سوی قزوین حرکت نمودم و در قزوین از او جویا شدم. معلوم شد از علمای معروف و سرشناس و دارای درس و بحث، و در منزل وی رفع خصومات و مشکلات مردم می‌گردد.

 من هم روزی به منزل او رفتم و در میان مراجعین نشستم. اطاق‌های متعدّدی برای مراجعین بود و او به کارها و حوائج مردم رسیدگی می‌نمود؛ و من پیوسته با خود می‌گفتم: عجیب است که مرا بدین‌جا ارجاع داده‌اند و در قزوین هم یک نفر

آقا سیّد قریش قزوینی بیشتر نیست! و این مرد که اهل مراجعۀ مردم و رفت و آمد و رتق و فتق عامّه است، کجا می‌تواند درد مرا دوا کند؟! طبعاً باید او یک مرد مُنعَزل و منزوی باشد. بالأخره نشستم تا قریب ظهر که مردم همه رفتند و من هم برخاستم که خداحافظی کنم و بروم. در این حال آقا سیّد قریش از بالای اطاق به من اشاره‌ای نمود که بیا!

 من نزد او رفتم و از اطاق‌های متعدّدی مرا عبور داد تا در یک اطاق آخر وارد شدیم. در آنجا بدون آنکه من چیزی بگویم، مثل اینکه تمام امور و جریانات و أحوال من در مُشتِ اوست، دستوراتی به من داد و فرمود:

 «باید به اینها عمل کنی و إن شاء الله مقصدت حاصل است و اضافه فرمود: باید به تبریز بروی و در آنجا رحل اقامت افکنده و به کسب و کار مشغول شوی!»

 من به سمت تبریز حرکت نمودم و در آنجا جماعتی از صوفیان بودند که أمر بر آنها مشتبه شده بود؛ آنان صبحگاهان هر کدامشان یک دورۀ تسبیح، صاحب جواهر را لَعْن می‌کردند! من جلوی این أمر را گرفتم و ایشان را به راه شرع قویم و صراط مستقیم هدایت نمودم. همه آنها از صوفیان صافی ضمیر و رندان صاحب شریعت‌ و اهل تقلید و عبادت شدند. و الحمد للّه به مقصد و مقصود رسیدم و آنچه در وعده بود صورت خارج و تحقّق یافت و نیز فهمیدم علّت اعزام من به تبریز این بوده است.

###### [اتّصال آقا سیّد حسین قاضی به امامقلی نخجوانی]

 امامقلی در تبریز طبق فرمودۀ آقا سیّد قریش به کسب مشغول می‌شود و در بازار دکّانی می‌گیرد و آقا سیّد حسین قاضی به او متّصل می‌شود و به مقامات و درجات می‌رسد و او از فرزندش سیّد علی دستگیری می‌کند و فتح باب مرحوم قاضی به دست او بوده است.

 آقا سیّد حسین قاضی تحصیلاتش را در سامرّاء نزدیک میرزای بزرگ (مرحوم

حجّة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی) فرا می‌گیرد؛ و چون فارغ التّحصیل می‌شود و دارای مقامات علمی و فقهی می‌گردد، با اجازۀ مرحوم میرزا به تبریز مراجعت می‌کند و در تبریز در اُمور عرفانیّه و راه خدا و سیر و سلوک و معرفت از مرحوم امامقلی دستور می‌گیرد. بنابراین مرحوم آقا سیّد حسین قاضی جامع کمالات علمی و فقهی و عرفانی است. روزها به دکّان مرحوم امامقلی می‌رفته و ساعتی می‌نشسته و کسب فیض می‌نموده است.

 امامقلی مردی بلند قامت بوده است و پیوسته حتّی در موقع کار و خرید و فروش ساکت بوده است، در عین وقار و سکوت، مشتریان را راه می‌انداخته و به حوائجشان رسیدگی می‌نموده است.

 مرحوم آقا میرزا علی قاضی در تبریز تا سنۀ 1313 که به نجف اشرف مشرّف می‌شود (یعنی تا بیست و هشت سالگی) در تحت تربیت علمی و فقهی و عرفانی این پدر بزرگوار بوده است و فتح باب عرفانی و کشف امور غیبیّه به أمر و تحت نظر پدرش بوده است. چون به نجف مشرّف شد، پس از یک سال پدرش رحلت می‌کند و او را در وادی السّلام دفن می‌کنند.

###### شرح حال مرحوم حاج محمّد قلی‌خان نخجوانی استاد والد مرحوم قاضی (ره)

 بالجمله پدر مرحوم قاضی از تربیت شدگان حاج محمّد قلی هستند و داستان ایشان آن است که:

 هنگامی که والد مرحوم قاضی خواستند از سامراء به تبریز حرکت کنند، هنگام تودیع، استاد ایشان مرحوم حاج میرزا محمّد حسن شیرازی ـ‌ أعلی الله مقامه ـ به ایشان فرمودند:

 «در بیست و چهار ساعت، تمام ساعات را که برای مردم کار می‌کنی یک

ساعت را برای خود باقی گذار و در آن ساعت به کارهای محاسبه با نفس پرداز!»

 پس از چند سال که یکی از اهالی تبریز به سامراء آمدند مرحوم میرزا از حالات مرحوم والدِ قاضی سؤال کردند در جواب گفته بود:

 «آن ساعت را که شما فرمودید فعلاً تمام ساعات ایشان را گرفته و ایشان انزوا اختیار کرده، شبانه‌روز به کار خود مشغولند!»

 بالجمله آنکه والد مرحوم قاضی با حاج محمّد قلی مراوده پیدا کرده و از شاگردان ایشان بوده است. هنگامی که مرحوم قاضی در سن جوانی از تبریز به نجف برای تحصیل حرکت کردند دستوراتی از والد خود داشته‌اند، منتهی الأمر از وجود آقای سیّد احمد کربلائی نیز استفاده نموده و با ایشان بسیار حشر داشتند.[[6]](#footnote-6)

###### در ترجمه حال آقا سیّد قریش قزوینی

 در کتاب مینودَر یا باب الجنّة قزوین، جلد 2، صفحه 507، در تحت شمارۀ 913، دیوان عاصی قزوینی را آورده است و گفته است:

 «سراینده: سیّد حسین ابن حاجّ سیّد قریش حسینی قزوینی.

 حاج سیّد قریش از سادات صاحب نفس و اهل سلوک بود و از علم و فضل بهره وافی داشت و از أقطاب سلسلۀ ذهبیّه به شمار می‌آمد، چنانکه در شرح حال وی آمده است: حاج امامقلی تبریزی دست ارادت به وی داده است و سیّد نیز سرمایه‌ای به او داده امر فرمود: به تبریز رفته و به تجارت مشغول باشد.»

 در اینجا سه صفحه در شرح حال سیّد حسین آورده است.[[7]](#footnote-7)

###### [مصاحبت میرزا با آقا سیّد احمد کربلائی و آیة الله حاج سیّد مرتضی کشمیری]

 أیضاً حضرت آیة الله[[8]](#footnote-8) ـ مغفور له ـ می‌فرمودند:

 پس از ارتحال والد معظّمشان، (مرحوم قاضی) صحبت دو نفر از أعلام نجف أشرف را ادراک نمودند: اوّل آیة الله حاج سیّد أحمد کربلائی طهرانی، و دوّم آیة الله حاج سیّد مرتضی کشمیری ـ أعلی الله تعالی مقامهما الشَّریف ـ امّا این دو بزرگوار به عنوان استاد برایشان نبوده‌اند، بلکه به عنوان هم‌صحبت و رفیق طریق، و پیشرو ملازم.

 دو آیت عظیم الهی که در سفر و حضر غالباً با آنها ملازم و از أطوار و سکنات، [و] حرکات و مشاهدۀ أحوال و تعبّد و تهجّد و توکّل و صبر و إرادۀ متین و علوم آنها بهره می‌یافته است، و چون تفاوت سنّ میان مرحوم قاضی و آن دو بزرگ‌مرد بسیار بوده است و ملازمت و پیوستگی (آن هم در سالیان متمادی) برقرار و بر دوام بوده است، در میان اذهانِ بعضی گمان می‌رفت که این ارادت به عنوان تَتَلْمُذ و شاگردی است، امّا چنین نبوده است.

 امّا آیة حقّ آیة الله حاج سیّد احمد کربلائی طهرانی ـ قدّس الله تربته ـ پس از مرحوم آقا سیّد حسین قاضی هجده سال عمر کرد و بنا به کلام آقا حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی، در نُقباء البشر جلد 1، صفحه 87 و 88، وفاتشان در 27 شهر شوّال المکرّم سنۀ 1332 روز جمعه، در تشهّد آخر نماز عصر بوده است.

 مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ طریقۀ عرفان و توحید مرحوم حاجّ سیّد احمد را قبول داشته است و دستورات آن مرحوم را که طبق رویّه و منهج استاد بزرگ، آخوند ملاّ حسینقلی همدانی بوده است به شاگردان خود می‌داده است، و

راه و روش مستقیم را معرفت نفس، در راه طریق تعبّد تامّ و تمام به شرع انور می‌دانسته است، و بدین جهت بعضاً هم از او تعبیر به استاد می‌کرده است.

 امّا آیة الله حاجّ سیّد مرتضی کشمیری ـ قدّس الله سرّه ـ مرحوم قاضی با ایشان مدّت ده سال مراوده داشته است.

 مرحوم صاحب اعیان الشّیعة در جلد 48، صفحه 53 و 54، از طبع دوّم تحت شمارۀ 10947 گوید: «او در 13 شوّال سنۀ‌ 1323 در کاظمین رحلت کرد و جنازه‌اش را به کربلا آورده و در حجرۀ سوّم سمت راست کسی که از دَرِ معروف به زینبیّه خارج می‌شود دفن کردند.»

 آیة الله کشمیری در فنون عدیده، از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و أدبیّات و غیرها متضلّع بود، و امّا غالب بر أمر ایشان زهد و کرامت و صبر و استقامت و بی‌اعتنائی به دنیا و فتح ابواب مکاشفات برزخیّه و ریاضات شاقّه بوده است.

 مرحوم قاضی از أدب او و مراعات نمودن مستحبّات و آداب شرعیّه و توسّلات به ائمّه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین داستان‌هائی را نقل می‌نمود؛ می‌فرمود:

 مدّتی در کاظمین مریض بود و دخترش از او پرستاری می‌کرد و او پیوسته شرمنده و خجل بود که دختری از دختران رسول الله و از ذرّیّۀ طیّبۀ بتول عذرا از او مراقبت می‌کند و زحمات او را تکفّل می‌نماید.

 به او می‌گفتند: آخر این دخترِ خود شماست، غریبه نیست! می‌فرمود:

 «دختر من باشد، این دختر من بودن نسبت او را از رسول الله بر نمی‌دارد! دختر رسول خدا به خدمت من قیام کرده است.»

###### [زهد و قناعت در زندگی آقا سیّد مرتضی کشمیری]

 روزی مرحوم قاضی فرمودند: یک موقع، غذا را در بیت آن مرحوم صرف

کردم. موقع غذا فقط به قدر دو نعلبکی برنج پخته آوردند، یکی را او نزد خود گذارد و یکی را نزد من نهاد؛ خودش فقط همان مقدار غذایش بود که خورد و سیر شد! امّا برای من آن مقدار کفایت نمی‌کرد، آن را خدمت آن مرحوم صرف کردم و چون از نزد او بیرون شدم، غذای معمولی خود را مصرف نمودم.

###### [دستمال متبرّک و هدیۀ آقا سیّد مرتضی کشمیری به مرحوم قاضی]

 حضرت عارف عالی‌قدر آقای حاج سیّد هاشم حدّاد که از مبرَّزترین و قدیمی‌ترین و محبوب‌ترین شاگردان مرحوم قاضی است می‌فرمود:

 شاید بیست سال و یا متجاوز از آن، از رحلت مرحوم حاج سیّد مرتضی کشمیری ـ رضوان الله علیه ـ می‌گذشت که یک روز مرحوم قاضی دستمالی ابریشمی را از جیب خود بیرون آوردند و بوسیدند و به من نشان دادند، و دو مرتبه آن را تا کرده و در جیبشان نهادند و فرمودند: این دستمال را مرحوم حاج سیّد مرتضی کشمیری به من هدیه داده است.

 عرض کردم: عجبا! گویا أبداً شما این دستمال را استعمال ننموده‌اید و پس از این سالیان متمادی نو و تازه است!

 فرمودند: «این هدیه، هدیۀ آقا حاج سیّد مرتضی است، من از آن تبرّک می‌جویم! این دستمال خیلی محترم است.»

###### [پاره شود شکمی که چهار بچّه سیّد بزاید و علویّه نشود!]

 و أیضاً حضرت آقای حاج سیّد هاشم می‌فرمود: هر وقت مرحوم قاضی به کربلا می‌آمد، در منزل ما وارد می‌شد و پیوسته به مادر ما علویّه خطاب می‌کرد، با آنکه مادر ما سیّده نبود؛ یک روز به محضرشان عرض کرد:

 شما به ما علویّه می‌گوئید با آنکه من سیّده نیستم، آیا این از باب تجلیل و تبجیل است؟! من که قابل نیستم عنوان علویّه بر من گفته شود.

 مرحوم قاضی با شدّت و تندی فرمودند:

 «پاره شود شکمی که چهار بچّه سیّد بزاید و علویّه نشود!»

###### [إهانت به بچّه سیّد، إهانت به رسول الله است!]

 باز روزی که مرحوم قاضی از نجف به کربلا آمدند، پس از چند لحظه‌ای توقّف در منزل بیرون ‌رفتند، من هم در خدمتشان رفتم. چند قدمی که رفته بودیم یکی از أطفال من به دنبال من دوید و با من می‌آمد، من به آن مرحوم عرض کردم: اجازه بدهید من این ... را منزل بگذارم و بیایم!

 ناگهان مرحوم قاضی ایستاد و عصای خود را به زمین کوفت و چهره‌اش سرخ شد به طوری که رگ‌های گردن و پیشانی برآمد و گفت:

 «نَشُد! نَشُد! سیّد هاشم چه گفتی؟!»

 عرض کردم: این بچّه مزاحم است، گفتم او را در منزل بگذارم و بیایم!

 فرمودند: «این چه تعبیری بود که نمودی؟!»

 عرض کردم: بچّۀ خود من است و این کنایه از پستی خود من بود.

 فرمودند: «دیگر حقّ این‌ گونه تعبیر را نداری! خودت و أطفالت همه سادات و اولاد رسول خدایند. إهانت به بچّه سیّد، إهانت به رسول الله است!»

 خود مرحوم قاضی همیشه فرزندان خود را با عنوان آقا صدا می‌زدند: آقا سیّد مهدی، آقا سیّد تقی، آقا سیّد محمّد حسن، و می‌فرمودند:

 «ایشان اولاد رسول خدایند غایة الأمر با فاصلۀ بیشتری، تکریم و تجلیل از آنها فرض است گرچه اولاد من باشند.»

###### [عمامه تاج رسول الله و فرشتگان است]

 مرحوم قاضی عِمامۀ خود را هر وقت می‌خواستند به سر بگذارند، دو دستی بر می‌داشتند و می‌بوسیدند و بر سر می‌گذاردند؛ و همچنین در وقت خواب هرگاه

از سر می‌خواستند بردارند، دو دستی بر می‌داشتند و می‌بوسیدند و در کناری می‌نهادند و می‌فرمودند:

 «حرمتِ عمامه واجب است، عمامه تاج رسول الله است، عمامه تاج فرشتگان است.»[[9]](#footnote-9)

###### [نظافت و تمیزی در ظاهر ایشان]

 به قدری عمامۀ مرحوم قاضی و پیراهن و قبایشان نظیف و تمیز بود که در این نیم‌قرنی که در نجف اشرف بودند أبداً خالی و یا لکی و یا چرکی در آن مشاهده نشد و در نظافت ضرب‌المثل بودند؛ ولی جوراب نمی‌پوشیدند و لباسشان در زمستان و تابستان به رنگ سپید بود و در گرمای تابستان تکمه‌های پیراهن و قبا را باز می‌گذاردند.

 مرحومِ رضوان مقام آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ قدّس سرّه ـ می‌فرمود مرحوم قاضی فرمود: «امروز آقا سیّد محسن حکیم در بازار که می‌رفتم به من گفت: سزاوار است حضرت عالی تکمه‌های خود را در ملأ عامّ ببندید! اگر باز این کلام را تکرار کرد به او می‌گویم: چه دلیل شرعی دارید؟!»

###### [حالِ آقا حاج سیّد مرتضی با سخنان اهل توحید مثل شخّاطه (کبریت) بود]

 مرحوم قاضی می‌فرمود: حاج سیّد مرتضی کشمیری به مقام توحید حقّ‌ تعالی و عرفان محض ذات أحدیّت نرسیده بود، تمام کمالاتشان در أطوار عوالم و کرامات و مجاهدۀ با نفس و امثال‌ها دور می‌زد و ما با ایشان، دست به عصا راه می‌رفتیم که از طرفی آزرده خاطر نشود و از طرفی مصاحبت و صحبت و آداب ایشان برای ما بسیار نافع بود.

 و می‌فرمود: آقا حاج سیّد مرتضی با سخنان اهل توحید مثل شخّاطه (کبریت) بود که فوراً آتش می‌گرفت و تاب تحمّل نمی‌آورد.

###### [تهی‌دستی و سختی معیشت ایشان]

 مرحوم قاضی أبداً دیده نشد که در منزل برای خود میوه بخرند، در تابستان‌های گرم میوۀ ایشان دوغ بود!

 یک روز موقع عصر من[[10]](#footnote-10) در مدرسۀ هندیه در حجرۀ ایشان خدمتشان بودم، نزدیک غروب بود، یکی از آقازادگان ایشان که از یک منزل ایشان بود، آمد و گفت:

 چراغ، نفت و فتیله ندارد؛ پول بدهید تا نفت و فتیله بخریم.

 مرحوم قاضی فرمود: پول ندارم.

 رفت و برگشت و گفت: فلان چیز را می‌خواهیم، پول بدهید!

 مرحوم قاضی فرمود، پول ندارم.

 رفت و برگشت و گفت: فلان چیز را نداریم، پول بدهید!

 مرحوم قاضی فرمود: پول ندارم.

 آن آقازاده شروع کرد به تندی کردن و با خشونت سخن گفتن که: این وضع نمی‌شود، این زندگی نمی‌شود، خانه غذا می‌خواهد، چراغ می‌خواهد، چه می‌خواهد، چه می‌خواهد، شما در حجره نشسته‌ای و هی می‌گوئی پول ندارم.

 کار بدین‌جا که رسید، مرحوم قاضی فرمود: بیا و این کَتِه را خالی کن، شاید خداوند فرجی بکند و پولی یافت شود!

 آقازاده مشغول خالی کردن کتۀ اطاق شد، أشیاء مندرس و کهنه و غیرها را بیرون آورد و گفت: وجهی یافت نشد.

 مرحوم قاضی فرمود: باز هم جستجو کن!

 جستجو کرد و یافت نشد.

 فرمود: در خاک ته کته خوب تفحّص کن شاید در آن میان یافت شود! چون قدری از خاک را برداشت در آنجا دو عدد روپیه یافت و خوشحال شد.

 مرحوم قاضی فرمود: اینک این دو روپیه را بردار و از آن نفت و فتیله و طعام و هرچه می‌خواهی تهیّه کن!

 فقر و تهی‌دستی از جانبی و از جانب دیگر، از استقامت و تمکین و شادابی مرحوم قاضی داستان‌ها و حکایت‌ها بر سر زبان‌هاست و این نیست مگر خروج وی از جزئیّت و پیوستن او به کلّیّت به طوری که از تعلّقات مادّه و زمان و مکان بیرون آمده و به ولایت مطلقۀ إلهیّه پیوسته و مصداق حقیقی ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾[[11]](#footnote-11) دربارۀ او تحقّق یافته است.

 حضرت استادنا الأکرم حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی ـ قدّس الله سرّه ـ می‌فرمودند: در أیّامی که ما در نجف اشرف تحصیل می‌نمودیم و تحت تربیت آن استاد گرامی بودیم، روزی در مدرسه به حضورشان نشسته بودیم و ایشان چنان حالت تمکین و وجد و حاوی عظمت و وسعت روحی بود که قابل توصیف نیست. در این حال یکی از آقازادگان ایشان از یک منزل آمد و گفت:

 مادرم وضع حمل نموده است، وجهی برای قابله بدهید!

 فرمودند: چیزی نیست!

 رفت و برگشت و گفت: برای قابله صابون و ... می‌دهند.

 فرمودند: چیزی نیست.

 رفت و طفلی آمد و گفت: حال که چیزی نیست برای قابله جیگاره (سیگار) بدهید!

 فرمودند: آن هم نیست.

###### [عبادت و تهجّد مرحوم قاضی در مسجد کوفه]

 آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی، (وصیّ آن مرحوم که مدّت سیزده سال کسب فیوضات از محضر آن مرحوم نموده است) می‌فرمود:

 مرحوم قاضی یک حجره در مسجد کوفه داشت و یک حجره در مسجد سهله، و با آنکه چهار عیال داشت غالباً در مسجد کوفه و یا مسجد سهله بود و بسیاری از شب‌ها را در آنجا بیتوته می‌کرد و به تهجّد و تلاوت قرآن و شب زنده داری می‌گذرانید، و غالباً هم مسافت میان نجف و کوفه و یا سهله را پیاده می‌پیمود و در بین راه غرق ذکر خدا بود، و گهگاهی هم این راه را با واگون اسبی که روی ریل حرکت می‌کرد و میان کوفه و نجف دایر بود طیّ می‌نمود.

###### [دیدی خداوند قادر است؟!]

 و برای رفتن به کوفه که یکی دو روز ممکن بود به طول انجامد، قند و چای و جیگاره، گذشته از نان و دوغ که غذای معمولی او بود، لازم بود. یکی از شاگردان او که تازه به او پیوسته بود، حکایت کرد که:

 روزی مرحوم قاضی را دیدم از بازار بزرگ (بازار ساعت) به طرف دروازه کوفه می‌رود. دانستم که قصد مسجد کوفه را دارد و من می‌دانستم که او فِلسی هم در جیب ندارد، در شگفت افتادم که ایشان قند و چای و جیگاره حتماً لازم دارد! گذشته از این هم هوا گرم است و پیاده رفتن امکان ندارد.

 ایشان که با کمال طمأنینه بازار را طیّ می‌نمود، من هم از پشت سر او می‌رفتم تا ببینم آخر کار به کجا منتهی می‌شود؟! به أواخر بازار که رسیدیم، یک مرد عرب که سر و صورت خود را با چفیّه کوفیّه (دستمال سربند) پیچیده بود و به صورت از أعراب مُعَیْدی بود، آمد و در مقابل ایشان، و یک اسکناس یک دیناری به ایشان داد.

 مرحوم قاضی روی خود را به عقب برگردانده و به من فرمود: دیدی خداوند قادر است؟!

 من بسیار شرمنده شدم! زیرا دانستم از تمام افکار و خاطرات من او اطّلاع داشته، و سبب سازی خداوند را بدین‌گونه به من گوشزد نموده است.

###### [موهبتی به ظاهر کوچک ولی بسیار گره گشا]

 باز شاگردی دیگر از شاگردان مرحوم قاضی می‌گفت: روزی من با آن بزرگ‌مرد به مسجد سهله رفته بودیم؛ مرحوم قاضی در بعضی از مقامات (مقام حضرت ابراهیم علیه السّلام) نماز می‌خواند، در حال قنوت که کف دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده بود یکی از أعراب مُعَیْدی یک فِلس در کف دست ایشان نهاد؛ ایشان که نماز را تمام کردند آن فِلس را محترم شمرده و محفوظ داشتند و رو کردند به من و فرمودند:

 «خداوند بعضی اوقات موهبت‌های به ظاهر حقیر به انسان می‌رساند که بعداً به واسطۀ آن مشکلاتی را مرتفع می‌سازد. کارهای خداوند همه از روی مصلحت است، خواه فکر ما برسد، یا نرسد.»

 آن شاگرد می‌گفت: من در خدمت مرحوم قاضی از مسجد سهله به مسجد کوفه آمدیم، مرحوم قاضی خواست تجدید وضو نماید، (از داخل مسجد کوفه به طرف مشرق که خارج از مسجد است و در آنجا وسائل نظافت و شیرهای آب قرار دارد) همین که خواستیم عبور کنیم مرحوم قاضی چشمش افتاد به یکی از أعلام و معروفین نجف که در خارج مسجد از آب لوله مشغول وضو گرفتن بود. از همان‌جا برگشت و در خارج مسجد در قسمت شمالی (جنب درِ مسجد که آب‌ها را داخل در لوله‌هنگ‌ها نموده و برای تجدید وضو و تطهیر مردم آماده کرده و قیمت هر کدام یک فلس بود) مرحوم قاضی آن فلس را داد و یک لوله‌هنگ آب خرید و با آن

وضو گرفت و داخل مسجد شد و به سوی حجرۀ خود رفت تا به نماز و اورادش مشغول شود. مرحوم قاضی به من فرمود:

 «آن شخص را که دیدی، می‌دانی که از أعلام و معاریف نجف است و اگر من آنجا می‌رفتم طبعاً باید با او سخن بگویم و سلام و علیک ووو، این گفتارهای بی‌مورد و تعارفات رسمی غالباً در مواقع غیر لازم و ضروری صورت می‌گیرد و بالنّتیجه حال توجّه و حضور را در عبادت پائین می‌آورد؛ من با آن فِلس رفع محذور نمودم و از برخورد و ابتلای با سخنان بیهوده و بلافائده‌ای که وقت و حال و نشاط عبادت را می‌رباید، خود را خلاص نمودم. حالا فهمیدی که آن فلس یک موهبت و إعطاء عظیم إلهی بود که در آنجا مِنْ حیثُ لا نَحتسِب داده شد تا در اینجا موفقیّت و حال و وقت و نشاط عبادی ما را تضمین نماید؟!»

###### [نعمَ الرّجُلُ أن یکونَ فقیهًا صوفیًّا]

 مرحوم قاضی دارای دو جنبۀ‌ علم و عرفان بود؛ یعنی در علوم ظاهریّه فقیهی عظیم و عالمی جلیل و در علوم باطنیّه عارفی واصل و انسانی کامل بود که أسفار اربعه را طیّ نموده و جمع میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت، او را به تمام معنی الکلمه به وادی حقیقت علی التّحقیق رهبری نموده بود؛ و به علمائی که پیوسته به نوشتن کتب ظاهری و بحث‌های بلاطائل و مفصّل اصولِ فقه می‌پرداختند و بالنّتیجه دستشان از معرفت تهی می‌ماند خرده می‌گرفت و در نزد شاگردان خود این طریقه را تقبیح می‌نمود.

 و همچنین با دراویش و متصوّفه‌ای که به ظاهر شرع اهمیّت نمی‌دهند سخت در معارضه و نبرد بود و می‌فرمود:

 «سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت که نفسِ راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا متناقضین است.»

 خودش به قدری در إتیان مستحبّات و ترک مکروهات، ساعی و کوشا بود که در نجف اشرف در این أمر ضرب‌المثل بود. به طوری که بعضی از معاندین و کور چشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه‌ها و بالأخصّ در نجف هم، کم و بیش یافت می‌شوند و لانه می‌نمایند و تا بتوانند به واسطۀ اتّهامات می‌خواهند چهرۀ حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ کنند، می‌گفتند:

 «این درجۀ زهد و عبادت و التزام به مستحبّات و ترک مکروهاتِ قاضی، برای گول زدن عامّه و شبهه در طریق است، و گرنه وی یک صوفی است که به هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست.»

 روزی در مجلسی عظیم که بسیاری از مراجع و علمای فقه و حدیث از جمله مرحوم آیة الله آقا سیّد أبوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدّین عراقی و غیرهما بودند و کلام در میانشان ردّ و بدل بود، مرحوم قاضی با صدای بلند به طوری که همه بشنوند فرمود:

 «نعمَ الرّجُلُ أن یکونَ فقیهًا صوفیًّا!» و این مانند ضرب‌المثل‌ها از کلمات مرحوم قاضی به جای ماند. فقیه یعنی عالم به شریعت و أحکام، و صوفی یعنی عالم به راه‌های نفس أمّاره و طریق جلوگیری از دام‌های شیطان و مبارز و مجاهد با مشتهیّات نفسانی برای رضای خاطر ربِّ محمود و پروردگار منّانِ ذوالطَّول و الإحسان.

###### [دیدگاه مرحوم قاضی در مراتب بعضی از عرفاء و شعراء]

 مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ سعدی شیرازی را اهل حال و سلوک نمی‌دانستند، بلکه وی را دانشمندی حکیم تعبیر می‌نمودند و می‌فرمودند: اشعار او ﴿مِمَّا لَمۡ يُذۡكَرِ ٱسۡمُ ٱللَهِ عَلَيۡهِ﴾[[12]](#footnote-12) است؛ آری یک غزل دارد که انصافاً خوب سروده

است و آن این است:

امّا ملاّی رومی را عارفی رفیع مرتبه می‌دانستند و به اشعار وی استشهاد می‌نمودند و او را از شیعیان خالص أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌شمردند و قائل بودند که محال است شخصی به مرحلۀ‌ کمال انسانی برسد و ولایت برای او مشهود

نگردد و می‌فرموده‌اند:

 «وصول به توحید فقط از ولایت است و ولایت و توحید یک حقیقت است؛ بنابراین بزرگان از معروفین و مشهورین از عرفاء که اهل سنّت بوده‌اند یا تقیّه می‌کرده‌اند و در باطن شیعی بوده‌اند و یا به کمال نرسیده‌اند.»

 به محیی الدّین عربی و کتاب فتوحات مکّیۀ او بسیار توجّه داشتند و می‌فرموده‌اند:

 «محیی الدّین از عرفای کاملین است و در فتوحات وی شواهد و أدلّه‌ای فراوان است که او شیعه بوده است و مطالبی که مناقض با اصول مسلّمۀ اهل سنّت است بسیار است. محیی الدّین کتاب فتوحات مکّیّه را در مکّۀ مکرّمه نوشت و سپس ـ تمام آن را که مجموعاً چهار جلد است ـ اوراق آن را بر روی سقف کعبه پهن کرد، و گذارد یک سال بماند تا به واسطۀ باریدن باران مطالب باطله‌ای اگر در آن است شسته شود و حقّ از باطل مشخّص گردد. پس از یک سال باریدن باران‌های پیاپی و متناوب چون اوراق گسترده را جمع نمود، مشاهده کرد که حتّی یک کلمه هم از آن شسته نشده و محو نگردیده است.»[[13]](#footnote-13)

 مرحوم قاضیّ (ره) حافظ شیرازی را عارفی کامل می‌دانستند و اشعار مختلف آن را شرح منازل و مراحل سلوک تفسیر می‌نمودند، ولی معتقد بودند که ابن فارض مصری از وی أکمل است؛ و از دیوان حافظ و از اشعار ابن فارض در نظم السّلوک (تائیّۀ کبری) و غیره بر این مطلب شواهدی ذکر می‌نموده‌اند؛ از جمله می‌فرمودند: در تمثیل و بیان أصالت عشق و تَیَمان و محبّت خداوندی حافظ می‌گوید:

###### [تفسیر اشعاری در باب عشق از ابن فارض مصری]

[تفسیر اشعاری در باب عشق از ابن فارض مصری] و همین محبّت و عشق را ابن فارض بدین عبارت بازگو می‌کند:

یعنی «عشق و مستی من از شراب او پیش از خلقت و ایجاد من است و همین طور إلی الأبد باقی خواهد ماند گرچه استخوانم بپوسد.»

 حافظ ابتدای عشق را بدوِ خلقت مادّی و طبیعی گرفته و انتهایش را مرگ طبیعی می‌داند، امّا ابن فارض ابتدایش را قبل از خلقت (به هزار و هزاران سال یا بی‌نهایت پیش) و ختمش را أبداً تصوّر نمی‌کند، بلکه می‌گوید: این محبّت اصولاً خاتمه ندارد و إلی الأبد (به هزار و هزاران سال یا بی‌نهایت پس) باقی خواهد ماند.

 و حقّاً ابن فارض در این بیت معنی تجرّد از زمان و مکان را برای نفس آدمی، و أبدیّت و أزلیّت را برای وی در سیر مدارج نزول و صعود، در این نکته گنجانیده است که شعر حافظ بدین ذروه نرسیده است.

 ابن فارض در بیتِ پس از این بیت می‌گوید:

 ظَلْم (با فتحۀ ظاء) به معنی آب دهان است، و معنی این بیت این طور می‌شود:

 «بر تو باد به ذات و نفس محبوبه و عدم تجاوز و تنازل از آن به چیز دیگری! و اگر أحیاناً خواستی از ذات و نفس او تنازل کنی و آن ذاتِ صرف و نفس مجرّد و نور او را به چیز دیگری مخلوط و ممزوج نمائی، متوجّه باش که در

این صورت فقط به آب دهان او تجاوز کن و آن را با ذات محبوبه درهم بیامیز! و مبادا غیر از آب دهن وی به چیزی غیر آن توجّه نمائی که این ستمی است بزرگ! بلکه یگانه ظلم.»

 مرحوم قاضی می‌فرموده است: مراد از «ظَلم الحبیب» آل محمّد می‌باشند که در این بیت دعوت به توحید محض است، و استغراق در ذات أحدیّت و عدم تنازل از آن به هر چیز دگری که فرض شود و تصوّر گردد. امّا آل محمّد علیهم السّلام در این تعبیر عرفانی راقی و کنایۀ بدیعۀ سلوکی به منزلۀ ظَلم الحبیب (یعنی آب دهان محبوبه که شیرین‌تر و خوشگوارتر و آرام‌بخش‌تر از هر چیز است) می‌باشند و از ذات محبوبه گذشته هیچ چیز به حلاوت آن نیست. در این صورت، در مقام کثرت و تنازل از آن وحدت حقیقیّه فقطّ به آل محمّد علیهم السّلام تجاوز کن، و با آنان بیامیز که در هیچ یک از نشئآت عالم وجود از ملک و ملکوت به مثابۀ آنان موجودی آرام‌بخش‌تر، و به مانند ایشان از جهت سعۀ ولایت و گسترش آیتیّت و أقربیّت به ذات أحدیّت، چیزی نیست.

 مکیدن لبان و نوشیدن آب دهان محبوبه، از لحاظ قرب و فناء و اندکاک در هستی ذات و نفس محبوبه، بزرگ‌ترین و قوی‌ترین چیزی است که اتّحاد با خود محبوبه را می‌رساند و در صورت مزج و خلط وی با چیز دیگر از خود محبوبه حکایت می‌کند.

 و در این تشبیه و استعارۀ بدیعۀ عرفانیّه، آل محمّد علیهم السّلام را با حضرت ذات أحدیّت و فناء و اندکاک در آن ذاتِ ما لا إسمَ لَهُ و لا رسمَ لَهُ چنان متّحد و واحد قرار داده است که أقرب از آن متصوّر نیست؛ بنابراین «ظَلم الحبیب» که در مقام بقاء ‌بعد از فناء ‌لازم و برای سالک ضروری است غیر از عترت حضرت ختمی مرتبت و آل محمّد نخواهد بود.

 شاهد بر این معنی، این عارف بزرگ در یائیّۀ خود می‌گوید:

«عمر من ضایع شد و به باطل گذشت؛ چرا که به من از حقیقت شما هیچ چیز نرسیده است و بدان کامیاب نشده‌ام غیر از عقد و گرۀ ولایت عترت برانگیخته شدۀ به حقّ از أولاد قُصَیّ (عترت و خاندان محمّد بن عبدالله ... ابن قُصَیّ) که آن به من عنایت شده است.»

 یعنی نتیجۀ یک عمر، سیر و سلوک إلی الله، وصول به ولایت عترت طاهره و گره خوردن و عقد ولآء ‌ایشان است که به طور مِنحَه و بخشش به من إعطاء شده و من از آن کامیاب و فائز گردیده‌ام.

 از اینجا اوّلاً: به دست می‌آید که سیر و سلوک صحیح و بی‌غشّ و خالص از شوائب نفس أمّاره، بالأخره سالک را به عترت طیّبه می‌رساند و از أنوار جمالیّه و جلالیّه ایشان در کشف حجب بهرمند می‌سازد، و ابن فارض که مسلَّماً از عامّه بوده و مذهب سنّت را داشته است و حتی کنیه و نامش «أبوحَفص عُمَر» است، در پایان کار و آخر عمر از شربت معین ولایت سیراب و از آب دهان محبوب أزل، سرشار و شاداب گردیده است.

###### [عدم وصول به مقامات توحیدی بدون ولایت امامان شیعه]

 و ثانیاً: همان طور که مرحوم قاضیّ ـ قدّس الله نفسه ـ فرموده‌اند، وصول به مقام توحید و سیر صحیح إلی الله و عرفان ذات أحدیّت ـ عزّ اسمه ـ بدون ولایت إمامان شیعه و خلفای راشدین از أولاد علیّ بن أبی‌طالب و بتول عذرآء‌ صلوات ‌الله علیهما‌ محال است؛ این امر دربارۀ ابن فارض مشهود و دربارۀ‌ بسیاری دیگر از عرفای عالی‌قدر همچون محیی الدّین عربی و ملاّ محمّد رومی و فرید الدّین عطّار نیشابوری و أمثالهم، به ثبوت و تحقّق پیوسته است.

 مرحوم قاضی (ره) خواندن علم حکمت را مُغنی نمی‌دانستند؛ و بدون سیر و سلوک عملی و ریاضات شرعیّه و عرفان عملی، می‌فرمودند مشکل حلّ شدنی نیست؛ امّا خواندن حکمت و فلسفۀ ملاّ صدرای شیرازی و حاجی سبزواری را مفید می‌دانسته‌اند. و وصیّ أرجمند ایشان، حضرت رضوان مقام، آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ قدّس سرّه ـ دوره‌های عدیده‌ای را در نجف اشرف از شرح منظومه و أسفار اربعه تدریس کرده‌اند.

###### [اهتمام مرحوم قاضی بر دوام طهارت]

 دوام طهارت از دستورات حتمیّۀ مرحوم قاضی به شاگردان خود بود؛ خود آن مرحوم نیز لحظه‌ای بدون وضو و یا بدون غسل نمی‌ماند. چون آب شیرین در آن زمان در نجف کمیاب و گران قیمت بود و از کوفه با مشک حمل می‌نمودند، ایشان می‌فرموده است:

 «چون آب شور برای چشم مضرّ است، من در هنگام وضو فقط صورت خود را با آب شیرین می‌شویم و دست‌های خود را با آب چاه.»

 در آن زمان، یک حمّام در منزل کسی نبود. حمّام‌ها عمومی و حمّام نجف منحصر به دو حمّام بود: حمّام قیصریّه و حمّام علی آقا، و شب‌ها حمّام‌ها بسته بود. مرحوم قاضی در وقت نیاز به غسل در منزل غسل می‌نمود و در اوقاتی که هوا سرد بود، در اُطاقِ در بسته لُنگی را بر روی زمین اطاق و یا به روی حصیر آن پهن می‌کرد و بر روی آن می‌ایستاد و پس از رفع عین نجاست از بدن، فقط با چندین مُشت آب که بر روی سر و صورت و بدن خود می‌ریخت و آن را به همه جای بدن سرایت می‌داد، غسل می‌کرد، و فقط مقداری از لنگ گسترده تَر می‌شد و سپس آن را جمع می‌نمود.

 مرحوم آقا حاج شیخ عبّاس می‌فرمودند: روزی مرحوم قاضی سخت سرما

خورده بود؛ چون از علّت سؤال شد، فرمود:

 «دیشب در منزلِ فلان، بوده‌ام و هوا سرد بود و پس از احتیاجِ به غسل، در اطاق غسل کردم و سرما خوردم.»

###### [حالت تحیّر و شیفتگی مرحوم قاضی به حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام]

 و می‌فرمودند: در این أواخر عمر یک‌گونه حالت تحیّر و شیفتگی و بی‌قراری مخصوص نسبت به حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام داشت. هر روز هنگام طلوع آفتاب و به خصوص وقت غروب آفتاب گریه می‌کرد و در أیّام عزاداری سراسیمه و سر برهنه، والِه بود. روزی که قمه‌زنها در حال قمه‌زدن از کوچۀ‌ او عبور می‌کردند، با شتاب از منزل بیرون می‌آید و در برابر در می‌ایستد و سر خود را بلند کرده، آماده می‌سازد که تا شاید یک قمه از قمه‌های آنان به سرش اصابت کند.

 حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد ـ روحی فداه ـ می‌فرمودند: مرحوم قاضی برای زیارت حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام از نجف أشرف، زیاد به کربلای معلّی می‌آمدند و با سایر زوّارِ از عرب، در کوچه و بازار می‌آمیختند. هیچ‌گاه دیده نشد که در مسافرخانه و فندقی بروند، بلکه به مساجد و مدارس می‌رفتند و چه بسا کنار خیابان روی خاک می‌خوابیدند. بسیاری از أوقات که در صحن مطهّر جا برای توقّف بود، در خود صحن بیتوته می‌نمودند و تا به صبح به زیارت و نماز و دعا مشغول بودند؛ و أحیاناً هم روی سنگ فرشِ صحن، عبای خود را بر روی خود کشیده می‌خوابیدند.

 مرحوم قاضی می‌فرمود: من در تمام نقاط صحن مطهّر خوابیده‌ام؛ در تمام مدّت عمر که بدین‌جا مشرّف بوده‌ام هر شب را در نقطه‌ای بیتوته کرده و خوابیده‌ام به طوری که جائی به قدر وسعت بدن من، یافت نمی‌شود که در آن نخوابیده باشم.

 محلّ ورود قافلۀ امام حسین علیه السّلام را در ابتدای ورود به کربلا از مدینه، مشخّص نموده بودند، و آن مکانی بود در قست شمالی مضجع مبارک که تقریباً فاصلۀ آن تا صحن مطهّر کم نبود؛ یعنی در حال خروج از در شمالی (در سِدر) و عبور از تمام بازار واقع در آن قسمت، تا برسد به شریعۀ‌ حسینی، آن محلّ را (قرب مقامی که فعلاً معروف به مقام امام زین العابدین علیه السّلام است) معرّفی نموده و به بعضی از شاگردان خویش نشان داده بودند.

###### [حضرت أباالفضل العبّاس علیه السّلام کعبۀ أولیاء‌ است]

 و امّا حضرت أباالفضل العبّاس علیه السّلام را شاگردان ایشان، کعبۀ أولیاء‌ می‌گفتند.

 توضیح آنکه: مرحوم قاضی پس از سیر مدارج و معارج و التزام به سلوک و مجاهدۀ نفس و واردات قلبیّه و کشف بعضی از حجاب‌های نورانی، چندین سال گذشته بود و هنوز وحدت حضرت حقّ تعالی تجلّی ننموده و یگانگی و توحید وی در همۀ‌ عوالم در پس پردۀ خفا باقی بود، و مرحوم قاضی به هر عملی که متوسّل می‌شد این حجاب گشوده نمی‌شد.

 تا هنگامی که ایشان از نجف به کربلا برای زیارت تشرّف پیدا کرده و پس از عبور از خیابان عباسیّه (خیابان شمالی صحن مطهّر) و عبور از در صحن، در آن دالانی که میان در صحن و خود صحن است و نسبةً قدری طویل است شخص دیوانه‌ای با ایشان می‌گوید: أبوالفضل کعبۀ أولیاء است.

 مرحوم قاضی همین که وارد رواق مطهّر می‌شود در وقت دخول در حرم، حال توحید به او دست می‌دهد و تا ده دقیقه باقی می‌ماند؛ و سپس که به حرم حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام مشرّف می‌گردد در حالی‌که دست‌های خود را به ضریح مقدّس گذاشته بود، آن حال قدری قوی‌تر دست می‌دهد و مدّت یک ساعت باقی می‌ماند؛ دیگر از آن به بعد مرتّباً و متناوباً و سپس متوالیاً حالت توحید برای ایشان بوده است.

 رَزَقَنا بمحمّدٍ و أهلِ بَیتِهِ و بحقّ الحسین و أخیه أبی‌الفضلِ العبّاسِ کَما رَزَقَه بِهِم و جَعَلَنا مِنَ الْمُتَّبِعینَ بِمِنهاجِهِ فی فَقْرِهِ إلی اللهِ وتَبَتُّلِهِ إلَیه و رَحمَةُ اللهِ و بَرَکاتُهُ [علیه].

###### [دستور العمل مرحوم قاضی برای دفع دشمن]

 و حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد فرمودند: مرحوم قاضی ـ قدّس الله روحه ـ فرمودند:

 «خواندن آیات: ﴿كٓهيعٓصٓ﴾[[14]](#footnote-14) ﴿حمٓ \* عٓسٓقٓ﴾[[15]](#footnote-15) ﴿وَعَنَتِ ٱلۡوُجُوهُ لِلۡحَيِّ ٱلۡقَيُّومِ وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا﴾[[16]](#footnote-16) برای دفع دشمن بسیار مفید است.»

 و خود آقای حدّاد فرمودند: چنان که روی نگین انگشتر عقیق زرد یا سرخ نوشته گردد و انسان همراه داشته باشد خوب است.

 و أیضاً فرمودند: چنانچه در روی یک نگین عقیق نوشته گردد: ﴿إِنَّهُۥ مِن سُلَيۡمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾[[17]](#footnote-17) و در روی دیگرش نوشته شود: ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ ﴿وَعَنَتِ ٱلۡوُجُوهُ لِلۡحَيِّ ٱلۡقَيُّومِ وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا﴾ ﴿كٓهيعٓصٓ﴾ ﴿حمٓ \* عٓسٓقٓ﴾ و در انگشتری نموده در دست شود خوب است.

 و أیضاً حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد فرمودند: مرحوم قاضی ـ قدّس الله روحه ـ گفته‌اند:

 «هرکس در مقابل دشمن انگشت‌های دست خود را به ترتیب یکی پس از دیگری ببندد و در مقابل بستن هر انگشت یک حرف از حروفات: ﴿كٓهيعٓصٓ﴾

﴿حمٓ \* عٓسٓقٓ﴾ را بگوید به طوری که وقتی که همه را گفت، تمام انگشتان بسته شود و سپس در مقابل دشمن باز کند، شرّ دشمن از او دفع خواهد شد.»[[18]](#footnote-18)

###### [دستور العمل مرحوم قاضی برای رفع مشکلات دنیوی و اخروی]

 جناب مستطاب آقای حاج شیخ علاّمۀ انصاری لاهیجی ـ دام بقاه ـ که از شاگردان مرحوم قاضی هستند، فرمودند:

 روزی از ایشان پرسیدم که: در مواقع اضطرار و گرفتاری چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی، و در بن‌بست کارها به چه ذکر مشغول شوم تا گشایش یابم؟ در جواب فرمودند:

 «پس از پنج مرتبه صلوات و آیة الکرسی، در دل خود (بدون آوردن به زبان) بسیار بگو: اللهُمَّ اجْعَلنی فی دِرْعِکَ الْحَصینَةِ الّتی تَجعَلُ فیها مَن تَشآءُ‌،[[19]](#footnote-19) تا إن شاء الله گشایش یابد.»

 علاّمۀ‌ انصاری فرمودند: من در مواقع گرفتاری‌های صعب و مشکلات لاینحل به این دستور عمل کردم و نتیجه‌های عجیب گرفتم.

 و نیز گفتند: مرحوم قاضی می‌فرمود:

 «مَنْ کانَ هَمُّهُ اللهَ کَفاهُ اللهُ فی جَمیعِ هُمُومِهِ.»[[20]](#footnote-20)

 و نیز گفتند: مرحوم قاضی می‌فرمود:

 «در یک مسجد همیشه نماز نخوانید، به مساجد دیگر ایضاً بروید و هرجا دیدید حال پیدا نمی‌کنید مکان خود را تغییر دهید و از این مسجد به مسجد دیگر

انتقال یابید! و خلاصه آنکه توقّف در یک مکان بی‌مورد است و باید دائماً دنبال حال بود و از جائی به جای دیگر منتقل شد و هرجا حال بهتر بود آنجا را انتخاب نمود؛ اگر در مسجد کوفه نشد به مسجد سهله بروید و اگر در مسجد سهله پیدا نشد به مسجد کوفه بروید و هکذا.»

 و أیضاً علاّمۀ لاهیجی نقلاً عن المرحوم القاضی گفتند:

 «هیچ وقت نباید مأیوس شد و از دیرکِرد نتیجه، نباید شخص دست از کار سیر و سلوک خود بردارد؛ زیرا ممکن است کسی به تدریج با ناخن خود زمین را بخراشد و سپس ناگهان به اندازۀ گردن شتر آب زلال و روان جاری شود.»[[21]](#footnote-21)

###### [شهرت، آفت بزرگ سیر و سلوک]

 در روز 28 ذوالقعدة الحرام 1401 هجریّه قمریّه، در پشت سر حضرت امام رضا علیه السّلام در حرم مطهّر نشسته بودیم که: علاّمۀ‌ انصاری لاهیجی ـ أدام الله بقاه ـ از مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ نقل کردند که:

 وقتی از اهل تبریز خدمت ایشان جمعی به نجف أشرف مشرّف شدند، و مرحوم قاضی از أحوال یکی از شاگردان خود که به تبریز رفته بود سؤال کرد؛ گفتند: در میان مردم شهرتی بسزا یافته است.

 مرحوم قاضی از این کلام ملول و مکدّر شده و فرمودند:

 «شهرت بسیار ضرر دارد و شخص مشهور به بلاهائی مبتلا می‌گردد! خصوصاً شخص سالک، که هرچه منعزل‌تر باشد وصولش به مقصود بهتر است و در صورت اشتهار دچار بلیّه می‌شود.»[[22]](#footnote-22)

###### [تفاوت سِنّی مرحوم قاضی با مرحوم انصاری]

 عارف واصل و فقیه وارسته آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی ـ قدّس الله نفسه ـ در زمان حیات مرحوم قاضی دو بار برای زیارت به أعتاب مقدّسه مشرّف شدند، ولی در هیچ مرتبه ملاقات میان این دو بزرگوار حاصل نشد[[23]](#footnote-23)؛ با آنکه تفاوت سنّ آنها سی و پنج سال بوده است.

 زیرا مرحوم آیة الله انصاری در روز جمعه، دوّم ذی‌القعده، دو ساعت از ظهر گذشته، سنه 1379، در سنّ پنجاه و نه سالگی لباس تن را خلع نمود و آیة الله قاضی در شب ششم ربیع الأوّل 1366، در سنّ هشتاد و یک سالگی به جامۀ أبدیّت مخلّع گشت. بنابراین تفاوت میان سنوات رحلتشان سیزده سال؛ و چون عمر مرحوم قاضی از مرحوم انصاری بیست و دو سال بیشتر بوده است و مرحوم انصاری سیزده سال دیرتر فوت کرده است؛ لهذا سی و پنج سال تفاوت سنّ دارند.

35=13+22 22=59-81

 و علیهذا، مرحوم انصاری در زمان ارتحال مرحوم قاضیّ، 46 ساله بوده است.

46=35-81

###### [ملاقات آقای حاج محمّد حسن بیاتی با مرحوم قاضی]

 امّا مرحوم انصاری در زمان حیات قاضی شاگردانی داشته و در راه عرفان و توحید حضرت أحدیّت سیر می‌داده است. یکی از شاگردان ایشان که بحمد الله و المنّة فعلاً در قید حیاتند و قریب هشتاد سال از عمرشان می‌گذرد، جناب صَدیق أرجمند و برادر گرامی سالک پختۀ واصل و رهبر راه رفته مُجدّ و مشتاق، حاوی

أسرار إلهیّة، آقای حاجّ محمّد حسن بیاتی همدانی است که در سفر أخیر مرحوم انصاری به أعتاب عالیّه در معیّت ایشان بوده و جزء شاگردان وی محسوب می‌شده است.

 ایشان می‌گویند: روزی که با مرحوم استاد انصاری و شاگردانشان به کوفه برای أعمال مسجد کوفه می‌رفتیم در هنگام مراجعت با واگن آمدیم، واگن‌های دو طبقه که با اسب بر روی ریل حرکت می‌کرد. حضرت آقای انصاری با شاگردان همه در طبقۀ اوّل نشستند، من که در آخر آنها بودم چون وارد شدم این طبقه پر شده بود؛ لذا به طبقۀ‌ بالا رفتم و دیدم آن طبقه خالی است، فقط یک سیّد جلیل المنزله و عظیم القدر و نورانی در صدر واگن نشسته است؛ چون چشمش به من افتاد، فرمود: بیا! بیا اینجا!

 من سلام کردم و در کنار وی نشستم. از احوال من پرسید و بسیار به من محبّت کرد و گرم گرفت، و تا به نجف رسیدیم پیوسته با من گفتگو داشت و دستوراتی به من داد، و فرمود: «به اینها عمل کن!»

 من با آنکه تا آن لحظه او را ندیده بودم، چنان شیفته و دلباختۀ او شدم که قابل وصف نیست!

 واگن به نجف رسید، مرحوم آقای انصاری که با شاگردان در طبقۀ‌ پائین بودند پیاده شدند و رفتند و من که در طبقۀ‌ بالا بودم دنبال آن سیّد جلیل می‌آمدم و او نیز خیلی آرام و آهسته پائین می‌آمد؛ چون به پائین رسیدم و از او خداحافظی کردم و رفتم تا خود را به آقای انصاری برسانم تا چشم ایشان به من افتاد، فرمود: آیا آن سیّد را شناختی؟

 عرض کردم: نه، ولی بسیار عظیم و کریم، و عالَمی بود از عظمت و متانت و تمکین!

 فرمود: ایشان قاضی است! آیا به تو دستوری هم دادند؟

 عرض کردم: آری چنین و چنان!

 فرمود: آیا به آن عمل می‌کنی؟

 عرض کردم: من چون اینک در تحت ولایت شما هستم، منوط به اذن شماست!

 فرمود: أحسنت، راه همین است!

 جناب برادر ارجمند آقای حاج محمّد حسن بیاتی می‌فرمایند: همان تخمی که در آن چند لحظه مرحوم قاضی در دل من کاشت، به تدریج به ثمر نشست و پس از ارتحال مرحوم قاضی و ارتحال مرحوم انصاری و اتّصال با حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد، چنان رو به تزاید و رشد و نموّ‌ است که در هر لحظه، توحید حضرت حقّ مشهود و عالم بقآء‌ بعد الفنآء، نصیب و به حول و قوّۀ حضرت أحدیّت، جامعیّت أسماء و صفات و طلوع مقام ولایت از کُنه ذات، از آثار و نتائج آن است.[[24]](#footnote-24)

###### [تعلیقه و تصحیح ارشاد شیخ مفید و ذکر نَسب مرحوم قاضی و علاّمه طباطبائی]

 مرحوم حاج میرزا علی قاضی ـ رضوان الله علیه ـ در زمان جوانی خود کتاب ارشاد مفید را تصحیح نموده، و در سنۀ 1306 هجریّه قمریّه که سال چهل و یکمین از سلطنت ناصرالدّین شاه قاجار بوده است تصحیح تمام، و در روز 17 شهر ربیع المولود اوائل سنۀ 1308 از هجرت، به دست محمّد بن حسین تبریزی نوشته شده و آمادۀ طبع شده است، و در آخر آن، آنمرحوم سلسلۀ شریف نسب خود را مرقوم فرموده و ما تیمّناً و تبرّکاً در اینجا عین دستخط مبارکشان را می‌آوریم:

 و لمّا کان العِلم بالنِسَب العَلیّة شُعَبِ الانسابِ العلویّة مِن أهمّ المقاصد العلمیّة و به یُعرَفُ مواردُ بعضِ الاحکام الشرعیّة علّقنا علیه هذه اللّمعةَ البهیّةَ فی نسب هذه الفرقة الحَسَنیّه ـ علیه و علیهم الثّناء و التحیّة ـ .

 أقلُّ الخلیقةِ السیّد علیّ بن المولی المیرزا حسین بن المیرزا احمد القاضی بن المیرزا رحیم القاضی بن المیرزا تقی القاضی بن المیرزا محمّد القاضی بن المیرزا محمّد علیّ القاضی بن المیرزا صدرالدّین محمّد بن المیرزا یوسف (نقیب الأشراف) بن المیرزا صدرالدّین محمّد بن مجدالدّین بن سیّد اسماعیل بن الأمیر علیّ اکبر بن الامیر عبدالوّهاب بن الامیر عبدالغفّار بن سیّد عمادالدین أمیر حاج بن فخرالدین حسن بن کمال الدّین محمّد بن سیّد حسن بن شهاب الدّین علیّ بن عماد الدّین علیّ بن سیّد احمد بن سیّد عماد بن أبی‌الحسن علیّ بن أبی‌الحسن محمّد بن أبی‌عبدالله أحمد بن محمّد الأصغر (و یُعرَف بابن الخزاعیّة) بن أبی‌عبدالله أحمد بن إبراهیم الطّباطبا بن اسماعیل الدیباج بن إبراهیم بن الغَمْر بن الحسن المثنّی بن الامام أبی محمّد الحسن المجتبی بن الإمام الهُمام علیّ بن أبی‌طالب، علیه و علیهم السّلام، و اُمّ ابراهیم بن الحَسن فاطمة بنت سیّدالشّهداء الحسین بن علیّ، علیهم الصّلوة و السّلام؛ رَحِم الله معشَرَ الماضین و الحَقَنا بهم فی الصّالحین. ـ انتهی.

###### [جدّ سوم علاّمه طباطبائی با مرحوم قاضی یکی است]

 از علاّمۀ طباطبائی راجع به نسبشان سؤال[[25]](#footnote-25) کردم فرمودند: جدّ سوّم من با جدّ سوّم مرحوم حاج میرزا علی قاضی یک نفرند؛ چون سلسلۀ من بدین شکل است: «السیّد محمّد حسین بن السیّد محمّد بن السیّد محمّد حسین بن السیّد علی اصغر بن

السیّد محمّد تقی» و این سیّد محمّد تقی همان میرزا تقی قاضی فرزند میرزا محمّد قاضی است که مرحوم حاج میرزا علی قاضی او را جدّ سوّم خود شمرده است. اللهمّ ارْحَمْهم جمیعًا و طَوِّلْ عُمرَ سیّدنا الطباطبائی، بمحمّد و آله الطّاهرین.[[26]](#footnote-26)

###### [اخبار آقای قاضی از وقایع آینده]

 حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ دامت برکاته ـ که از اعاظم نجف و وصیّ مرحوم قاضی هستند، در اوقاتی که حقیر در نجف برای تحصیل مشرّف بودم (سنۀ 1370 تا 1377) از جمله مطالبی که از مرحوم قاضی نقل کردند این بود که:

 یک بار [آیة الله] آقای حاج آقا روح ‌الله خمینی که برای زیارت به نجف آمده بودند به خدمت مرحوم قاضی آمدند و در اطاق آن مرحوم که جمعی از تلامذۀ ایشان از جمله خودِ آقای حاج شیخ عبّاس حضور داشتند، وارد می‌شوند. ایشان سلام می‌کند و می‌نشیند؛ مرحوم قاضی أبداً اعتنائی نمی‌کنند و حتّی از سرِ جای خود تکانی هم نمی‌‌خورند و هیچ وَقْعی نمی‌گذارند به طوری‌که این، موجب تعجّب حضار می‌شود، با آن سوابقی که از استاد خود نسبت به احترام به واردینِ زوّار داشته‌اند.

 آقای حاج شیخ عبّاس می‌گفتند در این حال مرحوم قاضی به من گفتند:

 «فلان کتاب را بردار و از فلان جا بخوان!»

 من که همیشه کتاب‌ها را برای مرحوم قاضی می‌خواندم، برخاستم و از طاقچه آن کتاب را برداشتم و از آن جائی که فرموده بود شروع کردم به خواندن. داستان و سرگذشت پادشاهی بود که نوشته بود و من می‌خواندم تا رسیدیم به

جائی که فرمود: «دیگر بس است!» و پس از آن مرحوم قاضی شروع کرد به بیان کردن قضایا و مطالبی که در آن، اشارات و تعریضاتی به [آیة الله] حاج آقا روح ‌الله بود؛ و ایمائات و اشاراتی بود که فتنه و امتحانی پیش می‌آید.

 چون آقای قاضی گفتارشان به پایان رسید آقای [آیة الله] حاج آقا روح ‌الله رفتند، و ما همه در تعجّب افتادیم که این قرائت کتاب و این داستان بدون اندک مناسبتی و این بیاناتِ مرحوم قاضی بدون اندک مناسبتی با مجلس و ورود [آیة الله] آقای حاج آقا روح‌ الله چه معنی دارد؟ و تا به حال هم نفهمیدیم آن چه بود.

 در سفری که این حقیر به نجف داشتم بعد از رحلت آیة الله بروجردی و قیام علماء بر علیه دولت شاهنشاهی دربارۀ تصویب‌نامۀ‌ دخول زنان در انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بالأخص نامه‌های شدید حضرت آیة الله خمینی به دولت عَلَم که نخست وزیر بود، آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی به من گفتند: اینک با قیام آیة الله خمینی کم‌کم بیانات مرحوم قاضی در آن مجلس برای ذهن من تداعی می‌شود و مفهوم می‌گردد که تمام آن گفتارها راجع به همین امور مربوطه به وضع فعلی بوده است.[[27]](#footnote-27)

###### [مرحوم قاضی کوهی از عظمت بود]

 جناب دوست و رفیق ارجمند و گرامی دیرین ما مرحوم شهید آیة الله حاج شیخ مرتضی مطهّری ـ أعلی الله تعالی مقامه ـ نقل کردند برای حقیر که:

 حضرت آیة الله خمینی ـ مدّ ظلّه ـ بسیار به مقام و منزلت مرحوم قاضی ارج می‌نهند و شنیدم روزی از ایشان که می‌فرمود: مرحوم قاضی کوهی از عظمت بود؛ و أیضاً از ایشان شنیدم که می‌فرمود: در قبرستان قم یک نفر خوابیده است و او آیة الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی است.

###### [انتقاد سخت مرحوم قاضی به علوم سرگرم‌کننده و بی‌نتیجه]

 مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس می‌فرمودند: مرحوم قاضی نسبت به جمیع علوم‌ِ سرگرم کننده و بی‌نتیجه و اتلاف کنندۀ عمر سخت انتقاد می‌نمودند، و دو نفر از مشاهیر آن زمان را اسم می‌بردند که چگونه با این استعداد قوی و تعب و رنج مداوم، خود را به بحث و کتابت چه مسائلی مشغول کرده‌اند! و این لیاقت و پشتکار را در علوم حقیقیّه الهیّه صرف ننموده‌اند!

###### [اختراعات و اکتشافات أخیره برای اهل عرفان است]

 و أیضاً می‌فرمودند: این اختراعات و اکتشافات أخیره برای اهل عرفان است، زیرا آنانند که گل سرسبد جهان خلقت می‌باشند؛ بقیّۀ مردم و بالأخصّ سازندگان آنها [که] در حکم بهائم و هَمَجٌ رَعاع هستند، این اختراعات را در اُمور شهویّه و دنیّه و فانیّه مصرف می‌کنند و از عالم حیات و هستی حقیقی متمتّع نمی‌گردند؛ امّا أولیاء خدا از آنها در راه وصول به کمال حداکثر استفاده را می‌نمایند.

 تمام رنج و زحمت فلان مخترع برای یک ساعت راحت یافتن و خلوت یک مرد إلهی با خدای خویشتن است؛ ما از این اختراعات (از قبیل سیّاره و کشتی بخار و طیّاره و أمثالها) در راه و روش و در هدف خود بهترین استفاده را می‌نمائیم.

###### [در هرچه بنگرم تو پدیدار بوده‌ای]

 مرحوم علاّمه ‌آیة الله طباطبائی ـ قدّس الله سرّه ـ می‌فرمودند:

 یک روز که در محضر مبارک مرحوم قاضی بودیم و ایشان برای رفقای خصوصی از عالم توحید و کیفیّت نزول نور حقّ بر مظاهر عالم إمکان و وحدت

حقّۀ حقیقیّۀ إلهیّه بیاناتی بس شگفت‌انگیز داشتند، و خود چنان گرم سخن بودند که مشاهدات غیبیّه در سیمایشان مشهود، و حالت نوشیدن شراب طهور از وجناتشان دیده می‌شد، و چنان غرقۀ أحوال و واردات بودند که گوئی غیر از خدا و أسماء و صفات و أفعال او در عالم وجود أبداً چیزی نیست و عالم اعتبار و کثرت جز تخیّلی بیش نه؛ در این حال این بیت را خواندند و دم فرو بستند:

در اینجا ما فهمیدیم که از اوّل کلامشان تا به آخر که از حقّ و مظاهر توحید وی در نزول نور ذات در شبکه‌های عالم إمکان بحث داشته‌اند، روی گفتارشان با ما بوده ‌است.

###### [آیة الله حاج آقا حسین قمی رضوان الله علیه: ما نسبت به علوم ایشان کور باطن هستیم]

 مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس (وصیّ مرحوم قاضی) می‌فرمودند: پس از رحلت مرحوم قاضی، در نجف از ایشان تجلیلی به عمل نیامد؛ فقط یک مجلس ختم و فاتحه از طرف آیة الله العظمی حاج آقا حسین قمی طباطبائی گرفته شد.

 مرحوم حاج آقا حسین در برابر مرحوم قاضی إظهار ادب می‌نمود و علاوه بر آنکه منهج و روش وی را نفی نمی‌نمود، بلکه تأیید می‌کرد و بعضی از اوقات می‌فرمود: «ما نسبت به علوم ایشان کور باطن هستیم».

 آیة الله آقا سیّد أبوالحسن اصفهانی که تدریس علوم حکمت و عرفان را در نجف ممنوع نموده بود، تولدش 1284 و وفاتش در 9 ذوالحجّة 1365 (نُقباء البشر، جلد 1، صفحه 41، شماره 92) یعنی سه ماه منهای سه روز، زودتر از ارتحال مرحوم آیة الله و مرءآة الحق و العرفان آقای قاضی صورت گرفت؛ چون میلاد مرحوم قاضی در سنۀ 1285 و رحلتشان در 6 ربیع الاول سنۀ ‌1366 تحقّق یافت.

 امّا آیة الله حاج آقا حسین قمّی که تولّدشان در قم سنۀ 1282 واقع شد، فوتشان در بیمارستان بغداد در روز 14 شهر ربیع الاول 1366 (نُقباء البشر، جلد 2، صفحه 653، شماره 1089) یعنی هشت روز پس از مرحوم قاضی صورت گرفت.

###### [امام زنده و مرده ندارد؛ امامِ مقبور در قبر زنده است]

 حضرت آیة الله حاج سیّد علی لواسانی ـ دامت برکاته ـ در صبح روز دوشنبه 18 شهر جمادی الاولی سنه 1412 که به بنده منزل در مشهد مقدّس تشریف آوردند در ضمن بیانشان مطلبی دربارۀ‌ مرحوم قاضی نقل نمودند که شایان ذکر است؛ نقل کردند از حضرت آیة الله حاج سیّد رضی شیرازی ـ دامت برکاته ـ که فرمودند: یکی از معاریف، از رجال علم و عمل (نامشان را برده بودند) که در صدق و استواری وی در گفتار و کردار شکّی نیست، برای من نقل کرد که:

 من روزی در صحن مطهّر حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در قسمت پشت سر، در فاصلۀ میان مقبرۀ مرحوم سیّد محمّد کاظم یزدی (ره) و میان دیوار ساختمان حرم و رواق نشسته بودم، و اتّفاقاً چون خسته بودم پای خود را دراز کرده بودم، خیلی به‌طور معمولی و ساده؛ بعداً که خدمت آقای قاضی رسیدم بدون مقدّمه فرمودند:

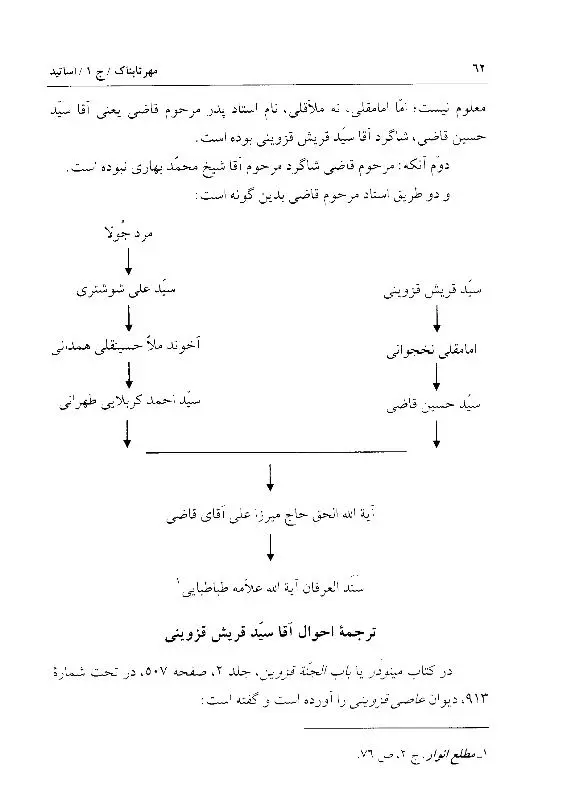
 «تمام نقاط صحن مطهّر حکم خانۀ أمیرالمؤمنین علیه السّلام را دارد و شما هم می‌دانید که امام زنده و مرده ندارد، امامِ مقبور در قبر زنده است! بنابراین آیا جسارت نیست که انسان در خانۀ خود امام به طرف خود امام حیّ و زنده پای خود را دراز کند؟!»[[28]](#footnote-28)

###### [دو اشتباه از صاحب کتاب سیمای فرزانگان]

 دو مطلب در کتاب سیمای فرزانگان تألیف آقای رضا مختاری، صفحه 79 و صفحه 83، به نقل از تاریخ حکمآء و عرفاء‌ متأخّر آمده است که هر دو اشتباه است:

 اوّل آنکه: استاد مرحوم شوشتری را «ملاّقلی جولا» ذکر کرده‌اند و جولا نامش معلوم نیست؛ امّا امامقلی، نه ملاّقلی، نام استاد پدر مرحوم قاضی (یعنی آقا سیّد حسین قاضی) شاگرد آقا سیّد قریش قزوینی بوده است.

 دوّم آنکه: مرحوم قاضی شاگرد مرحوم آقا شیخ محمّد بهاری نبوده است و دو طریق استاد مرحوم قاضی بدین‌گونه است:



###### آقا سیّد احمد کربلائی استاد سلوکی آقای قاضی (ره) نبوده بلکه استاد ایشان والدشان بوده است

 و نیز حضرت معظم له [آیة الله قوچانی] بیان کردند که: مرحوم آقا سیّد احمد کربلائی استاد مرحوم قاضی در معرفة النفس نبوده، بلکه استاد ایشان والد ایشان بوده است. شرح حال آنکه:

 شخصی به نام حاج محمّد قلی‌خان نخجوانی عاشق یک پسر ارمنی شده و چنان دلباخته و عاشق گردیده بود که روز و شب نداشت و در خیابان‌ها واله و حیران حرکت می‌نمود. روزی[[29]](#footnote-29) در حال حرکت از پشت سر، دستی به شانه او خورد که کسی به او گفت: «راهی که تو می‌روی اشتباه است!» یکباره بی‌هوش شده و به زمین افتاد؛ چون به حال آمد و برخاست دید که عشق آن پسر از سرش بیرون رفته و عشق خدا در او حاصل شده است.

 برای نیل به مقصود به سمت مکّه حرکت نمود و چهار سال تمام در آنجا ماند روزها و شب‌ها به راز و دعا مشغول بود شاید از صورت یار و چهرۀ او نقاب برداشته گردد، چیزی دستگیرش نشد؛ بعداً به سمت بیت المقدّس حرکت کرد و در آنجا هم چهار سال تمام بماند، چیزی دستگیر او نشد؛ بعداً به سمت مشهد مقدّس حرکت کرد، در مشهد سه ماه تمام به حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیه متوسّل شد چیزی به دستش نیامد؛ تا پس از سه ماه شبی رفت در حرم مطهّر و با خود عهد کرد که بیرون نرود تا بمیرد یا آنکه برای او مطلب کشف گردد. پس از رفتن مردم و خلوت شدن حرم، صدائی از ضریح مبارک شنید:

 «برو به قزوین از آقا سیّد قریش دستور بگیر!»

 آن مرد حرکت کرد به قزوین و وارد منزل آقا سیّد قریش شد؛ دید آمد و شد زیادی است، مردم برای حلّ امور خود رفت و آمد می‌کنند و خلاصه یکی از علمای ظاهر است؛ بسیار تعجّب نمود ولی چون حضرت فرموده بودند مطمئن بود که حقیقت در اینجا روشن می‌شود.

 پس از آنکه مردم همه رفتند آقا سیّد قریش گفت: چه فرمایشی دارید؟

 حاج محمّد قلی گفت: مرا به اینجا فرستاده‌اند!

 آقا سیّد قریش به ایشان دستوری از اوراد و غیره دادند و پس از چند روزی گفتند: شما باید به تبریز بروید!

 حاج محمّد قلی تعجّب کرد، علت روانه کردن به تبریز چیست، ولی چون امر ایشان بود اطاعت نموده عازم به تبریز شد؛ و در آنجا با جماعتی که از اهل طریق و در بازار تجارت می‌کردند خواهی نخواهی باب مراوده و رفت و آمد را باز کرد ولی دید آنها عادات بخصوصی دارند، از جمله آنکه هر یک از آنها صبح قبل از آنکه یک دوره تسبیح لعن به صاحب جواهر نکند سر کار نمی‌رود! ولی کم‌کم سعی نموده و به آنها حالی کرد که این طریق وصول نیست، آنها هم متقاعد شده از این قبیل اعمال خود برگشتند؛ و دانست که علت فرستادن آقا سیّد قریش او را به تبریز از برای انجام این عمل بوده است.[[30]](#footnote-30)

###### [مختصری از حالات آیة الحقّ و الیقین آقای سیّد علی شوشتری (ره) در کتاب طرائق الحقائق]

 مختصری از حالات مرحوم آیة الله الحقّ و الیقین، آقای سیّد علی شوشتری

ـ قدّس الله نفسه الزّکیّه ـ‌ و آمدن آن مرد جولا در نزد او در سه شب؛ هر یک به فاصلۀ هشت شب در طرائق الحقائق طبع حروفی، جلد 3، صفحه 466 و صفحه 467 آورده شده ‌است.[[31]](#footnote-31)

###### [عنایت خاص مرحوم قاضی به آقا سیّد هاشم حدّاد (ره)]

 جناب محترم آقای علاّمه انصاری لاهیجی ـ أطال الله عمره ـ که محضر آیة الحق و سند العرفان آقای حاج میرزا علی آقای قاضی ـ رضوان الله علیه ـ را در نجف اشرف ادراک نموده‌اند، در روز هفتم شهر ربیع الثّانی 1411 هجریّه، قمریّه که در حرم مطهّرحضرت ثامن الحجج ـ سلام الله علیه ـ زیارت و ملاقات دست داد، فرمودند:

 مرحوم قاضی به سیّد هاشم حدّاد عنایت خاصّی داشت. مرحوم حدّاد بدواً در نجف اشرف در مدرسه هندی حجره داشت، در همان حجره‌ای که مرحوم آیة الله سیّد مهدی بحرالعلوم حجره داشته است، و مرحوم قاضی به آقای سیّد هاشم حدّاد بعضی از اوقات می‌گفت:

 «امشب حجره را تخلیه کن، من می‌خواهم تا به صبح در آن بیتوته کنم!»[[32]](#footnote-32)

###### [مطالبی از کتاب تاریخ حکماء و عرفاء متأخّر بر صدر المتألّهین]

 صفحه 74: آقا سیّد علی آقای قاضی (شاگرد مرحوم سیّد احمد کربلائی) می‌گوید:

 «شبی از شب‌ها را به مسجد می‌گذرانیدم به تنهائی؛ به نیمۀ شب یکی درآمد و به مقام ابراهیم علیه السّلام مقام کرد و از پس فریضۀ صبح در سجده شد تا طلوع

خورشید. آنگاه برفتم و دیدم آقا سیّد احمد کربلایی بَکّاء است ـ قدّس الله سرّه القدوسی ـ و از شدّت گریه خاک سجده‌گاه گل کرده است و صبح برفت و در حجره نشست و چنان می‌خندید که صدای او به بیرون مسجد می‌رسید!»[[33]](#footnote-33)

 صفحه 79: شیخ آقا بزرگ تهرانی در شرح احوال شخصیّت مورد بحث ما می‌نویسد:

 «سیّد میرزا علی آقا قاضی فرزند میرزا حسین طباطبائی تبریزی، عالمی بود مجتهد، متّقی، با ورع، اخلاقی و فاضل. در 13 ذیحجّه سال 1285 ه‍ . ق. در تبریز زاده شد. در آنجا از بعضی فضلا و نیز از پدرش و میرزا موسی تبریزی صاحب حاشیۀ رسائل و سیّد محمّد علی قراجه داغی، استفاده علمی کرد، و به سال 1313 ه‍ . ق. به سوی نجف رهسپار شد و در آن شهر از محضر مولا محمّد فاضل شربیانی، و شیخ محمّد حسن مامقانی، شیخ الشریعۀ‌ اصفهانی، آخوند خراسانی و میرزا حسین خلیلی بهره‌ها برد و در فقه، اصول، حدیث و تفسیر متخصّص و ماهر شد. نیز از رجال اخلاق به شمار می‌آمد و بین اهل علم به این ویژگی معروف بود و در این موضوع نیز تدریس می‌کرد و شاگردان و مریدان و ملازمانی داشت.

 از آنجا که هجرت من و او به نجف در یک سال (1313) اتّفاق افتاد و از قدیم الأیام او را می‌شناختم و از همان هنگام با او ارتباط داشتم دوستی ما ده‌ها سال همچنان ادامه داشت؛ او در سیره و روش خود مستقیم و دارای خلقی کریم و ذاتاً مردی شریف بود.

 به شب چهارشنبه 6 ربیع الأول 1366 به دیار قدس پرکشید و در «وادی السّلام» نزدیک مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف به خاک سپرده شد.

 تفسیری بر قرآن نوشته است از آغاز تا آیۀ 91 سورۀ انعام: ﴿قُلِ ٱللَهُ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ﴾،[[34]](#footnote-34) کتاب‌های دیگری هم دارد که من ندیده‌ام. پدرش (متوفای 1314) نیز تفسیری نوشته است، و به طور کلی بیت آنان از قدیم همواره بیت فضل و تقوا بوده است.[[35]](#footnote-35)»[[36]](#footnote-36)

[قرائت مرحوم قاضی (ره) شعر یا خَلیَّ البالِ قد بَلبَلتَ بالبِلبال بال]

 مرحوم قاضی (ره) راجع به آوردن الفاظ مشترکه این شعر را می‌خوانده‌اند:

###### [کراماتی از مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی (ره)]

 و حضرت معظّم له [آیة الله قوچانی] نقل نمودند از مرحوم حاج میرزا علی قاضی ـ رضوان الله علیه ـ که از ایشان کرامات بسیاری دیده شد، از جمله فرمودند:

 برای من طفلی دو ساله بود، مریض شده، سرخک آورد. من مطلب را به ایشان گفتم، فرمودند: «چشمان او را با انگشتر پنج تن علیهم السّلام مهر کن!»

 من غفلت نمودم تا آنکه طفل بحمد الله حالش خوب شد، لکن چشم‌های او درد گرفته، آب ریزش می‌نمود، مانند نوبه، شبانه‌روز ساعات معیّنی مثلاً دو به غروب چشم درد می‌گرفت؛ هرچه به اطباء رجوع کردیم مثمر واقع نشد. بالأخره روزی داستان را به ایشان گفتم و عرض نمودم دعائی بفرمائید! از آن ساعت به بعد دیگر آن عارضه پیدا نشد.

 و داستان دیگر که ایشان نقل نمودند آن بود که:

 یک عدۀ زیادی از اقوام عرب (قریب سی نفر) راجع به امری نسبت به من ظنین شده بودند به طوری‌که خاطر من از این جهت بسیار مضطرب شده بود و شب و روز نداشتم. روزی قضیّه را به آقای قاضی ـ رضوان الله علیه ـ گفتم و عرض کردم دعا بفرمائید که مطلب برای آنها روشن گردد! ناگهان از آن به بعد افکار آنان یکباره تغییر کرد و دانستند که گمان آنها نسبت به من غلط و اشتباه بوده است[[37]](#footnote-37).[[38]](#footnote-38)

###### [کرامتی از مرحوم قاضی]

 آقای شیخ جواد سهلاوی که از خدّام پاک طینت مسجد سهله هستند برای من نقل کردند که:

 وقتی در فلکه، از کوفه برای کربلا حرکت کردیم و مردمان زیادی در فلکه بودند مِن جمله مرحوم آقای حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رضوان الله علیه ـ هم در فلکه [بودند] و من با ایشان نیز صحبت می‌نمودم.

 نزدیک «تویریج» من سفره خود را باز نموده و مقدار نان و غذائی که همراه

داشتم خوردم و بقیۀ خورده نان را که در ته سفره مانده بود در دریا تکان دادم. پس از مدّتی متوجّه شدم که تسبیح شاه مقصودی که بسیار اعلا و با خود داشتم گم شده است، هرچه تفحّص کردم پیدا ننمودم؛ قضیّه را به آن مرحوم عرض کردم، ایشان فرمودند:

 «إن شاء الله پیدا می‌شود، بگو: ﴿إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجۡعِهِۦ لَقَادِرٞ﴾![[39]](#footnote-39)» من این آیه را خواندم و سپس تسبیح را در سفره‌ای که خود با دست خود در دریا تکان داده بودم پیدا نمودم.[[40]](#footnote-40)

###### حکایتی در سختی معیشت مرحوم قاضی (ره)

 و ایشان [آیة الله قوچانی] از آقازاده بزرگ مرحوم قاضی (ره) نقل کردند که:

 روزی پدرم در مدرسه هندی که حجره داشتند نشسته بودند. از یک منزلِ ایشان آمدند و هنگام غروب برای چراغِ منزل پول نفت می‌خواستند، ایشان گفتند: پول نیست؛ در همان هنگام از منزل دیگر ایشان آمدند و نفت می‌خواستند، ایشان فرمودند: پول نیست. من گفتم آخر ای پدر اینکه وضع زندگی نمی‌شود، خود در مدرسه حجره گرفته‌ای اهل منزل خود [را] بدون غذا و چراغ می‌گذاری؟! این کلمات را پی در پی با تندی ادا نمودم.

 ایشان بعداً با حال مسالمت فرمودند که: «این کته را که در حجره ‌است خالی کن در آنجا پول به دست خواهد آمد!»

 من بدواً از این کلام تعجّب کردم، سپس مشغول خالی کردن کاغذ پاره‌های کته شدم؛ پس از آنکه همه را خالی کردم چیزی به دست نیامد [و] عرض کردم

اینجا پول نیست.

 فرمودند: «باز هم خالی کن!»

 من خاک‌های کف کته را قدری برداشتم، ناگهان یک روپیه که بالغ بر دو دینار فعلی می‌شود پیدا کردم، فرمودند:

 «این را بردار و برای منازل غذا و نفت و غیره تهیّه کن!»

 و ظاهراً آن کته چندین سال بود که خالی نشده بود و به اسباب ظاهر بسیار بعید به نظر می‌رسید که ایشان اطلاع بر وجه کف کته داشته باشند.

###### حکایتی در توکّل مرحوم قاضی (ره) به خداوند

 داستان دیگر آنکه مرحوم قاضی (ره) روزی از بازار بزرگ نجف عبور می‌نمودند، یکی از اهل علم و دوستان ایشان برخورد به ایشان نمود و عرض کرد: کجا می‌روید؟ فرمودند: «به کوفه!»

 اتفاقاً با اینکه هیچ وقت از ایشان سؤال نمی‌کرد، پرسید: آیا برای رفتن به کوفه پول دارید؟ فرمودند: «ندارم!»

 من گفتم: پس چگونه می‌روید؟ فرمودند: «از قدرت خدا دور نیست!»

 من یک مرتبه در دلم خطور کرد که این سیّد دیوانه است چطور با نداشتن پول به کوفه می‌توان رفت؟! و اتفاقاً پیش خود هم هیچ پول نداشتم تا اقلاً به عنوان قرض به ایشان بدهم. یک‌مرتبه ایشان صورت خود را به طرف بنده نموده و با حالت غضب به من نگاه کردند!

 با هم رفتیم تا اواخر بازار، ناگهان یک مرد عربی پیش آمد و دست ایشان را بوسید و یک ربع دینار به ایشان داد! ایشان فرمودند:

 «دیدی گفتم از قدرت خدا دور نیست!»

 پس ایشان چای و قند و جیگاره خریده و مرا به کوفه دعوت کرد من عذر

خواسته و از خدمتشان مرخص شدم.[[41]](#footnote-41)

###### طلب نصیحت کردن آقا سیّد جمال گلپایگانی (ره) از آقای قاضی (ره)

 و نیز نقل کردند [آیة الله قوچانی]:

 روزی در خدمت مرحوم آقای قاضی ـ رضوان الله علیه ـ بودم و فتوحات می‌خواندم ناگاه آقای آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی ـ مدّ ظلّه ـ وارد شدند راجع به وکالتی که در خرید زمینی آقای قاضی به ایشان داده بودند مذاکره کنند؛ من کتاب را بسته و کنار گذاردم.

 ایشان مذاکرات خود را به اتمام رسانیده هنگام رفتن به آن مرحوم اظهار داشتند مرا نصیحتی کن که از آمدنم بی‌بهره نباشم! آن مرحوم اظهار کردند: شما با این مقام شامخ چه نیاز به نصیحت من دارید با اینکه من تهی‌دستم؟! ایشان اصرار کردند تا بالأخره مرحوم قاضی اظهار کردند:

 «قبل از تشریف فرمائی سرکار، کتابی راجع به حالات علمای تبریز (که سیّد محمود نامی آورده و می‌خواند) خوانده می‌شد، مِن جمله حالات یکی از آنها را می‌نوشت که هنگام شب که قرص نان و یک شربه آب برای شام او حاضر می‌نمودند هر چقدر که میل داشت می‌خورد و مابقی را همان شبانه به مستحقّش می‌رسانید و صبر نمی‌کرد تا صبح شود!»

 کنایه از اینکه شما که عالم ظاهری و مرجع تقلید نیز هستید باید مواظب این نکات باشید! یک مرتبه چهره آقای گلپایگانی برافروخته شد و این کلام در ایشان اثر مهمّی نمود و خداحافظی نمودند و رفتند.[[42]](#footnote-42)

###### شاگردی آقای خوئی در خدمت آقای قاضی (ره)

 و نیز فرمودند [آیة الله قوچانی] که:

 آقای حاج سیّد ابوالقاسم خوئی مدّت دو سه ماه خدمت آقای حاج میرزا علی آقا قاضی (ره) مشرّف شدند، و میل داشتند که در سلسلۀ معرفت النفس داخل شوند و ایشان نیز دستوراتی دادند؛ پس از دو ماه مکاشفه‌ای هم برای ایشان دست می‌دهد، بدین‌طریق که مدّت جریان عمر خود را می‌بیند که رئیس شده و مردم دست ایشان را می‌بوسند تا آنکه در مأذنه صلاة کشیدند و در آن اسم ایشان را بردند!

 داستان را برای حضرت آقای قاضی نقل نموده و آقای قاضی متأثّر شدند؛ زیرا که این مکاشفه دلالت داشته که ایشان از علمای ظاهر خواهند شد. اتفاقاً در وقتی که مشغول وِردی در حرم حضرت سیّدالشّهداء بودند، خود ایشان فرمودند یک مرتبه از یادم رفت و هیچ به خاطرم نیامد، هرچه فکر کردم به خاطر نیامد! از همان جا دلسرد شدم و با خود گفتم اگر این مطالب صحیح است چرا باید این وِرد را فراموش کنم و بعداً از محضر ایشان هم منصرف شدند.[[43]](#footnote-43)

###### [درخواست میرزا رجبعلی خیاط از مرحوم آقای قاضی بازگشت تکلّم گیاهان را به خواص خود]

 آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی دامت برکاته نقل کردند که:

 میرزا رجبعلی نامی در طهران شغل خیاطی داشته و اهل مکاشفه است، روزی خدمت مرحوم قاضی (ره) رسید و عرض کرد:

 مکاشفه من فقط تکلّم نباتات است که هر یک با من صحبت می‌کنند و

خواصّ خود را می‌گویند، ولی در اثر توجّهی که به دنیا نموده‌ام این مکاشفه از من سلب شده است، متمنّی هستم توجّهی فرمائید دو مرتبه به من بازگردد!

 ایشان فرمودند: «دست من تهی است.»

 میرزا رجبعلی مأیوسانه مراجعت کرد و کربلا و کاظمین و سامراء را زیارت نموده دوباره به نجف اشرف آمد. روزی با عدّه‌ای از رفقا در خدمت مرحوم قاضی نشسته بودیم یک‌مرتبه سرش را داخل کرد و گفت: آقای قاضی با شما عرضی داشتم، خواهش می‌کنم تشریف آورید بیرون عرض کنم! آقای قاضی تشریف بردند بیرون، چند کلمه صحبت نموده از آنجا رفت.

 آقای قاضی در اطاق آمدند و رنگ چهرۀ ایشان برافروخته شده بود، ولی کسی از ما جرأت استفسار نداشت، چون ایشان بسیار با ابّهت بودند؛ شبِ بعد که از این منزل به منزل دیگرشان می‌رفتند، بنده در راه در خدمت ایشان می‌رفتم گفتند:

 «دیروز میرزا رجبعلی گفت: شما تقاضای مرا ندادید من خدمت حضرت ولی عصر رسیدم و حاجت خود را گرفتم و گفت که امام زمان فرمودند که به قاضی بگو من با شما کار دارم پیش من بیائید!» بعد گفتند:

 «این داستان مانند داستان شیخ احمد احسائی است که روزی به شاگردان خود می‌گفت: هر وقت به حرم مشرّف می‌شوم و به حضرت سلام می‌کنم حضرت بلند جواب سلام مرا می‌دهند که اگر شما هم باشید می‌شنوید یک‌مرتبه با من بیائید تا بفهمید! روزی شاگردان با شیخ به حرم مطهّر مشرّف شدند، شیخ سلام کرد بعد رو کرد به شاگردان و گفت: جواب شنیدید؟ گفتند: نه! دو مرتبه سلام کرد و گفت: شنیدید؟ گفتند: نه! پس شاگردان و خود او دانستند که شیخ در این موضوع اشتباه کرده است.»[[44]](#footnote-44)

###### [فتوحات محیی الدّین به منزله شرح تائیّه ابن فارض است]

 حضرت آقای حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی ـ مُدّ ظلّه ـ فرمودند که مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رضوان‌ الله‌ علیه ـ می‌فرمودند که:

 «محیی الدّین عربی به شاگرد خود ابن فارض گفت: خوب است شما شرحی بر تائیّۀ خود بنویسید، ابن فارض گفت: فتوحاتِ شما شرح تائیّۀ من است.»[[45]](#footnote-45)

###### راجع به تقلید از مرحوم میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه

 آقای سیّد هاشم هندی (رضوی) نقل کرد که:

 یکی از سادات محترم هند به نام سیّد علی‌ نقی هندی، از هند برای تحصیل علوم دینیّه به نجف اشرف می‌‌آید و در آن وقت مقارن می‌‌شود با فوت مرحوم آقا سیّد محمّد کاظم یزدی و سپس آقای میرزا محمّد تقی شیرازی، و می‌‌بیند که رساله‌های بسیاری از طرف افراد بسیاری طبع شده است، و طلاّب آن رساله‌ها را در هنگام خروج مردم از صحن مطهّر کربلا به مردم مجّانی می‌‌داده‌اند و در اعطاء آنها تنافس می‌‌نمودند. این منظره برای آقا سیّد علی نقی دچار اشکال و شبهه می‌گردد و امر تقلید بر او سخت می‌‌شود و نمی‌داند که از چه شخصی تقلید کند؟

 بالأخره با خود قرار می‌گذارد به حضرت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه متوسّل گردد و برای حلّ این معضله از ایشان راهنمائی بخواهد که شخصی را برای تقلید او معرّفی کنند، و برای این مهمّ با خود قرار می‌گذارد که یک اربعین در مسجد سهله اقامت کند و به عبادت مشغول باشد تا کشف مطلب شود.

 هنوز چهل روز به پایان نرسیده بود که ناگاه دید یک نور بسیار قوی در مقام حضرت حجّة ارواحنا فداه ظاهر شد که آن نور، نور امام زمان بود، و آن نور اشاره کرد به سیّدی که تنها در مقام نشسته بود و گفت: از این سیّد تقلید کن!

 سیّد علی نقی نگاه کرد و دید این سیّد آقای حاج میرزا علی آقای قاضی هستند و آن نور ناپدید شد؛ ولی می‌گوید: من با خود گفتم: این معرّفیِ این سیّد به من بود و این تنها کافی نیست، باید خود این سیّد هم نزد من بیاید و بگوید: حضرت امام زمان امر تقلید تو را به من ارجاع نمودند.

 و لذا از مسجد سهله بیرون آمدم و به مسجد کوفه در آمدم و در آنجا معتکف شدم تا زمانی‌که این امر تحقّق یابد و حضرت ولی‌عصر به آن سیّد بگویند: برو به نزد سیّد علی نقی و او را از این امر مطلّع گردان!

 یک‌روز که در مسجد کوفه نشسته بودم مرحوم قاضی به نزد من آمد و فرمود:

 «در احکام دین، هرچه می‌خواهی از من بپرس و بدان عمل کن، ولی این قضیّه را نزد احدی فاش مساز!»

 سیّد علی نقی می‌گفت: از آن به بعد من از آن سیّد تقلید می‌کردم و هر مسأله‌ای پیش می‌‌آمد از او می‌‌پرسیدم تا زمانی که مرحوم قاضی فوت کرد؛ از آن به بعد نسبت به هر مسأله‌ای که پیش می‌‌آید و من حکمش را نمی‌دانم در خواب مرحوم قاضی به سراغ من می‌‌آید و حکم آن را به من می‌‌فرماید.[[46]](#footnote-46)

###### احوال مرحوم آیة الله قاضی در حال رحلت

 نامه جناب مستطاب آقای حاج سیّد محمّد حسن قاضی (آقازادۀ مرحوم عارف وحید عصر آیة الله حاج میرزا علیّ قاضی تبریزی، تَغَمَّدَه اللهُ بحبوحة‌َ جنّاته)

پس از رحلت مرحوم قاضی ـ که در 6 ربیع الاول 1366 هجریّه قمریّه، در نجف اشرف بوده است ـ به حجّة‌ الاسلام و المسلمین آقا حاج میرزا علی اکبر مرندی در مرند.

 و در این نامه شرح احوال آن بزرگ‌مرد عرفان و توحید، در آخرین روز و شب رحلت بازگو گردیده است. این نامه را جناب آقای حسینی که حامل آن بوده است با یک صفحه نامه به حضور حجّة‌ الاسلام مرندی که از شاگردان مرحوم قاضی بوده است ارسال داشته و ما در اینجا عین عبارات آن نامه را می‌آوریم:[[47]](#footnote-47)

بسم الله الرّحمن الرّحیم

 النّجف الأشرف

 20/10/66

 پس از أداء مراسیم[[48]](#footnote-48) یگانگی و صمیمیّت... محترماً معروض میدارد

 ..... والد مرحوم سال گذشته یعنی 1365 ه‍ در حدود ماه رجب گاهی که در کوفه تشریف داشتند بنده را طلبیده امر فرمودند که حرکت کنم بایران نظر باینکه استخاره دستور داده و ناخوشی بنده هم مخوف بود... در آن فرصة بنده موقع را از دست نداده و از ایشان سؤال کردم بعبارتی که الحال در نظرم نیست که آیا ممکن است چیزی از سرنوشت خود در آتیه بما خبر بدهند...

 لابدّ سرکار هم مقصود بنده را از این کلمه دانستید که چیست...

 ایشان در جواب بدون تأمّل فرمودند... ربیع... ربیع، موعد ما است...

 بنده از شنیدن این کلمه خیلی مضطرب و چنان لرزه در أندامم افتاد که نتوانستم هیچ گونه توضیحی دربارۀ ربیع که او ربیع فصلی است یا ربیع شهری... بکنم...

 فقط فهمیدم که موعدی هست و لابدّ باید هم باشد و او هم ربیع است شاید هم از جمله محتملات بنده این بود که شاید آن موعد معهود ربیع است نه بعنوان ظرفیّت بلکه بعنوان صفتیّت...

 مع القصّه. هر گونه لفظی از این قبیل لرزه در أندام بنده ایجاد می‌نمود... و با کمال التفات شبها و روزها را میشمردم؛ و ربیعرا بر هر یک از آنها منطبق می‌نمودم...

 راستی میدانید چطور و بچه زودی و بنحویکه هیچ؛ انسان کمترین حسّی هم در او رخ ندهد شبهای دراز این عمر عزیز میگذرد روزها مثل لمح البصری در گذر و انقضاء است مگر اینکه انسان بسِرّ این غفلت و بحاقّ این سرگیجی پی ببرد.

 حاشا... نمیدانم بر واقعۀ سابق الذّکر چه گذشت و چه قدر گذشت، ظاهراً پنجماه یا شش ماه یا بیشتر درست نمیدانم حسابش در دست نیست حضرت قبله گاهی ناخوش شدند و ناخوشیشان سخت شد و بنده هم باین جهت بایران نرفتم اکتفا ببغداد و در همانجا معالجه نمودم .....

 حضرت آقا، در اثر بعض قضایا ...... و بأمر استخاره از منزل آسید جواد که لابدّ در نظر دارید که در خیابان أوّل شهر نو است به منزل بنده که در خیابان چهارم شهر، مزبور است منتقل شدند و چنانکه میدانید این منزل بیش از یک غرفه چیزی ندارد ... حضرت آقا با شش نفر از همشیره‌های بنده مع والده و اخوی آسیّد کاظم، همگی در آنطاق میخوابیدند....

 بنده مأمور شدم که شبها در منزل نباشم نظر بضیق مکان ... ربیعهم داخل شد!

 آقا هم در أشدّ أدوار ناخوشی ... ساعات صَحْو ایشان در‌‌ أیّام أخیره منحصر بلحظاتی بود که در استماع از خواندجات آشیخ عبّاس قوچانی یا بنماز خواندن نشستنی یا بصرف قدر خیلی کم از خوراک چاشت یا شام صرف میشد امّا بقیّۀ اوقات در حالات غیر اعتیادت و در خواب ... متواصل ...

 تمام أفراد خانواده گرد ایشان جمع بودند و هیچ کس جرأت کلام و حساب نداشت ... گاهی که در أواسط شبها بیدار میشدند بخواندن قرآن با صوت بلند یا بخواندن مثنوی چنانکه معهودتان هست مشغول میشدند ...

 شاید بین الطّلوعین روز پنجم ماه ربیع الأوّل بود که بنده از مدرسه، قاصد خانه شدم، علی العادة نان و پنیر گرفته بودم در راه دیدم هوا رنگهای جدیدی بخود میگیرد، ألوان ناملائمی در او پیدا میشود، گویی که مقدّمۀ عَجَّه است از آن عجّه‌ها که در خاطر دارید ...

 هر طور بود خود را بخانه رساندم ... آسمان تیره‌گون شده بود ... دلهای همه أفراد عائله، در طپش افتاده بود ... شاید حسّ میکردند که این عجّه بطور مخصوصی است که تأثیرش در چشم و گوش و دهان انسان کما اینکه عادةً عجّهای نجف است که مبالغی خیلی زیاد خاک وارد شهر میکند تا مگر هر فردی حظّ خود را بنوبت از او بگیرد ... بلی تأثیرش در دلست ...

 باطاق مرحوم وارد شدم از احوال ایشان جویا شدم گفتند ایشان خلاف العادة نشسته‌اند! در أثر باد و تندی هوا صدای درها بلند شد سؤال کردند که چیست؟ عرض کرده شد که باد است، عَجّه بلند شده ...

 بمحض اینکه اینکلمه بگوش ایشان رسید از حالی بحال دیگر شدند، بنده را صدا کرده که جای ایشانرا راحت کرده و رخت‌خواب ایشان را رو بقبله انداخته و

خود ایشان مشغول بقرآن خواندند ... مدّتی گذشت صدا کردند بچه که بیایند و درها را محکم به بندند و از برای درها بر خلاف عادت پرده بسازند آنهم پرد‌های ضخیم ...

 یکی از بچه‌ها علی العاده چراغ روشن نمودند، ایشان بتندی فرمودند که اطاق پر از نور است شما‌ها کورید؟! زمینها را ... باحترام لگد بزنید! همه بروید بیرون کسی در اطاق باقی نماند ... بلی بلی باشد تاریک ... همه لرزان و ترسان از اطاق بیرون و درها را بسته ... و پشت درها گوش میدادند، کمی صدا بگوش این و آن میرسید ولی کسی جرأت ندارد که بگوید چه خبر است و چرا آقا درها را بسته ... آقا گفته که هر وقت گفتم درها را باز کنید ...

 همه افراد فامیل گرد آمدند و هیچ کس نمیداند که بچه داعی، امروز بر خلاف عادة در را آقا بسته ... هر روز میامدند و مدّتی ساکت نشسته آنگاه میرفتند همین قضیّه باعث اطمینان میشد ... امّا امروز، خیر؛ طوری دیگر است ... این قضیّه یعنی بستن درهای اطاق و عجّ بعد از طلوع آفتاب، بیک ساعت بود ... شاید عجّه تا ظهر بیش نماند، هر چند آفتاب طلوع نکرد و هوا تیره‌گون بود ... ولی بادهای تند ایستاد و هوا ساکن شد ...

 ولی آقا، تا حدود ساعت یازده عصر ... در را بروی خود بسته بودند و هر ساعت یکی از دختر‌ها یا پسر‌ها یا رفقا حمله میکرد که در را باز کند ولی والده امتناع میکردند نظر باینکه ایشان مأمور بودند که درها را بسته، باز نکنند.

 ... نماز مغرب میخواندیم که صدای کف آقا بلند شد همگی باطاق حمله‌ور شدیم ... لابدّ میدانید که چند نفر هستیم ... در حدود سی یا چهل نفر زن و بچه و بزرگ ...

 عجب! آقا، خیلی خوب هستند و خلاف المعتاد هم نشسته‌اند (چه اینکه در أیّام أخیر نمیتوانستند به تنهائی بخوابند یا بنشینند إلاّ با معونۀ دیگری ...)

 مرحوم، با ملاطفت زیادی یک یک اَفرادِ فامیل را مرخّص کردند و همگی بحالی خوش و خوشوقتی تمام که آقا، حالشان خیلی خوب است همگی بمنزلهای خود، رجوع نمودند.

 ... مراجعت متعلّقین فامیل، در حدود یک و نیم بعد از غروب بود ...

 بنده در اطاق، نزد مرحوم، شام خوردم ... بایشان که قرآن میخواندند بصورت معهود خود ... عرض کردم که شام حاضر است؛ ایشان فرمودند که میل ندارم یا اینکه أصلاً نمیخورم ... .

 مسبوق هستید که هر گونه أمری از ایشان در منزل مُطاع و مَسموع بود ... به بنده فرمودند که برو همانجا که هر شب میرفتم، بنده از اطاق بیرون شدم مشغول بعضی کارها؛ شاید نیم ساعت طول نکشید که آمدند و خبر دادند که آقا شما را میخواهد ... بنده بصورت خیلی معتاد رفتم نزد ایشان ...

 خیلی بشگفت[[49]](#footnote-49) در آمدم که در آقا چیز دیگری مشاهده نمودم ... دیدم آقا ... همان طوری که قبل از نیم ساعت، قرآن میخواندند ... الحال هم میخوانند ولی چشمها بسته و سر بزیر انداخته ... آقا کاری دارید؟ فرمایشی هست؟ بلی میخوابم رو به قبله!

 بلی بخوابید ... بمعونت همشیره‌ها (چه اینکه ایشان در مرض أخیر خیلی بَدین شده بودند ... چه اینکه مرضشان مرض آب بود)[[50]](#footnote-50)

 آقا را نشاندیم.. بعداً جای ایشانرا درست کردیم... ثانیاً ایشانرا خوابانیده بعداً ایشان به بنده اشاره کردند که برو بخواب... بنده از خانه بیرون آمده چند قدم هم در

کوچه راه رفتم... صدای بچه آمد، که بیا، آقا، تو را میخواهد... بازگشتم...

 آقا! محمّد است آمد...!

 مرا بغل بگیر بنشان خیلی بآرامی و آهستگی بدن مرا أذیّت نده تمام أعضای من درد میکند... . آقا أعضای شما چرا درد میکند؟

 خدا میخواهد، منکه نمی‌دانم...

 آنوقت بنده، با کمال تأنّی آقا را در بغل خود، یعنی سرشانرا بر دوش خود نهاده و کمرشانرا روی پاهایم [زانو] و دست خود را یعنی راست خود را پشت سر ایشان و هر دو مقابل قبله، نشسته ایشان سورۀ... ﴿إِذَا زُلۡزِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ زِلۡزَالَهَا﴾[[51]](#footnote-51) را خواندند... پس از آن بعضی از سورهای کوچک مثل توحید و نَصْر و حَمْد، این سه را خوب در نظر دارم باقی را، نظر باینکه تدریجاً صدای ایشان آهسته میشد بنظر نیاوردم.

 آنگاه شنیدم که شهادتین میگویند بصدای خیلی آهسته، ولی خوب سر خود را یا دهان خود را نزدیک گوش بنده آورده... و....

 بنده، عرض کردم آقا خیلی هراسانم و مضطربم گفتند (با خیلی زحمت) نه، هراسان مباش، برو بخواب...؛

 گفتم اگر راحتید همین طور باشید، فرمودند نه میخوابم رو بقبله...

 در این اثناء آسیّد کاظم، اخوی آمدند... بمعونت ایشان آقا را خوابانیدیم... آنوقت به بنده، تأکید کردند که برو بخواب... و بکاظم أمر کردند در خانه را، ببند... ولی دیگر زبان نبود... زبان بسته شد همه‌اش اشاره بندی بود....

 .... اخوی آسیّد کاظم، میگوید که پس از یک دو ساعت آقا، شروع بخواندن قرآن نمودند... بعد از آن، از حدود ساعت سه و نیم تا نزدیک اذان، نظر باینکه نزدیک مرحوم دراز کشیده بودم چندین بار آقا باشاره فهماندند مرا که، مرا بنشان!

 بنده بمعونت والده نشاندم... فضولةً یکمرتبه سؤال کردم که آقا، خیلی هراسانید... میخوابید؛ می‌نشینید... قرآن، زیاد قرائت می‌نمائید؟!

 آقا، چهره خندانی بخود گرفته با لبخندی خیلی شیرین فرمودند... این میخواهد بیرون برود... و اشاره بسینۀ خود کردند...

 کاظم میگوید من این حرفرا خیلی به آهسته و بی‌اهمیّت تلقّی کردم...

 والده و همشیره بزرگ، خسته شده در گوشه‌ای از اطاق...

 همینطور که نزدیک آقا بودم و به مَلامِح صورت ایشان نظر میکردم که شاید اشاره بکاری بکنند... چیزی بأذان نمانده بود... حال ایشان، مثل أوّل شب و همه روز معتاد بود... سوی اینکه بفصاحت تمام، قرآن نمی‌خواندند بلکه مثل نیم خواب آلوده....

 آب طلبیدند... نیم استکان آشامیدند. آنگاه نگاه کردم دیدم که صورت ایشان خیلی درخشان و نورانی شده بطوریکه همشیره و والده را صدا کردم... آنها هم آمدند؛ هر سه در اضطراب افتادیم.... صدای آقا.... آقا که سؤال از علّت و سبب این روشنائی بنمایند...

 خون، در بدنشان از جریان افتاد و لرزه به اندام...

 آقا جواب نمیدهند شاید خواب باشند... امشب، خیلی برایشان سخت گذشته است یکی گفت نزدیک برویم...... نه، ناراحت میشوند....... نه ببینیم.... چطورند... طور غریبی است..... نور عجیبی است... به... آقا، نفس ندارند.... بنده هم قدری پاهای ایشانرا دراز کردم... دهانشانرا نگاه کردم دیدم بسته... چشمهایشان دیدم بخوبی بسته... دستها بجای خود، بخوبی نهاده شده. ....

 صدائیست که از ته دل با هزار درد و حسرت و اَفسوس از دودمان این بیچارۀ فلک زده مفلوک، بفلک میرسد... چنان از وضع زندگی خود ناراضی و بر سرنوشت خود گریان و نالان هستم که خداوند متعال داناست و بس...

 همانطور که فرموده‌اند خدا از مصالح بندگان خود با خبرتر و داناترست... بلکه اوست که بر مصالح و مفاسد داناست و بس... امّا بندۀ بیچاره تا بتواند اینمعنی را بنفس خود ارتزاق نماید... سالها باید.

 ... بالجمله اینکه از تمام رفقا دلگیرم... خاصّه از سرکار و رفقای سرکار در تبریز... و در سیستان... که این همه مدّت میگذرد... بنده را لایق... دو کلمه کاغذ نمی‌بینید....

 از ایزد متعال دوام سعادت تمام مسلمانها را از خدا خواستارم.

 محمد حسن القاضی

 راجع به قصیدۀ غدیریّه... خود بنده، خیال دارم که سال آینده بیایم بایران و مجموعه‌ای که از ایشان باقی مانده به مساعدت رفقا چاپ نمایم تا اینکه ذکری از ایشان باشد. مرجوّ اینکه هرگونه مساعدت در این باب دارند کوتاهی نورزند... در حدود رجب 1367 ه‍ در ایران هستم. زیاده تصدیع خواطر نمیدهم جز اینکه از دعای خیر فراموش نشوم.[[52]](#footnote-52)

###### [مطالب منقوله از آقای حاج سیّد محمّد حسن قاضی درباره فوت ایشان]

 صبح روز دوشنبه نوزدهم شهر شوّال المکرم 1405 هجریّه قمریّه که جناب محترم سرور معظّم آقای حاج سیّد محمّد حسن قاضی، فرزند ارجمند مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی، در بنده منزل در مشهد تشریف آوردند از جمله گفتارشان این بود که:

 روز قبل از رحلت مرحوم قاضی، در وقت عصر که خدمتشان بودم زیر بغل ایشان را گرفتم و بردم برای تطهیر، و چون آوردم قدرت بر حرکت نداشتند و قدری سرشان را در روی سینۀ من گذاردند و مقدار زیادی قرآن خواندند و پس از

آن دعا خواندند و دعای عدیله را خواندند که مجموعاً قریب یک ساعت طول کشید! و چون شب فرا رسید و من خواستم نزد ایشان بمانم، گفتند به منزل خود برو (چون در منزل مسکونی مرحوم قاضی غیر از یک اطاق نبود) و فردا صبح در اوّل وقت زود بیا! من به منزل رفتم و در اوّل طلوع فجر که از منزل آمدم، دیدم ایشان رحلت کرده‌اند.

 مرحوم حاج آقا یحیی عبادی سجّادی که از أعلام‌ِ علماء اخیار و از معاریف ابرار طهران بود و مرد شریف و سیّدی بزرگوار و پیرمرد بود، در آن ایّام به زیارت اعتاب عالیات مشرّف شده و زیارت نجف را هم کاملاً کرده و در کربلا، عازم طهران بود؛ قبل از اذان صبح در حرم مطهّر نشسته و به توجّه و دعا مشغول بود که به او از باطن گفته شد: «برخیز برو به نجف که آقای حاج میرزا علیّ قاضی فوت کرده است و متصدّی تمام امور ایشان بشو، از تشییع و تغسیل و تکفین و تدفین و غیرها!» و البته ایشان هیچ نسبتی حتّی نسبت برخورد و ملاقات با مرحوم قاضی نداشته است و رابطه‌ای برقرار نبوده است.

 ایشان با اینکه عازم حرکت به کاظمین و مراجعت به ایران بود، همان وقت از حرم مطهّر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السّلام عازم نجف می‌شود، و چون وارد نجف می‌شود و از منزل ایشان سؤال می‌کند، گفته می‌شود ایشان فوت کرده است. به منزل مرحوم قاضی وارد می‌شود و جنازه روی زمین بوده است.

 ایشان مراسم تشییع را به عمل می‌آورد تا وادی السّلام و در غسّال‌خانۀ آنجا غسل می‌دهند، و مرحوم آقای سیّد محمّد تقی طالقانی ـ رضوان الله علیه ـ (آقازاده مرحوم آقای حاج سیّد احمد آقا طالقانی) را که مقیم مدینه شده و اینک برای زیارت و تجدید عهد به نجف آمده بود، مأمور تغسیل ایشان می‌کند. آقا سیّد محمّد تقی نیز دو نفر را به انتخاب خود برای معاونت خود می‌برد و غسّال‌ها را از غسّال‌خانه بیرون کرده خودش با معاونانش جنازۀ مرحوم قاضی را غسل می‌دهند و در وادی‌ السّلام در

عقب قبر پدر مرحوم قاضی به خاک می‌سپارند. و مرحوم حاج آقا یحیی مجلس ترحیم برپا می‌کند و تا یک هفتۀ تمام در نجف می‌ماند و شب هفتم ایشان را نیز برگزار می‌کند و سپس به ایران برمی‌گردد.

 آقا سیّد محمّد حسن قاضی می‌گفتند: پدرم بسیار مرد متواضعی بود و نسبت به زوّار که به منزل او می‌رفتند نهایت احترام را داشت و گفتگو می‌کرد، و در مجالس روضه که در منزل خود می‌گرفت و مردم در روی حصیر می‌نشستند خودش دمِ درِ اطاق و یا حیاط روی زمین می‌نشست پهلوی کفش‌ها به طوری‌که تمام بدنش در روی زمین بود، و با دست خودش یکایک کفش‌های واردین را جفت می‌کرد و همه را مرتّب می‌کرد در جلوی پای آنها بدون استثناء، و با همه با مرحمت و ملاطفت و مهر رفتار می‌کرد، و به مجلس روضه فوق‌العاده اهمیّت می‌داد.

 مرحوم شریعتمدار رشتی (برادر قائم مقام رفیع) از ارادتمندان مرحوم قاضی بود؛ چون مرحوم قاضی رحلت کرد در خواب به او گفتند: «یکی از پسران مرحوم قاضی به نام سیّد جعفر، خانه‌‌اش خراب شده، آن را برای او بساز!»

 مرحوم شریعتمدار به منزل مرحوم قاضی می‌آید و تمام پسران او را جمع می‌کند (مرحوم قاضی چهار زوجه داشته است و کثیر الاولاد بوده است) و از نام یکایک آنها پرسش می‌کند و از وضع منزل آنها می‌پرسد تا می‌رسد به فرزندی که نامش سیّد جعفر بوده است، او می‌گوید: منزل ما که نیمی از آن مسجد است، خراب شده است و ما در همان منزل مخروبه مسکن داریم.

 شریعتمدار آن نیمی که متعلّق به ایشان بوده است تجدید بنا می‌کند و او را در آنجا اسکان می‌دهد و به نیم دیگر آن که مسجد بوده است تصرّفی به عمل نمی‌آورد.

 انتهی کلام آقای حاج سیّد محمّد حسن.[[53]](#footnote-53)

###### [مرحوم قاضی به مرض استسقاء رحلت نمودند]

 حضرت مغفور له آقا حاج شیخ عبّاس می‌فرمودند:

 مرحوم قاضی به مرض استسقاء رحلت نمودند و مرض ایشان هم مدّتی طول کشید؛ گویا از همۀ جهات مرگ و موقع و مدفن خود مطّلع بودند. برای ایشان طبیب قدیمی را آقازادگانشان که به نام سیّد أبوالحسن مشهور بود می‌آورند و معالجاتش سودی نداشت و بعضی از اوقات قرص‌هائی را می‌داد که آقازادگان با اصرار و ابرامی می‌خواستند آنها را به مرحوم قاضی بخورانند، ایشان می‌فرمود:

 «فایده‌ای در اینها نیست، من باید حرکت کنم، ارادۀ حتمیّۀ حضرت حقّ در رفتن است!»

 چون قرص‌ها را به دست او می‌دادند و اصرار در خوردن می‌نمودند، مرحوم قاضی به قرص‌های کف دست خود نظری می‌کرد و با لبخند می‌فرمود:

 «شما می‌گوئید اینها أجل را تغییر می‌دهد؟! آنگاه آنها را در دهان می‌انداخت و می‌فرمود: این هم برای خاطر شما!»

 ما حتّی در زمان کسالت، روزها قدری به محضرشان شرفیاب می‌شدیم و در روزی که قریب به زمان فوتشان بود سخن با بعضی از واردین، از مدفن پدرشان به میان آمد و معلوم شد در وادی السّلام نجف است. ما بسیار تأسّف خوردیم که ما نمی‌دانستیم قبر شریف والدتان در وادی السّلام است، خوب بود شما ما را از محلّ آن مطّلع می‌نمودید تا در این مدّت دراز و طولانی که در نجف اقامت داریم از برکات و زیارت آن قبر بهره‌مند می‌شدیم! فرمودند:

 «ده، دوازده روز دیگر خودم شما را می‌برم و از محلّ آن با خبر می‌نمایم.»

 درست در همین حدود از روزها گذشت که من در منزل خود به واسطۀ جمعی از میهمانان شهر ما (قوچان) که بر ما وارد شده بودند و به همین جهت در یکی دو روز أخیر نتوانسته بودم به حضورشان شرفیاب شوم، مشغول خوردن

صبحانه با میهمانان بودم و بدون استثناء هر لقمه‌ای را که در دهان خود گذاردم در گلویم گیر کرد و ناگهان صدای اعلان تشییع آن مرحوم از مأذنۀ حضرت به گوش رسید، که ندای ارتحال آن فریدۀ دهر و آیت عظمای الهی و نمونۀ بارز و آیینۀ تمام نمای کمالات و صفات پیامبر و أئمّۀ طاهرین و یگانه عارف وارسته و واصل به حقّ را مرتّباً در می‌داد، و از علماء و فضلاء و طلاّب و اهل نجف دعوت برای تشییع می‌نمود.

 چون جنازه را تشییع نموده و در وادی السّلام دفن شد، در هنگام مراجعت و تفرّق مشیّعین چشم من ناگهان به نوشته روی سنگ قبر جلوی ایشان (در سمت قبله) افتاد، دیدم که نوشته است: قبر سیّد حسین قاضی؛ آنگاه دانستم معنی گفتار استاد را که: «ده دوازده روز دیگر شما را می‌برم و محلّ دفن پدر را نشان می‌دهم» چیست؟

###### [مدفن میرزا علی آقا قاضی در وادی السّلام]

 مدفن ایشان در محلّی قریب مقام هود و صالح است و حقیر کراراً و مراراً در اوقات تشرّف و اقامت در نجف اشرف، صبحگاهان و یا در بعضی از مواقع دیگر روز (نَه شب) به زیارت قبر شریفش مشرّف می‌شدم.

 قبر مرحوم آیة الله حاج میرزا علی قاضی درست بدون فاصله در پشت سر پدرشان آقا سیّد حسین واقع است، با آنکه میان وفات این دو بزرگوار پنجاه و دو سال فاصله است. مرحوم آقا سیّد حسین قاضی در سنۀ 1314 و آقازادۀ أکرمشان آقا سیّد علی در سنۀ 1366 رحلت می‌کنند.

 در اطراف قبر مرحوم قاضی، سپس عیالات ایشان و بعضی از آقازادگان را که فوت می‌کنند دفن می‌نمایند و اکنون جمع کثیری در آن محیط مدفونند.[[54]](#footnote-54)‌

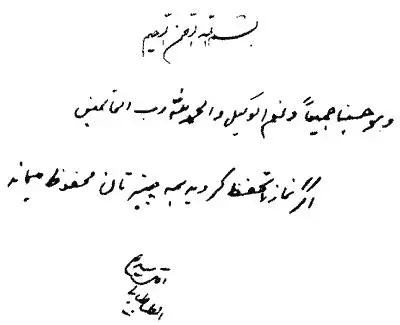


 تصویر مرحوم آیة الله شیخ عبّاس هاتف قوچانی از تلامذه علاّمه سیّد علی قاضی طباطبائی در نجف اشرف و وصی رسمی و ظاهری ایشان. مرحوم علاّمه طهرانی طبق دستور علاّمه طباطبائی هنگام هجرت به نجف اشرف به ایشان مراجعه می‌کنند و از ایشان برخی از دستورات سلوکی را اخذ می‌کنند.

###### [تاریخ رحلت آیة الله حاج شیخ عبّاس هاتف قوچانی تَغَمَّده الله فی رضوانه]

 مرحوم آیة الله و حجةُ الحقّ الشیخُ المعظّم صاحبُ الدّرجاتِ الرفیعة و المقامِ المحمود، شیخی و استاذی فی المعارف الإلهیّة، وصیّ المبرورِ الآیةِ العظمی الحاجّ المیرزا علیّ القاضی ـ قدّس اللهُ سرَّه ـ فی النجف الاشرف: الحاج شیخ عبّاس الهاتف القوچانی، أعْلَی اللهُ تعالی درجتَه و ضاعَفَ أجرَه و مثوبتَه، در ظهر روز چهارشنبه، بیست و سوّم شعبان المعظّم یک هزار و چهارصد و ده هجریّه قمریّه، در نجف اشرف در سنّ 76 و یا 77 سالگی از این دار فانی به عالم باقی رحلت نمودند، و صبح پنجشنبه فردای آن روز تشییع و در... به خاک سپرده شدند.

 اللهم أعلِ درجَتَه وَ احْشُره مع نبیِّه الأطیبِ الأکرمِ و مع وصیِّه علیٍّ علیه السّلام و أعْطِه ما فوق ما یتمنّاه مِن الوصول الی أعلی ذِروة الکمال و الفنآءِ فی اسمِک الجمالِ و الجلالِ! اللهم اخْلُفْ علی عقبه فی الغابرین و أیِّدهم و سدِّدهم و طَوِّل عُمَرهم وَ ارْحمه و ایّانا برحمتک یا أرحم الرّاحمین.[[55]](#footnote-55)



## دستور العمل‌ها

###### [دستورات آقای قاضی در ماه‌های رجب و شعبان و رمضان المبارک]

دستخط مرحوم علاّمه بی‌بدیل قاضی طباطبائی رضوان الله علیه.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

 این کتاب[[56]](#footnote-56) مربوط به حالات مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ می‌باشد که آقازادۀ ایشان آقای سیّد حسن نوشته‌اند. البتّه دو تا کتاب نوشته‌اند: یکی راجع به حالات مرحوم قاضی و یکی هم برای شاگردانشان؛ در این کتابی که راجع به مرحوم قاضی است، یکجا دستورات مرحوم قاضی به شاگردانشان دربارۀ ماه رجب و شعبان و رمضان می‌باشد؛ (دستورات مربوط به سال 1357 هجری قمری است؛ یعنی نُه سال به فوت ایشان، چون مرحوم قاضی سال 66 فوت کردند.) مرحوم آیة الله حاج سیّد علی قاضی در وصیّتی که به شاگردان خود در سه ماه رجب و شعبان و رمضان دارد، می‌فرماید:

 تنبَّه! متوجّه باش! آگاه باش! که شهر‌های حُرُم داخل شد که اوّلین آنها

رجب است. بیدار شو برای آنکه توشۀ خوبی برای خود برداری! شب‌های این ماه را بیدار باش و روزهای آن را روزه بگیر به جهت شکر خداوند که به تو روزی کرده! و مخواب مگر به مقدار معتنابهی و کم! و چه بسیار عاشقان دل سوخته‌ای که شب را نمی‌خوابند! نماز شب را به نحو بیدار و خواب بجا آور، یعنی چند رکعتی نماز بخوان و کمی بخواب و سپس بیدار شو!

 و کتاب حقّ، قرآن را تلاوت کن، ولی تند تند نه، آرام آرام بخوان و با بهترین صوتی که داری! چه که قرآن کتاب وحی است و نور قرآن ظلمت‌ها را تبدیل به نور می‌کند و می‌درخشاند.

 پس تو بهره‌ای نبرده‌ای، بلکه هیچ کس به مانند قرآن بهره نبرده؛ و هرکس غیر از این را که من می‌گویم گفته است، خطا کرده و اشتباه فکر می‌کند.

 و سلام و صلوات بفرست به اصل قرآن و فصل آن، که مراد از فصل قرآن پیامبر اکرم و اولاد طاهرین او هستند؛ در برابر آنها عبد بدون اراده و تسلیم باش و با روح و جسم سالم در برابر آنها بدون چون و چرا باش و از آنها اطاعت کن! و محبّت آنها را در دل داشته باش چنانکه خداوند آنها را برای محبّت خود قرار داده! و کسی که در غیر حبّ آنها خود را در ذمّۀ خداوند رحمان درآورد، به درستی که گمراه شده و در انکار او نعمت‌های خداوند از دستش رفته است، و اگر خدا را در غیر محبّت آنها قرار دهی گم می‌شوی؛ پس حبّ آنها حبّ خداست و به حبّ خدا پناه ببر! و ایشان عروۀ وثقی هستند و دستاویز محکم؛ پس چنگ خود را محکم بگیر و به این دستاویز چنگ بزن!

 پناه ببر به خدا دربارۀ قرآن که قول خداست! دربارۀ قرآن بازی نکن! با اهمّیّت و احترام قرآن را بخوان و قرآن را از روی لهو و لعب نگاه مکن! چنانکه قرآن را عمل کنی به واسطۀ دقّت در آن، به بالاترین قلّه از قلل حقّ و ایمان و مجد و شرف نائل می‌گردی.

 در هر حال بر تو باد به ذکر خدا و مبادا در خواندن قرآن کوتاهی کنی! مگو چگونه می‌شود و نگو به چه کیفیّتی بخوانم! تشکیک در این مسائل نکن!

 در این ماه‌ها که آمده قرآن را تلاوت کن و خدا را در این ماه داخل شو! ملتزم و معتصم به خدا بشو! کسی که اعتصام به خدا پیدا کند، خدا هم خود را به او نشان می‌دهد.

 اگر گفتی رَبِّیَ الله «پروردگار من خداست». ای رفیق استقامت کن و دست از این حرف بر مدار! این ماه‌ها قرقگاه خداوند است، پس داخل در این قرقگاه شو! خداوند فرموده:

 ﴿وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾[[57]](#footnote-57) «هر کسی که اعتصام به خدا پیدا کند در راه راست هدایت شده است.» و باز فرموده:

 ﴿وَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ﴾،[[58]](#footnote-58) «استقامت کن!» و باز فرموده:

 ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ﴾،[[59]](#footnote-59) «آن کسانی که گفتند خداوند پروردگار ماست و سپس به این قول خود استقامت کردند، ملائکه آسمان بر آنها فرود می‌آیند.»

 انتبِهوا إخوانی الأعاظم وفّقکم الله لطاعته و قد دخل أشهر الحُرُم! یعنی متوجّه باش که ما داخل در قرقگاه شده‌ایم! و این ماه‌ها برای کسانی که وارد می‌شوند خصوصیّتی دارد، مثل زمین‌هایی که حُرُم حساب شده و دارای شرایطی است و باید از محرّمات اجتناب نمود، در این ماه‌ها هم که قرقگاه زمانی است انسان باید از خیلی چیز‌ها اجتناب کند.

 خدا در این ماه‌ها خیلی به انسان نزدیک است، باید مراعات آن را بکند، همانند حَرَم و زمین‌هائی که قرقگاه است و انسان وقتی وارد آنها می‌شود به کعبه و آن امام نزدیک است و زیارت می‌کند. چقدر نعمت‌ها‌ی خداوند بر ما بزرگ است و او هرگونه نعمتی را بر ما تامّ و تمام کرده!

 اوّلین چیزی که بر ما واجب است توبه است با شروط لازم و نمازهایی که در توبه وارد شده؛ که مقصود همان دستور توبه‌ای است که حضرت رسول در ماه ذوالقعده دستور دادند، با همان کیفیّت که در کتب ادعیه آمده و در اعمال ماه ذو القعده و در کتاب مفاتیح هم موجود است؛ البته حالا چون ماه ذوالقعده نیست در روز یکشنبه قبل از اوّل ماه یا شب جمعه و یا روز جمعه که می‌آید توبه کنید.

 پرهیز کنید از کبائر و صغائر به قصد قربت! ملتزم شوید به مراقبه، هم صغری و کبری! که مراقبۀ صغری نگاه داشتن خود است از مکروهات و خلاف مَا لا یَرضَی اللهُ بِه و مراقبۀ کبری نگاه داشتن دل است از آنچه محبوب نمی‌پسندد، که یک لحظه از مراقبت پروردگار خود را خارج نکند و در همۀ لحظات خدا را حاضر ببیند.

 و علاوه بر آن محاسبه داشته باشید و معاتبه داشته باشید و نفس را معاقبه کنید و بعد جریمه کنید! مثلاً بعضی از بزرگان (که در رسالۀ بحر‌العلوم هست) یک تازیانه داشتند و وقتی که عبادت می‌کردند در کنار سجادۀ آنها بوده، با آن تازیانه خود را می‌زدند به مقدار لازم که باید بزنند؛ اینها آیات قرآن است که برای شما بیان کرده‌اند! کسی که می‌خواهد به ذکر خدا متذکّر شود یا اینکه در خشیت خداوند وارد شود، باید اینها را انجام دهد و چاره‌ای نیست از این اعمال، وگرنه جا می‌ماند.

 ثُمَّ اقبِلُوا بِقُلُوبِکُم! پس با دل‌ها‌ی خود اقرار کنید به خدا! و مرض‌های گناه را معالجه کنید و با استغفار بزرگی گناه خویش را کاهش دهید! چرا که استغفار بزرگی گناه را از بین می‌برد.

 وَ إیَّاکُم هَتکَ الحُرُمات! مبادا که حُرُمات خدا را بجا آورید! کسی اگر انجام

بدهد و حجاب خدا را پاره کند، خداوند ولو اینکه حجاب او را پاره و مهتوک نکند، خود مهتوک است و نفس را پاره کرده و نیاز نیست خداوند جزای این عمل او را بدهد.

 کجا امید نجات است برای دلی که شکوک و شبهات در او وارد می‌شود و نفوذ می‌کند و رخنه می‌کند؟! محال است نجات یابد قلبی که در او شک و شبهه پیدا شود! و این بزرگترین گناه و إثم است برای کسی که در نعمت‌های خداوند شک و شبهه داشته باشد.

 انسان تا اینکه در سلوکِ سبیلِ مستقیم قدم گذارد آنگاه امید نجات برای او هست، آن‌وقت می‌تواند از چشمۀ معین ولایت استفاده کند و بنوشد و مع المحسنین باشد و با محسنین معاشرت کند. و انسان (طبق دستور رسول اکرم که به ابوذر غفّاری فرمودند) وقتی از آب می‌شود با محسنین خورد که در دل انسان شبهه نباشد، و انسان در قلبش هیچ شکّی نباید باشد! و خداوند است محل إتّکاء و مستعان در نفس من و نفس‌های شما.

 مرحوم قاضی می‌فرمودند: انسان باید به خدا پناه ببرد، و خداوند خیلی کمک کننده و خیر المعین و پسندیده و اختیار کننده است.

«امّا دستور العمل این سه ماه»

 1ـ علیکم بالفرائض فی أحسن أوقاتِها! دستور العمل آن است که نماز‌های واجب را در بهترین اوقات خودش انجام دهید همراه نوافل آن! (که مجموعاً پنجاه و یک رکعت می‌شود، اگر نتوانستید چهل و چهار رکعت) و اگر شواغلِ دنیا شما را منع کردند، صلاة أوّابین را که همان نماز ظهر است ترک نکنید، چون خیلی اهمّیّت دارد! خصوص نماز ظهر خیلی اهمّیّت دارد و آن به واسطۀ وقت آن و خصوصیّت و موقعیّت آن در بین اوقات دیگر است! و «صلاة‌ وُسطی» را که در قرآن آمده تفسیر به نماز ظهر کرده‌اند، و «صلاة اوّابین» یعنی آنها که خیلی توجّه

به پروردگار دارند، یعنی رجوع کنندگان به خدا؛ زیرا رجوع کنندگان به خدا به آن تمسّک می‌کنند.

 2ـ نوافل شب را هیچ چاره‌ای نیست مگر آنکه آنها را بجا آورید، نه خیال کنید نماز شب ساقط است و آن سدّ سکندری است که هیچ شکسته نمی‌شود! عجب از کسانی که قصد دارند دنبال کنند مرتبه‌ای از کمال را در حالی‌که شب‌ها قیام نمی‌کنند! ما نشنیده‌ایم کسی به مرتبه‌ای از کمال برسد مگر به قیام شب و نماز شب.

 3ـ علیکم بقرائة القرآن! بر شما باد به قرائت قرآن کریم با صوت حزین و با آهنگ و غنا! یعنی با صدای خوش بخوان که تو را تکان دهد. و در روایات داریم که قرآن را با تغنّی بخوانید، امام زین العابدین تغنّی به قرآن می‌کردند، این تغنّی در قرآن برای انسان بسیار مفید است. به طور کلّی غنای صوتی حرام است و این اصلاً در تحت غنای حرام نیست؛ زیرا غنای حرام آن است که انسان را به سوی لهو و لعب بکشاند. هرچه که انسان را به وجد آورد و به سوی خدا سوق دهد حرام نیست و همین است که می‌فرمایند با صوت حزین نماز را بخوانید؛ سوره‌های بعد از حمد را، با صدای حزین بخوانید به طوری که آهنگِ آن شما را از عالم بالا تربیت می‌کند و می‌رساند، إقرَأ فَارفَع! سوره‌هایی را که حفظ هستید که خوب، و اگر حفظ نیستید از روی قرآن دو صفحه بخوانید، (در نماز‌ها و نماز شب) به طوری‌که قرآن شما را به سوی کمالات سوق دهد.

 4ـ بر شما باد به أوراد معتاده که معروف است و هر کدام از شما که ورد خاصّی دارد که باید بجا آورد؛ و سجدۀ یونسیّه را از پانصد تا هزار بجا آورید؛ یعنی تا هزار هم می‌توان بجا آورد، بسیار هم خوب است.

 5ـ بر تو باد زیارت مشهد أعظم در هر روز! (که منظور از مشهد أعظم أمیرالمؤمنین است، چون مرحوم قاضی در نجف بوده‌اند) و زیارت مساجد معظّمه! (که منظور کوفه و سهله است) و در بقیّۀ مساجد عبادت خود را بجا آورید! چون

مؤمن در مسجد مثل ماهی است در آب؛ همان‌طوری که حیات ماهی به آب است، حیات مؤمن هم در مسجد است؛ ماهی را از آب بیرون اندازند می‌میرد.

 6ـ بعد از نماز‌های واجب تسبیح حضرت صدّیقۀ طاهره سلام الله علیها را ترک نکنید! زیرا که آن ذکر کبیره شمرده شده و لااقل بعد از هر نماز یک‌بار بگویید و اگر توانستید دو یا سه بار بگویید بهتر است.

 7ـ از لوازم مهمّ، دعا برای فرج حضرت حجّة بقیّة الله الأعظم می‌باشد در قنوت نماز وتر، و از آن گذشته در هر روز، و در جمیع دعاها برای حضرت دعا کنید!

 8ـ زیارت جامعه را روز‌های جمعه بجا آورید! مقصود زیارت جامعۀ معروف است، زیارت جامعۀ کبیره.

 9ـ قرآن که می‌خوانید، در این سه ماه از یک جزء کمتر نباشد، در هر روز یک جزء.

 10ـ زیارت و دیدار برادران خود را زیاد کنید! (مقصود رفقای طریق هستند) خیلی آنها را زیارت کنید و ببینید؛ زیرا اینها هستند برادران طریقی شما که در طریق و عقبات نفس و تنگناها و کریوه‌ها که انسان گیر می‌کند کمک انسان می‌کنند و نجات می‌دهند، نه آن برادرانی که رحمی و جزء صله هستند که چه بسا مخالف طریق و دشمن پیغمبر و خدا هستند! و نه آنکه بعضی می‌گویند برادران آمدند! نه، بلکه مقصود آن برادران طریق هستند که انسان با آنها تجدید مساعی کند و دیدن کند.

 11ـ زیارت قبور کنید نه هر روز بلکه کم‌کم و گاه‌گاهی، (هفته‌ای یک مرتبه خوب است) و در روز زیارت کنید نه در شب.

 ما را چه کار با دنیا؟! ما را چه کار با اسم دنیا؟! این دنیا ما را گول زد و فریفت و ما را به پستی و ذلّت گرایید! مقام ما را پائین آورد و پست کرد! دنیا مال ما نیست، دنیا را ول کنید و بسپارید به دست آنها که دنبال آن هستند و به کسانی که اهل دنیا هستند بدهید!

 به‌به! خوشا به حال کسانی و آن مردانی که بدن‌های آنها در این عالم خاک است و قلوب آنها در عالم لاهوت است و [در] عالم عزّ و جلال پروردگار است! این افراد هستند که از جهت عدد اقلّ هستند و خیلی عددشان کم است، امّا قوّتشان و جانشان و روحشان خیلی زیاد است، از جهت عددشان کم، ولی از جهت مددیّت و اصالت، اکثریّت عالم هستند. من می‌گویم آنچه را شما می‌شنوید و استغفار می‌کنم برای پروردگار.

 این دستوراتی است که مرحوم قاضی به شاگردان خود داده است و رفقا این دستورات را در این سه ماه انجام می‌دهند. البته این اعمال را در حدّ امکان انجام دهید، هر کسی که نمی‌تواند هر روز را روزه بگیرد حتّی الإمکان پنج روز از رجب و ده روز از شعبان را بگیرد؛ خلاصه به حسب ملاحظۀ مزاج و قوّه و حال و استعداد بگیرد.

 و ذکر یونسیّه که فرمود پانصد تا هزار، برای شاگردان مرحوم قاضی بوده که باید هر روز می‌گفتند، (مرحوم آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی روزی سه هزار بار می‌گفتند و البته چند ساعت طول می‌کشیده) علی حدّ القدرة و الإستطاعة و قرآئت قرآن در شب علی حدّ القدرة؛ اگر می‌توانی نخواب و اگر کسی نمی‌تواند همۀ شب را نخوابد علَی صَبٍّ‌ باشد؛ صبّ یعنی جگر سوخته، بیدار خوابی کند، شب زود بخوابد و سعی کند بیدار خواب کند، طوری که بدن استراحت خود را بگیرد.

 خود مرحوم قاضی اوّل شب می‌خوابیدند، بعد نماز می‌خواندند و بعد می‌خوابیدند و باز نماز می‌خواندند، همین طور تا دو ساعت به اذان که دیگر نمی‌‌خوابیدند؛ مرحوم آخوند سه ساعت به اذان صبح بیدار بودند؛ اگر نافلۀ شب را بجا نیاورید فائده ندارد و عرفان معنی ندارد. عرفان به عمل است نه به گفتن!

 اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد[[60]](#footnote-60)

###### [دعای تعلیمی توسط مرحوم آقای قاضی به آقا شیخ عبّاس قوچانی]

 دعائی است که مرحوم قاضی (ره) به آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ دامت برکاته ـ دستور داده‌اند:

 [1] اللَهُمّ ارزُقنی حُبَّکَ و حُبَّ ما تُحِبُّه، و حُبَّ مَن یُحِبُّکَ، و العَمَلَ الّذی یُبَلِّغُنی إلی حُبِّکَ، و اجعَل حُبَّکَ أحَبَّ الأشیاءِ إلَیَّ.[[61]](#footnote-61)

 [2] اللَهُمّ نَوِّر ظاهِری بطاعَتِکَ، و باطِنی بمَحَبَّتِکَ، و قَلبِی بمَعرِفَتِکَ، و رُوحی بمُشاهَدَتِکَ، و سِرّی باستِقلالِ اتِّصالِ حَضرَتِکَ، یا ذَاالجَلالِ و الإکرِامِ.[[62]](#footnote-62)

 [3] اللَهُمّ اجعَل فی قَلبی نُورًا، و فی سَمعی نُورًا، و فی بَصَری نُورًا، و فی لِسانی

نُورًا، و فی یَدَیَّ نُورًا، و فی رِجلَیَّ نُورًا، و فی جَمیعِ جَوارِحی نُورًا، یا نُورَ الأنوارِ.[[63]](#footnote-63)

 [4] اللَهُمّ أرِنی الأشیاءَ کَما هِیَ.[[64]](#footnote-64)

 [5] اللَهُمّ کُن وِجهَتی فی کُلِّ وَجهٍ، و مَقصَدی فی کُلِّ قَصدٍ، و غایَتی فی کُلِّ سَعیٍ، و مَلجَإی و مَلاذِی فی کُلِّ شِدَّةٍ و هَمٍّ، و وکِیلِی فی کُلِّ أمرٍ، و تَوَلَّنی تَولِّی عِنایَةٍ و مَحَبَّةٍ فی کُلِّ حالٍ، برَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ.[[65]](#footnote-65)

###### دستورات مرحوم آیة ‌الحقّ میرزا علی آقا قاضی و آقا حاج شیخ عبّاس قوچانی وصیّ ایشان

 1ـ عمل به روایت «عنوان بصری» و مطالعۀ آن در هر چند روز.

 2ـ نوافل لیلیّه و نهاریّه.

 3ـ سجده با ذکر یونسیّه (حدّاقلّ چهارصد مرتبه) و قرائت مسبّحات عند‌ النّوم.

 4ـ أوراد مخصوصه (اربعینیّات) بر حسب مقتضای حال، به دستور خود آن مرحوم یا آقای حاج شیخ عبّاس وصیّ آن مرحوم.[[66]](#footnote-66)

###### [یا طُهرُ، یا طاهِرُ، یا طَهورُ، یا طَیهورُ، یا طَیهارُ]

 حضرت آقای طباطبائی ـ مدّ ظلّه السّامی ـ نقل فرمودند از مرحوم آیة الحقّ

حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رضوان الله علیه ـ که ایشان فرمودند: برای من چنین منکشف شده است که:

 مَن قال لیلةَ ثلاث و عشرین مِن شهرِ رمضان ساجدًا، مِأتَیْن و خَمسةَ و عشرین مرّة: «یا طُهرُ، یا طاهِرُ، یا طَهورُ، یا طَیهورُ، یا طَیهارُ» نَزَلَتْ علیه الملائکة و طَهَّرَتْه تطهیرًا.[[67]](#footnote-67)

###### [استغفاری که مرحوم قاضی دستور می‌داده‌اند]

 استغفاری را که مرحوم قاضی ـ قدّس الله سرّه ـ به شاگردان خود دستور می‎داده‎اند و میان آنها معروف و مشهور بوده است، این است:

 أستَغفِرُ اللهَ الّذی لا إلهَ إلاّ هو مِن جَمیعِ ظُلمی و جُرمی و إسرافی علَی نَفسی و أتوبُ إلَیهِ.[[68]](#footnote-68)

###### [آدرس مطالب مذکوره دربارۀ مرحوم قاضی در مکتوبات خطی و چاپی علاّمه طهرانی]

 جهت اطّلاع بیشتر به احوال مرحوم آیة الله قاضی ـ قدّس الله سرّه الشّریف ـ به:

 جنگ شمارۀ 7، ص 104 و ص 111 و ص 112 و ص 113 و ص 122 و ص 399 و ص 400.

 و به «جنگ» شمارۀ 15 ص 2 و ص 3 و ص 11.

 و به «جنگ» شمارۀ ‌17 ص 27 و ص 28 و ص 29 و ص 30.

 و به «جنگ» شمارۀ ‌22 ص 50 و ص 55 و ص 81 تا ص 88.

 و به «جنگ» شمارۀ ‌18 ص 237 تا ص 274 مراجعه شود.

 و به کتاب مهر تابان، ص 13 تا ص 21 با دو تعلیقۀ اخیر در ص 17 و ص 18 از نسخۀ خطّی، و تعلیقۀ ص 40 از نسخۀ خطّی و ص 53 و ص 58 و ص 141 و ص 173 و ص 215 تا ص 218 و ص 220 تا ص 223 و ص 226 و ص 227 و ص 256 تا ص 260 و ص 282 مراجعه شود.

 و به کتاب توحید علمی و عینی، ص 15 و ص 17 و ص 20 و ص 23 و ص 162 و ص 163 و ص 214 و ص 229 تا ص 231 و ص 325 مراجعه شود.

 و به کتاب معاد شناسی، جلد 1 ص 231 تا ص 234 و جلد 2 ص 291 و ص 292 و جلد 3 ص 108 تا ص 110.

 و به کتاب لبُّ اللُّباب، طبع اوّل ص 18 و ص 34 و ص 91 و ص 92 و ص 129 تا ص 132 و ص 158، و به کتاب رسالۀ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، مقدّمه ص 10 و مقدّمه ص 12 و ص 13 و تعلیقۀ ص 164 و تعلیقه ص 176 و تعلیقۀ ص 190 مراجعه شود[[69]](#footnote-69).[[70]](#footnote-70)

###### [ملاقات با حضرت بقیة الله الأعظم (ت

###### [اشتیاق مرحوم قاضی به قرائت مثنوی و حفظ تائیۀ کبرای ابن فارض (ت

###### دعای هنگام خواب به طریقی که آقا سیّد هاشم حدّاد فرمودند

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ فرمودند که: این دعا را من در کشکول شیخ بهائی (ره) و در مفتاح الجنان دیده‌ام:



# احوال مرحوم آیة الحقّ و العرفان آقا سیّد هاشم حدّاد قدّس الله نفسه الزّکیّة

تصویر مرحوم حدّاد و علاّمه طهرانی رضوان الله علیهما در منزل آقای حدّاد (کربلای معلّی)

﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾

 اللهُمّ[[71]](#footnote-71) یا مَنِ احتَجَبَ بِشُعاعِ نورِه عَن نَواظِرِ خَلقِه، یا مَن تَسَرْبَلَ بالجَلالِ و العَظَمَةِ و اشتَهَرَ بالتّجَبُّرِ فی قُدسِه، یا مَن تَعالَی بالجَلالِ و الکِبریاءِ و العَظَمَةِ فی تَفَرُّدِ مَجدِه، یا مَنِ انقادَت لَهُ الاُمورُ بِأزِمَّتِها طَوعًا لأمرِه، یا مَن قامَتِ السَّمَواتُ و الأرَضونَ مُجیباتٍ لِدَعوَتِه، یا مَن زَیَّنَ السَّماءَ بالنُّجومِ الطّالِعَة و جَعَلَها هادِیَةً لِخَلقِه، یا مَن أنارَ القَمَرَ المُنیرَ فی سَوادِ اللّیلِ المُظلِمِ بلُطفِه، یا مَن أنارَ الشَّمسَ المُنیرَةَ و جَعَلَها مَعاشًا لِخَلقِه و جَعَلَها مُفَرِّقَةً بَینَ اللّیلِ و النّهارِ، یا مَن استَوجَبَ الشُّکرَ بِنَشرِ سَحائبِ نِعَمِه.

 أسألُکَ بمَعاقِدِ العِزِّ مِن عَرشِکَ و مُنتَهَی الرَّحمَةِ مِن کِتابِکَ، و بِکُلِّ اسمٍ سَمَّیتَ بِه نَفسَکَ أوِ استَأثَرْتَ بِه فی عِلمِ الغَیبِ عِندَکَ، و بِکُلِّ اسمٍ هوَ لَکَ أنزَلتَهُ فی کِتابِکَ أو

أبثَثْتَهُ فی قُلوبِ الصّافّینَ الحافّینَ حَولَ عَرشِکَ، فتَراجَعَتِ القُلوبُ إلی الصُّدورِ عَن البَیانِ بإخلاصِ الوَحدانیّةِ و تَحقیقِ الفَردانیّةِ مُقِرَّةً لَکَ بالعُبودیّةِ، و إنّکَ أنتَ اللهُ لا إلهَ إلاّ أنتَ.

 و أسألُکَ باسمِکَ الّذی تَجَلَّیتَ بِه لِلکَلیمِ علَی الجَبَلِ العَظیمِ، فلَمّا بَدا شُعاعُ نورِ الحُجُبِ مِن بَهاءِ العَظَمَةِ خَرَّتِ الجِبالُ مُتَدَکْدِکَةً لِعَظَمَتِکَ و جَلالِکَ و هَیبَتِکَ و خَوفًا مِن سَطوَتِکَ راهِبَةً مِنکَ، فَلا إلهَ إلاّ أنتَ، فَلا إلهَ إلاّ أنتَ، فَلا إلهَ إلاّ أنتَ.

 و أسألُکَ بِاسمِکَ الّذی فَتَقْتَ بِه رَتْقَ عَظیمِ جُفونِ عُیونِ النّاظِرینَ، الّذی بِه تَدبیرُ حِکمَتِکَ و شَواهِدُ حُجَجِ أنبیائِکَ، یَعرِفونَکَ بفِطَنِ القُلوبِ و أنتَ فی غَوامِضِ مُسَرّاتِ سَریراتِ الغُیوبِ.

 أسألُکَ بعِزَّةِ ذلِکَ الاسمِ أن تُصَلّیَ علَی محَمّدٍ و آلِ محَمّدٍ، و أن تَصرِفَ عَنّی جَمیعَ الآفاتِ و العاهاتِ و الأعراضِ و الأمراضِ و الخَطایا و الذُّنوبِ و الشَّکِّ و الشِّرکِ و الکُفرِ و الشِّقاقِ و النِّفاقِ و الغَضَبِ و الجَهلِ و المَقْتِ و الضَّلالَةِ و العُسرِ و الضِّیقِ و الفَسادِ و حُلولِ النَّقِمَةِ و شِماتَةِ الأعداءِ و غَلَبَةِ الرِّجالِ، إنّکَ سَمیعُ الدُّعاءِ لَطیفٌ لِما تَشاءُ، و صلّی الله علَی محَمّدٍ و آلِه الطَّیِّبینَ الطّاهرینَ[[72]](#footnote-72).[[73]](#footnote-73)

 این دعا را حقیر از زبان مبارک حضرت آقای ـ حدّاد روحی فداه ـ ضبط و ثبت کردم.

 أقول: این دعا در کشکول شیخ بهائی در صفحه 303 طبع سنگی، موجود است با قدری اختلاف و نیز در مُهَج‎ الدّعوات، صفحه 96، با کمی اختلاف مرحوم سیّد بن طاووس آورده است.

###### دعائی را که بعض اوقات حضرت آقا سیّد هاشم حدّاد روحی فداه در قنوت قرائت می‌کردند

 أعدَدتُ لِکُلِّ هَولٍ لا إلهَ إلاّ اللهُ، و لِکلِّ هَمٍّ و غَمٍّ ما شاءَ اللهُ، و لِکلِّ نِعمةٍ الحَمدُ لِلّهِ، و لِکلِّ رَخاءٍ و شِدَّةٍ الشّکرُ لِلّهِ، و لِکلِّ اُعجوبَةٍ سبحانَ اللهِ، و لِکلِّ ذَنبٍ أستَغفِرُ اللهَ، و لِکلِّ مُصیبَةٍ إنّا للّهِ و إنّا إلیهِ راجعونَ، و لِکلِّ ضِیقٍ حَسبِیَ اللهُ، و لِکلِّ قَضاءٍ و قَدَرٍ تَوَکَّلتُ علَی اللهِ، و لِکلِّ عَدُوٍّ اعتَصَمتُ باللهِ، و لِکلِّ طاعةٍ و مَعصیَةٍ لا حَولَ و لا قُوّةَ إلاّ باللهِ العَلیِّ العظیمِ[[74]](#footnote-74).[[75]](#footnote-75)

###### [قرائت دعاء یا من اظهر الجمیل در قنوت نمازها]

 حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد ـ روحی فداه ـ دعای زیر را که در صفحه 319 از کتاب دعای ضیاء الصّالحین است، در قنوت‌های نماز خود می‌خواندند:

 یا مَن أظهرَ الجمیلَ و سَتَرَ القبیحَ، یا مَن لَمْ یُؤاخِذ بالجَریرَة، یا مَن لَمْ یَهتِکِ السِّترَ، یا عظیمَ العَفوِ، یا حَسَنَ التَّجُاوُزِ، یا واسِعَ المَغفِرَة، یا باسِطَ الیَدَینِ بالرَّحمَةِ ارحَمْنی! یا صَاحِبَ کلِّ نَجوَی، یا مُنتَهَی کلِّ شَکوَی، یا مُفَرِّجَ کلِّ کُربَةٍ، یا مُقیلَ العَثَراتِ، یا کریمَ الصَّفح، یا عَظیمَ العَفوِ، یا مُبتَدِئًا بالنِّعَمِ قَبلَ اسْتِحقَاقِها، یا رَبَّاه یا سَیِّداه یا غایةَ رَغبَتَاه، أسئَلُکَ بِکَ و بِمُحَمَّدٍ و عَلیٍّ و فاطمةَ و الحَسَنِ و الحُسَینِ و الأئِمَّةِ المَعصُومِینَ علیهِم السّلام أن تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِهِ و أسئَلُکَ یا اللهُ أنْ لا تُشَوِّه خَلقی بالنّار و أن تَفعَلَ بی ما أنت أهلُه.

 و آقای حدّاد به جای «و الأئمّة المعصومین» می‌فرمودند:

 «و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علیّ و علیّ بن محمّد و الحسن بن علی و المهدی صاحب الزّمان.»

 و سپس بقیّه دعا را قرائت می‌کردند.

###### دعای آقای حدّاد بین اذان و اقامه

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ بین اذان و اقامه در سجده، این دعا را می‌خواندند: سَجَدتُ لَکَ یا رَبِّ خاضِعًا خاشِعًا ذَلِیلاً.[[76]](#footnote-76)

 و همچنین دعاهای ذیل را بعضی از اوقات قرائت می‌فرمودند:

 اللهمّ یا مُسَبِّبَ الأسبابِ، یا سَبَبَ کلِّ ذی سَبَبٍ، یا مُسَبِّبَ الأسبابِ مِن غَیرِ سَبَبٍ، سَبِّبْ لی سببًا لن أستَطیعَ له طلبًا، صَلِّ علی مُحمّد و آل مُحمّد، و أغنِنی بحَلالِک عن حَرامِک و بطاعَتِکَ عن مَعصِیَتِکَ و بفَضلِکَ عَمَّن سِواک یا حیُّ یا قیّوم.[[77]](#footnote-77)

###### دعای چشم زخم که حضرت آقای حدّاد ـ دام ظلّه ـ مرحمت فرمودند

 تُذرَع من ثوب طاهر أو خیط ثلاثة اذرع و تقرأ الدّعاء فإن زاد أو نقص فهو عینٌ فإن لم یزد و لم ینقص فلا عینَ. و الدعاء هذا:[[78]](#footnote-78)

 بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ـ بسم الله لا بَلاغ اِلاّ بالله (ثلاث مرّات)، ثم تقرأ سورة الحمد (ثلاث مرّات)، ثم تقول: عَزَمتُ عَلَیکِ اَیَّتُهَا العَینُ التّی فی فُلانِ ابنِ فُلانةِ بِعّزةِ عِزِّ اللهِ وَ بِنُور عَظَمَةِ وَجه اللهِ و بما جَرَّ به القَلَمُ مِن عِندالله إلی خَیرِ خَلقِ الله محمد بن عبدالله صلّی الله علیه و آله و سلّم، عَزَمتُ عَلَیکِ اَیَّتُها العیَنُ الّتی فی فُلان ابنِ فُلانة بحقّ شَراهیًّا بَراهیًّا أدونای اَصباوُثْ آلَ شَدای، عَزَمتُ عَلَیکِ أیَّتُهَا العَینُ التّی فی فُلانِ ابنِ فُلانةٍ بَهَثْ شَهتْ اَشْهَثْ بِأقطاعِ النَّجی الّذی لا یقوم علیه لا أ‌َرضٌ و لا سَماءٌ اُخْرُجی یا نفسَ السّوء من فُلانِ ابنِ فُلانة کما أخرَجَ یُوسُفَ مِنَ المَضیق وَ جَعَل لِموسی فی البَحرِ و إلاّ فَأنتِ بَریئةٌ مِن الله، و الله برئٌ مِنک، اُخرُجی یا نَفسَ السوء مِن فُلانِ ابنِ فُلانة بِألف ألفٍ، ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ \* ٱللَهُ ٱلصَّمَدُ \* لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ \* وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾،[[79]](#footnote-79) اُخرُجی یا نَفسَ السوء مِن فُلانِ ابنِ فُلانة بِألف ألفٍ، لا حول و لا قوّة الاّ بالله العظیم، ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّـٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارٗا﴾،[[80]](#footnote-80) ﴿لَوۡ أَنزَلۡنَا هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ عَلَىٰ جَبَلٖ لَّرَأَيۡتَهُۥ خَٰشِعٗا مُّتَصَدِّعٗا مِّنۡ خَشۡيَةِ ٱللَهِ وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ \* هُوَ ٱللَهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ \* هُوَ ٱللَهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُ سُبۡحَٰنَ ٱللَهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ \* هُوَ ٱللَهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي

ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾،[[81]](#footnote-81) ﴿حَسۡبُنَا ٱللَهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾.[[82]](#footnote-82) ـ انتهی.

 و سپس پارچه را اندازه گرفت، اگر کم و زیاد بود معلوم می‌شود نظر است و بنابراین باید یکی دوبار دیگر خوانده شود تا بکلی از بین برود، و اگر یقین داشته باشیم که نظر است اندازه گرفتن لازم نیست.[[83]](#footnote-83)

###### عبارت‌ها و کلماتی از مرحوم آقای حدّاد (ره)

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ دعای زیر را در سجدۀ آخر نماز می‌خواندند:

 یا اللهُ یا اللهُ یا اللهُ، أنت اللهُ الّذی لا إلهَ إلاّ أنت وَحدَکَ لا شَریکَ لَکَ، تجبَّرتَ أن یکونَ لَکَ وَلَدٌ و تَعَالیتَ أن یکونَ لَکَ شَریکٌ و تَعَظَّمتَ أن یکونَ لَکَ مُشیرٌ و تَقَهَّرتَ أن یکونَ لَکَ ضِدٌّ و تَکَبَّرتَ أن یکونَ لَکَ وزیرٌ، یا اللهُ یا اللهُ یا اللهُ بحَقِّ مُحَمّدٍ و آل مُحَمّدٍ إلاّ فَرَّجْتَ عنّی.[[84]](#footnote-84)

 و اشعار زیر را دربارۀ محبّت قرائت کردند:

 و فرمودند دربارۀ تعریف عشق گوید:

 جلیسٌ مُمَنَّعٌ و صاحبٌ مالکٌ، مَذاهِبُهُ غامِضَةٌ و أحکامُهُ جاریَةٌ یملک الأبدانَ و أرْوَاحَها و القُلُوبَ وَ خَواطِرَها و العقولَ و ألبَابَها قد اُعطِیَ عِنانَ طاعتها و قُوَّةَ‌ تَصْریفها.

 و دیگری گوید:

 جَلَّ أن یَخْفی وَ دَقَّ أنْ یُری فهو کامِنٌ کَکُمونِ النّار فی الحَجَر، إن قدحتَه أوری و إن ترکتَه تَواری.

روزی که شود ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتۡوَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتۡ﴾

من دامن تو بگیرم اندر ﴿سُئِلَتۡبِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ﴾

\* \* \*

هجر تو مرا ﴿إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٞ﴾

مَن مات مِن العشق فَقَدْ مات شهید

\* \* \*

###### فوت دختر آقای حدّاد (ره)

 حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد ـ روحی فداه ـ می‌فرمودند:

 «دختری داشتم دو ساله، فوت کرد و در شب ما او را در کنار اطاق گذاشته بودیم تا فردا او را دفن کنیم و البته به صورت یک طفل کوچک به او نظر می‌‌نمودیم؛ ناگاه در همان شب من دیدم این طفل بزرگ شد و همۀ اطاق را فراگرفت و همۀ خانه را و همۀ شهر را و همۀ عالم را! گفتم عجبا! این روح بزرگِ این طفل خردسال است که ما به دیدۀ تحقیر به او می‌‌نگریستیم.»[[85]](#footnote-85)

###### [نفرین و لعن مرحوم آقای حدّاد سیّدی را که قائل به امامت حضرت ولی‌عصر نبود]

 من روزی از مرحوم حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد از احوال سیّدی پرسیدم، فرمودند: «نفس کافری دارد!» و در سفر دیگر فرمودند: «قائل به امامت حضرت ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه الشّریف نیست.»

\* \* \*

 آقای حاج ... نقل کرد که: یکی از شب‌های جمعه که از کاظمین به کربلا برای زیارت آمده بودم و در منزل حضرت آقای حدّاد بیتوته کردم، در وقت سحر آقای حدّاد مرا از خواب بیدار کردند و فرمودند: «برخیز به حرم مشرّف شویم!» و این بیدار کردن و تشرّف ایشان با من در وقت سحر به حرم حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام بی‌سابقه بود؛ من برخاستم و وضو ساختم و در معیّت ایشان به حرم مطهّر مشرّف شدیم. پس از زیارت و نماز زیارت که در کناری نشسته بودند، سیّدی را به من نشان دادند و گفتند: این سیّد را می‌شناسی؟ عرض کردم: نه، نمی‌شناسم! سر خود را پائین انداختند و سه مرتبه گفتند: «لَعَنَهُ الله، لعنه الله، لعنه الله!»

 جناب محترم آقای حاج ... گفتند: شبی در خواب دیدم که از صحن مطهّر حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام از درِ قبله که در برابر آن محوّطه‌ای است خارج شدم؛ ناگهان دیدم همین آقای سیّد از مقابل من به جلو می‌آید و چند نفر شرطه محافظ او بودند. من رو کردم به جمعیّتی که در آنجا بودند و گفتم: برای این آقا صلواتی بفرستید! هیچ‌کس از مردم اعتنائی نکرد و مطلب را امر عادی تلقّی کردند. من چون نگاهم به صورت سیّد افتاد، دیدم أحْوَل است.[[86]](#footnote-86)

###### [مکاشفاتی از مرحوم آقا محمّد حسن بیاتی]

 جناب صدیق ارجمند آقای بیاتی ـ أطال الله عُمره ـ می‌گویند: در همان زمان حیات مرحوم آیة الله انصاری پس از رحلت استاد عظیم آیة الله قاضی (ره) یکی از شاگردان مرحوم قاضی به من معرّفی شد، ولی او را نشناختم و سپس معلوم شد او حضرت عارف کامل حاجّ سیّد هاشم حدّاد است.

 توضیح آنکه: مرحوم آیة الله انصاری (ره) به من دستوری داده بودند که باید روزها آن را در خلوت انجام دهم، و من روزها آن را در خلوت انجام می‌دادم، تا روز جمعه‌ای بود که برای بجا آوردن آن، محلّ خلوتی را پیدا ننمودم؛ چرا که در هر جای خلوت احتمال تردّد و آمدن افراد بود. می‌دانستم که یک شبستان در مسجد پیغمبر متروک است، (مسجد پیغمبر یکی از مساجد همدان و در مقابل سرای قلمدانی است) به آن مسجد در آمدم و درِ شبستان متروک را گشودم؛ دیدم روی حصیرها به قدری خاک جمع شده است که در حال راه رفتن گرد و خاک برمی‌خیزد. داخل شبستان شدم و در را از پشت کولون کردم و با خیال راحت در یک زاویۀ بسیار تاریک مسجد که از در شبستان دور بود نشستم و مشغول انجام دادن آن دستور شدم.

 آن دستور مدّتش یک اربعین بود و چند روزی بیشتر نمانده بود که پایان پذیرد؛ در حال انجام آن عمل، مکاشفه‌ای رخ داد که: خود را بر روی کرۀ‌ زمین احساس کردم و تمام کره (نیم‌کرۀ جنوبی و نیم‌کرۀ شمالی آن) را بتمامه می‌دیدم و بر آن سیطره داشتم. در محور کره از قطب شمالی ستونی از نور بود بسیار عجیب و زلال و درخشان و آرام بخش که آن عبارت بود از ولایت کلیّه، و باید تمام مردم کره خود را بدان برسانند.

 بسیاری از افرادِ روی زمین در ظلمت به سر می‌بردند و در نیم‌کرۀ جنوبی دور از شعاع آن محور نورانی زندگی می‌کردند، و آنها اکثریّت اهل جهان را تشکیل

داده بودند. آنها هرچه حرکت می‌کردند در ظلمات بود؛ چنان تاریکی آنها را فراگرفته بود که هیچ چیز را نمی‌شناختند؛ بعضی چون می‌خواستند به جلو بیایند دورتر می‌شدند؛ برخی از آنها چنان در تعفّن غوطه‌ور بودند که انسان قدرت تماشای آنها را نداشت. عجیب اینجاست که آنها هم همگی خواستار نور بودند و می‌خواستند خود را به محور برسانند!

 و امّا نیم‌کرۀ‌ شمالی که نورانی بود، در آنجا افراد متفاوت بودند: بعضی با سرعت رو به بالا و قطب می‌آمدند امّا در وسط راه توقّف می‌کردند، بعضی آرام و آهسته می‌آمدند، (روی این نیم‌کره أقلیّت روی زمین بودند که به صورت دسته‌ها و گروه‌ها، گروه گروه دور هم مجتمع بودند) بعضی مقداری راه آمده امّا پشیمان شده و متحیّر بودند، بعضی مانند اسب سوار و یا با سرعت بیشتر رو به بالا می‌رفتند.

 خلاصۀ امر اینکه: تمام این افرادِ واقع در منطقۀ نور نیز هر کدام شکل و شاکلۀ خاصّی داشته بودند. هرچه به بالا می‌رفتیم افراد کمتر می‌شدند تا نزدیک قطب و محور چند نفری بیشتر به چشم نمی‌خوردند که می‌خواستند وارد ستون نور شوند؛ امّا من خودم نفهمیدم به چه وسیله این راه را طیّ کردم، گویا روی هوا با سرعتی همین طور چرخ می‌خوردم و بالا می‌رفتم تا رسیدم به کنار محور؛ دیدم در آنجا دو نفر ایستاده‌اند: یکی حضرت آیة الله انصاری و دیگری را در آن وقت نشناختم و سپس مشهود شد که حضرت آقای حدّاد است. من همین که بدان محلّ رسیدم فوراً آیة الله انصاری مرا گرفت و در داخل ستون نور پرتاب کرد.

 عجیب عالمی بود از عظمت و اُبَّهَت و سکون و اطمینان و حیات و قدرت و إحاطه بر ماسوی! در آنجا ارواح چهارده معصوم بدون شکل و صورت و بدون تعیّن بودند! چنان مرا لذّت و بهجتی دست داد که تا حال که ده‌ها سال از آن می‌گذرد مزۀ آن در زیر دندان‌های من و در کام من باقی است! من در آنجا غرق در تحیّر و بُهت بودم و مستغرق در لذّت ولایت، که ناگهان مرحوم آقای انصاری (ره)

به شانۀ من زدند و فرمودند:

 «بس است تا اینجا که رفتی، برخیز برویم! ساعت قریب ظهر است.»

 و از مسائل لازم الذّکر: من خودم درِ شبستان را از پشت کولون کردم و آقای انصاری از در بسته وارد شدند. و دوّم اینکه: أحدی از جای من خبر نداشت و به حسب موازین ظاهری ورود من در شبستان متروکِ مسجد پیغمبر آن‌هم با آن کیفیّت محال می‌نمود، و غیر از اطّلاع غیبی مرحوم انصاری بر محلّ من محملی دیگر ندارد. و سوّم: مشاهدۀ مرحوم آقای انصاری مکاشفه مرا بود، که معلوم بود از تمام جریانات و مشاهدات من مطّلع بوده‌اند.

 جناب آقای حاج بیات در تحت تربیت مرحوم انصاری بودند، تا ایشان در جمعه دوّم ذوالقعده 1379 هجریّه قمریّه، دو ساعت بعد از ظهر، رحلت نمودند.

 آقای بیات می‌گویند: من به امر و دستور آیة الله انصاری گذرنامه گرفته بودم و در همان روز جمعه صبح عازم کرمانشاه (باختران) بودم برای أخذ جواز و روادید از قونسولخانۀ عراق؛ چون فقط ویزا و روادید را از باختران می‌دادند. از طرفی حرکت و مسافرت ما مقارن شد با ایّام ارتحال و کسالت ایشان که مجموعاً چند روزی بیش طول نکشید؛ زیرا مرض ایشان سکتۀ مغزی بود که طرف راست بدن را فلج نموده بود.[[87]](#footnote-87)

 من در آن روزها مترصّد بودم حال ایشان بهبود یابد و خداحافظی کنم و برای زیارت مشرّف شوم و هر روز برای عیادت می‌آمدم؛ امّا چشمان ایشان بسته و با وجود شعور و احساس کامل، قادر بر بازکردن چشم نبودند.

 این گذشت تا صبح جمعه پیش از ظهر به منزلشان رفتم و دیدم سخت بی‌هوشند، در آن لحظه‌ در اطاق ایشان یک نفر هم نبود، (رفقا همگی در اطاق جلو که اطاق پذیرائی بود مشغول مشورت بودند در کیفیّت حال و ارجاع ایشان را به طبیبی دیگر، در صورت امکان) در آن لحظه بدون اختیار من خودم را روی بدن ایشان انداختم و گفتم: فدایت شوم چه کنم؟ از طرفی شما امر به مسافرت و زیارت نموده‌اید و در این ساعت مقرّر ماشین سواری کرایه نموده تا مرا به باختران ببرد و از طرف دیگر شما بدین‌حال مدهوش و بی‌هوش افتاده‌اید و من تاب و توان رفتن را با این وضع فعلی شما ندارم؟! اگر ارتحالی حاصل شد من پس از شما به که رجوع کنم؟

 در آن عالم مکاشفه فرمودند:

 «فرزندم! تو آمادۀ سفر باش و زیارتت را به طور کامل انجام بده، من بعد از چهل روز به تو استادی را برای تربیت معرّفی می‌کنم!»

 من در آن عالم از ایشان خداحافظی نموده و بیرون آمدم؛ و از وقت حرکت با سواری یکی دو ساعتی بیشتر طول نکشید که در ده پانزده فرسخی همدان، ماشین که از گردنه‌های اسدآباد بالا می‌رفت و فکر و ذکر و توجّه من یکسره به ایشان بود ناگهان به صورت کبوتر سپیدی از بالای منزلشان پرواز کرده و به من فرمودند: خداحافظ! من دانستم ایشان رحلت نموده‌اند.

 به باختران رسیدیم و پس از تحصیل ویزا عازم عتبات عالیات شدیم و تقریباً

مدّت یک ماه طبق دستور ایشان زیارت نموده و به همدان مراجعت کردیم.

 درست از تاریخ ارتحال ایشان چهل روز گذشته بود که با طریقی که شرح و بسط فراوان دارد، حضرت آقای حاجّ سیّد هاشم حدّاد (ره) را که تا آن زمان زیارت نکرده بودم و فقط در میان زُمرۀ تلامذۀ مرحوم آیة الله قاضی (ره) نامی از ایشان شنیده بودم به من معرّفی شد.

 من با نهایت اشتیاق و خلوص و کمال ارادت و تمکین به محضرشان شرفیاب شدم. تا چشمم به ایشان افتاد، دیدم عجبا! این همان مردی است که در جنب آقای انصاری در آن مکاشفه، پهلوی ستون نور بر فراز کرۀ زمین در جنب قطب شمالی ایستاده بود. از آن به بعد تا زمان ارتحال مرحوم حدّاد (که در شهر رمضان المبارک 1404 هجریّه قمریّه، در کربلا، موطن ایشان رخ داد) مدّت بیست و چهار سال تمام، دست ارادت به ایشان داده و در تحت تعلیم و ارشاداتشان بوده‌ام.

 مرحوم آقای حاج سیّد هاشم حدّاد ـ قدّس الله نفسه ـ از مبرّزترین تلامذۀ آیة الله قاضی بوده‌اند و عنایت قاضی به ایشان از نِطاق بیان و حیطۀ گفتار خارج است.

 ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ﴾[[88]](#footnote-88).[[89]](#footnote-89)

###### فرمایشات حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد روحی فداه راجع به اُزری و إقبال

 راجع به إقبال پاکستانی شاعر فرمودند که:

 «این نیم بیت را سروده بود: «زَهرۀ شیر شود آب، ز بیداری دل» و در نیم بیت دیگر آن فرو مانده بود. در این حال یک نفر از طلاب فقیر به أمیرالمؤمنین علیه السّلام متوسّل شده بود و طلب مقدار وجهی می‌نمود؛ حضرت فرمودند: برو و به اقبال بگو این را نیم بیت دوّم خود قرار دهد و در نیم بیت اوّل بگوید: «أسَدُ الله گر آید به هواداری دل» و بگو (مقدار معیّنی) به تو بدهد! آن طلبه به اقبال گفت و وجه را گرفت و اقبال هم نیم بیت آن حضرت را اوّل بیت خود قرار داده و قصیده را تمام کرد.»

 فرمودند: «اقبال بسیار به ائمّه علیهم السّلام توجّه داشت. یک روز به خادم خود گفت زنجیر در گردن او اندازد و او را ببرد در حرم موسی بن ‌جعفر علیه السّلام ببندد.»

ضیاها

و لَمِن هذه المَطِیَّةِ

 أقول: در معنای این دو بیت اُزریِ، لغات مراجعه شده ذکر می‌شود:

 قُبَّة: بنآءٌ سقفُه مستدیرٌ مُقَعَّر، ج قِباب و قُبَب؛ قَبا یَقْبُو قَبًا، الشَّیئ: قَوَّسَه.

 شَفَّ ـِ شُفُوفًا و شَفیفًا و شَفَفًا الشَّیْئُ: رَقَّ فظهر ما ورآءَه، فهو شفیف و شَفّاف.

 فرمودند: «جامی داستان یوسف و زلیخا را از اوّل تا به آخر به شعر درآورده

است.»

 فرمودند: «این بیت از اقبال است:

\* \* \*

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ فرمودند (نقلاً عن بعض ‌العرفاء):

 الشریِعَةُ من غیر حقیقةٍ فَغَیرُ مقبولٍ و الحقیقةُ من غیر شریعةٍ فَغَیرُ محصولٍ.[[90]](#footnote-90)

\* \* \*

 روزی حضرت آقای حدّاد فرمودند:

\* \* \*

 حضرت آقای حداّد فرمودند:

 در شعر ذیل حروف بدون نقطه خوب و یک نقطه میانه و دو نقطه نحس است؛ بنابراین برای شناختن نحس و سعد روزهای ماه از اوّل شعر شروع می‌کنند:

\* \* \*

 حضرت آقای حدّاد فرمودند: از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت است که فرمودند: من از اطفال چهار چیز را دوست می‌دارم: یبکون، یَعمُرون و یُخرِبون، و بِالتّراب یَلعبون، و من غیر حِقدٍ یتخاصمون.[[91]](#footnote-91)

###### استخاره به طریق مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیه

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ استخاره را به طریق ذیل امر فرمودند:

بسم الله الرّحمن الرّحیم

 مِن طُرق الإستخارة ما نُقل و اشتهر عن السیّد الجلیل عَلِیّ بن طاووس ـ رحمة الله علیه ـ بالقرآن المجید، فَلْیَقَرأ آیةَ الکرسی إلی ﴿هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾[[92]](#footnote-92) و آیة ﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ﴾ إلی ﴿فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴾[[93]](#footnote-93) ثمّ یصلّی علی النَّبیّ صلّی الله علیه و آله (رأیت فی نسخة‌ٍ یصلّی علی النبی عشرًا) ثمّ یَدعو بهذا الدّعاء: «اللهمّ إنّی تَوَکّلتُ عَلیک و تفأَّلتُ بکتابِک ، فَأرِنی ما هو المَکتومُ فی سِرِّک، المخزونِ فی غَیبِک، یا ذا الجَلالِ و الإکرام، اللهمّ أنت الحقُّ و أنزَلتَ الحقَّ، بمحمّدٍ و آله و صلّی الله علیه و آله، اللهمّ أرِنیَ الحَقَّ حقًّا حتّی أتَّبِعَه، و أرِنیَ الباطِلَ باطِلاً حتّی أجتَنِبَه، برحمَتِک یا أرحَمَ الرّاحِمین.»

 ثمّ تصحف المصحف و تعدّ الجلالات من الصفحة الیمنی، و تعدّ بعدد الجلالات أوراقا من الصفحة الیُسری، ثمّ تعدّ الأسطر بعدد الأوراق من الصفحة الیسری، فما یأتی بعد ذلک فهو بمنزلة الوحی.[[94]](#footnote-94)

###### [تسبیحات قرائت شده توسط آقای حدّاد]

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ بعضی از اوقات این تسبیحات را قرائت می‌نمودند:

 سُبحانَ الدّائِمِ القائِمِ، سُبحانَ القائِمِ الدّائمِ، سبحان الحَیِّ القَیُّومِ، سبحان

المَلِکِ القُدّوسِ، سُبحانَ رَبِّ الملائکةِ و الرُّوحِ، سُبحانَ اللهِ و بحَمدِه، سبحان العَلیِّ الأعلی، سُبحانَه و تَعالَی[[95]](#footnote-95).[[96]](#footnote-96)

###### [شعری در باب مدارا و ملاطفت با خلائق]

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ روزی این بیت را برای بنده خواندند:

چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی \*\* مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند

 و أنا أقول مخاطباً لنفسی: و أین أنت مِن هذه السجیّةِ الکریمة!؟

 قال السعدی الشیرازی:

.

###### [متن وصیّت‌نامه سلوکی و عرفانی مرحوم آقا سیّد هاشم حدّاد به مرحوم علاّمه طهرانی قدّس الله اسرارهما]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

هو الحیّ الّذی لا یموت

الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الطّاهرین

 أمّا بعد، حقیر سیّد هاشم حدّاد، وصیّ و جانشین قرار دادم از طرف خودم چه

در حال حیات و چه در حال ممات، در امور شریعت و در امر طریقت و تربیت افراد برای وصول به حقّ، آقای آقا سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی را، و ایشان لسان من است و ایشان مورد اعتماد من می‌باشد و به دیگری اعتمادی ندارم.

 6 شهر ربیع الاول، 1397 هجری قمری

 والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

 سیّد هاشم

###### [نامه‌ها و دستورات سلوکی آقای حدّاد به حضرت علاّمه طهرانی، قدّس الله اسرارهما]

بسم الله الرّحمن الرّحیم و به نستعین

اللهم أنت السّلام و منک السّلام و إلیک یعود السّلام و دارک دار السّلام

حیّنا ربّنا منک بالسّلام

 حضور آقای آقا سیّد محمّد حسین شیعی حجازی مشرّف باد.

 هرگاه جویای احوال سلامتی این‌جانب بوده باشید بحمد الله سلامتی حاصل، ملالی نیست و به دعاگوئی مشغولیم. دو نامه رسید و مطالعه گردید. سلام به جمیع اهل بیت و آقای آقا سیّد محمّد صادق و آقای آسیّد محسن و آقای آسیّد ابوالحسن و آقای آسیّد علی و ... إن شاء الله تعالی مبارک است، و رفقا جمیعاً و السّلام علیکم جمیعاً و رحمة الله و برکاته.

 از این‌جانب رفقا همه حاضر و ناظر در تحت قبۀ حضرت سیّدالشّهداء به دعاگوئی همه مشغول سلام می‌رسانند.

 ﴿قُلِ ٱللَهُ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ﴾

 سیّد هاشم

\* \* \*

بسمه تعالی شأنه

 أفضل البکاء بکاء العبد علی ما فاته علی غیر الموافقة

 إذا رأیت [المریدَ] یرید السّماع فاعلم أنّ فیه بقیّةً من البطالة و قال: الفتوّة اداءُ الإنصاف و ترک مطالبة الإنصاف.

 و قال: مَن لم یزن افعالَه و احواله فی کلّ وقتٍ بالکتاب و السّنة و لم یتّهم خواطره فلا تعدَّه فی دیوان الرّجال.

 و قال: لو أقبل علی الله العبدُ ألفَ ألفِ سنة ثم أعرض عنه لحظة کان ما فاته اکثرَ ممّا ناله.

 استَعمِل الرّضا جهدَک و لا تدع الرّضا یَستَعمِلُک فتکونَ مَحجوبًا بلَذَّته عن حقیقة ما تُطالعُه. أفضل الطّاعات حفظ الأوقات و هو أن لا یطالعَ العبدُ غیرَ حدّه و لا یراقب غیرَ ربّه. و لا یقارن غیرَ وقته.

 و قال: أن تکون عبدَه فی کلّ حال کما أنّه ربّک فی کلّ حال.

 و قال الإخلاص سرٌّ بین الله و بین العبد لا یَعلَمُهُ مَلَکٌ فیَکتُبُه و لا شیطانٌ فیُفسِدُ علیه و لا هوًی فیُحیلُه [فیمیلُه ـ‌خ‌ ل].

 جائک الشّیخ محمّد

 أن تنظر الیه بعین الرأفة

 سیّد هاشم حدّاد

\* \* \*

بسمه عزّ شأنه

 حضور محترم جناب مستطاب آقای حاج سیّد محمّد حسین طهرانی إن شاء الله تعالی در پناه حضرت حق سالم و با سرور بوده باشید.

 اما بعد، می‌فرمائید بر اینکه:

 خوب بر همین قرار باش دیگر! زیرا با ناله کردن جور نمی‌آید، باید تسلیم شد.

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

 سیّد هاشم حدّاد

\* \* \*

یا هو

بسم الله الرّحمن الرّحیم و به نستعین

 اللهمّ أنتَ السّلامُ و مِنک السّلامُ و إلیکَ یَعُودُ السّلام و دارُک دارُالسّلام، حَیِینا ربّنا مِنکَ بالسّلام.

 قربانت گردم:

 باری، اگر از احوال این‌جانب خواسته باشید بحمد الله و المنّة در ظلّ ألطاف حضرت احدیّت و جوار حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ متمتّع و خرسند می‌باشیم، و دائم الاوقات به ذکر خیر آن دوست یگانه و رفیق بی‌نظیر می‌باشیم، و از خداوند متعال ـ جلّ اسمه ـ سلامتی حضرت آقای حدّاد ـ مَتَّعَنا الله بطول بقائه ـ و حضرت‌عالی و سایر رفقای گرامی و متعلّقین و اعزّه [را] خواستاریم.

 چون حضرت آقای جلیل القدر و سیّد رأس الفخر آقای آسیّد عبدالکریم کشمیری به مشورت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ عازم و متوجّه أرض اقدس ـ علی مشرفه آلاف التّحیة و السّلام ـ می‌باشند و چون ایشان با حضرت آقای حدّاد مأنوس بوده‌اند و از دوری از ایشان متوحّش، امید است انس با شما رفع وحشت ایشان بکند، و به دستور ایشان نامه نوشته شد.

 و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

 سیّد هاشم[[97]](#footnote-97)

\* \* \*

 این نامه به إملاء و امضای ایشان و به خطّ آقای حاج محمّد علی خلف‌زاده است:

بسم الله الرّحمن الرّحیم و بِهِ نَستَعین‏

 اللهُمَّ صَلِّ عَلَی محمّدٍ و ءَالِ محمّدٍ، و صَلِّ عَلَی جَمیعِ الانبیآءِ و المُرسَلینَ و عِبادِهِ الصّالِحینَ و رَحمَةُ اللهِ و برکاتُهُ.

 صَلَواتُ اللهِ العظیمِ عَلَیکَ یا حَبیبی یا سیّد محمّد حُسَین و رحمةُ اللهِ و برکاتُه.

 بَعدُ، إن کُنتَ تَسألُ عَنّا فَلِلّهِ الحَمدُ سالِمینَ و فی ألطافِهِ مُنَعَّمینَ، و لَکُم مِنَ الدّاعینَ.

 یا أخی! و اللهِ، الدّاعی فی خَجِلٍ مِن عِندِکُم، لأنَّهُ کَم مَکتوبٍ جَنابُکُم تَفَضَّلتُم و أنا ما تَوَفَّقتُ لِلجوابِ، هذا مِن عَدَمِ تَوفیقی، أسألُ اللهَ أن یُوَفِّقَکُم لِما یُحِبُّ و یَرضاهُ.‏

 یا أخی و نورَ قَلبی! لَقَد شَغَلَنی حُبُّکَ عَنکَ. و الحَمدُ لِلّهِ أنا فی کَمالِ الصِّحَّةِ و العافیَةِ، و مَشغولینَ بِالدُّعآءِ لَکُم عِندَ الحُسَینِ و أخیهِ أبی‌الفَضلِ العَبّاسِ عَلَیهِما السَّلام.

 الحاصل یقول الشّاعر:

 چه کنم دگر فائده ندارد و بعد از رسوخش باید مُرد، یا اینکه به جستجویش نرفته بود.

 گفت:‏

مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند \*\* هر آن قسمت که آنجا شد کم و افزون نخواهد شد

 غرض آن را اختیار کردیم، باید سوخت و ساخت؛ پس بکُش، جانم بقربانت‏!

 از این جانب به حضرت حاج آقا معین و آقای أبهری و آقای دولابی و آقای حاج هادی شرکت و آقای حاج محمود گمرک‌پور و آقای سیّد حسن معین و سائر رفقا و أحیاناً اگر تشریف بردید به همدان یا اینکه نامه مرقوم داشتید، از این جانب سلام‌رسان و احوالپرس باشید.

 آقای حاج عبدالزّهراء و آقای حاج عبدالجلیل و آقای حاج حبیب سماوی و غلام جناب‌عالی محمّد علی خلف زاده ـ بفرمایش آقای حدّاد: کاشکی قبول کند به غلامی ـ سلام می‌رسانند و به دعاگوئی مشغولند و از جناب‌عالی ملتمس دعا هستند.

 جَمَعَنا اللَهُ و إیّاکُم فی مُستَقَرِّ رَحمَتِهِ، آمینَ‏.

 مُحِبُّکم: سیّد هاشم حدّاد

 آقا سیّد مهدی و آقا سیّد قاسم و آقای سیّد حسن و آقای سیّد صالح و آقای سیّد برهان الدّین و آقای سیّد عبدالامیر و علویّه و والده ایشان سلام‌رسان و احوال‌پرسند.

\* \* \*

بسم الله الرّحمن الرّحیم‏

‏ خداوند متعال آن وجود مبارک را از جمیع بلیّات محفوظ و به عین عنایت ملحوظ بدارد. رقیمه شریفه رسید، از سلامتی جناب‌عالی با اطّلاع و خوش‌وقت گشتیم. گرچه جواب دیر می‌شود امّا شما گاه‌گاهی به نامه، ما را خشنود بفرمائید، چنانچه شب و روز در یاد شما هستیم.

 اهل منزل همگی سلام می‌رسانند، رفقا یک یک سلام می‌رسانند، و از شما منفکّ نیستیم؛ امید است جناب‌عالی نیز ما را فراموش نفرمائید در مواقع دعا. سلام

به رفقا برسانید. مصدّع اوقات شریف نشود.

 سیّد هاشم حدّاد

\* \* \*

بسم الله الرّحمن الرّحیم

 إلی جَنابِ الأخِ الأعزِّ المحترم، وَفَّقَک اللهُ بما یُحِبّ و یَرضَی، عَظَّمَ اللهُ لک الأجر.

 چند روز قبل کاغذ شما رسید و السّاعة کاغذ دیگری هم رسید، ولی قبل از کاغذ ثانوی خبر شدیم از این پیش آمد عَظَّمَ اللهُ اُجُورَنا و اُجُورَکُم یا أخی.

 باری، همین است دنیا، باید تسلیم شد به آنچه او می‌خواهد، لیس لِعارف علاقةٌ و لا لِمُحبٍّ شَکوًی و لا لِعَبدٍ دعوًی و لا لخائفٍ قرارٌ و لا من الله الفِرارُ.

 و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

 همیشه کاغذ برای من بفرستید اگر کاغذ من دیر شد شما انتظار رسیدن کاغذ مرا نداشته باشید، و سلام به جمیع رفقا خاصه حاج اسماعیل و آقا محسن ‌برسانید.

 املاء: علی سیّدی

 و انا کتبت: معین

\* \* \*

بسمه تعالی

 ذو الورع و التّقیّ و العقل و النّهی، سیّدنا الجلیل، صفوة الأخلّة و نخبة الزّمن، العلاّمة الحجّة الحاجّ سیّد محمد حسین المحترم، دامت برکاته و تأییداته.

 اُقدّم إلیکم مزید السّلام و وافر التّحیّة و الإحترام مقرونًا بأتمّ السّؤال عن صحّتکم الغالیة، و الدّعاء إلیکم بأن یحفظکم الله و یؤیّدکم و یُسدّدکم مع الصّحة و العمر المدید، و إن تلطّفتم بسؤال أو نشید فأحمد الرّبّ المتعال علی جمیع الأحوال.

 ثم یَتوجّهُ إلیکم السّید الجلیل العلاّمة السّید عبدالکریم حفظه الله، الأمل أن

تَتوجّهوا الیه فإنّه أهل لذلک.

 و أرجوا إبلاغ سلامی إلی الرّفقاء جمیعًا و الی الأنجال السّید محمّد صادق و السّید محسن و السّید ابوالحسن و السّید علی و ... و جمیع الرّفقاء فردًا فردًا و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

 ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾[[98]](#footnote-98)

 المَعبودُ اسمٌ مِن أسمآئِهِ. حَقیقَةُ العُبودیّةِ کَونُ العَبدِ بِتَمامِ لَواحِقِهِ مِلکًا خالِصًا لِلّهِ تَعالی، بِإعتِبارِ أنَّ جَمیعَ المَوجوداتِ مَملوکاتُهُ‏ بِالاستِحقاقِ لا بِالإنفاق؛ فَحقیقةُ العبادةِ انتِباهُ النَّفْسِ و تَذَکُّرُها لِهذَا العَمَلِ. و المَعنَی أنَّ الإنسانَ لا یَملِکُ حالاً و لا مالاً و لا مَوتًا و لا حَیَوةً، و لا، و لا، و لا؛ و السّلامُ علیکم.

 أخیکَ المُخلِص

 سَیّد هاشم‏

\* \* \*

بسمه تعالی‏

 إلَی جَنابِ أخی و رُوحی و مَولای، السّیّد محمّد حسین، سلامُ الله علیک!

 نوشته بودید که: دستور، گفت: ای دستور! دستور خواهی؟! ای قیامت! تا قیامت راه چند؟ از پیغمبر می‏پرسیدند: تا قیامت؟

 هرجا که باشی و در هر حال که باشی جَهد کن تا محبّ باشی و عاشق باشی؛ و چون ملکه شود همیشه محبّ باشی در هر زمان.

 و سَلامٌ عَلَی جَمیعِ الرُّفَقاءِ فردًا فردًا. بَعدُ، و نَحنُ همی نَدعو لَکُم تَحتَ القُبَّة... خداوند تبارک و تعالی فعّال است.‏

 أخیک سیّد هاشم‏

 عالی عَدَدَ الحَسَناتِ؛ یَمحو ما یَشآءُ مِن شواهِدِ العُبودیَّةِ، و یُثبِتُ مِن شَواهِدِ الرُّبوبیَّة.

\* \* \*

بسمه تعالی‏

 إلی جَنابِ سیّدی المُحترم السّیّد محمّد حسین، العالِمِ الرّبّانی، أسألُ اللهَ أن یَزیدَ فی دَرَجاتِکَ. السّلامُ علیکَ و علَی أهلِ بَیتکَ جَمیعًا و رحمةُ اللهِ و برکاته، ثُمّ علَی جمیعِ الرُّفقاءِ فردًا فردًا.

 إنّا لِلّهِ و إنّا إلَیهِ راجِعون. لا حَولَ و لا قُوّةَ إلاّ بِالله. ما شآءَ اللهُ کانَ و ما لَم یَشَأ لَم یَکُنْ. العِزَّةُ لِلّهِ جَمیعًا. قُلِ اللهَ ثُمَّ ذَرهُم. فَاسْتَقِمْ کَما اُمِرتَ.

 أخیکَ المُخلص

 سیّد هاشم‏

\* \* \*

بسم الله الرّحمن الرّحیم‏

 السّلامُ علَی سیّدی و مَولای السّیّدِ السَّنَد السّیّد محمّد حسَین.

 اللهُمَّ أنتَ السّلامُ و مِنکَ السّلامُ و إلیکَ السّلامُ!

 قالَ الحلاج: یا مَن هُوَ أنا و أنا هُوَ؛ لا فَرقَ بَینَ إنّیَّتی و هُویَّتِکَ إلاّ الحُدوثُ و القِدَمُ. و قالَ: أما تَرَی أنَّ ربّی و ضَرَبَ قَدَمَهُ فی حَدَثی (أی حُدوثی) حَتَّی استَهلَکَ حُدوثی فَلَم یَبقَ إلاّ صِفَةُ القِدَمِ، فَلَم یَبقَ لی إلاّ صِفَةُ القَدیمِ و نَطَقَنی فی تِلکَ الصِّفَةِ،

و الخَلقُ کُلُّهُم أحداثٌ یَنطِقونَ عَنِ الحُدوثِ. و قالَ:

 أوّلاً کُنتَ تَکتُبُ مَکاتیبَ، مُدَّةً عَینی عَلَی الطَّریقِ؛ قالَ: نَسانی، ما نَسیتُهُ.

 السّلامُ علَی جمیعِ الرّفقآءِ فردًا بعدَ فردٍ.

 خادمکم سیّد هاشم الحدّاد

\* \* \*

بسم الله الرّحمن الرّحیم‏

 مِنَ اللهِ و إلَی اللهِ و فی اللهِ و بِاللهِ، و إلیهِ المَرجَعُ و المَآبُ.

 شما نامه‌تان را از من قطع نکنید. أقلاً هفته‏ای یک نامه بنویس. مرتّب بنویس تا جمع شود، تا إن شاء الله فرصتی پیدا شود، یک جوابی بنویسم تا این یکی همه را ببرد.

أخیک المخلِص

 سیّد هاشم‏

\* \* \*

بسمه تعالی‏

 السّلامُ علیکَ یا سیّدی و سَنَدی السّیّد محمّد حسَین و رحمةُ الله و برکاته.

 «می در بر و گل در کف و معشوقه به کام است» ـ إلی آخِره.

 «بیا که کرده‏ام از غیر، آینه پاک» ـ إلی آخِره.‏

 إذا تَجَلَّی لَهُمُ الحَقُّ تَلاشَوا و إذا سَتَرَ عَلَیهِم رُدّوا إلی الحَضرِ فَعاشَوا.

 الآن یک قدری به خود آمدیم. فرصت نیست. و گر نسیت. تَوَکَّلتُ علَی اللهِ، و اُفَوِّضُ أمرِی إلی اللهِ. ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ امر به شریعت و امر به حقیقت‏.

 الشَّریعَةُ مِن غَیرِ حَقیقَةٍ فَغَیرُ مَقبولٍ و الحَقیقَةُ مِن غَیرِ شَریعَةٍ فَغَیرُ مَحصولٍ.

 یعنی:

سیّد هاشم حدّاد

\* \* \*

بسم الله الرّحمن الرّحیم

 السّلامُ علَی السیّد محمّد حسَین و جمیعِ عائِلَتِهِ مِن أوَّلِهم إلی آخِرِهم، سیّما وُلْدِهِ: السیّد محمّد صادق و السیّد محسن و السیّد ابوالحسن و السیّد عَلِی، و علَی جمیع رفقائه.

 امیدوارم همیشه سالم و در ظلّ عنایات خاصّۀ حضرت ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه الشّریف مؤیّد و منصور بوده باشید.

 نامه حضرت‌عالی واصل شد، امیدوارم روزی برسد که خدمت شما برسیم. سلامتی همگی را از خدای متعال خواستارم.

 راجع به مطلبی که مرقوم فرموده‌ بودید، فعلاً یک دفعه مسجد را ترک ننمائید؛ چنانچه گاهی اوقات موانعی پیش آمد کرد (از قبیل مسافرت و یا تشرّف به حضرت معصومه سلام الله علیها برای رسیدگی به آقازاده‌های محترم یا مانع دیگری)، اخوی به جای شما می‌روند به مسجد، و فشار زیاد هم نباید به ایشان آورده شود (از نظر حال و وضع جسمی)، و شما هم نمی‌شود حالاً به کلی یک دفعه مسجد را ترک بنمائید.

 والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

 سیّد هاشم

\* \* \*

بسم الله الرّحمن الرّحیم‏

 إلَی جَنابِ السّیّدِ الجَلیلِ حَبیبی و مَکانِ الرّوحِ مِن جَسَدی، السّیّد محمّد حسَین، حَفَظَهُ الله.

 لَیسَ لِعارِفٍ عَلاقَةٌ، و لا لِمُحِبٍّ شَکوًی، و لا لِعَبدٍ دَعوًی، و لا لِخائِفٍ قَرارٌ، و لا لأحَدٍ مِنَ اللهِ عزّوجلّ الفِرارُ.

 چرا دلت از من گرفته؟! وقتی دلت از من گرفته می‏شود، قبض بر بنده حاصل می‏شود.

و السّلامُ علَی ... و علَی جمیعِ الرّفَقاءِ فردًا فردًا.

 و إن شاءَ اللهُ عَن قَریبٍ أتَوَجَّهُ إلَی طَرَفِکُم، و السّلامُ عَلَیکُم جَمیعًا و رَحمَةُ اللهِ و برکاته‏.

 سیّد هاشم حدّاد

\* \* \*

بسم الله الرّحمن الرّحیم

 حجّة‌ُ الإسلام و المسلمین، الورعُ التّقی، الحاج السیّد محمّد حسین الحسینی الطّهرانی، دامت أنفاسه القدسیّة.

 بعد از عرض سلام و اظهار مراسم محبّت تصدیع می‌دهم: اولاً از پروردگار عالم جلّت آلائه نعمت صحّت و موفقیّت حضرت‌عالی را با سایر رفقاء و متعلّقین خواستارم، و امید است همگی پیوسته خرّم و خرسند بوده باشید و مورد الطاف

خاصّۀ حضرت ولی عصر روحی له الفداء بوده باشید بمحمّدٍ و آله.

 و ثانیاً سلام سرشار گرم به تمامی رفقا می‌رسانم مخصوصاً به آقای دولابی و آقای اکبر آقا و از همه ملتمس دعا هستم. امید است پروردگار عالم مقاصد اصلیّه همه را به لطف و کرمش برآورد و همگی مقضیّ المرام بوده باشیم. رقیمه حضرت‌عالی که در تاریخ 19 ربیع الاوّل ارسال داشتید تقریباً 10 ربیع الثّانی زیارت شد و از مرحمتی حضرت‌عالی ممنون و متشکّر شدم، و قبلاً کاغذی جواب کاغذ سابق شما ارسال شد به توسط مسافر، لابد تا به حال رسیده. باری، راجع به قروض حضرت‌‌عالی، ما از خدای تعالی خواستاریم که به فضل و کرمش به احسن وجه اداء بفرماید و البته این گرفتاری‌ها موجب رضای پروردگار است برای صابرین.

 رفقا همگی صحیح و سالم، سلام گرم به ساحت مقدّس حضرت‌عالی و سایر رفقا می‌رسانند، و غالباً در مجالس، ذکر خیر شما و دیگران می‌شود؛ مخصوصاً اخیراً که در کاظمین با جمعی از رفقا بودیم و متذکّر شماها بودیم. امید است پروردگار عالم به احسن وجه مجمعی بین همه رفقا فراهم آورد و همه را خوشحال به وصال بفرماید. زیاده عرضی جز سلامتی شما نیست.

 والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

 سیّد هاشم حدّاد

\* \* \*

بسمه تعالی

 مِنَ اللهِ و إلَی اللهِ و بِاللهِ و فی اللهِ.

 و بعدُ یا أخی! أرجو المَعذِرَةَ مِن جَنابِکُم، و سَماحَ مِن وُجودِکُم! انسَلَبَ مِن عِندی تَعامُلٌ مَعَ النّاسِ مُدَّةً أریدُ أکتُبُ لَکُم کِتابًا، ما عِندی وَقتٌ‏.

 علَی کُلِّ حالٍ شاکِرًا لِنِعَمِهِ‌.

 یا أخی! یا سَیّدی! أرجوکَ أن تُسامِحَنی و تَرحَمَنی، شِنسِوِّی[[99]](#footnote-99) ما بِیَدی شَی‏ءٌ. سابِقًا ما کانَ عِندی شَی‏ءٌ، بَعدَها أعطونی فد[[100]](#footnote-100) شَی‏ءٍ قَلیلٍ، و بَعدًا انْتَدَموا و أخَذوهُ.

 أرجو السَّماحَ مِن عِندِکَ و لا تَقطَع مَکاتیبَکَ مِن عِندی و تَدعو لی فی جَمیعِ الأحوالِ، فَإنّی فی دَورِ شِدَّةٍ. أرجوکَ أن تَدعُوَ لی و جَمیعِ الأصدِقاءِ و بَلِّغْ سَلامی علَی الدّولابیّ و أخی مُحسِن شِرکَت و عَمِّهِ هادی شِرکَت و گُمرُک‌پور و جمیعِ الرّفقاءِ. و السّلامُ علیکم و رحمةُ الله و برکاته.‏

 سیّد هاشم

###### [دستورالعمل‌های سلوکی حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر اوّل]

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ در سفر اوّل فرمودند:

 1ـ نماز شب با غسل بجا آورده شود و با دو لباس احرام، و سجده او هم بر تربت نرم بجا آورده شود.

 2ـ آنکه در هر شبانه‌روز در مکان خلوت سه هزار مرتبه ذکر مبارک «لا هو إلاّ هو» گفته شود.

 3ـ ذکر یونسیّه در سجده حدّاقل چهارصد مرتبه.

 4ـ زیارت عاشورا در یک اربعین بجا آورده شود.

 5ـ دستور قلّت مطالعه و مراوده و معاشرت، و بیداری شب و توجّه کامل به

حقیقت و نفی خواطر به قدر امکان، خصوصاً در مواقع صلوات به طوری‌که ابداً خاطره‌ای خطور نکند.

 6ـ در صلوات، سوره‌های نسبتاً طویل، مانند یس و حدید و حشر و جمعه خوانده شود.

 7ـ ختم ﴿إِذَا وَقَعَتِ﴾[[101]](#footnote-101) را دستور دادند که چون روز اوّل ماه دوشنبه بود بجا آورده شود، در روز اوّل یک مرتبه، در روز دوّم دو مرتبه، و به همین طریق بالا رود تا روز چهاردهم.

###### [دستورالعمل‌های سلوکی حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر دوّم]

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ در سفر دوّم فرمودند:

 1ـ سه هزار مرتبه ذکر مبارک «لا هو إلاّ هو».

 2ـ ذکر یونسیه در سجده چهارصد مرتبه، حدّاقل.

 3ـ بیداری آخر شب و بین الطّلوعین.

 4ـ مداخله ننمودن در جمیع اموری که از شئون مقام ولایت است.

 5ـ توجّه کامل به مبدأ و نفی خواطر مطلقاً.

 6ـ شکستن سورة الغضب و توجّه به آنکه شخص مغضوب عین مطلوب است.

 7ـ دستور زیارت عاشوراء برای والده و برای اهل بیت.

 8ـ دستورِ آوردن اطفال را در مجلس ذکر، بالأخصّ طفل نوزاد را.

###### [دستورالعمل‌های سلوکی حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر سوّم]

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ در سفر سوّم فرمودند:

 1ـ دو رکعت از نمازهای شب به طریق صلاة جعفر علیه السّلام خوانده شود، لکن ذاکر قلب باشد نه لسان. خواه این صلاة را به نحو قیام و رکوع و سجود به جای آورد و خواه نشسته بدون رکوع و سجود، لکن موقع سجود و رکوع خود را در حال سجده و رکوع ببیند؛ خلاصه آنکه بدون حرکت نشسته هر چهار رکعت به جای آورده شود.

 2ـ آنکه سجده مستحبّی هر ذکری را که انسان می‌گوید، اگر قلب غافل شود فوراً ذکر لسانی را ترک کند و فقط با قلب بگوید، تا هنگامی که توجّه و عدم غفلت ملکه شود، در این صورت اگر با زبان و قلب هر دو بگوید بهتر است.

 3ـ آنکه تقریباً مدّتی قریب چهل شب این دعای ذیل را هر شب صد مرتبه با قلب فقط بخواند:

 إلهی کیف أدعوکَ و أنا أنا، و کیف أقطَعُ رَجائی منکَ و أنتَ أنتَ؟! إلهی إذا لَم أسئلْکَ فَتُعطِیَنی، فَمَن ذَا الّذی أسئلُهُ فیُعطیَنی؟! إلهی إذا لَم أدْعوکَ فتَستجیبَ لی، فمَن ذا الّذی أدعوه فیَستَجیبُ لی؟! إلهی إذا لَم أتَضَرَّعْ إلَیکَ فتَرحَمُنی، فَمَن ذَا الَّذی أتَضَرَّعُ إلیه فیَرحَمُنی؟!

 إلهی فکَما فَلَقْتَ البحرَ لِموسی علیه السّلام و نَجَّیتَه أسئلُکَ أن تُصَلِّیَ علَی مُحمّد و آله و أن تُنَجّیَنی مِمّا أنا فیه، و تُفَرِّجَ عَنّی فَرَجًا عاجِلاً غیرَ آجِلٍ، بِفضلکَ و رَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحمین.

 4ـ خلسه و توجّه کامل به طوری‌که هیچ خاطره‌ای عبور نکند، مدّت یک ساعت و بیشتر.

 5ـ مستحبّات از نوافل و سجده یونسیّه.

 6ـ ذکر مبارک «لا إله إلاّ هو» هر شبانه‌روز در مکان خلوت، سه هزار مرتبه.

###### [دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر چهارم]

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ در سفر چهارم فرمودند:

 1ـ ذکر مبارک «هو» سه هزار مرتبه، در هر شبانه روز.

 2ـ خلسه به قدر امکان، هرچه بیشتر بهتر.

 3ـ ذکر سجده یونسیّه.

 4ـ نوافل و بیداری آخر شب و بین الطّلوعین.

###### [دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر پنجم]

 حضرت آقای حدّاد در سفر پنجم فرمودند:

 1ـ ذکر مبارک «هو» در هر نفس کشیدن دو مرتبه، با رفت و آمد تنفّس، مدّت نیم ساعت.

 2ـ خلسه یک ساعت.

 3ـ معامله با خدا در هر حال، بدین معنی که با خلق خدا به عنوان معامله با خدا معامله گردد؛ باید متوجّه بود که عیال و اولاد و همسایه و شریک و غیرهم همه مظاهر اویند.

###### [دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر ششم]

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ در سفر ششم فرمودند:

 1ـ در خصوص ماه مبارک رمضان هر شب یک‌هزار مرتبه سوره قدر.

 2ـ به طور عمومی هر شب غسل کند بعداً پانصد مرتبه ذکر «یا مُهَیمِن» را بگوید، بعداً در مکان خلوت بی‌سر و صدا روی زمینِ تربت بنشیند سه هزار مرتبه ذکر مبارک «لا هو إلاّ هو» را بگوید، هرگاه متّصلاً بگوید، اعراب آخر إلاّ هُوَ را ظاهر نکند و بقیّه را ظاهر کند و هرگاه هرکدام را منفصلاً بگوید اعراب آنها را

ظاهر نکند.

 3ـ سجده ذکر یونسیّه حدّاقل چهارصد مرتبه و بیشتر بهتر است، و در این سجده بسیار تأکید شده است که به هیچ وجه من الوجوه ترک نشود.

 4ـ نماز وتیره، در رکعت اوّل آن سوره واقعه قرائت شود.

###### [دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر هفتم]

 و نیز حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ در سفر هفتم فرمودند:

 یک شب ماه رمضان ده نفر از رفقا جمع شوید و برای قضاء بعضی از حوائج منظوره، هر یک از آنها یک‌صد و ده مرتبه به عدد اسم «علی»، این ذکر را بگویند: «نادِ علیًّا مَظهَرَ العجائبَ، تَجِدْهُ عَونًا لکَ فی النَّوائب، کُلُّ همٍّ و غمٍّ سَیَنجَلی، بعَظَمَتِکَ یا اللهُ، بِنُبوَّتِکَ یا محمّد، بولایتکَ یا علیُّ یا علیُّ یا علیّ».[[102]](#footnote-102)

###### [دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه برای اهل‌بیت مرحوم علاّمه قدّس سرّه]

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ برای اهل بیت فرمودند:

 یک ماه به ذکر ذیل مشغول شود:

 هر روز 110 مرتبه بگوید: «نادِ علیًّا مَظهَرَ العجائبَ، تَجِدْهُ عَونًا لکَ فی النَّوائب، کُلُّ همٍّ و غمٍّ سَیَنجَلی، بعَظَمَتِکَ یا اللهُ، بِنُبوَّتِکَ یا محمّد، بولایتکَ یا علیُّ یا علیُّ یا علیّ».

 فرمودند: هرکس این دستور را سه روز پی در پی انجام دهد هر حاجتی داشته باشد، خداوند عطا می‌فرماید.

###### [دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر سنۀ 1397 ه‍ . ق]

 دستورهائی که به حقیر در مسافرت سنه 1397 هجریّه قمریّه داده‌اند:

 1ـ سه هزار مرتبه «لا هو إلاّ هو».

 2ـ نماز وتیره، در رکعت اوّل سورۀ واقعه و در دوّم سوره توحید.

 3ـ سجده یونسیّه.

 4ـ توجّه به حقیقت در احوال نماز و در اوقات دیگر.

 5ـ توجّه به صورت خود، به طوری‌که ملکه شود و انسان خود را در خارج ببیند و سپس آنگاه باید توجّه به حقیقت شود بدون صورت.

###### [دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر سنۀ 1400 ه‍ . ق]

 دستوراتی که حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ در مسافرت حقیر به دمشق در محرّم سنۀ یک‌هزار و چهارصد هجریّه قمریّه، در مقام حضرت زینب سلام الله علیها داده‌‌اند:

 1ـ بیداری آخر شب.

 2ـ ذکر مبارک «لا هو إلاّ هو» پنج هزار مرتبه.

 3ـ ذکر یونسیّه در سجده، هزار مرتبه.

 4ـ اهتمام به نماز ظهر و نافله عشاء، یعنی وتیره.

 5ـ تقیّه با مردم جاهل، و مدارا با عامّۀ مردم که از حقّ خبری ندارند.

 6ـ انقطاع و التماس به حضرت امام رضا علیه السّلام تَبَتُّلاً و إستِکانَةً، و مسافرت به مشهد مقدّس رضوی، علیه آلافُ التَّحِیَّةِ و الثَّناء.

 7ـ اهتمام به نماز شب.[[103]](#footnote-103)

###### [دستورات آقای حدّاد به مرحوم علاّمه طهرانی، پس از مراجعت از حج بیت الله الحرام]

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ در سفر محرّم 1391 قمریّه، پس از مراجعت این حقیر از بیت الله الحرام فرمودند:

 1ـ دعای «أعدَدتُ لِکُلِّ هَولٍ لا إلهَ إلاّ اللهُ»[[104]](#footnote-104)ـ تا آخره، بسیار مؤثّر و مفید است.

 در وقتی که هولی پیدا شود این دعا خوانده شود و «لا إلهَ إلاّ الله» فقط یک‌صد مرتبه تکرار شود و سپس بقیّه دعا خوانده شود.

 و اگر همّ و غمّی پدید آید، این دعا خوانده شود و فقط «ما شاءَ الله» یک‌صد مرتبه تکرار و سپس بقیّه دعا خوانده شود.

 و اگر گناهی مرتکب شود، این دعا را بخواند و چون به این فقره برسد یک‌صد مرتبه «أستَغفِرُ الله» را تکرار کند و سپس بقیّه دعا را بخواند.

 و هکذا برای هر امری که در این دعا ذکر شده اگر پیش آید، به همین طریق این دعا را بخواند.

 2ـ برای زیادی قوای حافظه فرزندان فرمودند: با زعفران در کاسه بنویس: ﴿سَلَٰمٞ قَوۡلٗا مِّن رَّبّٖ رَّحِيمٖ﴾[[105]](#footnote-105) و چند صبح ناشتا آب آن را بخورند.

 3ـ برای زیادی علم، دو سه ماهی بگوئید:

 أستَغفِرُ اللهَ الّذی لا إلهَ إلاّ هوَ الحَیُّ القَیُّومُ، الرَّحمَنُ الرَّحِیمُ، بَدیعُ السَّمَواتِ و الأرضِ، مِن جَمِیعِ ظُلمِی و جُرمِی و إسرافِی علَی نَفسِی و أتوبُ إلَیهِ. (هر روز چهارصد مرتبه)

 4ـ فرمودند: اگر با مردم یا به فرزندان دعوا و تغیّر کنی، صوری بکن، که نه خود اذیّت شوید و نه به آنها صدمه‌ای برسد؛ اگر از روی جِدّ دعوا کنید برای طرفین صدمه دارد. و فرمودند: تو که از دست مردم فرار می‌کنی برای آن است که اذیّت آنها به تو نرسد، یا اذیّت تو به آنها نرسد؟ صورت دوّم خوبست نه صورت اوّل! و صورتی بهتر نیز هست و او آنکه: خود و آنها را نبینی!

 5ـ فرمودند: سحرها در قنوت، دعای «أللَهُمّ إنّی أسألُکَ مِن بَهائِکَ بِأبهاهُ و کُلُّ بَهائِکَ بَهِیٌّ» را تا آخِرِهِ، بخوان.

###### خطورات الهی، شیطانی، نفسانی، ملکوتی

 6ـ ذکر «لا هو إلاّ هو» را سه هزار مرتبه، در مجلس واحد، در شبانه‌روز یک‌بار با غسل بجای آور.

 7ـ در کارها تخفیف داده شود تا برای ذکر مجال پیدا شود.

 8ـ‌ آقای ... یک اربعین زیارت عاشورا بخواند.

 9ـ فرمودند: خاطرات چهار قسم است:

 اوّل: «الهی» و آن خاطره‌ایست که انسان را از خود منصرف و به خدا متوجّه کند و به قرب او دعوت کند.

 دوّم: «شیطانی» و آن خاطره‌ایست که انسان را از خدا غافل نموده و غضب و کینه و حرص و حسد را در دل او برویاند.

 سوّم: «نفسانی» و آن خاطره‌ایست که انسان را به زینت‌های دنیا و شهوات دعوت کند.

 چهارم: «ملکوتی» و آن خاطره‌ایست که انسان را به عبادت و تقوا رهبری کند. و انسان یک قوّۀ عالی دارد که می‌تواند تمام خاطرات نفسانی و شیطانی را تبدیل به حسنات نموده و تمام آنها را در راه خدا استخدام کند، و جمع مال و شهوت و جلب زینت برای خدا باشد نه از برای نفس.

 10ـ فرمودند: فرزندان و اهل بیت را عادت دهید که بین الطّلوعین بیدار باشند.

 11ـ‌ فرمودند: ﴿سَلَٰمٞ قَوۡلٗا مِّن رَّبّٖ رَّحِيمٖ﴾[[106]](#footnote-106) را هر روز با زعفران در کاسه‌ای بنویسید و به تمام اهل خانه بدون استثناء بدهید بخورند، و اگر هفت سلام را بنویسید بهتر است: ﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰ نُوحٖ فِي ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾،[[107]](#footnote-107) ﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ﴾،[[108]](#footnote-108) ﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ﴾،[[109]](#footnote-109) ﴿سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡ طِبۡتُمۡ فَٱدۡخُلُوهَا خَٰلِدِينَ﴾،[[110]](#footnote-110) ﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلۡ يَاسِينَ﴾،[[111]](#footnote-111) ﴿سَلَٰمٞ قَوۡلٗا مِّن رَّبّٖ رَّحِيمٖ﴾،[[112]](#footnote-112) ﴿سَلَٰمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ﴾.[[113]](#footnote-113)

 12ـ و فرمودند: در روز اوّل نوروز[[114]](#footnote-114) خوبست این هفت سلام نوشته گردد و خورده شود. و فرمودند: در قرآن یک آیه هست که شانزده حرف است و در آن اسم اعظم است، و آن آیه دو حرفش منقوط به بالا و دو حرفش منقوط به پایین است، و هرکس که آن را بخواند، یا بنویسد با زعفران و بخورد، خواص عجیبی دارد و اسرار بر او منکشف گردد. و فرمودند: سوره یس قلب قرآن است.

 13ـ به یکی از فرزندان فرمودند: برای دفع وسوسه ده بار بگو:

 لا حَولَ و لا قُوّةَ إلاّ باللهِ العَلیِّ العَظیمِ، و صَلَّی اللهُ علَی محَمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ.

 14ـ فرمودند که: سورۀ «والذّاریات» برای توسعۀ رزق مفید است. و فرمودند که: مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ فرمودند که: «خواندن ﴿كٓهيعٓصٓ﴾،[[115]](#footnote-115) ﴿حمٓ \* عٓسٓقٓ﴾،[[116]](#footnote-116) ﴿وَعَنَتِ ٱلۡوُجُوهُ لِلۡحَيِّ ٱلۡقَيُّومِ وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا﴾[[117]](#footnote-117) برای دفع دشمن بسیار مفید است» و ایشان فرمودند که: «چنانچه روی نگین انگشتری عقیق زرد یا سرخ نوشته گردد و انسان همراه داشته باشد خوب است.»[[118]](#footnote-118)

 15ـ فرمودند: در تمام امور انسان باید اثر را از خدا بداند و اسباب را مقهور حضرت او بداند؛ کشیدن مربّعات برای انجام امور بسیار مؤثّر است ولی در حقیقت مؤثّر خداست.

 و مربّعات را به خانه‌های 4 در 4 یا 5 در 5 می‌توان کشید، ولی سیر مربّعات 5 در 5 با 4 در 4 تفاوت دارد. و مربّعات 8 در 8 یا 10 در 10 یا 100 در 100 سیرش مانند مربّعات 4 در 4 است، بدون هیچ تفاوت. طریق سیر عدد در مربّعات 4 در 4 به طریق ذیل است:

و مثلاً برای محبت خدا، اسم خدا را با اسم شخصی که می‌خواهد محبّت او را پیدا کند ضمیمه کن و به حروف ابجد حساب کن و از مجموع 30 حرف کسر کن و سپس بقیّه را بر عدد 4 قسمت کن، اگر باقیمانده نیاورد آن خارج قسمت را عدد اوّل مربّع قرار بده و به ترتیب مربّع را پر کن، و اگر باقیمانده آورد پس از آنکه اعداد را در خانه اوّل تا دوازدهم قرار دادی باقیمانده را در خانه سیزدهم، آن باقیمانده را به اضافه آن عددی که بناست در خانه سیزدهم بگذاری بگذار و سپس آن عدد مجموع را در خانه سیزدهم بگذار[[119]](#footnote-119) و به ترتیب مربّع را پر کن، و مثلاً برای توسعه رزق آیۀ ﴿إِنَّ ٱللَهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ﴾،[[120]](#footnote-120) و برای مغفرت گناه ﴿إِنَّ ٱللَهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾،[[121]](#footnote-121) و برای هر امر یک آیه مناسب با آن امر را به حروف ابجد حساب کن و اسم آن شخص و مادرش را نیز اضافه کن و مجموع را به حساب ابجد حساب، و به این طریق مربّع را پر کن.

 مثال: اگر بخواهیم لفظ الله و حسن و حسین را در مربّع بگذاریم، باید آن سه را جمع کنیم:

حسین حسن الله

312 = 128 + 118 + 66

 از 312 باید 30 را کم کنیم، می‌شود: 282=30-312

 این عدد را تقسیم بر 4 باید نمود. در این صورت ملاحظه می‌شود که خارج قسمت 70، و باقیمانده عدد 2 است؛ لذا باید 12 خانۀ ابتداءِ مربّع را به ترتیب از 70 شروع نمود و به سیر مربّعات پر کرد؛ این چنین:

در شکل ملاحظه می‌شود که از خانه اوّل تا خانه دوازدهم به سیر مربّعات عدد 70 را پیش برده و آخرین عدد را که 81 باشد در خانه دوازدهم گذارده‌ایم؛ در این حال چون عدد تقسیم شده باقیماندۀ 2 دارد، باید با 82 عدد 2 را جمع و حاصل را در خانه سیزدهم گذارد و به ترتیب چهار خانه دیگر را به سیر مربّعات پر کرد؛ اینچنین:

 بنابراین مربّع کامل ما به شکل زیر خواهد بود:

و در این مربّع ملاحظه می‌گردد که از هر طرف مربّع را بخوانیم، حاصل مجموع اعداد واقعه در آن 312، یعنی مجموع اعداد الله و حسن و حسین است؛ و مربّع

صحیح مربّعی است که از هر طرف حاصل مجموع اعداد آن یک اندازه بوده و تفاوت نداشته باشد.[[122]](#footnote-122)

\* \* \*

بسم الله الرّحمن الرحیم

 این صورت جدولی[[123]](#footnote-123) است که حضرت آقای حدّاد با دست شریف خود برای یکایک از فرزندان حقیر و خود حقیر و اهل‌بیت، کشیده و نوشته و فرستاده‌اند و فرموده‌اند که برای حفظ، هر یک باید آن را همراه خود داشته باشند.

###### [دستورات آقای حدّاد برای یکی از رفقا]

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ برای یکی از رفقا فرمودند: دو ماه هر

روز چهارصد مرتبه این ذکر را بگوید:

 أستَغفِرُ اللهَ الّذی لا إلهَ إلاّ هوَ الحَیُّ القَیُّومُ، الرَّحمَنُ الرَّحِیمُ، بَدیعُ السَّمَواتِ و الأرضِ، مِن جَمِیعِ ظُلمِی و جُرمِی و إسرافِی علَی نَفسِی و أتوبُ إلَیهِ.

 به گنجی برمی‌خورد، مطابق خواست خود و قابلیّت خود به مقصود خواهد رسید، و اگر بیشتر هم بگوید عیب ندارد، و اگر در حال کار و حرکت هم بگوید اشکال ندارد.

###### [دستورالعمل آقای حدّاد قدّس سرّه برای بعضی از رفقای مرحوم علاّمه]

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ برای یکی از رفقا زیارت عاشوراء را دستور دادند که در یک اربعین بخوانند؛ اگر بتوانند با صد لعن و صد سلام و اگر نتوانند با صد مرتبه: «أللَهُمّ العَنهُم جَمیعًا» و صد مرتبه «السّلام علَی الحُسَینِ و علَی علِیِّ بنِ الحُسَینِ و علَی أولادِ الحُسَینِ و علَی أصحابِ الحُسَینِ» و اگر باز هم نتوانند با یک لعن و یک سلام بخوانند.

 و پس از اربعین اگر فتحی نشد دوباره دستور داده شود، و اگر باز نشد برای بار سوّم یک اربعین بخوانند، به همین منوال و کیفیّت.

 و دیگر آنکه: یک ساعت به سکوت و تفکّر بپردازند.

\* \* \*

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ برای یکی از رفقا فرمودند: هر روز یک‌صد مرتبه بگوید:

 ﴿وَأُفَوِّضُ أَمۡرِيٓ إِلَى ٱللَهِ إِنَّ ٱللَهَ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ﴾[[124]](#footnote-124) تا یک اربعین؛ اگر استعداد داشت سپس دویست مرتبه، همینطور کم‌کم بالا رود.

\* \* \*

 حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ فرمودند که: مرحوم قاضی (ره) فرموده‌اند که: «قرائت ﴿كٓهيعٓصٓ﴾،[[125]](#footnote-125) ﴿حمٓ \* عٓسٓقٓ﴾،[[126]](#footnote-126) ﴿وَعَنَتِ ٱلۡوُجُوهُ لِلۡحَيِّ ٱلۡقَيُّومِ وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا﴾[[127]](#footnote-127) برای دفع دشمن مفید است[[128]](#footnote-128).»[[129]](#footnote-129)

...[[130]](#footnote-130)

...[[131]](#footnote-131)

...[[132]](#footnote-132)

...[[133]](#footnote-133)

...[[134]](#footnote-134)

...[[135]](#footnote-135)

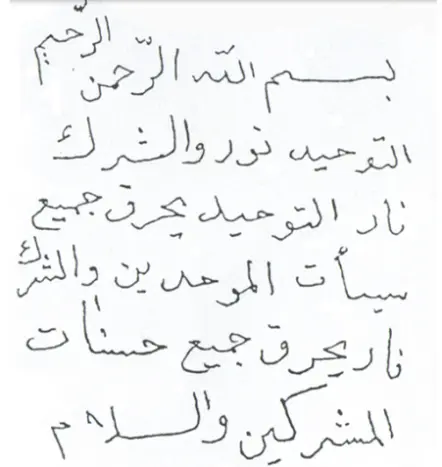
...[[136]](#footnote-136)

...[[137]](#footnote-137)

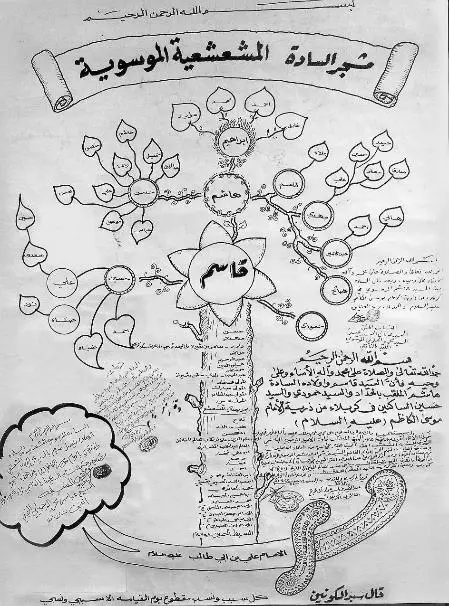
...[[138]](#footnote-138)

...[[139]](#footnote-139)

...[[140]](#footnote-140)



دست خط حضرت آقای حاج سیّد هاشم حداد



 تصویر مرحوم علاّمه طباطبائی و علاّمه طهرانی در منزل مرحوم شهید قدوسی رحمة الله علیهم. این تصویر در آخرین روز مباحثات ایشان برداشته شده است؛ این مباحث پیرامون موضوعات مختلف است که مرحوم علاّمه طهرانی در فصل دوّم مهرتابان آورده‌اند و آخرین موضوع، مسأله فناء عین ثابت در ذات باری است که مرحوم علاّمه طباطبائی قبول نداشتند، و بالأخره در همین جلسه اخیر به صحّت و وقوع آن اعتراف نمودند و فرمودند: الحمد للّه که خداوند شما را وسیله هدایت ما قرار داد، ولی بلافاصله مرحوم علاّمه طهرانی فرمودند: این چه حرفی است ما هر چه داریم از شما داریم. رحمة الله علیهما رحمة واسعة.

# احوال مرحوم آیة الله علامه حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی قدّس الله سرّه



## احوال و حکایات

###### [جایگاه المیزان در میان عامه]

 در روز پنجشنبه 29/ج1/1403 جناب محترم ثقة الاسلام آقای حاج سیّد محمّد علی میلانی ـ دام توفیقه ـ دربارۀ مرحوم استاد ما علاّمۀ طبا‌طبائی ـ رضوان الله علیه ـ گفتند:

 رئیس انجمن فرهنگی مصر شیخ محمّد فحّام، و معاون او شیخ شِرْباصیّ در مشهد مقدّس نزد پدرم آمدند و از جمله سخنانشان این بود که ما تفسیر المیزان را از بهترین تفاسیر یافته‌ایم و تا جلد هجدهم آن را مطالعه کرده‌ایم و دو جلد دیگر آن را نیافته‌ایم، و خیلی اشتیاق داشتند که از نزدیک علاّمۀ طبا‌طبائی را نیز ببینند، امّا علاّمۀ طبا‌طبائی در آن وقت که در شهر مقدّس مشهد بودند، در خارج شهر رفته بودند و لذا ملاقات حاصل نشد؛ ولیکن مرحوم پدرم جلد نوزدهم و بیستم را تهیّه و برای آنان به مصر فرستادند.

 این بود حکایت جناب آقای میلانی زاده؛ و امّا جناب مستطاب حجّة الاسلام آقای حاج شیخ محمّد رضا مهدوی دامغانی ـ زید توفیقه ـ همین مطلب را در یک سال و نیم قبل بدین‌طریق بیان کردند که:

 چون بین ایران و مصر روابط دوستانه بر‌قرار شد و بنا شد روابط فرهنگی

بین دو کشور برقرار شود، از طرف مصر شیخ محمّد فحّام و شِرباصیّ به ایران آمدند و از مجامع فرهنگی باز‌دید و با علماء ملاقات کردند.

 من که از شاگردان و معتمدان مرحوم میلانی بودم، نزد من فرستادند و پیام دادند که: اوّل وقت فردا میل دارم شما را ملاقات کنم. من فردا اوّل وقت به حضورشان رفتم؛ فرمودند: دو نفر از شخصیّت‌های مصر از طرف انجمن روابط فرهنگی ایران و مصر بناست نزد ما بیایند، شما هم در آن جلسه حضور داشته باشید و از طرفی باید چیزی به آنها هدیه کنیم، شما چه چیز را مصلحت می‌دانید؟

 من گفتم: دورۀ تفسیر المیزان هم علمی است و هم کتاب شریف و معتبر و مناسبت با این ملاقات را دارد. ایشان فرمودند: به نظر من هم همین رسیده بود؛ و لذا یک دوره از المیزان تهیّه کردند که در وقت ملاقات به آنها هدیه کنند؛ و از طرفی به نزد حضرت علاّمۀ طبا‌طبائی پیام دادند که ایشان هم در آن مجلس حضور بهم ‌رسانند ولیکن به جهت ابراز کسالت، علاّمه از حضور در مجلس خودداری کردند.

###### [دربارۀ ادبیّت عربی تفسیر المیزان]

 و دربارۀ ادبیّت عربی تفسیر المیزان جناب آقای میلانی‌زاده فرمودند:

 از نقطه نظر قیاس ادبیّت المیزان و الغدیر (در زمان حیات هر دو مؤلّف بزرگوار آنها) از مرحوم حاج شیخ محمّد حسین کاشف الغطاء که استاد ادبیّت و عربیّت و فرید عصر در زمان خود بود، چون از الغدیر سؤال شد در جواب فرمود: «معلوم است که آن را ایرانی نوشته است» و چون از داماد مرحوم آقا سیّد شرف الدین عاملی آقای شیخ عبدالله سُبَیْتی سؤال شد در جواب گفت: «معلوم است که آن را غیر عرب نوشته است» ولیکن از المیزان چنین نقل‌هایی نشده است؛ علاوه بر آنکه از آقا سیّد محمّد حسین فضل الله که در غازیۀ لبنان ساکن و از مشاهیر ادبیّت عرب هستند،

نقل شده است که: تفسیر المیزان از نقطه نظر ادبیّت جزو کتاب‌های معتبر ادبی در نزد جوانان و دانشگا‌هیان لبنان است.

 و آقای میلانی‌زاده فرمودند:

 با آنکه مرحوم امینی نسخۀ خود را در نجف اشرف در نزد مرحوم آقا شیخ محمّد علی اُردوبادی می‌برده و می‌خوانده است، و آن مرحوم که در ادبیّت عرب ممتاز بوده است تصحیح می‌نموده است و عروة‌ الوثقی مرحوم یزدی را که دو نفر عرب: آقا شیخ احمد کاشف الغطاء و آقا سیّد احمد خوانساری تصحیح کرده‌اند و کفایه مرحوم آخوند خراسانی را نیز تصحیح کرده‌اند، (بدین‌گونه که مرحوم سیّد محمّد کاظم یزدی که از کوفه به نجف می‌آ‎مده است، در عَرَبانه نوشته‌ای از عُروة را برای شیخ احمد کاشف الغطاء و حاج سیّد احمد خوانساری می‌خوانده است و این دو نفر آن را تصحیح می‌نموده‌اند؛ و اما مرحوم آخوند خراسانی کفایة الاصول را بدین ترتیب نوشته است که مرحوم شیخ محمّد صالح علاّمۀ سمنانی که دورۀ اوّل درس مرحوم آخوند می‌رفته است، مطالب را برای خود می‌نوشته است، سپس آن را مرحوم آخوند از وی می‌گرفته است و بالنّتیجه کفایة الأصول تنظیم و تحریر یافته است.) ولیکن تفسیر المیزان حتّی تصحیح مطبعه‌ای آن ‌هم توسّط خود علاّمه انجام می‌گرفت ـ رحمة الله علیه ـ و در آن وقتی که علاّمه مشغول نوشتن آن بود، و فقط گاهگاهی چایی کم رنگ می‌خورد و یا یک نصفه سیگار می‌‌کشید و سیگار ایشان «اشنو» بود و یک پاکت آن هفت قران (ریال) ارزش داشت، چه بسا ایشان پول سیگار را نداشت!

###### [علاّمه طباطبائی استاد فرید در علوم باطنی و غیبی]

 روزی ما در معیّت پدرم و عمو‌هایم یک درشکه از تبریز برای دهی که علاّمه در آن سکونت داشت (شاد آباد و یا غیر آن) گرفته و سوار شده و می‌رفتیم، (و قبلاً عمو‌هایم با پدرم سخن از قبله به میان آورده بودند و هنوز قبله‌نمای رزم‌آرا به میان نیامده بود) در بین راه که درشکه می‌‌‌‌‌‌رفت، عمو‌‌هایم به پدرم گفتند: این شخص

مگر چه شخصیّتی است که شما با درشکه از تبریز به سوی او به آن دِه می‌روید؟ پدرم گفت: همان کسی است که در حلّ این مسائل (قبله که قبلاً مورد سخن بوده است) استاد و فرید است.

 و در غالب از موارد و اوقات مرحوم پدرم می‌گفت: «علاّمۀ طباطبائی علومی را دارد که ما نداریم» و منظور پدرم از آن ‌علوم، علوم باطنی و غیبی بوده است.

###### [قدرت فوق العاده ایشان در مقام مشاعره]

 یک روز من با حضرت علاّمۀ طبا‌طبا‌ئی و دو نفر داماد‌شان آقای مناقبی و آقای قدّوسی با ماشین سواری از سبزوار به مشهد می‌‌آمدیم و بنا شد مشاعره کنیم. ما سه نفر در یک‌‌ طرف و علاّمه به تنهایی در طرف دیگر بود، ما سه نفر مجموعاً نتوانستیم از ایشان برنده شویم، بلکه علاّمه بود که ما را محکوم می‌‌‌کرد؛ نه با یک بیت شعر بلکه با چند بیت که مرتّباً به عنوان شاهد می‌‌آورد و حقّاً ما از احاطۀ ایشان به شعر و ادبیّت در شگفت افتادیم.

###### [قدرت فوق العادۀ ایشان در تشخیص خطّ‌های قدیمی و اساتید این فنّ]

 آقا سیّد محمّد ‌علی میلانی می‌گفتند:

 علاّمه در تشخیص خطّ‌های قدیمی و اساتید فنِّ خطّ، استاد بودند و خطّ‌‌های معروفین را به طرز بی‌نظیری می‌‌شناختند، به طوری که در بعضی از اوقات اساتید خط‌‌شناسی برای شناختن بعضی از خطوط به ایشان مراجعه می‌کردند و ایشان بدون درنگ می‌‌گفتند: این خطّ مثلاً از فلان است.

 یکی از اساتید اهل فنّ خطّ برای ما می‌‌گفت: روزی ما مقدار زیادی از خطوط را که نمی‌شناختیم، به محضر ایشان بردیم و ایشان یک‌یک را می‌گفتند که از کیست و سریعاً کنار می‌گذاردند؛ مثلاً می‌گفتند: این از مرحوم درویش است، این خطّ میرعماد است، این خطّ میرزا غلامرضا کلهر است، این خطّ احمد نیریزی است، و همچنین تا آخر مجموعه را یکایک سریعاً گفتند و اوراق را روی هم می‌گذاردند.

 پس از انجام این مهمّ ما پرسیدیم: بسیار خوب! شما این‌طور مبیّن و روشن ساختید، ولی حالا بفرمایید به چه دلیل این‌طور می‌گوئید؟ و برای ما چه حجّتی باشد؟!

 ایشان یکایک از اوراق را برداشتند و شیوۀ یکایک از اساتید خطّ را بیان می‌کردند و سپس می‌فرمودند: این قطعه دارای این شیوه و این خصوصیّات است، که این نیز برای ما بسیار مُعجِب بود.[[141]](#footnote-141)

###### صلاح کار کجا و من خراب کجا

 در روز پنجم شهر محرّم الحرام 1406 که جناب حجّة الإسلام آقای حاج شیخ ابوالقاسم غروی مرندی آقازاده آیة الله حاج شیخ هدایت الله مرندی، در بنده منزل در مشهد تشریف آوردند، در ضمن مذاکرات در احوال مرحوم استاذنا العلاّمه الطباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ فرمودند:

 در روز عید غدیر آخرِ ایشان که یک ماه به رحلتشان مانده بود برای دیدار و زیارت ایشان به بیمارستان آیة الله گلپایگانی در قم رفتم. ایشان در آنجا بستری بودند و از قرائن معلوم شد که در آن روز کسی برای دیدار ایشان نیامده است؛ زیرا طلاّب و فضلاء همه سرگرم مراسم عید و تشریفات آن روز بوده‌اند. من تنها مدّتی در اطاق ایشان در کناری ایستاده بودم تا صبیّۀ ایشان که زوجۀ مرحوم قدّوسی بود آمد و پهلوی تخت ایشان ایستاد، و به ایشان که مدّتها چشمانشان بسته بود سلام کرد و گفت: آقاجان حالتان چطور است؟ ایشان فقط‌ در پاسخ گفتند: خوبم.

 او هم قدری ایستاد و رفت برای منزل خود و برای نگه‌داری اطفال خود.

 من مدّتی در گوشۀ اطاق ایستاده بودم که ناگهان ایشان که چند روز بود

چشمانشان بسته بود و باز نکرده بودند و کاملاً به صورتِ چشمان مریض بود، باز کرده و در حالی‌که بسیار درخشان و به صورت چشمان بشّاش عادی بود یک نظری به من کردند و من هم موقع را مغتنم شمرده و به صورت مزاح عرض کردم: آقا از اشعار حافظ چیزی را در نظر دارید؟!

 ایشان فرمودند: «صلاح کار کجا و من خراب کجا» بقیّه‌اش را بخوان!

 من گفتم:‌ «ببین تفاوت ره از کجاست» و خود ایشان فرمودند: «تا به کجا».

 و ایشان چشم خود را به صورت اوّل بستند و دیگر هیچ سخنی به میان نیامد.[[142]](#footnote-142)

###### هم خودت را معطّل کرده‌ای و هم ما را

 در روز یکشنبه سوّم شهر جمادی الاُولی یک‌هزار و چهارصد و هفت هجریّه قمریّه که جناب مستطاب حجّة الاسلام آقای حاج شیخ صدر الدّین حائری شیرازی ـ دامت برکاته ـ به مشهد مقدّس مشرّف بودند و توفیق حضور و ملاقات دست داد، مطلبی دربارۀ استادنا الأکرم بیان کردند که ثبت آن نیکو است؛ فرمودند:

 من از أخ الزوجۀ خود جناب آقای حاج شیخ حسن آقا پهلوانی شنیده بودم که دربارۀ علاّمه می‌گفتند که ایشان گفته‌اند در زمان کودکی هیچ فکر ایشان خوب کار نمی‌کرد و مطالب استاد را نمی‌فهمیدند، بالأخره سجده‌ای بجا آوردم و با خدا گفتم: یا مرگ و یا فهم؟ و از آن به بعد در هیچ مطلب معضلی فرو نماندم و هرچه از مسائل مشکله پیش می‌آمد حلّ می‌شد و حتّی غامض‌ترین مسائل جوابش به دست می‌آمد.

 من مترصّد بودم که در موقع مناسبی از ایشان این مطلب را بپرسم به طوری که

هم مطلب بدست آید و هم چون موضوع نفهمیدن ایشان بوده است، جمله‌ای و یا عبارتی که خلاف شأن و مقام ایشان باشد صادر نشود و سوء أدبی نگردد؛ تا یک سفر که ایشان با دامادشان آقای قدّوسی به شیراز تشریف آوردند و در وقتی که من نزد ایشان تنها بودم و حتّی آقای قدّوسی هم در اطاق مجاور به نماز مشغول بود و مجلس ما به تمام معنی الکلمه فارغ بود، من کم‌کم شروع کردم بدین‌گونه مطلب را به میان آوردن که: شما حاضرید اگر من سؤالی داشته باشم جواب دهید؟

 ایشان فرمودند: چه ضرر دارد اگر بدانم می‌گویم!

 من عرض کردم: مطلب راجع به خود شماست، و حتماً می‌دانید اگر بپرسم جواب می‌دهید؟ و یا نه من از پرسش خود صرف نظر کنم!

 ایشان گفتند: بفرمایید، اگر بدانم می‌گویم!

 من عرض کردم: این‌طور شنیده شده است که شما در سنّ طفولیّت درس‌ها را ادراک نمی‌کرده‌اید و بعداً سجده‌ای بجای آورده‌اید و خداوند به شما عنایتی فرموده است که در مشکل‌ترین مسائل علمی جوابش بدست می‌آید، این‌طور است؟!

 تا من این جملات را گفتم، دیدم حال علاّمه متغیّر شد و رنگ صورتشان زرد شد به طوری که من از سؤال خود قدری شرمنده شدم.

 سپس ایشان گفتند: حال که بنابر گفتن است می‌گویم؛ من وقتی که در تبریز سیوطی می‌خواندم، استادمان ما را امتحان می‌کرد و من از عهدۀ امتحان برنیامدم، استاد به من گفت: هم خودت را معطّل کرده‌ای و هم ما را!

 من از این کلام استاد بسیار برآشفته شدم و گویی در جان و روح من نشست؛ بالأخره نتوانستم در تبریز بمانم و رفتم در خارج تبریز بر سر تپّه‌ها عملی انجام دادم که خداوند تفضّل فرمود.

 و ذکر نکردند که آن عمل سجده بوده و یا چیز دیگری، و دیگر هیچ نگفتند.

 من عرض کردم: و بعد از آن دیگر هیچ مطلبی برای شما لا ینحلّ نماند و هرچه هم مشکل بود حلّ‌ می‌شد؟

 فرمودند: تا به حال چنین بوده است.

 در روز چهارشنبه، 3 ربیع المولود 1410، که حضرت آیة الله حاج شیخ عبدالحمید شربیانی به بنده منزل در مشهد تشریف آوردند، ضمن مذاکرات این داستان را از علاّمه (ره) نقل کردند و گفتند: علاّمه گفتند:

 «پس از این عمل من همان شب بر حاشیۀ أبوطالب سیوطی، حاشیه نوشتم.»

 و نیز گفتند: آن معلّم و استاد سیوطی ایشان و أخویشان (آقا سیّد محمّد حسن الهی) آقای شیخ محمّد علی سرابی بوده است که قیّم و وصیّ از طرف پدرشان، دائی آنها آقا سیّد محمّد باقر قاضی (پدر آقا سیّد محمّد علی قاضی) برای آنها معیّن کرده بود.[[143]](#footnote-143)

###### [تعلیقه و تصحیح ارشاد شیخ مفید و ذکر نَسب مرحوم قاضی و علاّمه طباطبائی]

 مرحوم حاج میرزا علی قاضی ـ رضوان الله علیه ـ در زمان جوانی خود کتاب ارشاد مفید را تصحیح نموده، و در سنۀ 1306 هجریّه قمریّه که سال چهل و یکمین از سلطنت ناصرالدّین شاه قاجار بوده است تصحیح تمام، و در روز 17 شهر ربیع المولود اوائل سنۀ 1308 از هجرت، به دست محمّد بن حسین تبریزی نوشته شده و آمادۀ طبع شده است، و در آخر آن، آن مرحوم سلسلۀ شریف نسب خود را مرقوم فرموده و ما تیمّناً و تبرّکاً در اینجا عین دستخط مبارکشان را می‌آوریم:

 و لمّا کان العِلم بالنِسَب العَلیّة شُعَبِ الانسابِ العلویّة مِن أهمّ المقاصد العلمیّة و به یُعرَفُ مواردُ بعضِ الاحکام الشرعیّة علّقنا علیه هذه اللّمعةَ البهیّةَ فی نسب هذه الفرقة الحَسَنیّه ـ علیه و علیهم الثّناء و التحیّة ـ .

 اَقلُّ الخلیقةِ السیّد علیّ بن المولی المیرزا حسین بن المیرزا احمد القاضی بن المیرزا رحیم القاضی بن المیرزا تقی القاضی بن المیرزا محمّد القاضی بن المیرزا محمّد علیّ القاضی بن المیرزا صدرالدّین محمّد بن المیرزا یوسف (نقیب الأشراف) بن المیرزا صدرالدّین محمّد بن مجدالدّین بن سیّد اسماعیل بن الأمیر علیّ اکبر بن الامیر عبدالوّهاب بن الامیر عبدالغفّار بن سیّد عمادالدین أمیر حاج بن فخرالدین حسن بن کمال الدّین محمّد بن سیّد حسن بن شهاب الدّین علیّ بن عماد الدّین علیّ بن سیّد احمد بن سیّد عماد بن أبی‌الحسن علیّ بن أبی‌الحسن محمّد بن أبی‌عبدالله أحمد بن محمّد الأصغر (و یُعرَف بابن الخزاعیّة) بن أبی‌عبدالله أحمد بن إبراهیم الطّباطبا بن اسماعیل الدیباج بن إبراهیم الغَمْر بن الحسن المثنّی بن الامام أبی محمّد الحسن المجتبی بن الإمام الهُمام علیّ بن أبی‌طالب، علیه و علیهم السّلام، و اُمّ ابراهیم بن الحَسن فاطمة بنت سیّدالشّهداء الحسین بن علیّ، علیهم الصّلوة و السّلام؛ رَحِم الله معشَرَ الماضین و الحَقَنا بهم فی الصّالحین. ـ انتهی.

###### [جدّ سوّم علاّمه طباطبائی با مرحوم قاضی یکی است]

 از علاّمۀ طباطبائی راجع به نسبشان سؤال[[144]](#footnote-144) کردم فرمودند: جدّ سوّم من با جدّ سوّم مرحوم حاج میرزا علی قاضی یک نفرند؛ چون سلسلۀ من بدین شکل است: «السیّد محمّد حسین بن السیّد محمّد بن السیّد محمّد حسین بن السیّد علی

اصغر بن السیّد محمّد تقی» و این سیّد محمّد تقی همان میرزا تقی قاضی فرزند میرزا محمّد قاضی است که مرحوم حاج میرزا علی قاضی او را جدّ سوّم خود شمرده است. اللهمّ ارْحَمْهم جمیعًا و طَوِّلْ عُمرَ سیّدنا الطباطبائی، بمحمّد و آله الطّاهرین.

###### [راجع به تصحیح ارشاد مفید به قلم مرحوم قاضی]

 این جانب سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی از حضرت استاد گرامی علاّمه طباطبائی ـ مدّ ظلّه العالی ـ راجع به تصحیح ارشاد مفید به قلم مرحوم قاضی و طبع مصحّحه ایشان و سلسلۀ نَسَب آن مرحوم به قلم خود آن مرحوم سؤال کردم ایشان همه را تصدیق فرمودند.

 اقول: چون این کتاب در سنۀ 1306 هجریّه قمریّه به دست مبارک ایشان تصحیح شده است و مرحوم ایشان در 16 ربیع المولود سنۀ 1366 هجریّه قمریّه رحلت نموده‌اند و مدّت عمر ایشان ظاهراً 81 سال بوده است، فلذا آن مرحوم در سنّ 21 سالگی ارشاد مفید را تصحیح و سلسلۀ نسب خود را در آخر آن مرقوم داشته‌اند.[[145]](#footnote-145)

###### [سکوت همیشگی علاّمه طباطبائی رضوان الله علیه]

 جناب محترم آقای سیّد احمد رضوی ـ دام عزّه ـ نقل کردند که مرحوم آیة الله آخوند ملاّ علی همدانی ـ رحمة الله علیه ـ می‌گفته است:

 ما همیشه مرحوم آیة الحق، آیة الله علاّمۀ طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ را به حال سکوت می‌دیدیم که پیوسته تراوشی ندارد و منقبض است و أبداً ظهور و بروز نمی‌کند، تا آنکه شبی در خارج از شهر مشهد مقدّس در محلّی که آیة الله میلانی و

مرحوم آقای حاج سیّد محمود ضیابری رشتی و علاّمۀ طباطبائی و من با چند نفر دیگر بودیم، بالمناسبه مطلبی پیش آمد که علاّمه در پیرامون آن دو ساعت تمام بیاناتی نمودند، و چنان بسط و گسترش داده شده بود که من پس از اتمام سخنانشان عرض کردم:

 من در أعمال (ظاهراً) شب جمعه خوانده بودم که: هرکس فلان عمل را انجام دهد خداوند به او گنجی عنایت می‌کند یا از مال و یا از علم؛ من آن عمل را بجای آورده بودم و چون مال نمی‌خواستم از خداوند طلب نموده بودم که گنج علم را نصیب من گرداند، للّه الحمد و له الشّکر امشب به آن مراد رسیدم و گنج علم را پیدا کردم.[[146]](#footnote-146)

###### حکایتی راجع به برزخ و شب اوّل قبر

 راجع به تکامل در عالم برزخ، داستانی را حضرت علاّمه طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ راجع به آقا سیّد جواد کربلائی و خواب دیدن مرد سنّی را بیان کردند که این‌جانب در مباحث عالم برزخ بیان کرده و نوشته‌ام، ولی یک جمله از آن را فراموش کرده و ننوشته‌ام و اینک در اینجا می‌نویسم تا بعداً به کتاب معاد ملحق نمایم ـ بحول الله و قوّته ـ و آن جمله این است:

 چون آقا سیّد جواد دید مرد سنّی در دالان روی نیمکت نشسته است و دو فرشته مشغول تعلیم اصول دین به او هستند، آن مرد چون چشمش به آقا سیّد جواد افتاد گفت: گفتی و نگفتی! یعنی گفتی که شیخ ما که اگر از مشرق و مغرب عالم او را صدا زنند جواب می‌دهد و به فریادش می‌رسد اسمش شیخ علی است، امّا نگفتی که این شیخ علی، علی بن أبی‌طالب است! به خدا قسم همین که شیخ علی را صدا زدم دیدم علی بن أبی‌طالب در نزد من حاضر شد.

###### [حکایت دختر اَفَندی در شب اوّل قبر مادرش]

 حضرت استاد علاّمه طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ نقل کردند از مرحوم آیة الحق آقای حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رضوان الله علیه ـ که می‌فرمود:

 در نجف اشرف در نزدیکی محل ما، مادر یکی از دخترهای افندی فوت کرد (مقصود از افندیها، سنّی‌های عثمانی بودند که از طرف دولت عثمانی در عراق به مشاغل حکومتی اشتغال داشتند)، این دختر بسیار ناراحتی می‌کرد و با مشیّعین تا قبر مادر آمد و آن‌قدر ناله و ضجّه می‌کرد که همه را منقلب نموده بود؛ چون خواستند مادر را در قبر گذارند فریاد می‌زد که من از مادرم جدا نمی‌شوم، هرچه خواستند او را منع کنند مفید واقع نشد. دیدند که اگر بخواهند دختر را منع کنند بدون شک جان خواهد سپرد؛ بالأخره بنا شد مادر را در قبر بخوابانند و دختر هم پهلوی بدن مادر در قبر بماند ولی روی قبر را از خاک انباشته نکنند و فقط روی آن را از تخته‌ای بپوشانند و سوراخی هم بگذارند تا دختر نمیرد و هر وقت خواست از آن دریچه و سوراخ بیرون آید.

 دختر در شب اوّل قبر پهلوی مادر خوابید. فردا آمدند و سرپوش را برداشتند که ببینند به سر دختر چه آمده است، دیدند موهای سرش تماماً سفید شده است! گفتند چرا این طور شده است؟!

 گفت: هنگام شب من که پهلوی مادرم خوابیدم دیدم دو نفر از ملائکه آمدند و در دو طرف ایستادند و یک نفر شخص محترمی هم آمد و در وسط ایستاد. آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد او شدند و او جواب می‌داد: سؤال از توحید نمودند، جواب داد خدای من واحد است، و سؤال از نبوّت کردند جواب داد و گفت پیغمبر من محمّد بن عبدالله است، سؤال کردند امامت کیست؟ آن مرد محترم که در وسط ایستاده بود گفت: لَستُ لَهُ بِإمامٍ «من امام او نیستم». در این حال آن دو فرشته چنان

گرز بر سر مادرم زدند که آتش به آسمان زبانه می‌کشید! من از وحشت و دهشت به این حال که می‌بینید در آمده‌ام.

 مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمود: چون تمام طائفۀ دختر سنّی مذهب بودند و این واقعه طبق عقائد شیعه واقع شده است آن دختر شیعه شد و جمیع طائفه او که از اَفندی‌ها بودند همگی به برکت این دختر شیعه شدند.[[147]](#footnote-147)

###### [حکایتی در تأثیر مهارت استاد در تربیت شاگرد]

 حضرت آقای حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی ـ دامت برکاته ـ حکایتی راجع به مهارت استاد و تأثیر آن در پیشرفت شاگرد و عدم نتیجه در اثر نامهارتی استاد آوردند و او آنکه:

 شیخی روزی در جلسۀ شاگردان خود جوانی را دید زرد رنگ، لاغر و ضعیفُ البنیه؛ علّت پرسید، شاگردان گفتند: این جوان هر شب یک ختم قرآن می‌کند. شیخ، جوان را طلبید و گفت ای عزیز من! این طرز خواندن قرآن نیست، شخص باید قرآن را با توجّه تام قرائت کند، از امشب هنگام قرآن خواندن چنین فرض کن که من حاضرم و قرآن را برای من تلاوت می‌کنی.

 فردا که جوان به جلسه آمد، پرسید قرآن را دیشب خواندی؟ گفت: بلی، بیش از نصف آن نتوانستم بخوانم. شیخ گفت: این قسم قرآن تلاوت کردن هم نتیجه نخواهد داشت، امشب که می‌خواهی شروع کنی تا آخر قرآن، فرض کن که پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله حاضر و قرآن تو را استماع می‌کنند.

 فردا که جوان آمد از کیفیت تلاوت پرسید، جوان گفت: بیش از ربع آن نتوانستم قرائت کنم. شیخ گفت: این قسم قرآن خواندن نیز انسان را به جایی نمی‌رساند، امشب که خواستی تلاوت کنی فرض کن که جبرئیل حاضر و این آیات

را برای پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله نازل می‌کند.

 فردا از جوان سؤال کرد، جوان گفت: بیش از یک سوره و جزئی نتوانستم قرائت کنم. باز شیخ گفت: ای جوان! این قسم قرآن خواندن نتیجه‌ای ندارد، امشب فرض کن که خدای حاضر است و این کلماتِ خدای را برایِ خودِ خدا قرائت می‌کنی.

 فردا جوان به مجلس نیامد و تا چند روز دیگر هم نیامد؛ شیخ از علّت نیامدن سؤال کرد، گفتند: مریض و در بستر افتاده است. شیخ به دیدن او آمده و از علّت مرض سؤال کرد، جوان گفت: آن شب چون چند آیه قرآن خواندم دیگر هرچه کردم نتوانستم بخوانم، و تا به صبح هرچه کردم هیچ نتوانستم بخوانم، و مثل آنکه قلب من از آن شب تا به ‌حال با فشار زیادی خرد شده است و لِهْ و مالیده شده است!

 جوان پس از یکی دو روز درگذشت، شیخ جنازۀ او را برداشته و نماز خواند و خود، او را دفن نمود و در موقعی که بند کفن را باز کرد که صورت او را بر لحد بگذارد جوان چشمهای خود را باز نموده و لبخندی به شیخ کرد و گفت: أنا حیٌّ عندَ حیٍّ لَمْ یحاسِبْنِی بِشَیءٍ.

 شیخ از این حالت بسیار متأثّر شده پس از دفن عبای خود را به سر کشیده به منزل آمد و یکی دو روز نگذشت که خود او هم از فکر جریانِ این واقعه فوت کرد.

 شاهد آنکه این جوان برای پیشرفت بسیار قابل بود، منتهی الأمر چون شیخ مهارت نداشته، در نتیجۀ دستور غیر صحیح، قلب او را خرد نموده و هلاک کرده است.[[148]](#footnote-148)

###### [مزاحی بدیع و لطیف از علاّمه طباطبائی]

 در صبح دوشنبه 17 شهر جمادی الاولی 1412 هجریّه قمریّه، حضرت آیة الله آقای حاج سیّد علی لواسانی که به بنده منزل در شهر مقدّس مشهد رضوی تشریف آوردند، در ضمن سخنانشان داستانی را از حضرت استادنا الأکرم آیة الله و مرآت الحقّ و العرفان علاّمه حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی ـ قدّس الله نفسه المقدّسة ـ بیان کردند که چون در آن لطیفۀ طرفه برای لواسانی‌هاست ذکر می‌شود، فرمودند: روزی در قم به منزل حضرت آیة الله المرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری ـ رحمة الله علیه ـ در محله عشقلی قم، به بیرونی ایشان که در آن وقت دامادشان آقا سیّد عبدالباقی طباطبائی آقازادۀ أکبر و أرشد مرحوم علاّمه سکونت داشت رفتم؛ برحسب اتّفاق حضرت علاّمه هم در آنجا تشریف داشتند.

 من با اینکه با علاّمه زیاد محشور نبوده‌ام و در مجلسی خصوصی شاید اتّفاق ملاقات دست نداده بود، در آن روز در ضمن سخن شعری از ناصرالدّین شاه را قرائت کردم که وقتی وی به زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام مشرّف شده است، در آستان مبارک بدین رباعی مترنّم شد:

علاّمه لبخند ملیحی به من زدند و گفتند: «از اینجا معلوم می‌شود ناصرالدّین شاه، لواسانی بوده‌است».

 من گفتم: چطور؟!

 گفتند: حتماً لواسانی بوده ‌است وگرنه می‌گفت: «اسکندر و من ای شَه محمود صفات».

 خنده مرا و همۀ حضار را گرفت و معلوم شد من در قرائت بیت اوّل، میان عبارت «اسکندر و من» تقدیم و تأخیر به عمل آورده‌ام فلهذا شعر را شکسته، و ایشان با این مزاح بدیع و لطیف خود خواستند بفهمانند: که لواسانی‌ها که مصداق أتمّ و أکملش من بوده‌ام، از صنعت شعر أبداً خبری نداریم.[[149]](#footnote-149)

###### مهرخوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد

 از علاّمه دهر، استاد بی‌بدیل آقای حاج سیّد محمّد حسین است:

### لیک اندر مرگ مردان بزرگ عالَمی گرید برای عالَمی|

###### لیک اندر مرگ مردان بزرگ \*\* عالَمی گرید برای عالَمی

 آقای آیة الله حسن‌زادۀ آملی در کتاب مجموعۀ مقالات در صفحه 11، آورده است (در رثاء بر فقدان علاّمۀ طباطبائی، قدّس الله سرّه الشّریف):

 علاّمۀ طباطبائی عالَمی بود که از میان عالَمی رخت بربسته است

###### اشعاری از حضرت علاّمه آیة الله طباطبائی (ره)

 این اشعار را در روزنامۀ ‌قدس مشهد، سال دوّم، شمارۀ 549، در روز چهارشنبه 15 ربیع الثانی 1410، هجریه قمریه که روز 24 آبان 1368 شمسی است، و مع‌الأسف این روز را به حساب شمسی، سال‌روز رحلت علاّمه طباطبائی پنداشته

است و سال‌روز را بر خلاف جمیع موازین شرعی، به سال شمسی به حساب آورده است، طبع کرده است. روز رحلت علاّمه هجدهم محرّم الحرام است، نه 15 ربیع الثانی فتأمّل و افهم! امّا ضلالت انسان را به اینجا‌ها می‌کشاند.

 باری، اشعار اینهاست:

###### رحلت آیت عظمای حقّ علاّمه طباطبائی رضوان الله علیه

بسم ‎الله الرّحمن الرّحیم

 رحلت استادنا الأکرم فخر العلماء العاملین و الحکماء الرّاسخین و العرفاء الشامخین سند العَلَمُ التّقی، نمونۀ بارز و مثال باهر ائمّه طاهرین و آیت عظمای الهی الحاج السیّد محمّد حسین طباطبائی‎ تبریزی ـ حشره الله مع النّبی و أمیرالمؤمنین‌ ـ در روز هجدهم شهر محرّم‏ الحرام سنۀ یک هزار و چهارصد و دو هجریّه قمریّه در

بلدۀ طیّبه قم واقع شد و در مسجد بالاسر دفن شدند.[[150]](#footnote-150)

###### جای تأسّف است که آمریکا علاّمۀ طباطبائی را شناخت و ما نشناختیم

﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾

 استاد مکرّم ما آیة الله الاکبر علاّمه آقای حاج سیّد محمّد حسین‌ طباطبائی تبریزی ـ که حقّاً به واسطه فقدان ایشان باید گفت: أمَّا الدُّنیا فَبَعدَک مُظْلِمَةٌ و أمّا الآخرةُ فَبِنُور وَجْهک مُشْرِقَةٌ ـ در ساعت نه صبح روز یکشنبه هجدهم محرّم الحرام یک هزار و چهارصد و دو هجریّه قمریّه در بلدۀ طیّبۀ قم رحلت نموده و در جوار قبر مطهّر حضرت بی‌بی معصومه سلام الله علیها در قسمت بالاسر (همان مکانی که به مسجد بالاسر معروف است) به خاک سپرده شدند، و بین مرقد ایشان و مرقد مرحوم والد حقیر آیة الله حاج سیّد محمّد ‌صادق فاصله‌ای نیست و مرقد ایشان پشت سر قبر مرحوم والد است، و این حقیر در این ایّام در مشهد مقدّس مجاور بوده‌ام.

 از جملۀ مطالبی را که رادیو مشهد دربارۀ ایشان گفت، گفتار آقای حاج شیخ محسن قرائتی بود، (که در سخنرانی خود به عنوان تدریس قرآن و اخلاق در ساعت شش بعد از ظهر روز چهارشنبه 28 محرّم 1402 در رادیو مشهد بود) که ایشان گفتند:

 «جای تأسّف است که آمریکا علاّمۀ طباطبائی را شناخت و ما نشناختیم! و آن هم در حدود سالیان درازی قبل از این، آمریکا برای آنکه علاّمه را بدانجا بَرَد، (به عنوان لزوم تدریس فلسفۀ شرق در آمریکا) به شاه طاغوتی ایران، محمّد رضا متوسّل شد و شاه ایران از حضرت آیة الله العظمی بروجردی ـ رضوان الله علیه ـ

این مهمّ را خواستار شد و آیة الله بروجردی هم پیغام شاه را به حضرت علاّمه رسانیدند؛ ولی علاّمه قبول نکردند.»[[151]](#footnote-151)

## مکتوبات و دستورات سلوکی

###### [نامه‌ها و توصیه‌های اخلاقی حضرت علاّمه طباطبائی به حضرت علاّمه قدّس الله اسرارهما‌]

###### نوشته سنگ مزار حضرت اُستاذنا الأکرم آیة الله علاّمه طباطبائی، قدس الله نفسه

إنّا للّهِ و إنّا إلیه راجعون

«هو»

 به عرض مقدّس می‌رساند:

روضةٌ من ریاض الجنَّة اُدخلوها بسلامٍ ءآمنِینَ

 از جریان تصادم و حرکت جناب‌عالی و محرومیّت خودم خیلی متأثّر، امیدوارم پیش آمد سوئی در بین نباشد و کارم حسب المرام به جریان افتد. وضعیت مزاجی حضرت آقای والد إن شاء الله خوب و ملالی نخواهید داشت. امیدوارم گاهگاهی از جریانات خود مطّلعم فرموده و نگران نخواهید گذاشت.

 ارتحلَ إلی مَثوَی الکرامة و السّرور فخرُ الاسلام و المسلمین، الرّاقی إلی ذُرَی الحقایق القرآنیّة، مؤسّسُ نشر اُصول المعارف الإلهیّة فی الحوزة العلمیّة الامامیّة بقم، صاحبُ التفسیر العظیم المیزان المُرتقِی إلی جنّة الذّات، العلاّمة الحاج السیّد محمّد حسین الطباطبائی، قدّس سرّه.

 البته در کارها عجله و هولی به کار نبرده و در صورت پیش آمدهای موافق مرام، خود را نباخته و متانت را از دست ندهید و در صورت پیش آمد‌های خلاف میل دست پاچه نشده و عجز نشان نداده و خود را نبازید و همین‌قدر بدانید که در عین حال که ما صورت اختیار و تدبیری در دست داشته و مأموریم که او را به کار بیندازیم، تقدیر هم در پس پرده داریم که جریان او را پیش‌بینی نمی‌توان کرد و از صراط قَدَر قدمی فراتر نتوان گذاشت.

 و قد لَبّی نداءَ ﴿يَـٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ \* ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ﴾[[152]](#footnote-152) صبیحةَ الثّامن عشر، من محرّم 1402 ه‍ ؛ حشر مع الّذین أنعم الله علیهم.

 بر بالای سر استاد علاّمه، عکس مبارک ایشان نصب و در زیر آن این جمله که از استاد است، نوشته شده است:

 «تشیّع حقیقت پیروی از سنّت رسول خدا که در ولایت متجلّی است می‌باشد.»

 علاّمه سیّد محمّد حسین طباطبائی، قدّس سرّه

 (اهدائی کانون فرهنگی علاّمه طباطبائی ـ تهران: وصفنارد قدیم)[[153]](#footnote-153)

رضا به داده بده و از جبین گره بگشا \*\* که بر من و تو در اختیار نگشاده است

امیدوارم که پیوسته مؤیّد و موفّق بوده و در صف مردان کار جایگزین بشوید. و گاهگاهی از ارادت کیشان یاری بنمائید.

 السّلام علیکم و رحمة الله

 محمّد حسین طباطبائی

 4 / ذی الحجه / 29

###### [پاسخ علاّمه طباطبائی به نامه علاّمه طهرانی، قدّس الله اسرارهما]

«هو»

 به عرض عالی می‌رساند:

 امید دارم که پیوسته قرین عافیت و موفّقیت بوده و سرگرم اقتباس از انوار ظاهریّه و باطنیّه ولایت کبری علَی صاحبها افضل السّلام بوده باشید. چندی قبل با زیارت نامۀ گرامی مفتخر و ضمناً از دریافت مژده عزیمت به مسافرت این صوب مسرور و شکرگزار گردیدم؛ رجاء واثق از پیشگاه خداوندی عزّ اسمه اینکه به زودی کسالت مزاجی حضرت‌عالی مرتفع و به زودی چشممان به زیارتتان روشن گردد.

 موضوع گرفتاری ارادتمند که مسموع حضرت‌عالی افتاده و موجب نگرانی شده بود: در اثر تصادف که در تهران در خیابان بوذرجمهری با ماشین شد دست و سینه و پهلوی بنده از جانب راست آسیب دیده و پس از مراجعت فوری به قم نزدیک به یک ماه کارها را تعطیل و مشغول شکسته بندی و غیره بودیم، بالأخره بحمد الله نسبتاً خوب و فعلاً دو سه هفته است که دوباره مشغول کار شده‌ایم؛ و الحمد للّه علی ما کان.

 مسألۀ تطبیق چاپ جدید بحار را به سفینه که مرقوم داشته بودید درباره‌اش فکری کرده و خدمت آقای آخوندی نیز نوشتم؛ امیدوارم عملی شده و این مزیّت نیز منظور شود.

 امید دارم در اوقات و اماکن شریفه از دعای خیر فراموش نفرموده و گاهگاهی یادی بفرمائید.

 و السلام علیکم و رحمة الله

 20/11/35

 محمّد حسین طباطبائی

###### [نامه اخلاقی و سلوکی حضرت علاّمه طباطبائی به حضرت علاّمه]

«هو»

 به عرض مبارک می‌رساند:

 تا کنون دو فقره مرقومه زیارت شده که از عرض جواب و اظهار اخلاص به واسطه بی‌حالی و کسالت مزاج خود مانده و نتوانسته‌ام مصدّع گردم. به هر حال امید دارم که مزاج شریف سالم و ملالی نداشته و قرین موفقیّت می‌باشید.

 شکایتی که از بی‌حالی فرموده‌اید، حق است و کأنّه روز به روز دائرۀ توفیق تنگ‌تر و افق معنویّات تاریک‌تر می‌شود، مع ذلک نباید سستی و کسالت به خرج داد بلکه با سرمایۀ رجاء و توشۀ توکّل خود را باید به این دریا زد تا شاید دستی از غیب برون آید و کاری بکند، عنایت خدایی روی محاسبات ماها کار نمی‌کند، هر دری را باید کوبید تا مگر یکی باز شود؛ إنّ لِرَبِّکم فی أیّامِ دَهرِکُم نَفَحاتٌ، ألا فَتَعَرَّضُوا لَها و لا تُعرِضُوا عَنْها!

 علاوه به همه، مانند آستان پاک علوی علیه أفضل السّلام پناهگاهی دارید که در هر آن می‌توانید از بد حادثه به پناهش بروید؛ منظور، جناب‌عالی فعلاً غرق

دریای رحمت و دست‌خوش امواج متلاطم عنایت می‌باشید که همیشه این فرصت را به شما نخواهند داد، این را در نظر گرفته و داشته باشید و فِی ذلک کِفایة.

 رفقا عموماً سلام دارند، امیدوارم گاهگاهی با یاد‌آوری و مژدۀ سلامتی مسرورمان داشته باشید و در اعتاب مقدّسه فراموش نشویم.

 و السّلام علیکم و رحمة الله

 محمّد حسین طباطبائی

 18/ شهر رمضان/ 72

###### [نامۀ مرحوم علاّمه طباطبائی به مرحوم علاّمه طهرانی پس از مهاجرت به ارض اقدس نجف اشرف]

«هو»

 به عرض مبارک می‌رساند:

 امیدوارم که وجود مسعود قرین عافیت و موفّقیت بوده و ملالی نداشته و غرق الطاف بی‌پایان و عنایت‌های شایان حق سبحان و تحت تربیت صاحب ولایت مطلقه علمیّه أفضل السّلام بوده و از نعمت جوار محظوظ می‌باشید.

 چندی قبل مرقومه شریفه حاکیه از تفقّد و یادآوری جناب‌عالی زیارت گردید و مفتخر شدم. کسالت طبعی بنده چنانچه مسبوقید، این مدّت مزید خجلت گردید؛ ولی با این همه چنانچه قلبتان هم قاعدتاً باید شهادت بدهد هیچ‌گاه صورت پرمهر جناب‌عالی فراموش بنده نمی‌شود، و لولا اینکه موضوع آستان عرش بنیان حضرت أمیر علیه السّلام بود، بنده هیچ‌گونه رأی مسافرت جناب‌عالی نه در مقام شور و نه بحسب تصوّر نمی‌دادم، به هرحال و اجمالاً ‌دل بنده پیوسته پیش شما است، اگرچه راهی به قرب جسمانی ندارم. اینک باز با این وسیله به رازسرائی و

توصیه‌های خود ادامه می‌دهم.

 1ـ امیدوارم إن شاء الله وضعیّت هوای آنجا موافق مزاج خود و خانواده گرامی‌تان بوده و از این جهت گرفتاری و ابتلا نداشته باشید.

 2ـ پیوسته موضوع مسکن و خوراک را خیلی اهمّیت داده و البته هیچ غفلت نکنید.

 3ـ از درس‌ها درسی که موافق ذوق و سلیقه‌تان می‌باشد اختیار فرمائید، اگرچه استاد بحسب ظاهر از حیث اُبّهت و شهرت عقب‌تر بوده باشد و اگر ناچار شوید ممکن است به یکی از درسهای با عنوان حاضر شده، و یکی دو تا درس حقیقی داشته باشید، بیشتر از سه درس هم مجوّز ندارد.

 4ـ با بعضی اشخاص مهذّب و مردان خدا نیز رابطه داشته باشید.

 درس و تحصیل بی‌خدا مثل راهی است که از جاده پرت بیفتد، لایَزیدُ السیرُ فیه إلاّ الابتعاد.

 در این باب خوبست از آقایان عظام آقای گلپایگانی، و از باقی‌ماندگان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی (ره) آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی رابطه داشته باشید.

 و البته گاهگاهی از ارادتمند هم یادآوری کرده از حالات شریفه مسبوقم نمائید. به هرحال آخرین سخن این است که غرق نعمتید، قدرش را بدانید.

 والله المُعین

 و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

 14 / ربیع الثانی / 71

 محمّد حسین طباطبائی

 رفقا عموماً سلام دارند، خدمت رفقا عرض سلام داریم.

###### [نامه مرحوم علاّمه طهرانی به یکی از فرزندان پس از شهادت نوۀ علاّمه طباطبائی (فرزند آقای قدوسی)]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

السلام علیک یا بنت موسی بن جعفر و رحمة الله و برکاته

 حضور انور قرّة العین مکرّم سیّد الفضلاء العظام آقای ... أدام الله تأییداته.

 السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

 با سلام و اکرام و تحیّت و دعا مصدّع می‌گردد که السّاعة شب جمعه قریب ساعت ده است، و للّه الحمد و له الشّکر پس از مدّت قریب به بیست روز سرما خوردگی و تب، امشب به حسب ظاهر حال خوب و به دعا گوئی مشغول.

 نامۀ شریف واصل شد و از مضمونش اطلاع حاصل؛ درس هیئت را در نزد شخصی فهمیده در روزهای تعطیل بگذرانید و اگر بتوانید در تعطیلات خدمت حضرت آقای شبیری زنجانی یک رجال و درایه بگذارید بسیار خوب است. درسهای خارج را به عربی بنویسید و هر نکته که در ضمن بحث، بدیع به نظر می‌رسد یادداشت کنید.

 ساختمان منزل برای آقای ... در نزدیکی‌های حرم اشکال ندارد، ولی مشروط به آنکه خود ایشان هیچ وقت صرف نکنند؛ هر ساعت از تحصیل به قدر دنیا ارزش دارد، خانه یافت می‌شود چه بخواهند و چه نخواهند، ما فاتَ مَضی و ما سَیأتیک فَأین؛ قُم و اغتَنِم الفرصةَ بین العدمین!

 به همه ابلاغ سلام بفرمائید.

 یک نامۀ تسلیت خدمت حضرت استاذنا الأعظم علاّمه طباطبائی ـ مدّ ظلّه‌ ـ نوشته‌ام، شما در معیّت آقای اخوی نزد ایشان ببرید و تقدیم کنید و نیز شفاهاً هم مراتب تعزیت و تسلیت مرا معروض دارید. حقّاً من در اثر این سانحه متأثّر شدم!

جوانی بود بسیار خوب که در روزهای زمستان سال گذشته که علاّمه در طهران بودند و ما به حضورشان مشرّف می‌شدیم خدمت می‌کرد؛ رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.

 و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

 سیّد محمّد حسین حسینی الطهرانی

 16 / ربیع الأول /1401

###### [نظریّه مرحوم علاّمه طباطبائی دربارۀ دکتر شریعتی]

 سؤال:

 حضرت آیت الله علاّمه آقای حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی، دام ظلّه.

 با تقدیم سلام مفتخراً و محترماً به عرض سامی آن حضرت می‌رساند اخیراً در طهران شایعه کرده‌اند، نعوذ بالله حضرت‌عالی نوشته‌های علی شریعتی را تأیید کرده و فرموده‌اید کوچک‌ترین ایرادی در آن دیده نشده است. استدعا دارم بذل توجّهی فرموده برای روشن شدن حقایق و نجات عدّه‌ای از ضلالت نوشته‌ای مرقوم بفرمایید.

 حاج حسین حیدرخانی

 جواب:

بسمه تعالی

 این‌جانب نوشته‌های دکتر شریعتی را هرگز تصدیق نکرده و چنین سخنی به احدی نگفته‌ام، و نوع مطالب ایشان اشتباه و طبق مدارک دینی و اسلامی غیر قابل قبول می‌باشد.

 محمّد حسین طباطبائی

###### دستورات حضرت آیة الحقّ آقای آقا حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی تبریزی دامت برکاته

 1ـ فکر در موت، فکر در نفس.

 2ـ قرائت مسبّحات عند النّوم، سجدۀ طویله با ذکر یونسیّه، حدّاقلّ چهارصد مرتبه.

 3ـ مراقبه به تمام معنی.

 4ـ قرائت قرآن، به طوری‌که قاری را غیر و خود را مستمع بداند.

 5ـ قرائت سوره «ص» در شب‌های جمعه.

 6ـ نماز حضرت حجّت در شب‌های جمعه.

 7ـ قرائت صد مرتبه ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ﴾ در شب‌های جمعه، و صد مرتبه در عصرهای جمعه.

 8ـ نوافل لیلیّه و نهاریّه.[[154]](#footnote-154)

\* \* \*

 دستورات و مواعظ حضرت آقای علاّمه، حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ در روز یازدهم شهر ربیع الأوّل1400، که در طهران بودند و خدمتشان شرفیاب شدم:

 1ـ مراقبه به تمام معنی.

 2ـ ذکر توحید «لا إله إلاّ اللهُ» یا لفظ جلاله «الله» یا ذکر مبارک «هو» و «یا هو».

 فرمودند: ذکر «یا هو» خیلی ذکر حادّی است، و لذا مشایخ و اساتید اخلاق

این ذکر را بسیار با احتیاط و در موارد بسیار نادری می‌دهند و با تعداد کم؛ مثلاً ذکر جلاله یا توحید یا «لا هُوَ إلاّ هُو» را سه‌ هزار مرتبه یا پنج‌‌ هزار مرتبه می‌دهند، ولی ذکر «یا هُو» را پانصد یا هفتصد مرتبه می‌دهند.

 3ـ فرمودند: ذکر باید با شرائط گفته شود، و شرائط آن «صَمت و جوع و سَهَر و عزلت و ذکری به دوام» است، و مراد از بُخور که در حال ذکر دود می‌کنند کُندر است، و مشهود است که در تلطیف محلّ ذکر و دور کردن موانع، اثر محسوس دارد.[[155]](#footnote-155)

###### [پاسخ مرحوم علاّمه طباطبائی به نامه تسلیت مرحوم علاّمه طهرانی در فوت همسر ایشان]

«هو»

 به عرض محترم می‌رساند:

 تفقّد و حال‌پرسی سرکار عالی چندی پیش زیارت شد؛ نظر به گرفتاری شدید ـ و الحمد للّه ـ که داشتم موفّق به جواب و عرض اخلاص نشدم تا بالأخره منجرّ به فوت گردید و برای همیشه به زندگانی خوش و آرامی که داشتیم مهر باطله زد، و الحمد للّه علی کلّ حال.

 امیدوارم وجود مقدّس عالی پیوسته قرین عافیت و موفّقیّت بوده و از دعای خیر فراموش نفرمائید.

 و السّلام علیکم

 22 / محرّم / 1344

 محمّد حسین طباطبائی

«هو»

 به عرض مبارک می‌رساند:

 مدّتی قبل یک طغری مرقومه از ناحیۀ شریفه زیارت کرده و سربلند و مفتخر شدیم. خیلی دوست داشتم که مصدّع گردیده و ضمناً اظهار زندگی و بندگی نموده باشم ولی چون مرقومه مشتمل آدرس نبود و سابقه هم نداشتم لهذا از فیض مفاوضه محروم، و مدّتی با همین حال دست در گریبان بودم تا امروز که با آقای آقا سیّد ابراهیم ملاقات و از معظّم له فی‌الجمله یاد گرفتم. اینک با این سطور مصدّع می‌گردم.

 امیدوارم پیوسته قرین عافیت و موفّقیت بوده و با تأییدات ربّانی مؤیّد می‌‌باشید. البته گرفتاری و اشتغالات متفرّقه حضرت‌عالی زیاد و مجالی به یاد دوستان نمی‌دهد؛ با این همه امیدوارم که گاهگاهی به یاد ارادتمندان افتاده و از صالح دعا فراموش نفرمائید. حال مزاجی حضرت آقای والد إن شاء الله خوب و گرفتاریتان تخفیف پیدا کرده. پیوسته منتظر اطّلاع از مجاری حالات شریفه.

 و السّلام علیکم و رحمة الله برکاته

 12 / شهر شوال / 69

 محمّد حسین طباطبائی

###### [بیان تسلیت حضرت علاّمه طباطبائی به علاّمه طهرانی در فوت والده ایشان]

«هو»

 به عرض مقدّس می‌رساند:

 با تقدیم مراتب تسلیت و تعزیت مصدّع گردیده؛ امیدوارم خداوند عزّ اسمه در این حادثه ناگوار و مصیبت وارده به حضرت‌عالی صبر جمیل و اجر جزیل

عنایت فرموده، پیوسته قرین الطاف عالیه قرار دهد و مرحومه مبروره والدۀ معظّمه را در أعلی علیّین جای داده و با أولیاء طاهرین خود همنشین نماید.

 والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

 محمّد حسین طباطبائی

 4/10/1344

###### [بیان تسلیت حضرت علاّمه طباطبائی به علاّمه طهرانی در فوت والد ایشان]

«هو»

 به عرض مقدّس می‌رساند:

 فاجعۀ أسف‌آور سوگواری مرحوم مبرور علّیّین رتبت، آقای والد ـ أعلی الله مقامه ـ که حقیقةً از ضایعات و ثلمه‌های غیر قابل جبران بود، ارادتمند را شریک مصیبت قرار داده و راستی متألّمم کرد. علاوه چیزی که أسف بر أسف می‌افزاید مصادفت این فاجعه با این همه زحمات و کدّ و تعب است که حضرت‌عالی در راه مسافرت عتبات کشیدند.

 به هر حال خداوند عزّ اسمه به حضرت‌عالی اجر جزیل و صبر جمیل لطف فرموده و روز به روز به تأییدات عالیه خود افزوده و حضرت‌عالی را در أعلی مراتب علم و عمل و بلندترین جایگاه کمال و معنویّت و تمکّن و استقرار عنایت نماید.

 نظر به ارادت واقعی که خدمت محترم دارم از جریانات فعلی و قصد عزیمت حضرت‌عالی بی‌اطّلاع و این بی‌اطّلاعی موجب نگرانی است؛ امیدوارم که از جریان حالات شریفه بی‌اطّلاع نگذاشته و رفع نگرانی فرمایید.

 و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

 محمّد حسین طباطبائی

## مطالب علمی

###### مذاکرات و فرمایشات علاّمۀ طباطبائی مدّ ظلّه

 در روز شنبه سوّم شهر شعبان المعظّم سنۀ یک‌هزار و چهارصد و یک هجریّه قمریّه که حضرت استاد مکرّم علاّمه آقای سیّد محمّد حسین طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ در مشهد مقدّس وارد شده و در منزل حقیر نزول فرمودند، ضمن مذاکرات قرآنی فرمودند:

 در دو جای قرآن کریم خداوند تعبیر عجیبی در نزول عذاب می‌فرماید و مفاد این تعبیر این است که چنان ما طایفۀ ستمگران را نابود می‌کنیم که ابداً اثری از آنان باقی نمی‌ماند و گویی که اصلاً نبوده‌اند و در دنیا نیامده و اسم و رسمی از آنان به وجود نیامده است:

 اوّل: در سورۀ 11 (هود) آن هم در دو مورد:

 یکی دربارۀ قوم ثمود که ناقۀ صالح را پی‌کردند و آن این است:

 ﴿فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا صَٰلِحٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَمِنۡ خِزۡيِ يَوۡمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡعَزِيزُ \* وَأَخَذَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيۡحَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمۡ جَٰثِمِينَ \* كَأَن لَّمۡ يَغۡنَوۡاْ فِيهَآ أَلَآ إِنَّ ثَمُودَاْ كَفَرُواْ رَبَّهُمۡ أَلَا بُعۡدٗا لِّثَمُودَ﴾.[[156]](#footnote-156)

 (غَنِیَ یَغْنَی بالمکان و فی المکان: به معنای أقام فیه می‌باشد و ﴿جَٰثِمِينَ﴾ به معنای متلبّدین است؛ یعنی چنان صیحه آنها را فراگرفت که با زمین یکسان شدند و گویی که در آن زمین هیچ‌گاه سکنی نگزیده بودند.)

 و دیگری دربارۀ اصحاب مَدْیَن که پیامبر خود حضرت شعیب را آزار می‌دادند و آن حضرت را توعید به رجم نمودند، و آن این است:

 ﴿فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا صَٰلِحٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَمِنۡ خِزۡيِ يَوۡمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡعَزِيزُ \* وَأَخَذَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيۡحَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمۡ جَٰثِمِينَ \* كَأَن لَّمۡ يَغۡنَوۡاْ فِيهَآ أَلَآ إِنَّ ثَمُودَاْ كَفَرُواْ رَبَّهُمۡ أَلَا بُعۡدٗا لِّثَمُودَ﴾.[[157]](#footnote-157)

 دوّم: در سورۀ 23 (مؤمنون) و در آنجا تعبیر عجیب‌تر است، چون می‌فرماید: «ما آنها را احادیث قرار دادیم» یعنی فقط از آنها قصّه و حکایاتی ماند و ابداً رسمی و اثری نماند؛ و این داستان را پس از بیان قوم نوح که غرق آب شدند و جماعتی دیگر را آفرید و برای آنان پیامبری فرستاد و آن پیغمبر را تکذیب کردند بیان می‌کند که:

 ﴿فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ بِٱلۡحَقِّ فَجَعَلۡنَٰهُمۡ غُثَآءٗ فَبُعۡدٗا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ \* ثُمَّ أَنشَأۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِمۡ قُرُونًا ءَاخَرِينَ \* مَا تَسۡبِقُ مِنۡ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسۡتَ‍ٔۡخِرُونَ \* ثُمَّ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا تَتۡرَا كُلَّ مَا جَآءَ أُمَّةٗ رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتۡبَعۡنَا بَعۡضَهُم بَعۡضٗا وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَحَادِيثَ فَبُعۡدٗا لِّقَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ﴾.[[158]](#footnote-158)

###### [بیانات ایشان درباره ظهور امام زمان، عجّل الله تعالی فرجه الشّریف]

 و حضرت علاّمۀ طباطبائی ـ مدّظلّه ـ در روز چهاردهم شهر شعبان 1401

فرمودند که:

 در روایت است که چون حضرت قائم ظهور کنند اوّل دعوت خود را از مکّه آغاز می‌کنند، بدین‌طریق که بین رکن و مقام پشت به کعبه نموده و اعلان می‌فرمایند و از خواصّ آن حضرت سیصد و شصت نفر در حضور آن حضرت مجتمع می‌گردند. مرحوم استاد ما قاضی ـ رحمه الله ـ می‌فرمود که در این حال حضرت به آنها مطلبی می‌گویند که همۀ آنها در اقطار عالم متفرّق و منتشر می‌گردند و چون همۀ آنها دارای طیّ‌ الارض هستند تمام عالم را تفحّص می‌کنند و می‌فهمند که غیر از آن حضرت کسی دارای مقام ولایت مطلقۀ الهیّه و مأمور به ظهور و قیام و حاوی همۀ گنجینه‌های اسرار الهی و صاحب الامر نیست، در این حال همه به مکّه مراجعت می‌کنند و به آن حضرت تسلیم می‌شوند و بیعت می‌نمایند؛ مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمود: من می‌دانم آن کلمه‌ای را که حضرت به آنها فرمودند و همه از دور آن حضرت متفرّق شدند، چه بود.

 حضرت علاّمه طباطبائی فرمودند که: من در روایت دیده‌ام که حضرت صادق علیه السّلام می‌فرمایند: من آن کلمه را می‌دانم.[[159]](#footnote-159)

###### [مادر من از مادر حضرت موسی کمتر نیست]

 حضرت علاّمه طباطبائی ـ مدّظلّه ـ می‌فرمودند: مرحوم قاضی سالیان دراز ادراک صحبت مرحوم خلد مقام، حاج آقا سیّد مرتضی کشمیری را می‌نموده است و در سفر و حضر ملازم ایشان بوده است. مرحوم قاضی (ره) برای علاّمه طباطبائی نقل کرده‌اند که:

 روزی با محضر آقای حاج سیّد مرتضی کشمیری برای زیارت مرقد حضرت اباعبدالله الحسین علیه السّلام از نجف اشرف به کربلای معلّی آمدیم و بدواً در

حجره‌ای که در مدرسۀ بازار بین الحرمین بود وارد شدیم. این حجره منتهی إلیه پلّه‌هائی بود که باید طیّ شود، مرحوم حاج سیّد مرتضی در جلو و من از عقب سر ایشان حرکت می‌کردم، چون پلّه‌ها به پایان رسید و نظر بر در حجره نمودیم دیدیم مقفّل است؛ مرحوم کشمیری نظری به من نموده و گفتند:

 می‌گویند هر کس نام مادر حضرت موسی را به قفل بسته ببرد باز می‌شود؛ مادر من از مادر حضرت موسی کمتر نیست و دست به قفل بردند و گفتند: «یا فاطمه!» و قفل باز را در مقابل ما گذاردند و ما وارد حجره شدیم.

###### کلام علاّمۀ طباطبائی راجع به کیفیّت علم و مشیّت خداوند نسبت به موجودات

 حضرت استادنا الأکرم علاّمۀ طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ در جلد 13 از المیزان در صفحه 267، در تفسیر آیۀ وارده در سورۀ کهف: ﴿ثُمَّ بَعَثۡنَٰهُمۡ لِنَعۡلَمَ أَيُّ ٱلۡحِزۡبَيۡنِ أَحۡصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓاْ أَمَدٗا﴾[[160]](#footnote-160) فرموده‌اند:

 «و المراد بالعلم، العلمُ الفعلی؛ و هو ظهور الشیء و حضورُه بوجوده الخاصّ عند الله؛ و قد کَثُر ورود العلم بهذا المعنی فی القرآن، کقوله: ﴿لِيَعۡلَمَ ٱللَهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِ﴾ (الحدید: 25)، و قوله: ﴿لِّيَعۡلَمَ أَن قَدۡ أَبۡلَغُواْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّهِمۡ﴾ (الجنّ: 28)، و إلیه یُرجَع قولُ بعضهم فی تفسیره: إنَّ المعنی لیُظهر معلومَنا علی ما عَلَّمَناهُ.»

 و در تفسیر آیۀ ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا \* إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَهُ﴾،[[161]](#footnote-161) جلد 13، صفحه 289 و صفحه 290، فرموده‌اند:

 «و الّذی یراه القرآن فی تعلیمه الإلهی أنّ ما فی الوجود من شیء ذاتًا کان أو فعلاً أو أثرًا فإنّما هو مملوکٌ للّه وَحده؛ له أن یفعل فیه ما یشاء و یحکم فیه ما یرید، لا معقّب لحکمه، و لیس لغیره أن یملکَ شیئًا إلاّ ما ملّکه الله تعالی منه و أقدره علیه؛ و هو المالک لما ملّکه و القادر علی ما علیه أقدره.

 و الآیاتُ القرآنیة الدّالّة علی هذه الحقیقة کثیرةٌ جدًّا لاحاجة إلی إیرادها.

 فما فی الکون من شیء له فعلٌ أَو أثرٌ ـ و هذه هی الّتی نُسمّیها فواعل و أسبابًا و عللاً فعّالة ـ غیرُ مستقلّ فی سببیّته و لا مستغنٍ عنه تعالی فی فعله و تأثیره؛ لایفعل و لایؤثر إلاّ ماشاء الله أن یفعله و یُؤثّره أی أقدره علیه و لم یسلب عنه القدرة علیه بإرادة خلافه.

 و بتعبیر آخر: کلُّ سبب من الأسباب الکونیّة لیس سببًا من تلقاء نفسه باقتضاءٍ من ذاته، بل بإقداره تعالی علی الفعل و التأثیر و عدم ارادته خلافَه؛ و إن شئت فقل: بتسهیله تعالی له سبیلَ الوصول إلیه؛ و إن شئت فقل: بإذنه تعالی؛ فالإذن هو الإقدار و رفع المانع. و قد تکاثرت الآیات الدّالّة علی أنّ کلّ عملٍ من کلّ عاملٍ موقوفٌ علی إذنه تعالی.»

###### کلام علاّمۀ طباطبائی راجع به آنکه [وجود] هر موجودی منوط به اذن و مشیّت خداست

 «قال الله تعالی:

 ﴿مَا قَطَعۡتُم مِّن لِّينَةٍ أَوۡ تَرَكۡتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذۡنِ ٱللَهِ﴾ (الحشر: 5).

 و قال: ﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَهِ﴾ (التغابن: 11).

 و قال: ﴿وَٱلۡبَلَدُ ٱلطَّيِّبُ يَخۡرُجُ نَبَاتُهُۥ بِإِذۡنِ رَبِّهِۦ﴾ (الاعراف: 58).

 و قال: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تُؤۡمِنَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَهِ﴾ (یونس: 100).

 و قال: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَهِ﴾ (النّسآء: 64)؛ إلی غیر ذلک من الآیات الکثیرة.

 فعلی الإنسان العارف بمقام ربّه، المسلمِ ‌له أن لایری نفسَه سببًا مستقلاً لفعله مستغنیًا فیه عن غیره؛ بل مالکًا له بتملیک الله، قادرًا علیه بإقداره و أنَّ القُوَّةَ لِلّهِ جَمیعًا، و إذا عزم علی فعلٍ أن یعزِم متوکّلاً علی الله. قال تعالی: ﴿فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَهِ﴾؛[[162]](#footnote-162) و إذا وعد بشیءٍ أو أخبر عمّا سیفعله أَن یقیّده بإذن الله أَو بعدم مشیّته خلافه.

 و هذا هو الّذی یسبق إلی الذّهن المسبوق بهذه الحقیقة القرآنیّة إذا قرع بابه قوله تعالی: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا \* إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَهُ﴾؛[[163]](#footnote-163) و خاصّةً بعد ما تقدّم فی آیات القصّه من بیان توحّده تعالی فی اُلوهیّته و ربوبیّته و ما تقدّم قبل آیات القصّه من کون ما علی الأرض زینة لها سیجعله الله صعیدًا جُرُزًا؛ و من جملة ما علی الأرض أفعال الإنسان الّتی هی زینة جالبة للإنسان یمتحن بها و هو یراها مملوکةً لنفسه.

 و ذلک أنّ قوله: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا﴾ نهی عن نسبته فعلَه إلی نفسه و لابأس بهذه النّسبة قطعًا؛ فإنه سبحانه کثیرًا مّا ینسب فی کلامه الأفعالَ إلی نبیّه و إلی غیره من الناس؛ و رُبما یأمره أن ینسب أفعالاً إلی نفسه:

 قال تعالی: ﴿فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمۡ عَمَلُكُمۡ﴾ (یونس: 41).

 و قال: ﴿لَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡ﴾ (الشّوری: 15).

 فأصلُ نسبة الفعل إلی فاعله ممّا لایُنکِره القرآنُ الکریم، و إنّما یُنکِر دعوی الاستقلال فی الفعل و الاستغناءِ عن مشیّته و إذنه تعالی فهو الذّی یصلحه الاستثناء أعنی قوله: ﴿إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَهُ﴾.

 و من هنا یظهَر أنّ الکلام علی تقدیر باء الملابسة و هو استثناءٌ مفرّغٌ عن جمیع الأحوال أو جمیع الأزمان، و تقدیره: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ﴾ ـ ای لأجل شیءٍ تعزم علیه ـ إنّی فاعل ذلک غدًا فی حال من الإحوال أو زمان من الأزمنة إلاّ فی حال أو فی زمان یلابس قولک المشیّة بأن تقول: إنِّی فاعِلٌ ذلک غَدًا إنْ شاءَ اللهُ أنْ أفْعَلَهُ أو إلاّ أنْ یَشاءَ اللهُ أنْ لا أفْعَلَهُ؛ و المعنی علی أیّ حال: أن اذن الله فی فعله.» ـ انتهی موردُ الحاجة ممّا ذکره الاستاد، دام ظلّه.[[164]](#footnote-164)

 و أقول: و مِن أظهَر مصادیقِ کلام الاستاد فی القرآن فی نفس استناد فعل العباد الی الله سبحانه تعالی آیةُ 115 من سورة (4) النساء و هی قوله تعالی:

 ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا﴾.

 انظر کیف أنَّ الله سبحانه أسند تولّیه نفسه الی تولّی ذاته جلّ و عزّ فقال: ﴿نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ﴾ و کذلک قوله تعالی:

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَن تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗا مُّبِينًا﴾؛ آیة 144 من سورة (4) النّسآء.

 و إنّی کلّما أتذکّر هذه الآیة الکریمة زادنی تعجبًا من رشاقة معناها و لطافة محتواها و علوّ مُداها کیف أنَّ الله سبحانه و تعالی نهی المؤمنین عن اتّخاذهم الکافرین

أولیاء ثم جعل السَّلطنةُ التی تکون للکافرین بسبب اتّخاذ المؤمنین ایّاهم اولیاء، سلطانًا مُبینًا إلهیًّا مجعولاً من قِبَله سبحانه و تعالی.

###### راجع به آنکه هر فعلی و هر صفتی منوط به اذن و مشیّت خداست

 [1] نیمۀ دوّم آیۀ 28 از سورۀ (18) کهف:

 ﴿وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا﴾.

 [2] و همچنین آیۀ 9 از سورۀ (6) انعام:

 ﴿وَلَوۡ جَعَلۡنَٰهُ مَلَكٗا لَّجَعَلۡنَٰهُ رَجُلٗا وَلَلَبَسۡنَا عَلَيۡهِم مَّا يَلۡبِسُونَ﴾؛ «ما اگر پیامبر را از فرشتگان قرار می‌دادیم هرآینه او را مَردی قرار می‌دادیم؛ و هرآینه بر آن مردم مطلب را مشتبه می‌نمودیم عین آنچه را که خودشان بر خود مشتبه ساخته‌اند.»

 [3] آیۀ 24 از سوره (55) الرّحمن: ﴿وَلَهُ ٱلۡجَوَارِ ٱلۡمُنشَ‍َٔاتُ فِي ٱلۡبَحۡرِ كَٱلۡأَعۡلَٰمِ﴾؛ در تفسیر المیزان، جلد 19، صفحه 100، فرموده است:

 «و عدّ الجواری مملوکة له تعالی مع کونه من صنع الإنسان؛ لأنّ الأسباب العاملة فی إنشاءها من خشب و حدید و سائر أجزآئها الّتی تترکّب منها و الإنسان الّذی یرکّبها و شعوره و فکره و إرادته کلّ ذلک مخلوق له و مملوک، فما نتیجة عملها فی ملکه.»

 [4] در سورۀ (11) هود، در آیۀ 28، حضرت نوح به قوم خود چنین می‌گوید:

 ﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِهِۦ فَعُمِّيَتۡ عَلَيۡكُمۡ أَنُلۡزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمۡ لَهَا كَٰرِهُونَ﴾.

 [5] و نیز در سورۀ (11): هود، آیۀ 34، حضرت نوح به قوم خود چنین می‌گوید:

 ﴿وَلَا يَنفَعُكُمۡ نُصۡحِيٓ إِنۡ أَرَدتُّ أَنۡ أَنصَحَ لَكُمۡ إِن كَانَ ٱللَهُ يُرِيدُ أَن يُغۡوِيَكُمۡ هُوَ رَبُّكُمۡ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ﴾.

 [6] و در سوره کهف (18) آیۀ 28 گوید:

 ﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا﴾

 [7] در سورۀ مؤمنون (23) آیۀ 33 گوید:

 ﴿وَقَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَتۡرَفۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يَأۡكُلُ مِمَّا تَأۡكُلُونَ مِنۡهُ وَيَشۡرَبُ مِمَّا تَشۡرَبُونَ﴾.

 [8] و در سورۀ (8) انفال، آیۀ 17، گوید:

 ﴿وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَهَ رَمَىٰ﴾.

 [9] و در سورۀ (39) زمر، آیۀ 19 گوید:

 ﴿أَفَمَنۡ حَقَّ عَلَيۡهِ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ﴾.

 [10] و در سورۀ (16) نحل، آیۀ 36، گوید:

 ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّـٰغُوتَ فَمِنۡهُم مَّنۡ هَدَى ٱللَهُ وَمِنۡهُم مَّنۡ حَقَّتۡ عَلَيۡهِ ٱلضَّلَٰلَةُ﴾.

 [11] و در سورۀ توبه بعد از امر اکید به حرکت و خروج برای غزوۀ تبوک، (چون منافقین مخالفت کرده و با آن حضرت به جنگ نرفتند) آیۀ 46 از سورۀ (9) توبه، دربارۀ آنها نازل ‌شد:

 ﴿وَلَوۡ أَرَادُواْ ٱلۡخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ عُدَّةٗ وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَهُ ٱنۢبِعَاثَهُمۡ فَثَبَّطَهُمۡ وَقِيلَ ٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡقَٰعِدِينَ﴾؛ یعنی: با آنکه ایشان صحیح البدن و قویّ المزاج بودند و

ساز و برگ جنگ را نیز داشتند و در عین حالی‌که خطاب شدید و أکید از جانب رسول خدا برای خروج به آنها وارد شد، مع‌ذلک چون حرکت و انبعاث آنها را خداوند ناپسند دانست، حرکت آنها را به تعویق و دفع الوقت و کندی انداخته و بالأخره به آنها گفته شد: با نشستگان از ذوی الأعذار در مدینه بنشینید.[[165]](#footnote-165)

###### در معنای ولایت و حزن و سرور اولیای خدا

 علاّمۀ طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ در جلد 10 از تفسیر المیزان در جزء 11، در ضمن تفسیر سورۀ یونس آیۀ 61 از صفحه 88 تا 94، تفسیر آیۀ ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ مطالبی دارند که بسیار شایان دقت است؛ در صفحه 89 راجع به معنای ولایت می‌فرمایند:

 «و الولایة و إن ذکروا لها معانی کثیرة لکنّ الأصلَ فی معناها ارتفاع الواسطةِ الحائلةِ بین الشَّیئین بحیث لایکون بینهما ما لیس منهما، ثمَّ استعیرت لقُرب الشَّیء من الشیء بوجهٍ من وُجوه القُرب؛ کالقُرب نَسَبًا أو مَکانًا أو منزلةً أو بصداقةٍ أو غیر ذلک.

 و لذلک یطلق الولیّ علی کلٍّ من طرفی الولایة، و خاصّةً بالنّظر إلی أنَّ کُلاًّ منهما یَلِی من الآخر ما لایلیه غیره؛ فالله سبحانه ولیُّ عبدِهِ المؤمنِ لأنّه یَلِی أمره و یدبِّر شأنَه فیهدیه إلی صراطه المستقیم و یأمره و ینهاه فیما ینبغی‌ ‌له أو لاینبغی، و ینصره فی الحیوة الدُّنیا و فی الآخرة.

 و المؤمن حقًّا ولیُّ ربِّه لأنّه یَلِی منه إطاعته فی أمره و نَهیه و یَلِی منه عامّة البرکات المعنویّة من هدایةٍ و توفیقٍ و تأییدٍ و تسدیدٍ و ما یعقّبها من الإکرام بالجَنَّة و الرِّضوان.»

 و در صفحه 93 می‌فرمایند:

 «إنّ التوحید الکامل یقصر حقیقة الملک فی الله سبحانه؛ فلا یبقی لغیره شیءٌ من الإستقلال فی التأثیر حتّی یتعلّق به لنفسه حبٌّ أو بغضٌ أو خوفٌ أو حزنٌ و لا فرحٌ و لا أسیً و لا غیر ذلک.

 و إنّما یخاف هذا الّذی غشیه التوحید و یحزن أو یحبّ أو یکره بالله سبحانه؛ و یرتفع التّناقض حینئذٍ بین قولنا: إنَّه لایخاف شیئًا إلاّ الله؛ و بین قولنا: إنَّه یخاف کثیرًا ممّا یضرّه و یحذر اُمورًا یکرهها؛ فافهم ذلک.»

 تا آنکه می‌فرماید:

 «و بالجمله ارتفاعُ الخوف من غیر الله و الحزنُ عن الاولیاء لیس معناه أنَّ الخیر و الشّر و النّفع و الضرّر و النّجاة و الهلاک و الرّاحة و العناء و اللّذّة و الألم و النعمة و البلاء متساویة عندهم و متشابهة فی إدراکهم، فإنّ العقل الإنسانیّ بل الشُّعور العامّ الحیوانیّ لایقبل ذلک؛ بل معناه أنّهم لایرون لغیره تعالی استقلالاً فی التَّأثیر أصلاً و یقصرون المُلک و الحُکم فیه تعالی فلا یخافون إلاّ إیّاه أو ما یحبّ اللهُ و یرید أن یحذروا منه أو یحزنوا علیه.»

 اقول: در قرآن کریم در پانزده مورد خداوند فرموده است که دسته‌ای از مردمان خوف و حُزن ندارند؛ بعضی از آنها صریح در قیامت است؛ مثل: ﴿يَٰعِبَادِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ﴾ (آیه 68 از سورۀ زخرف 43). و بعضی مطلق است، ولی چون در آنها آیۀ قیامت و یا عذاب کفّار بعد آن ذکر شده است انصراف به قیامت دارد. و بعضی نیز مطلق است ولی به قرینۀ ذکرِ ﴿لَّهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾[[166]](#footnote-166) نیز می‌توان انصراف آنها را به قیامت استفاده نمود. و بعضی نیز مطلق است، ولی چون

عدم خوف و حزن مترتّب بر موضوعی شده است به عنوان اطلاق نمی‌توان چنین حکمی را بر آن موضوع حمل نمود؛ مثل آیۀ ﴿فَمَنۡ ءَامَنَ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ (آیه 48 از سوره 6: انعام). و تنها موردی که می‌توان گفت آیه اطلاق دارد نسبت به دنیا و آخرت، همین آیۀ اولیاء الله است: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾[[167]](#footnote-167) که هیچ تصریحی یا ظهوری و یا قرینه و انصرافی به آخرت ندارد، بلکه از حمل عدم خوف و حزن به اولیاء الله به طور مطلق می‌توان استفادۀ این دو صفت را نسبت به آنان در دنیا هم نمود.[[168]](#footnote-168)

###### راجع به قضا و قدر و مسألۀ أمر بین الأمرین

 حضرت استاد علاّمۀ طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ راجع به قضاء و قدر و مسألۀ «أمرٌ بین الأمرین» در تعلیقات خود بر اصول کافی، جلد اول، از صفحه 155 به بعد مطالبی دارند؛ و ما چند جمله از آن را در اینجا می‌آوریم:

 المُجبِّرةُ أثبتوا تعلّقَ الإرادة الحتمیّة بالأفعال کسائر الأشیاء و هو القَدَرْ؛ و قالوا بکون الإنسان مجبورًا غیرَمختارٍ فی أفعاله، و الأفعالُ مخلوقةٌ للّه تعالی، و کذا أفعال سائر الأسباب التکوینیّة مخلوقةٌ له.

 و الْمفوِّضَةُ أثبتوا اختیاریّةَ الأفعال؛ ونَفَوْا تعلّقَ الإرادةِ الإلهیّةِ بالأفعالِ الإنسانیّةِ فَاسْتَنْتَجوا کونَها مخلوقةً للإنسانِ.

 تا آنکه فرماید:

 و اعلم: أنَّ البحث عن القضاءِ و القَدَر کانتْ فی أوّل الأمْر مسألة واحدةً، ثُمَّ تحوّلَتْ ثلاثَ مسائلَ أصلیّةً:

 الاُولی: مسألة القَضاءِ؛ وهو تعلّقُ الإرادةِ الإلهیّةِ الحتمیّةِ بکلّ شیء؛ و الأخبار فیها تقضی بالإثبات؛ کما مرّ فی الأبواب السابقة.

 الثانیةُ: مسألة القَدَر؛ و هو ثبوت تأثیر ما له تعالی فی الأفعال؛ و الأخبار فیها تدلّ أیضًا علی الإثبات.

 الثالثةُ: مسألة الجَبْر و التَّفویض؛ و الأخبارُ تشیر فیها إلی نفی کلا القولین وتثبت قولاً ثالثًا، و هو الأمر بین الأمرین، لامِلْکًا للّه فقط من غیر مِلْکِ الإنسان و لا بالعکس؛ بل مِلْکًا فی طوله و سلطنةً فی طول سلطنته.

 و اعلم: أیضًا أنَّ تَسْمیةَ هؤلاء بالقدریّة مأخوذةٌ ممّا صحَّ عن النَّبیِّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: «إنَّ القَدَرِیَّةَ مجوسُ هذه الاُمّةِ» ـ الحدیث. فأخذَتْ المُجَبِّرةُ تُسمّی المفوِّضةَ بالقَدَریَّة لأنّهم یُنکرون القَدَر و یتکلّمون علیها؛ والمفوِّضَةُ تُسَمِّی المجبِّرةَ بالقَدَریَّةِ لِأنّهم یُثبتون القَدَر.

 و الَّذی یتحصّل من أخبار أئمّة أهل البیت علیهم السّلام، أنَّهم یُسَمُّون کلتا الفرقتین بالقَدَریّة، و یُطبِقونَ الحدیثَ النّبویَّ علیهما.

 أمّا المجبّرةُ فلأنّهم یَنْسِبون الخیر و الشّرَّ و الطّاعةَ و المعصیةَ جمیعًا إلی غیر الإنسانِ کما أنَّ المجوسَ قائلون بکون فاعل الخیر والشّرِّ جمیعًا غیرَ الإنسان؛ و قوله علیه السّلام فی هذا الخبر مبنیٌّ علی هذا النّظر.

 و أمّا المفوِّضةُ فلأنّهم قائلون بخالقَیْنِ فی العالم: هما الإنسانُ بالنِّسبَة إلی أفعاله؛ و اللهُ سبحانَه بالنِّسبة إلی غیرها؛ کما أنّ المجوسَ قائلون بإله الخیر و إله الشّر.

 و قوله علیه السّلام فی الرِّوایات التَّالیة: لا جَبْرٌ و لا قَدَرٌ، ا ه‍ ، ناظرٌ إلی هذا الإعتبار.[[169]](#footnote-169)

###### سهوٌ من العلاّمة استاذنا الطّباطبائی فی تفسیره

 فی المجلّد 18 من المیزان فی سورة الفتح صفحه 273، أورد فی الموضعین: الآیة الرابعة و الآیة السابعة: ﴿وَكَانَ ٱللَهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾،[[170]](#footnote-170) مع أنّ هذه العبارة للآیة السابعة؛ و امّا الرابعة فتکون: ﴿وَكَانَ ٱللَهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا﴾.

 ثم إنّه فی مقام التفسیر و البیان فی صفحه 285، بَیَّن علی اساس ما ذکره، فسّر الآیة الرابعة و قال: ﴿وَكَانَ ٱللَهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ أی: منیعًا جانبه، لا یغلبه شیء متقنًا فی فعله، لا یفعل إلاّ ما تقتضیه حکمته. إلی أن قال: «کأنّه قیل: أنزل السَّکینة لکذا و له ذلک؛ لأنَّ له جمیع الجنود و الأسباب؛ لأنّه العزیز علی الأطلاق.»

 ثم فی صفحه 287، عند تفسیر الآیة السّابعة لم یفسّرها علی حده، بل أرجعَ تفسیر‌ها الی ما تقدّم منه معناه؛ و أنت خبیر بأنَّ هذا البیان إنّما یتّجه لخصوص الآیة السّابعة.[[171]](#footnote-171)

###### راجع به توسعۀ مسجد الحرام در زمان حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السّلام

 در تفسیر المیزان، جلد 3، صفحه 393، گوید:

 «و فی تفسیر العیّاشی عن عبد الصمد، قال: طلب أبوجعفر أن یشتری من أهل مکّه بیوتهم أن یزید فی المسجد فأبوا فأرغبهم فامتنعوا؛ فضاق بذلک.

 فأتی أباعبدالله علیه السّلام؛ فقال له: إنّی سألت هؤلآء شیئًا من منازلهم و أفنیتهم لنزید فی المسجد؛ و قد منعوا فی ذلک؛ فقد غمّنی غمًّا شدیدًا.

 فقال أبوعبدالله علیه السّلام: لم یغمّک ذلک، و حجّتک علیهم فیه ظاهرة!

 فقال: و بما احتجّ علیهم؟

 فقال بکتاب الله.

 فقال: فی أیّ موضع؟!

 فقال: قول الله ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيۡتٖ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ﴾،[[172]](#footnote-172) و قد اخبرک الله: إنَّ أوَّل بیت وضع للناس هو الذی ببکّة؛ فإن کانوا هم تولَّوا قبل البیت فلهم أفنیتهم و إن کان البیت قدیمًا فیهم فله فنائه.

 فدعاهم أبوجعفر فاحتجّ علیهم بهذا؛ فقالوا له: اصنع ما أحببتَ.

 و فیه (أی فی تفسیر العیّاشی) عن الحسن بن علیّ بن نعمان، قال:

 لمّا بنی المهدیّ فی المسجد الحرام، بقیت دار فی تربیع المسجد؛ فطلبها من أربابها فامتنعوا. فسأل عن ذلک الفقهاء، فکلٌّ قال له: إنَّه لا ینبغی أن تدخل شیئًا فی المسجد الحرام غصبًا.

 فقال له علیّ بن یقطین: یا أمیرالمؤمنین! إنّی أکتب إلی موسی بن جعفر علیهما السّلام لاُخبرک بوجه الأمر فی ذلک، فکتب إلی والی المدینة‌ أن یسأل موسی بن جعفر علیهما السّلام عن دارٍ أردنا أن ندخلها فی المسجد الحرام فامتنع علیها صاحبها؛ فکیف المخرج من ذلک؟!

 فقال ذلک لأبی‌الحسن علیه السّلام؛ فقال أبوالحسن علیه السّلام:

 فلابدّ من الجواب فی هذا؟!

 فقال له: الأمر لابدّ منه!

 فقال له: اکتب: بسم الله الرّحمن الرّحیم إن کانت الکعبة هی النازلة بالناس،

فالناس أولی بفنائها؛ و إن کان الناس هم النازلون بفناء الکعبة، فالکعبة أولی بفنائها.

 فلمّا اُتی الکتاب إلی المهدیّ، أخذ الکتاب فقبّله ثمّ أمر بهدم الدّار.

 فأتی أهل الدّار أبا الحسن علیه السّلام فسألوه أن یکتب إلی المهدیّ کتابًا فی ثمن دارهم. فکتب إلیه أن أوضح[[173]](#footnote-173) لهم شیئًا فأرضاهم.»

 أقول: و الروایتان مشتملتان علی استدلال لطیف. و کأنّ أبا جعفر المنصور کان هو البادئ بتوسعة المسجد الحرام؛ ثمّ تمَّ الأمر للمهدیّ. انتهی ما فی المیزان.

 دربارۀ «تاریخ الکعبة و شکلها و کِسْوتها و منزلتها و ولایتها» مطالب موجز و مفیدی در تفسیر المیزان، جلد 3، از صفحه 394 تا صفحه 400، وارد است.[[174]](#footnote-174)

###### در تفسیر آیۀ إنَّ ما توعَدونَ لآتٍ

 در جزء 7 المیزان، صفحه 379 در تفسیر آیه مبارکه: ﴿إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَأٓتٖ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ﴾[[175]](#footnote-175) از تفسیر الدرّ المنثور روایت کرده است که:

 أخرج ابن أبی‌الدّنیا فی کتاب الأمَل و ابن أبی حاتم و البیهقی فی الشعب عن أبی‌سعید الخدری قال: اشتری اُسامةُ بن زید ولیدةً بمأة دینار إلی شهر؛ فسمعتُ النبیّ صلّی الله علیه [و آله] سلّم یقول: ألا تعجبون من اُسامة المشتری إلی شهر؟! إنّ اُسامة لطویل الأمَل! و الذّی نفسی بیده ما طرفت عینای و ظننت أنّ شفریَّ یلتقیان حتّی أقبض! و لا رفعتُ طرفی و ظننتُ أنّی واضِعُهُ حَتّی أقبض! و لا لَقِمْتُ لُقمةً فظننتُ أنّی اُسْیغُها حتّی أغُصَّ بالموت! یا بنی‌آدم إن کنتم تعقلون فعدّوا أنفسکم فی الموتی! و الّذی

نفسی بیده ﴿إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَأٓتٖ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ﴾. ـ انتهی.

 الشَفْر و الشُفْر و الشفیر: اصل منبت شعر الجفن.

 لَقِمَ ـَـ لَقْمًا الطعامَ: أکله بسرعة.

 سَبَغَ ـِـ سُبوغًا العیش: اتّسع و کان رغدًا.

 أسْبَغَ اللهُ علیه النعمةَ: أتَمَّها.

 غَصَّ ـَ‌ـُ غَصَصًا بالطعام و الماء: اعترض فی حلقه شیءٌ منه، فمنعه التنفّس فهو غاصّ و غَصّان.[[176]](#footnote-176)

###### تفسیر آیاتی از علاّمه طباطبائی

 راجع به آیه شریفه: ﴿قُلۡ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ دِينٗا قِيَمٗا مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ \* قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ \* لَا شَرِيكَ لَهُۥ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾،[[177]](#footnote-177) آیه 161 الی 163، از سورۀ انعام، حضرت علاّمه طباطبائی در جلد هفتم المیزان، صفحه 418 فرماید:

 و فی قوله: ﴿وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾[[178]](#footnote-178) دلالة علی أنّه صلّی الله علیه و آله أوّل الناس من حیث درجة الإسلام و منزلة، فإنّ قبله زمانًا غیره من المسلمین؛ و قد حکی الله سبحانه ذلک عن نوح إذ قال: ﴿وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾[[179]](#footnote-179) (یونس ـ 72)، و عن ابراهیم فی قوله: ﴿أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ (البقرة ـ 131)، و عنه و عن إبنه إسماعیل فی قولها: ﴿رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ﴾ (البقرة ـ 128)، و عن لوط فی قوله:

﴿فَمَا وَجَدۡنَا فِيهَا غَيۡرَ بَيۡتٖ مِّنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾ (الذّاریات ـ 36)، و عن ملکة سبا فی قولها له: ﴿وَأُوتِينَا ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهَا وَكُنَّا مُسۡلِمِينَ﴾ (النمل ـ 42)، ﴿وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ (النمل ـ 44)، و لم ینعت بأوّل المسلمین أحدٌ فی القرآن الاّ ما یوجد فی هذه الآیة من أمرِه صلّی الله علیه و آله، أن یخبر قومه بذلک؛ و ما فی سورة الزّمر من قوله: ﴿قُلۡ إِنِّيٓ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱللَهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ \* وَأُمِرۡتُ لِأَنۡ أَكُونَ أَوَّلَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾ (الزّمر ـ 11 و 12 ).

 و ربما قیل: إنّ المراد: ﴿أَوَّلَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾ من هذه الاُمّة؛ فإنّ ابراهیم کان اوّل المسلمین و من بعده تابع له فی الاسلام. و فیه أنّ التقیید لا دلیل علیه و امّا کون ابراهیم اوّل المسلمین فیدفعه ما تقدّم من الآیات المنقولة. ـ الخ کلامه مُدَّ ظلّه.[[180]](#footnote-180)

###### [راجع به عشق بنده با خدا و تفانی او در ذات خدا]

 در تفسیر المیزان، جلد 1، صفحه 379، راجع به عشق بنده با خدا و تفانی او در ذات خدا فرماید:

از حضرت علاّمه طباطبائی سؤال کردم این اشعار از کیست فرمودند: معروف است که از مجنون است ولی ظاهراً از غیر اوست.

 الغرام: الحبُّ المعذّبُ للقلب.

 الصّبابة: الشوق و رقّة الهوی و الولع الشّدید.

 الدَّوحة: الشجرة العظیمة المتّسعة المظلّة العظیمة، ج الدَّوح.

 الغضا: شجر من الاثل خشبه من اصلب الخشب و جمره یبقی زمنًا طویلاً لاینطفئ، الواحدة: الغضاة.

 اهل الغضا: سکّان النّجد.

 الربوة و المربوة: ما ارتفع من الأرض، ج رُبی و رُبّی.

###### [رابطه بین اعمال و عبادات با نفس انسانی]

 در تفسیر المیزان، جلد 6، صفحه 200، وارد است:

 أنَّه ذکر عند النبّی صلّی الله علیه و آله: إنّ بعض أصحاب عیسی علیه السّلام کان یمشی علی الماء فقال صلّی الله علیه و آله: «لو کان یقینه أشدّ من ذلک لمشی علی الهواء.»

 و در صفحه 201 وارد است:

 قال الصادق علیه السّلام: «ما ضعف بدن عمّا قویت علیه النیّة» و قال صلّی الله علیه و آله فی الحدیث المتواتر: «إنّما الأعمال بالنّیات»؛ فقد تبیّن أنّ الآثار الدینیّة للأعمال و العبادات، و کذلک آثار الرّیاضات و المجاهدات إنّما تستقرّ الرابطة بینها و بین النّفس الإنسانیّة بشؤونها الباطنیّة فالاشتغال بشیء منها اشتغال بأمر النفس.

 و مَن زعم أنّ الرابطة السببیّة و المسبّبیّة‌ إنّما هی بین أجساد هذه الأعمال و بین الغایات الاُخرویّة (مثلاً من روحٍ و ریحان و جنّة و نعیم) أو بینها و بین الغایات الدنیویّة الغریبة الّتی لاتعمل الأسباب الطبیعیّة فیها (کالتصرّف فی إدراکات النفوس و أنواع إرادتها و التحریکات من غیر محرّک و الإطّلاع علی الضمایر و الحوادث المستقبلة و الإتّصال بالرّوحانیات و الأرواح و نحو ذلک) أو زعم أنّ العمل یستتبع الأثَر من غیر

رابطة حقیقیّة او بمجرّد إرادة الهیّة من غیر مخصّص، فقد غرّ نفسه. ـ انتهی.

 از گفتار حضرت طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ کاملاً معلوم است که تمام آثار دنیوی و اخروی مترتّبۀ بر انسان، معلول نفس و اراده و اختیار اوست و این مطلب بسیار شایان دقّت و تأمّل و ملاحظه است، و تنفتح منها أبواب کثیرة فی المعارف الإلهیّة فلا تغفل.[[181]](#footnote-181)

###### [راجع به فاعل فعل عبس و تولّی]

 از حضرت علاّمۀ طباطبائی راجع به فاعل فعلِ ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ \* أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ﴾[[182]](#footnote-182) سؤال نمودم و عرض کردم که: عامّه می‌گویند راجع به حضرت رسول الله است، و خطاب ﴿وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ﴾ و خطاب ﴿وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ \* وَهُوَ يَخۡشَىٰ \* فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ﴾ راجع به آن حضرت بوده؛ و چون به عنوان مؤاخذه است معلوم می‌شود که آن گرفتگی چهره و روی گردانیدن، نیز از آن حضرت صادر شده است.

 در جواب فرمودند: چنین نیست؛ زیرا اوّلاً: نظیر این خطابات در قرآن کریم بسیار است که عنوان مؤاخذه و خطاب متوجّه رسول الله است در حالی‌که ابداً فاعل فعل، آن حضرت نبوده‌اند؛ مانند آیه 68 از سوره انعام: ﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾.

 زیرا اگر این آیه با آیۀ 140 از سوره نساء: ﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا

سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡ إِنَّ ٱللَهَ جَامِعُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡكَٰفِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ قیاس گردد به خوبی روشن می‌شود که آیۀ دوّم، ناظر به آیۀ اوّل است و در آن اشاره می‌کند که سابقاً در کتاب، .... حکمی نازل شده است، و چون در آیۀ دوّم خطاب به مؤمنین است معلوم می‌شود که در آیۀ اوّل هم خطاب به مؤمنین است؛ [و] در ظاهر عنوانِ خطاب را به رسول اکرم متوجّه ساخته است.

 و امّا مراد از کسی که به آیات خدا کفر ورزیده و استهزاء می‌نموده است ولید بن مغیره است که خداوند داستان او را در سورۀ المدّثر بیان می‌فرماید: ﴿ذَرۡنِي وَمَنۡ خَلَقۡتُ وَحِيدٗا \* وَجَعَلۡتُ لَهُۥ مَالٗا مَّمۡدُودٗا﴾،[[183]](#footnote-183) تا آنکه می‌فرماید: بعد از تفکّر و تقدیر گفت: ﴿فَقَالَ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ يُؤۡثَرُ \* إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا قَوۡلُ ٱلۡبَشَرِ﴾ این گفتارِ کفر او بود؛ چون در آیۀ بعد، او را وعید به آتش داده و نوزده ملائکه را آتشبان قرار ‌داده است که: ﴿عَلَيۡهَا تِسۡعَةَ عَشَرَ﴾. ولید، از روی سخریّه گفت من از هجده ملائکه شما را کفایت می‌کنم فقط شما از یک ملائکه مرا کفایت کنید، و این را از روی استهزاء گفت و لذا در آیۀ سوره انعام و سوره نساء، داستان خوض و کفر و استهزاء او را بیان می‌کند. و «ولید بن عقبة ابی معیط» فاسقی است که در آیۀ نَبأ منع از عمل به گفتار او شده است: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ﴾[[184]](#footnote-184) و او غیر از ولید بن مغیره است.

 و ثانیاً: در چند آیۀ بعد خداوند می‌فرماید:

 ﴿قُتِلَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَآ أَكۡفَرَهُۥ \* مِنۡ أَيِّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥ \* مِن نُّطۡفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ \* ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ \* ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقۡبَرَهُۥ \* ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُۥ \* كَلَّا لَمَّا يَقۡضِ مَآ أَمَرَهُۥ﴾.[[185]](#footnote-185)

 و تمام مفسّرین شیعه و سنّی، اتّفاق دارند که ظاهر این نفرین از خدا راجع به همان کس است که چهرۀ خود را در هم کشید و روی گردانید؛ یعنی در ظاهر همان فاعلِ ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ﴾ است که کفران نموده و هیچ‌گاه امر خدا را اطاعت نکرده است؛ و این نحو خطاب ابداً راجع به رسول الله نیست و از مطالعۀ خطابات قرآنیّه نسبت به رسول الله این حقیقت مکشوف است، و لذا همان مفسّرین عامّه که فاعلِ ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ﴾ را رسول الله گرفته‌اند در اینجا رفع ید از ظهور نموده، می‌گویند این فقرات راجع به آن حضرت نیست و در موقع دیگر نازل شده و سپس این دو جزو از سوره به هم پیوسته است.

 و ثالثاً: همه متّفقند بر آنکه سورۀ ﴿نٓ وَٱلۡقَلَمِ﴾ که از سور عتائق[[186]](#footnote-186) است با بقیّۀ آن سوره‌ها همه در مکّه نازل شده است، و بالخصوص سورۀ نون بعد از سورۀ علق و المزّمّل و المدّثّر نازل شده و در بدو بعثت بوده است، و خدا در این سوره به آیۀ ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ﴾[[187]](#footnote-187) آن حضرت را می‌ستاید و به جهانیان معرّفی می‌کند، چگونه متصوّر است که از آن حضرت چنین عملی سر زند و به مجرّد دیدن شخص نابینای مؤمن و مسلمانی روی درهم کشند و چهره متغیّر سازند؟! و من چنین می‌دانم که فاعل ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ﴾ عثمان بن عفّان بوده است که در اثر آمدن ابن امّ مکتوم اعمی به نزد رسول الله متغیّر شد و چهره گردانید، و روایات هم شاهد این

معنی است چه در آنها وارد است که: «کان رجلاً من بنی‌امیّة.» ـ انتهی ما افاده، مدّ ظلّه السامی.[[188]](#footnote-188)

###### سُوَر طِوال و مَئین و مفصّل

 از حضرت علاّمه طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ دربارۀ این حدیث سؤال کردم، (در روز جمعه، 18 شعبان المعظم یک هزار و سیصد و نود و نه هجریّه قمریّه، در مشهد مقدّس رضوی سلام الله علیه) در صلاةِ جواهر،[[189]](#footnote-189) در باب «استحباب قرائة السورة بعد الحمد فی النّوافل» فرماید: «روی الکلینی بسنده إلی سعد الإسکاف أنّه قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: اُعطیتُ السوَر الطِّوال مکان التوراة و السُنَن مکان الاِنجیل و المثانی مکان الزّبور، و فُضِّلتُ بالمفصّلِ ثمان و ستّین سورة و هو مهیمنٌ علی سائر الکتب.» (شصت و هشت سورۀ مفصّلات از سورۀ محمّد است تا آخر قرآن) فرمودند:

 امّا سورِ طوال، مقصود هفت سورۀ بزرگ از اوّل قرآن بوده است که رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم آنها را طِوال نامید، و عبارت‌اند از سورۀ بقرة، آل عمران، نساء، مائدة، أنعام، أعراف و یونس؛ لکن عثمان، سورۀ انفال و توبه را بر سورۀ یونس مقدّم داشت و در وقت جمع‌آوری قرآن جای آنها را قبل از سورۀ یونس قرار داد. چون عثمان سورۀ توبه را که «بسم الله الرّحمن الرّحیم» ندارد از متمّمات سورۀ انفال می‌داند، و بنابراین این دو سوره مجموعاً، که در نزد او یک سوره بودند از سوره‌های طولانی محسوب می‌شده است؛ ولی چون به عثمان اعتراض کردند که رسول الله سورۀ یونس را بعد از سورۀ اعراف قرار داده و او را

جزء طِوال شمرده است، عثمان جوابی نداشت که بدهد و گفت: من بر این قرارداد رسول خدا مطّلع نبودم.

 و امّا سُنَن[[190]](#footnote-190) که در این روایت آمده من جائی ندیده‌ام و آنچه در بعضی از روایات آمده است مَئین است، یعنی سوره‌هائی که در حدود صد آیه هستند؛ و شاید هم سنن در این روایت همان مئین بوده و به وسیلۀ کُتّاب تحریف شده باشد. و مشهور آن است که قرآن را به سه قسمت می‌کنند: سورِ طِوال و مَئین و مفصّلات؛ غایة الامر از سورۀ عمّ تا آخر قرآن را هم سور قصار می‌گویند.

 و امّا مَثانی، من به یاد ندارم که بر بعضی از سور قرآن اطلاق شده باشد؛ زیرا معنی ثنی یثنی، یعنی خَم شدن و برگشتن و چون بسیاری از آیات قرآن ناظر بر بعضی از آیات دِگر است کأنّه این آیات دو مرتبه ذکر شده است، یکی معنای خود آیه و یکی نظری که به آیۀ دیگر دارد، و آن آیۀ قبل نیز دو مرتبه ذکر شده است یکی خود آیه و یکی این آیۀ دگر که راجع به اوست و معنای آن را در خود بازگو می‌کند؛ و چون تمام آیات قرآن ناظر به یکدیگر است و هر آیه، معنای آیۀ‌ دیگری را متضمّن است، بنابراین تمام قرآن را می‌توان مثانی گفت؛ چنانچه در آیۀ‌ 23 از سورۀ زمر وارد است که:

 ﴿ٱللَهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَهِ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٍ﴾.

 در این آیۀ مبارکه، به تمام کتاب منزّل که أحسن الحدیث و قرآن است مثانی اطلاق شده است؛ و امّا متشابه که در این آیه ذکر شده است به معنای یشبه بعضه بعضاً می‌باشد؛ یعنی تمام این کتاب از یک سنخ کلام بوده و تمام آن با تمام آن

شباهت دارد و این غیر از متشابهی است که در قبال محکم آمده است: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞ﴾؛[[191]](#footnote-191) زیرا محکم آن است که معنایش واضح و روشن است و متشابه آن است که چنین نیست و احتیاج به تأویل و تفسیر دارد.[[192]](#footnote-192)

###### بیانات هانری کُربَن

﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾

 روز جمعه، 18 شعبان المعظم 1399 هجریّه قمریّه، حضرت علاّمه طباطبائی فرمودند:

 مُسیو هانری کُرْبَن، قریب یکی دو ماه است که فوت کرده است. ایشان استاد کرسی شیعه ‌شناسی در دانشگاه پاریس بوده است و مجالس عدیده، راجع به تحقیق در مذهب شیعه با ما داشت. مرد سلیم النفس و منصفی بود. او معتقد بود که در میان تمام مذاهب عالم، فقط مذهب شیعه است که مذهبی پویا و متحرّک و زنده است و بقیّه مذاهب بدون استثناء عمر خود را سپری کرده‌اند و حالت ترقّب و تکامل ندارند. یهودیان قائل به امام و ولیّ زنده‌ای نیستند و همچنین مسیحیان و زردشتیان اتّکاء به مبدء حیاتی ندارند و به واسطۀ عمل به تورات و انجیل و زَند و اَوِستا اکتفا نموده و تکامل خود را فقط در این محدوده جستجو می‌کنند، همچنین است تمام فِرق اهل تسنّن که فقط تکامل خود را در سایۀ قرآن و سنّت نبویّ می‌دانند؛ امّا شیعه دین حرکت و زندگی است چون معتقد است که حتماً باید امام و رهبرِ امّت، زنده باشد و تکامل انسان فقط به

وصول به مقام مقدّس او حاصل می‌شود و لذا برای این منظور، از هیچ حرکت و عشق و پویائی دریغ نمی‌کند.

 می‌فرمودند: روزی به کُرْبَن گفتم:

 در دین مقدّس اسلام تمام زمین‌ها و امکنه بدون استثناء محلّ عبادت است. اگر فردی بخواهد نماز بخواند یا قرآن بخواند یا سجده کند یا دعا کند در هرجا که هست می‌تواند این اعمال را انجام دهد و رسول الله فرموده است: «جُعِلَتْ لی الأرضُ مَسْجِدًا و طَهورًا»[[193]](#footnote-193) ولی در دین مسیح چنین نیست، عبادات باید فقط در کلیسا انجام گیرد و در موقع معیّن، عبادات، در غیر کلیسا باطل است؛ بنابراین اگر فردی از مسیحیان در وقتی از اوقات حالی پیدا کرد (مثلاً در نیمه شب، در خوابگاه منزل خود) و خواست خدا را بخواند چه کُند؟ او باید صبر کند تا روز یکشنبه بیاید و کلیسا را باز کنند و برای دعا در آنجا حضور پیدا کند؟ این معنی قطع رابطۀ بنده است با خدا.

 در پاسخ گفت: بلی، این اشکال در مذهب مسیح هست و الحمد للّه دین اسلام در تمام ازمنه و امکنه و حالات رابطۀ مخلوق را با خالق خود منظور داشته است.

 و فرمودند: دیگر آنکه گفتم:

 در دین مقدّس اسلام، انسانِ حاجتمند اگر حالی پیدا کند طبق همان حال و حاجت، خدا را می‌خواند؛ چون خداوند اسماء حُسنائی دارد مانند غفور و رازق و منتقم و رحیم و غیرها، و انسان طبق خواست و حاجت خود هر یک از این اسماء را ملاحظه نموده و خدا را بدان اسم و صفت یاد می‌کند (مثلاً اگر بخواهد خدا او را بیامرزد و از گناهش درگذرد باید از اسم غفور و غفّار و غافر‌ الذّنب استفاده کند)؛ امّا

در دین مسیح خدا اسماء حسنی ندارد، فقط لفظ خدا و إله و أب برای اوست؛ بنابراین اگر شما مثلاً حالی پیدا کردید و خواستید با خدا مناجات کنید و او را با اسماء و صفاتش یاد کنید و از تحت اسم خاصّی از او حاجت طلبید چه خواهید کرد؟

 در پاسخ گفت: من در مناجات‌های خود صحیفۀ مهدویّه علیه السّلام را می‌خوانم.

 حضرت علاّمه طباطبائی می‌فرمودند: کُربَن کراراً صحیفۀ سجّادیه علیه السّلام را می‌خواند و گریه می‌کرد.[[194]](#footnote-194)

###### دربارۀ عدم نحوست أیّام

 حضرت استاذنا الأکرم علاّمه آیة الله طباطبائی ـ قدّس الله تربته ـ‌ در جلد 19، صفحه 81، از تفسیر المیزان در تفسیر سورۀ قمر، دربارۀ نحوست و مشومت أیّام، بحث مفصّل و نافعی فرموده‌اند، تا می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند:

 و أیضًا قد ورد فی عدَّةٍ من هذه الرّوایات الإعتصام بالله بصدقةٍ أو صوم أو دعاءٍ أو قراءةِ شیءٍ من القرآن أو غیر ذلک لدفع نحوسة هذه الأیّام؛ کما عن مجالس ابن الشّیخ، بإسناده عن سَهْل بن یعقوب الملقّب بأبی نواس، عن العسکریّ علیه السّلام فی حدیث:

 قلت: ‌یا سیّدی! فی أکثر هذه الأیّام قواطع عن المقاصد، لما ذکر فیها من النحس و المخاوف؛ فتدلّنی علی الإحتراز من المخاوف فیها، فإنّما تدعو لی الضّرورة إلی التّوجّه فی الحوائج فیها!

 فقال لی: یاسهل! إنّ لشیعتنا بولایتنا لعصمةً لو سَلَکوا بها فی لُجَّة البحار

الغامرة و سَباسِب[[195]](#footnote-195) البیداء الغائرة بین سباعٍ و ذئابٍ و أعادی الجنّ و الإنس لآمنوا من مخاوفهم بولایتهم لنا؛ فَثِقْ بالله عَزّوجلّ و أخلص فی الولآء لأئمّتک الطّاهرین وتوجّه حیث شئتَ و اقصد ما شئتَ! ـ الحدیث.[[196]](#footnote-196)

###### راجع به شفاعت، در محضر علاّمه طباطبائی

 در روز یازدهم شهر ربیع الاول یک هزار و چهارصد هجریّه قمریّه که در طهران سیّد‌ خندان به محضر مبارک حضرت آیة عظمای الهی علاّمه طباطبائی ـ‌ مدّ ظلّه العالی ـ مشرّف شدم و سخن از شفاعت به میان آمد عرض کردم:

 در سوره انبیاء (21) آیه 28: ﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ﴾ دلالت دارد بر آنکه ارتضاء مطلق است؛ یعنی ذات و سرّ انسان، باید مورد رضایت قرار گیرد تا مورد شفاعت شود و این، همان درجۀ مخلصین است.

 فرمودند: در این صورت نیازی به شفاعت نیست، بلکه مراد از «ارتضاء» ارتضاء دین است و اطلاق آیه در این حدّ است، یعنی کسی که دین و اعتقاد و روش او پسندیده باشد؛ در مقابل تقیید به ارتضاءِ عمل که البته مراد نیست، زیرا که شفاعت اختصاص به اهل معاصی دارد آن هم معاصی کبیره. چون کسی که از کبائر اجتناب کند نفس اجتناب، مکفّر از صغائر او است و دیگر گناهی نیست تا به شفاعت از بین برود.

 سوره نساء آیه 31: ﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ﴾، و در سوره نجم (53) آیه 32: ﴿ٱلَّذِينَ يَجۡتَنِبُونَ كَبَـٰٓئِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَ﴾ که وارد شده است دلالت بر مغفرت خطایای کوچک، خود به خود، در صورت اجتناب از کبائر دارد؛ و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده است:

 «ادَّخَرْتُ شفاعتی لأهل الکبائِر مِن اُمَّتی فأمّا المُحسنون فما علیهم مِن سبیلٍ.»[[197]](#footnote-197)

 و حضرت رضا علیه السّلام در روایات عدیده‌ای فرموده‌اند: «و لا یَشفعون إلاّ لِمَن ارتضی دینه»[[198]](#footnote-198) و مراد از دین، همان اعتقاد به توحید و عدم شرک است؛ ولی کسی که گناه کبیره انجام دهد و توبه نکند حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام فرموده‌اند که او مرضیّ الدّین نیست.

 اقول: علاّمه طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ راجع به شفاعت در مورد مشفوعٌ لهم، در جلد اوّل المیزان، صفحه 171 به بعد، بحث کرده، و نیز در جلد هفدهم سوره (21) انبیاء آیه 28 روایات وارده را از کتب شیعه و از تفسیر الدّر المنثور روایت کرده‌اند؛ فمَن أراد فلیراجع.

###### راجع به طوائف جنّ

 و دیگر از حضرت معظّم له راجع به طوائف جنّ سؤال کردم که چگونه پیغمبرِ آنها، از إنس است؟ چون اولاً: طبق آیات قرآن کریم پیامبر هر گروه و طایفه و هر سنخ از مخلوقات، باید از سنخ همان طایفه باشد، و بر همین اساس خداوند در قرآن مجید مشرکین را الزام به پیروی از رسول الله می‌کند که او از بشر است، و در جواب مشرکین که می‌گفتند: چرا خداوند، ملائکه را برای رسالت خود نفرستاده است قرآن می‌گوید: ﴿وَلَوۡ جَعَلۡنَٰهُ مَلَكٗا لَّجَعَلۡنَٰهُ رَجُلٗا وَلَلَبَسۡنَا عَلَيۡهِم مَّا يَلۡبِسُونَ﴾ (سورۀ انعام آیه 9).

 و ثانیاً: آیاتی در قرآن کریم، صراحت به ایمان جنّ به پیامبر اکرم و به قرآن دارد؛ مانند آیه 1 و 2 از سورۀ جن (72):

 ﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا \* يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلرُّشۡدِ فَ‍َٔامَنَّا بِهِۦ وَلَن نُّشۡرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدٗا﴾، و مانند آیه 13، از همین سوره:

 ﴿وَأَنَّا لَمَّا سَمِعۡنَا ٱلۡهُدَىٰٓ ءَامَنَّا بِهِۦ فَمَن يُؤۡمِنۢ بِرَبِّهِۦ فَلَا يَخَافُ بَخۡسٗا وَلَا رَهَقٗا﴾ و مانند آیه 29، از سورۀ (46) احقاف تا آیۀ 32:

 ﴿وَإِذۡ صَرَفۡنَآ إِلَيۡكَ نَفَرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓاْ أَنصِتُواْ فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوۡاْ إِلَىٰ قَوۡمِهِم مُّنذِرِينَ \* قَالُواْ يَٰقَوۡمَنَآ إِنَّا سَمِعۡنَا كِتَٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعۡدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٖ مُّسۡتَقِيمٖ \* يَٰقَوۡمَنَآ أَجِيبُواْ دَاعِيَ ٱللَهِ وَءَامِنُواْ بِهِۦ يَغۡفِرۡ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمۡ وَيُجِرۡكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ \* وَمَن لَّا يُجِبۡ دَاعِيَ ٱللَهِ فَلَيۡسَ بِمُعۡجِزٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَيۡسَ لَهُۥ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءُ أُوْلَـٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ﴾

 ایشان در جواب فرمودند: بلی، ظاهراً پیامبر جن از انس است؛ و اتّفاقاً از خود طایفۀ جن، هنگام احضار آنها سؤال شده است از این موضوع، در پاسخ گفته‌اند: ما از اجانین پیغمبری نداریم بلکه پیغمبر ما حضرت محمّد بن عبدالله صلّی الله علیه و آله و سلّم است.

 عرض شد: آیا می‌توان گفت که چون انسان و جن، هر دو موجود مادّی هستند، (غایة الامر انسان خاکی است و جنّ از دخان و آتش است و از شدّت لطافت به چشم‌های عادی محسوس نمی‌شود؛ لذا هر دو از یک سنخ هستند و جنّ، از انسان ضعیف‌تر است) لذا هر دو دارای یک حکم هستند؟

 فرمودند: برای حلّ این مسأله، غیر از این، چیزی نمی‌توان گفت؛ چون جنّ نحوۀ وجودش طُفیلی انسان است و برای انسان است، و بنابراین هر دو دارای پیامبری واحد هستند و تکالیف بر حسب قوّت انسان و ضعف آنها برای هر یک از دو صنف، معیّن و مشخّص گردیده است.

###### راجع به حروف ابجد

 و دیگر از حضرت معظّم له راجع به حروف ابجد و استنتاجات و استخراجات و اثرات آن، طبق مطالب وارده در کتب، سؤال کردم، فرمودند:

 در ابجدِ کبیر ظاهراً از مسلّمات است، و آن از عدد یک تا هزار است که به 28 حرف در زبان عرب تقسیم شده است. و در بین مسلمانان از شیعه و سنّی جای شبهه و تردید نیست، و بزرگان از علمای فریقین مانند محیی الدّین عربی و شیخ بهاءالدین عاملی در اینجا سخن را بسط داده‌اند، و در غیر مسلمانان نیز ابجد کبیر معروف است، و قبل از اسلام، در یهود رائج و دارج بوده، و از زبان عبری یهود به مسلمین وارد شده است، و اتفاقاً با آنکه زبان عبری بیست و دو حرف بیشتر ندارد و «ث خ ذ ض ظ غ» در لسان آنها نیست و فقط تا «قَرِشَتْ» حروف تهجّی را دارند، مع‌هذا به ابجد کبیر معتقد و تا عدد هزار را پخش بر حروف خود می‌کنند.

 روزی در مجلسی بودیم که در آنجا سخن از جا دادنِ تا عدد هزار در الفبای عبری که 22 حرف است به میان آمد و بعضی از مطّلعین و اهل فنّ حضور داشتند، من اعتراض و ایراد کردم که در زبان عبری تا «قَرِشَتْ» حروف موجود است و «تاء» چهارصد است چگونه آنها به ابجد معترفند؟ گفتند: به طریق خاصّی، آن شش عدد دیگر را در الفبای خود داخل می‌کنند تا در محاسبات، از یک شروع و به هزار منتهی می‌شود. و در آن مجلس یک نفر از فلاسفۀ ژاپنی بود با آنکه ریشۀ عقائد ژاپنی‌ها به چینی‌ها بر می‌گردد و آنها وَثَنی هستند، من سؤال کردم: آیا شما به حروف و تأثیرات آن معتقد هستید؟ در پاسخ گفت به حروف ابجد کبیر، معتقدیم و در این‌باره کتاب‌هائی از زمان سابق داریم که بسیار شایان دقّت و ملاحظه است.

 ایشان فرمودند: عجب است که می‌گویند ژاپنی‌ها و چینی‌ها حروف الفبایشان سیصد حرف است و به طریق خاصّی اعداد 1 تا 1000 که 28 عدد است

بر تمام الفبای خود قسمت می‌کنند! لابدّ مانند زبان فارسی که چ را ج و ژِ را زِ، و گ را ک، و پ را ب حساب می‌کنند آنها نیز بسیاری از حروف خود را که قریب المخرجند حرف واحد، در موقع محاسبه به شمار می‌آورند، و علیهذا کما نُقِل، حساب ابجد در زبان چینی‌ها بسیار مشکل، و برای تشخیص تعیین اعدادِ حروف، احتیاج به تخصّص و فنّ دارد که فقط بعضی از علمای متبحِّر آنها واردند و از عهدۀ محاسبه می‌توانند برآیند.

###### راجع به حروف ابجد و مربّعات

 ایشان می‌فرمودند تقسیم آیۀ مبارکه ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ در مربّع به حروف ابجد برای دفع اجانین و افراد مبتلای به جنّ مفید است.[[199]](#footnote-199)

###### شاگرد آقا سیّد حسن طباطبائی که در فن تسخیر ارواح استاد بود

 و نیز فرمودند: برادر ما مرحوم آقا سیّد حسن طباطبائی، شاگردی داشت که در فن تسخیر ارواح (بدون آئینه‌بینی یا کف‌بینی) استاد بود. مرحوم برادر ما به وسیله ایشان غالب ارواح علماء و حکماء را احضار و از آنان سؤالاتی نموده است؛ مِنْ جمله از افلاطون حکیم الهی سؤالاتی نموده است. افلاطون در ضمن جواب‌ها گفته است:

 «شما قدر خود را بدانید که جهاراً می‌توانید لا إله إلاّ الله را بگوئید، ما در زمانی واقع بودیم که وثنیّت به طوری غلبه داشت بر توحید که ابداً اداء چنین کلمه‌ای جهاراً ممکن نبود.»

 و از علماء اعلام، روح غالب آنها را احضار نموده و سؤالاتی نموده است به جز روح دو نفر که یکی از آنها مرحوم سیّد بن طاووس و دیگری مرحوم سیّد مهدی

بحرالعلوم بوده است؛ زیرا آنها گفته بودند ما دائماً در خدمت مولی أمیرالمؤمنین علیه السّلام هستیم و مجال تنزّل و گفت و شنود با غیر را نداریم.[[200]](#footnote-200)

###### [احضار ارواح توسط آقای بحرینی در حضور علاّمه طباطبائی]

 فرمودند:

 روزی آقا نورالدّین (منظور آقازادۀ ایشان است) در طهران نزد من آمده گفت: آقای بحرینی، در طهران است می‌خواهید من، او را فوراً اینجا نزد شما بیاورم؟ (و آقای بحرینی یکی از افراد معروف و مشهور احضار جنّ و از متبحِّرین در علم ابجد و حساب مربّعات است) گفتم اشکال ندارد.

 آقای نورالدّین رفت و پس از یکی دو ساعت آقای بحرینی را با خود آورد و در مجلس نشست و سپس چادری آوردند و دو طرفش را به دو دست من داد و دو طرف دیگر را به دست‌های خود گرفت و این چادر به فاصلۀ تقریباً دو وجب از زمین به دست ما بود؛ در این حال اجانین را حاضر کرد و صدای غلغله و همهمۀ شدیدی در زیر چادر برخاست و چادر به شدّت تکان می‌خورد که نزدیک بود از دست ما خارج شود و من محکم نگاه ‌داشته بودم، و از طرفی آدمک‌هائی به قد دو وجب در زیر چادر بودند و بسیار ازدحام کرده بودند و تکان می‌خوردند و رفت و آمد داشتند! و من با کمال فراست متوجّه بودم که این صحنه چشم‌بندی و صحنه‌سازی نباشد، دیدم نه صد در صد، وقوع امر خارجی است.

 و در این حال آقای بحرینی یک مربّع سی و دو خانه‌ای کشید، (و من تا حال چنین مربّعی را ندیده و نشنیده بودم؛ چون مربّعات چهار در چهار یا پنج در پنج است و سیر مربّعات هرچه باشد ـ مانند مربع صد در صد ـ بر این منوال است، ولی مربّع سی و دو خانه‌ای در هیچ کتابی نبود و آقای بحرینی از من سؤالاتی

می‌نمود و یادداشت می‌کرد و جواب می‌داد، و از بعضی از مشکلات ما که هیچ کس اطّلاع بر آن نداشت جواب گفت، و جواب‌ها همه صحیح بود و من آن روز، بسیار تعجّب کردم!

 مانند آقای ادیب که از شاگردان برادر من، آقا سیّد محمّد حسن بود و چون روح قاضی ـ رحمة الله علیه ـ را حاضر کرده بودند و از رفتار من سؤال کرده بودند، فرموده بود: «روش او بسیار پسندیده است و فقط عیبی که دارد آن است که پدرش از او ناراضی است و می‌گوید در ثواب تفسیری که نوشته است مرا سهیم نکرده است» و چون این مطلب را برادرم از تبریز به من نوشت، من گفتم من برای این تفسیر، برای خود ثوابی نمی‌دیدم تا آنکه او را هدیه به پدر کنم. خداوندا اگر تو برای این تفسیر ثوابی مقدّر فرمودی همۀ آن را به والدین من عنایت کن! و ما همه را به آنها اهداء می‌کنیم. بعد از یکی دو روز کاغذ دیگری از برادرم آمد و در آنجا نوشته بود که چون روح مرحوم قاضی را احضار کرد، مرحوم قاضی فرموده بودند: اینک پدر از آقای سیّد محمّد حسین راضی شده و به واسطۀ تشریک در ثواب، بسیار مسرور است، و از این اهداء ثواب هم، ‌بَینی و بَین الله، هیچ کس خبر نداشت.

###### [این درخواست از غریبه نیست]

 و فرمودند: در ایّامی که در نجف اشرف برای تحصیل مشرّف بودم و در نزد حضرت آیة الحقّ مرحوم آقای حاج میرزا علی قاضی ـ رضوان الله علیه ـ تردّد داشتم، روزی در حالی‌که تنها در خدمت آن مرحوم بودم از باب گله و شکایت از حالاتم مطلبی عرض نمودم و آن استاد، جوابی فرمود بسیار دلنشین، به طوری‌که حقیقتاً حظّ بردم؛ سؤال این بود:

 چرا سالک پس از آنکه مدّتی کار کرد و در رشتۀ عرفان قدم نهاد و حالاتی پیدا نمود و مکاشفاتی در او به وقوع پیوست، توقّعش زیاد می‌شود و دوست دارد مثلاً

ملائکه بر او نازل شوند و جبرائیل امین را ببیند و خلاصه از دقائق و اسرار آگاه شود، و اینها همه، دلالت بر ضعف در سلوک دارد و ناشی از خامی و ناپختگی است؟

 مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ پس از استماع این سخنان فرمود:

 آقاجان من! این درخواست از غریبه نیست، خودش از خودش می‌خواهد؛ چه اشکال دارد که کسی در مقام یک رنگی و صفا از خودش چیزی بخواهد، تمنّائی داشته باشد، گله و شکوه‌ای بنماید؟! اتّفاقاً این درخواست و شکایت بسیار هم بجا و خوب است؛ چون راز و نیاز و خواهش بعضی از مراتب وجود است از حقیقت خود؛ مِنک و إلیک، منه و إلیه.[[201]](#footnote-201)

###### راجع به حَوامیم و ألف، لام، میم

 در روز بیست و سوّم شهر ربیع المولود یک هزار و چهارصد که به خدمت استادنا الاکرم علاّمۀ طباطبائی رسیدم و بحث از سوره‌های قرآن پیش آمد، ضمن بحث فرمودند:

 سوره‌های الف و لام و میم در قرآن مجید در شش مورد وارد است:

 1ـ سوره (2) البقرة آیات 1و2: ﴿الٓمٓ \* ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَ فِيهِ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ﴾.

 2ـ سوره (3) آل عمران آیات 1و2: ﴿الٓمٓ \* ٱللَهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾.

 3ـ سوره (29) عنکبوت آیات 1و2: ﴿الٓمٓ \* أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ﴾.

 4ـ سوره (30) الرّوم آیات 1و2و3: ﴿الٓمٓ \* غُلِبَتِ ٱلرُّومُ \* فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ﴾.

 5ـ سوره (31) لقمان آیات 1و2: ﴿الٓمٓ \* تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ﴾.

 6ـ سوره (32) السّجدة آیات 1و2: ﴿الٓمٓ \* تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَا رَيۡبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ \*.

 و سوره‌های حوامیم در هفت سوره است:

 1ـ سوره (40) المؤمن آیات 1و2: ﴿حمٓ \* تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ﴾؛ این سوره را سورۀ غافر نیز گویند.

 2ـ سوره (41) السّجدة آیات 1و2: ﴿حمٓ \* تَنزِيلٞ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾؛ این سوره را فصّلت نیز گویند.[[202]](#footnote-202)

 3ـ سوره (42) الشّوری آیات 1و2و3: ﴿حمٓ \* عٓسٓقٓ \* كَذَٰلِكَ يُوحِيٓ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ ٱللَهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾.

 4ـ سوره (43) الزّخرف آیات 1و2و3: ﴿حمٓ \* وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ \* إِنَّا جَعَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ﴾.

 5ـ سوره (44) الدّخان آیات 1و2و3: ﴿حمٓ \* وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ \* إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ﴾.

 6ـ سوره (45) الجاثیة آیات 1 و 2: ﴿حمٓ \* تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ﴾.

 7ـ سوره (46) الاحقاف آیات 1 و 2: ﴿حمٓ \* تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ﴾.

 و فرمودند تمام سوره‌هائی که مَبدوّ به «الف لام میم» است یک سنخ است، و گویا دارای مضمون واحد و از مطلبی واحدی بازگو می‌کند، و تمام سوره‌های حوامیم که پشت سر هم، در قرآن مجید قرار گرفته است یک سنخ است و دارای مضمون واحد و مطلب خاصّی است.

###### راجع به مسبّحات در قرآن کریم

 و سوره‌های مسبّحات که با یُسبّح و سبَّحَ شروع می‌شود، پنج عدد است: «حَدید، حَشر، صَفّ، جُمعة، تَغابن» و سورۀ أعلی که با سَبِّح شروع می‌شود جزء مسبّحات نیست، گرچه در روایتی وارد شده است ولیکن در روایت معتبره، مسبّحات را همان پنج سوره تعیین می‌کند. و در روایت است که رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم این پنج سوره را هر شب قبل از خواب می‌خواندند و از علّت قرائت این سوره‌ها از آن حضرت، سؤال کردند، حضرت در جواب فرمودند: در هر یک از این سوره‌ها، آیه‌ای است که به منزلۀ هزار آیه از قرآن است. و در روایت وارد شده است که هر کسی مسبّحات را شب، قبل از خواب بخواند نمی‌میرد مگر آنکه رسول اکرم را می‌بیند و آن حضرت محلّ و مقام وی را در بهشت به او نشان می‌دهند.[[203]](#footnote-203)

 بنده عرض کردم: این مسأله بسیار عجیب است که رسول الله با آنکه خطّ نداشتند و آیات را خود نمی‌نوشتند این سوره‌ها و سایر سوره‌ها را بعد از نزول،

بدون یک کلمه یا یک حرف کم و بیش می‌خواندند، این چه قوّۀ حافظه‌ای بوده است؟ اصولاً آیا می‌توان این را شدّت قوّۀ حافظه نامید؟ آیا در تمام دوران تاریخ بشریّت، چنین امری نظیرش بیان شده است؟ آیا سخنگو و خطیبی بدون ضبط سخنان خود، به نوشتن یا به آلت ضبط صوت، توانسته است فقط دو دقیقه عین عباراتِ انشاء شدۀ خود را در هنگام خطابه بعداً بدون یک حرف پس و پیش بازگو کند؟این خود یک معجزه بسیار عجیب و غریب و آشکار است!

 فرمودند: آری، مطلب همین طور است که می‌گوئید. رسول الله آیات قرآن را بدون یک حرف پس و پیش می‌خواندند و حتّی عین عباراتی که سال‌ها قبل فرموده بودند، در موضع حاجت بازگو می‌کردند، کأنّه این عبارت را الساعة فرموده است. در هنگام رحلتِ آن حضرت، که حضرت فاطمه سلام‌ الله علیها بسیار ناراحت بود و گریه می‌کرد و «واسَوأتاه» می‌گفت و «واسَوأةَ أبِی» می‌گفت که به قول ما فارسی زبانان ندای وا وَیلایش بلند بود، حضرت به او فرمودند:

 «ای فاطمه این‌طور سخن نگو؛ همان کلمات را بگو که من در مرگ فرزندم ابراهیم گفتم: القَلبُ یَحْزُنُ و العَیْنُ تَدْمَعُ و لا نَقُولُ إلاّ حَقًّا و إنّا بِکَ یا إبراهیمُ لَمَحزُونُونَ.»[[204]](#footnote-204)

 ببینید پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در حال سکرات موت که مرض از هر جانب بر او غالب شده و حال عادی آن حضرت را تبدیل به سنگینی و انقلاب نموده است، در آن حال شدید آن حضرت عین عبارتی که سال‌ها قبل در مرگ ابراهیم فرموده بازگو می‌کند! این عجیب معجزه‌ای است. آری، این احاطۀ‌ بر ملکوت است و سیطرۀ بر عالم معنی، و ربطی به قوۀ حافظۀ مادیّه ندارد. ـ انتهی کلام استاد، أدام الله ظِلاله.

 أقول: کم تفاوتٌ بین هذا الکلام الحقیقیّ و بین قول عمر: قَدْ غَلَبَه الوَجَعُ إنَّ الرَّجُلَ لَیَهْجُرُ.

###### راجع به الر و طواسین

 باری، چون روز بیست و پنجم شهر ربیع الأول یک‌هزار و چهارصد هجریّه به محضر علاّمه طباطبائی شرفیاب شدم و سخن از آیات قرآن به میان آمد، فرمودند سوره‌های مبدوّ به «ألف، لام، راء» در قرآن شش است:

 1ـ سوره (10) یونس آیه 1: ﴿الٓر تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ﴾.

 2ـ سوره (11) هود آیه 1: ﴿الٓر كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾.

 3ـ سوره (12) یوسف آیه 1: ﴿الٓر تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ﴾.

 4ـ سوره (13) رعد آیه 1: ﴿الٓمٓر تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ﴾.

 5ـ سوره (14) ابراهیم آیه 1: ﴿الٓر كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ﴾.

 6ـ سوره (15) حجر آیه 1: ﴿الٓر تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ وَقُرۡءَانٖ مُّبِينٖ﴾.

 و این شش سوره نیز لحن خاصّ و لهجۀ مخصوص دارند که مشخّص است و به ترتیب پشت سر هم و با هم قرار گرفته‌اند و سوره‌های مَبدوّ به «ط س» سه سوره است:

 1ـ سوره (26) شعراء آیات 1و2: ﴿طسٓمٓ \* تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ﴾.

 2ـ سوره (27) نمل آیه 1: ﴿طسٓ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡقُرۡءَانِ وَكِتَابٖ مُّبِينٍ﴾.

 3ـ سوره (28) قصص آیات 1و2: ﴿طسٓمٓ \* تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ﴾.

 و به ترتیب پشت سر هم و با هم قرار دارند.

 و سوره (7) اعراف، مبدوّ به ﴿الٓمٓصٓ﴾ است و دارای لحن سوره‌های الف، لام، میم دار و لحن سوره ﴿صٓ﴾ هر دو است؛ چون این حروف مقطّعات، در اوائل سور قرآن به طور اجمال و رمز، اشاره به تمام مطالب واردۀ‌ در آن سوره دارند. پس از جهت آنکه ﴿الٓمٓ﴾، دارد با سورۀ ﴿الٓمٓ﴾، مشترک و لحن و لهجۀ آنها را دارد و از جهت آنکه «ص»، دارد لحن و لهجۀ سورۀ ﴿صٓ﴾ را دارد.

 و سوره (19) مریم، مبدوّ به ﴿كٓهيعٓصٓ﴾ است و یک سبک و لهجۀ مخصوص به خود دارد.

 و در سوره (50) ق، شکل خاصّی دارد که لهجۀ مخصوص و لحن مختصّ به خود در همۀ‌ قرآن دارد.

 و همچنین سوره﴿طه﴾ و ﴿يسٓ﴾ گرچه بسیاری «طه» را حرف واحد گرفته و از اسامی رسول الله شمرده‌اند و همچنین در «یس» گفته‌اند که یک کلمه و از اسامی رسول الله است، و شاهد بر این، آیۀ مبارکه 130 در سورۀ صافّات ﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلۡ يَاسِينَ﴾ که إل مخفّف آل است و در قرائت شاذّه نیز همین آیه «آل‌یس» قرائت شده

است، لیکن ممکن است گفته شود که در سورۀ ﴿يسٓ﴾ یا حرف ندا و سین از اسامی رسول الله بوده باشد کما اینکه ممکن است گفته شود که مانند سایر حروف مقطّعه قرآن یاء و سین دو حرف بوده و اشاره و رمزی به مطالب مطویّه در این سوره بوده باشد، و منافات ندارد که این اشاره و رمز نیز با رسول‌ الله یک نوع اسم و یا علامتی بوده باشد کما اینکه در سوره ﴿طه﴾ ط ـه دو حرف بوده و علاوه بر اشاره به محتوای سوره یک نوع اسم و علامتی برای رسول الله بوده باشد.

 و سوره (42) شوری، که مبدوّ به ﴿حمٓ \* عٓسٓقٓ﴾ می‌شود از مزایا و لهجۀ حوامیم دارا باشد و از لهجۀ سورۀ ﴿مریم﴾ که در مقطّعات آن «عین» آمده است، و از لهجۀ سورۀ ﴿يسٓ﴾ که در آن «سین» آمده است و از لهجۀ سورۀ «ق» نیز برخوردار باشد.

 و به طور کلی چون حروف مقطّعه اجمالاً از محتوای تمام سوره خبر می‌دهد باید با یک حساب و نظر دقیق این سوره‌ها را مورد بررسی قرار داد، و از قیاس سُوَر هر یک را با دیگری و با سایر سور، این مطالب را استنتاج نمود؛ گرچه این بررسی بسیار مشکل و دقیق است ولی نتائج مهمّه‌ای در بر دارد، من جمله اعجاز قرآن در این لهجات مختلف و ربط این حروف با مطالب محتویۀ سُوَر.

###### راجع به قول به تحریف

 راجع به قول به تحریف قرآن فرمودند:

 «این قول از محطِّ اعتبار ساقط است؛ چون اخبار آحادی که در تحریف وارد شده است حجیّت آنها متوقّف بر حجیّت قول امام است که آن اخبار را بیان کرده است و حجیّت قول امام متوقّف بر حجیّت قول رسول ‌الله است که امام را وصیّ و خلیفه و معصوم معرّفی فرموده است و حجیّت قول رسول ‌الله متوقّف بر حجیّت

قرآن است که رسول ‌الله را معصوم و امام و نبیّ و ولیّ معرفی کرده است، و اگر قائل به کم بودن یا زیادی یک حرف در قرآن مجید بشویم تمام قرآن از حجیّت ساقط می‌شود و سقوط این حجیّت، أخبار تحریف را نیز ساقط می‌کند.

 و قرآن مجید بالاجماع حجّت است و ائمّه علیهم السّلام در موارد کثیری به آیات قرآن استدلال کرده و شاهد آورده‌اند و قائل به حجیّت آن شده‌اند و این مسأله هیچ جای شبهه و تردید نیست.

 بلی، جای بعضی از آیات عوض شده است مثل آیه تطهیر و مثل آیۀ (3) وارده در سورۀ مائده (5): ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي﴾ و ﴿ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ﴾، ولیکن تغییر محلّ آیه غیر از تحریف است. این قرآن بدین صورت و کیفیت در زمان ابوبکر جمع‌آوری شد. در روایات کثیری داریم که پس از رحلت رسول الله أمیرالمؤمنین علیه السّلام شش ماه در منزل نشستند و قرآن را به ترتیب نزول آیات و سوَر که اوّل آن، سورۀ «إقرء» بود جمع‌آوری کردند و سپس در عبائی گذارده و بر شتری بستند و به مسجد آوردند و فرمودند: «این است قرآن کریم که خدا بر پیغمبرش نازل فرموده است.» و سپس از مسجد به منزل آوردند؛ این است مضمون روایات عامّه.

 و امّا در روایات خاصّه وارد است که پس از آنکه حضرت شتر حامل قرآن را به مسجد آوردند عمر گفت: ما را نیازی به قرآن جمع کردۀ تو نیست، ما نیز پیش خود قرآن داریم؛ لذا حضرت قرآن را به منزل برگرداندند و فرمودند: «دیگر تا روز قیام قائم آل محمّد این قرآن را نخواهید دید» و از آن روز به بعد آن قرآن دیده نشد.

 در زمان ابوبکر که جنگ یمامه اتّفاق افتاد و از قُرّاء قرآن در آن جنگ هفتاد نفر یا چهارصد نفر کشته شدند، عمر نزد ابوبکر آمد و اصرار به جمع‌آوری قرآن نمود و گفت: قرآن امروزه فقط در سینه‌های قاریان قرآن است، اگر یک جنگ دیگر

پیش بیاید و از قُرّاء آن کشته شوند دیگر قرآن از روی زمین برداشته خواهد شد، و حتماً باید قُرّاء را جمع نموده و قرآن را تصحیف نمود؛ یعنی در مجلّد قرار داده و در دَفَّتیْن نگهداری کرد.

 برای این أمر زید بن ثابت را مأمور نوشتن قرآن نمودند و 25 نفر از قُرّاء مهاجرین و 25 نفر از قُرّاء‌ انصار را معیّن کردند که هر کس آیه‌ای از قرآن با دو شاهد عادل بیاورد آن آیه را بپذیرند، لذا قرآن مشهود فعلی بدین کیفیّت در زمان ابوبکر تصحیف شد؛ ولی ائمّه علیهم السّلام بالاجماع دستور داده‌اند که همین قرآن را به همین کیفیّت و با همین ترتیب بخوانیم و خودشان به همین ترتیب می‌خوانده‌اند و اصحاب آنها به همین ترتیب قرائت می‌نمودند.»

 و از أحقاف سؤال کردم، فرمودند:

 «قُرائی بوده است بین سرزمین عراق و بین سرزمین یمن که همه از بین رفته است.»

 و فرمودند:

 «در قرآن مجید هر آیه که وارد می‌شد ضبط می‌شد، و اگر مثلاً دو بار یا سه بار وارد می‌شد در دو جا یا سه جا ضبط می‌شد، مگر سورۀ فاتحة الکتاب که به اجماع مسلمین دو بار بر پیغمبر اکرم نازل شده است، ولی یک جا نوشته شده است، و ظاهراً سورۀ توحید هم همین طور است؛ یعنی دو بار نازل شده و یک جا نوشته شده است.»

###### راجع به طیّ الأرض و قالیچه حضرت سلیمان

 راجع به طیّ الأرض فرمودند:

 «حقیقت آن پیچیدن زمین در زیر گام راه رونده است.»

 فرمودند: برادر مرحوم ما آقای سیّد محمّد حسن قاضی، یک‌روز به وسیله

شاگردی که داشت و احضار ارواح می‌نمود (نه با آئینه یا با میز سه گوشه، بلکه دستی به چشم خود می‌کشید و فوراً احضار می‌کرد) از روح مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی ـ رضوان الله علیه ـ راجع به طیّ الارض سؤال کرده بود؛ مرحوم قاضی در جواب فرموده بودند: طیّ الأرض شش آیه از اوّل سورۀ طه است:

 ﴿طه \* مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ \* إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ \* تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى \* ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ \* لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ \* وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى \* ٱللَهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾.

 من عرض کردم: مراد از این آیات چیست؟ آیا مرحوم قاضی خواسته‌اند به طور رمز صحبت کنند و مثلاً بگویند طیّ الارض به اتّصاف به صفات الهیّه حاصل می‌شود؟

 فرمودند: نه، برادر ما مردی باهوش و چیز فهم بود، و طوری مطلب را بیان می‌کرد مثل آنکه دستور العمل برای طیّ الارض را خودش از این آیات فهمیده است، و این آیات بسیار عجیب است به خصوص آیه: ﴿ٱللَهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾؛ چون این آیه تمام اسماء را در وجود مقدّس حضرت پروردگار جمع می‌کند و مانند جامعیّت این آیه در قرآن کریم نداریم.

 فرمودند: مرحوم قاضی (ره) همیشه در ایّام زیارتی از نجف اشرف به کربلاء مشرّف می‌شد و هیچ‌گاه کسی ندید که او ماشین سوار شود، و از این سرّ احدی مطّلع نشد جز یک نفر از کسبۀ بازارِ ساعت (بازار بزرگ) که مرحوم قاضی را در مشهد مقدّس دیده بود و از ایشان اصلاح امر گذرنامه خود را خواسته بود و ایشان هم اصلاح کرده بودند؛ آن مرد چون به نجف آمد افشاء کرد که من آقای قاضی را در مشهد دیدم و مرحوم قاضی خیلی عصبانی شدند و گفتند: همه می‌دانند که من

در نجف بودم و مسافرتی نکرده‌ام.[[205]](#footnote-205)

###### [در کیفیّت عمل قالیچه حضرت سلیمان]

 برادر ما به وسیله شاگردش از حضرت قاضی ـ رحمة الله علیه ـ سؤال کرده بود که آیا قالیچه حضرت سلیمان که حضرت روی آن می‌نشست و به مشرق و مغرب عالم می‌رفت روی اسباب ظاهریّه ساخته بود یا از مُبدَعات الهیّه بود و هیچ‌گونه با اسباب ظاهریّه ربطی نداشت؟

 آن شاگرد چون از مرحوم قاضی (ره) سؤال کرده بود ایشان فرموده بودند:

 «فعلاً چیزی در نظرم نمی‌آید ولیکن یکی از موجوداتی که در زمان حضرت

سلیمان بودند و در این کار قالیچه تصدّی داشتند الآن زنده‌اند، می‌روم و از او می‌پرسم.»

 در این حال مرحوم قاضی روانه شدند و مقداری راه رفتند تا آنکه منظرۀ کوهی نمایان شد؛ چون به دامنه کوه رسیدند یک شَبَحی در وسط کوه که شباهت به انسان داشت دیده شد، مرحوم قاضی از آن شَبَح سؤال کرده و مقداری با هم گفتگو کردند که آن شاگرد از مکالماتشان هیچ نفهمید. ولی چون مرحوم قاضی برگشتند گفتند:

 «می‌گوید از مُبدَعات الهیّه بوده و هیچ اسباب ظاهریّه در آن دخالتی نداشته است.»

###### [شواهدی بر طیّ الأرض داشتن مرحوم قاضی]

 اقول: راجع به طیّ الارض داشتن مرحوم قاضی دو شاهد دیگر موجود است:

 اوّل: آنکه حضرت علاّمه طباطبائی و آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی هر دو فرمودند که:

 عادت مرحوم قاضی در ماه‌های مبارک رمضان این بود که ساعت چهار از شب گذشته در منزل، رفقای خود را می‌پذیرفتند و مجلس اخلاق و موعظۀ ایشان تا ساعت شش از شب گذشته طول می‌کشید، در دهۀ اوّل و دوّم چنین بود ولی در دهۀ سوّم ایشان مجلس را تعطیل می‌کرد و تا آخر ماه رمضان هیچ کس ایشان را نمی‌دید و معلوم نبود کجا هستند؟! چهار عیال داشت در منزل آنها نبود، در مسجد سهله و مسجد کوفه که بسیاری از شب‌ها بیتوته می‌نمود نبود.

 دوّم: آنکه آقای قوچانی فرمودند:

 یک سفر زیارتی ایشان به کربلا آمده بودند، در موقع مراجعت با هم تا

محلّ توقّف سیارات آمدیم، ازدحام جمعیّت برای سوار شدن به نجف بسیار بود به طوری که مردم در موقع سوار شدن از سر و دوش هم بالا می‌رفتند، مرحوم قاضی که دید چنین است با کمال خون‌سردی به کنار گاراژ رفته و پشت به دیوار روی زمین نشست و مشغول جیگاره کشیدن شد؛ ما مدّتی در کنار ماشین‌هائی که می‌آمدند و مسافرین را سوار می‌کردند صبر کردیم، بالأخره با هر کوششی بود خود را به داخل سیّاره‌ای انداختیم و آمدیم به نجف و از مرحوم قاضی خبری نداشتیم.

###### ملاقات آقای حاج سیّد احمد کربلائی با درویش

 حضرت علاّمۀ طباطبائی نقل کردند از مرحوم قاضی از مرحوم حاج سیّد احمد کربلائی که او می‌گفت:

 در سفری به یک درویش روشن ضمیر برخورد کردم، او به من گفت: من مأموریّت دارم شما را از دو چیز مطّلع کنم، اوّل: کیمیا، دوّم: آنکه من فردا می‌میرم شما مرا تجهیز نموده و دفن نمائید.

 مرحوم آقا سیّد احمد در جواب فرموده بود:

 امّا من به کیمیا نیازی ندارم و امّا تجهیزات شما را حاضرم. فردا آن درویش فوت می‌کند و مرحوم حاج سیّد احمد تجهیزات او را متکفّل می‌شود.

###### راجع به حقیقت طیّ الأرض

 عرض کردم بالأخره حقیقت امر طیّ الارض مجهول و عویص مانده است؛ چون در طیّ الارض انسانِ سائر، زمین را طیّ نمی‌کند که مثلاً سرعتش زیاد گردد و بلافاصله یا با فاصلۀ اندک به مقصد برسد، و نیز مادّۀ خود را در مبدء إعدام نمی‌کند و در مقصد خلق کند، بلکه زمین در زیر پای او پیچیده می‌شود و با این طیّ و

پیچیدگی در زمان بسیار کوتاهی به مقصد می‌رسد، و در اینجا اشکال واضح وجود دارد، زیرا:

 اوّلاً: ما می‌بینیم وضع زمین تغییر نمی‌کند، هر چیز به جای خود بوده و هست، مردم هر کدام در محلّ خود هستند، و فقط این دَرنَوَردیدگی و پیچیدگی نسبت به شخصِ سائر صورت می‌گیرد، و با فرض اینکه امر واقعی و حقیقی بوده (نه توهّمی و تخیّلی) معقول نیست که جسمی و مادّه‌ای حرکت کند، و اضافه و نسبتش را با تمام موجوداتی که با آنها اضافه و نسبت دارد تغییر ندهد.

 و علاوه ممکن است در آنِ واحد دو طیّ الارض در دو جهت متعاکس صورت گیرد، پس لازمۀ این تصوّر حرکت مادّه در دو جهت مختلف است و تغییر وضعی و نسبت همۀ‌ اجسام ذی اضافه در دو تغییر متعاکس؛ و هذه مِن المستحیلات العقلیّه.

 و ثانیاً: خود شما در مبحث اعجاز انبیاء در تفسیر المیزان فرموده‌ا‌ید که اعجاز امر مخالف طبیعت و قانون مادّه نیست و سُنن و علل و معلولات را باطل نمی‌کند، بلکه اعجاز موجب تسریع تأثیر علل در معلولات می‌گردد؛ مثلاً عصای حضرت موسی علیه السّلام برای آنکه زنده گردد و اژدها شود روی سلسلۀ مراتب علل طبیعیّه باید چندین هزار سال بگذرد ولی در اثر اعجاز این سلسله علل به مجرّد ارادۀ خدا یا رسول خدا فوراً کار خود را می‌کنند و معلول و نتیجه در خارج تحقّق می‌یابد، ولی در طیّ الارض چنین تصویری نمی‌شود که موجودات بتوانند وضع اولیّه خود را با سائِر نگاه‌ دارند.

 حضرت علاّمه بعد از تأمّل مدیدی (اَطرق ملیّاً) جواب دادند که طیّ الارض از خوارق عادات است.

 عرض کردم: که خرق عادت مسلّم و صحیح، ولی اشکال در استحالۀ عقلیّه است، مانند عبور انسان با بدن مادّی و جسم طبیعی از دیوار و یا از سقف اطاق

بدون پارگی و شکاف دیوار و سقف و عدم تحقّق خرق و التیام، با اینکه بزرگان از اهل معرفت می‌گویند اشکالی ندارد و واقع می‌شود.

 در جواب فرمودند: بلی اشکال ندارد و شاهد آنکه: در مجلسی برای آنکه نشان دهند که اَجانین از درِ بسته وارد می‌شوند و اشیائی را که بخواهند ببرند می‌برند، درِ صندوقی را که در آن بقچه رخت و لباس بود مقفّل کردند و علاوه یک انسان چاق و قویّ الهیکلی هم روی صندوق نشست، در عین حال فوراً دیدند بقچه‌های لباس در بیرون صندوق است و چون درِ صندوق را باز کردند دیدند صندوق خالی است، و معلوم شد در آنِ واحد اَجانین بقچه‌ها را بیرون آورده‌اند و این قضیّه چشم بندی نبوده است.

 عرض کردم: بالأخره جواب حلّی داده نشد و مسأله با تمام اشکالات در موطن خود باقی است.

 فرمودند:‌ خرق عادت است.

 عرض کردم: آیا ابوعلی سینا در مسألۀ طیّ الارض تحقیقی فرموده و تحلیلی به عمل آورده است؟ چون ابن‌سینا از حکمائی است که دنبال علل مسائل مادّی خوب می‌گردد.

 فرمودند: جائی ندیدم که بوعلی بحثی در طیّ الارض کرده باشد، ولی بوعلی خارق عادات را قبول دارد و معجزات انبیا را تصدیق دارد. و در مسألۀ تخت بلقیس در آیه 40 از سوره نمل (27) خدا می‌فرماید:

 ﴿قَالَ ٱلَّذِي عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسۡتَقِرًّا عِندَهُۥ قَالَ هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي﴾.

 در اینجا مراد از ارتدادِ طَرْف، چشم بر هم زدن نیست؛ چون معنای طَرْف، پلکِ چشم نیست، و علاوه باید بفرماید: «فلمّا لم یرتدّ الیه طرفه رءآه مستقرًّا عنده» بلکه طَرْف به معنای نگاه کردن با گوشۀ چشم است و مراد این است که قبل از آنکه

نگاهت برگردد، (یعنی شعاع بَصَرت که از چشم خارج می‌شود و به أشیاء می‌افتد و به واسطۀ قاعدۀ‌ انعکاس و شکستگی نور بر می‌گردد و از آن اشیاء به چشم می‌خورد و بدین جهت إبصار متحقّق می‌گردد، یعنی قبل از آنکه چیزی را که می‌خواهی ببینی، ببینی، یعنی در مدّتی سریعتر از سرعت نور که پنجاه هزار فرسخ در یک ثانیه است) من تخت بلقیس را می‌آورم، و لذا دیگر قرآن نمی‌گوید تخت را آورد، بلکه می‌فرماید: «چون حضرت سلیمان تخت را در نزد خود دید» یعنی پس از این مکالمه با کسی که دارای علمی از کتاب بود، ناگهان تخت را مستقرّ در نزد خود یافت؛ و این قسم آوردن به طیّ الارض بوده است.[[206]](#footnote-206)

###### راجع به طیّ الأرض

 در روز سه‌شنبه، دوّم شهر ربیع الثانی 1400 هجریّه قمریّه، که به محضر حضرت استادنا الاکرم علاّمه طباطبائی ـ مُدّ ظلّه العالی ـ شرفیاب شدم عرض کردم: آیا طیّ الارض عبارت از إعدام جسم و بدن در مکان اوّل و احضار و ایجادش در مکانِ مقصود نیست؟ به طوری که صاحب طیّ الأرض با ارادۀ الهیّه و ملکوتیّه‌ای که به او افاضه شده است در آنِ واحد خود را در محل منظور احضار و ایجاد کند؟

 فرمودند: گویا همین‌طور باشد.

 عرض کردم: گویا این‌طور است یا واقعاً چنین است؟

 فرمودند: واقعاً این‌طور است.

 عرض کردم: بنابراین چند مسأله مطرح می‌گردد:

 1ـ باید طیّ الارض اختصاص به نفوس قدسیّه الهیّه داشته باشد و تا افراد به معرفت نفس که ملازم معرفت ربّ باشد نرسیده باشند و تصرّف در مواد کاینات ننمایند، نتوانند طیّ الارض کنند؛ پس بنابراین طیّ الارضی که از افراد غیر کامل

احیاناً نقل شده است چه محملی دارد؟

 فرمودند: از افراد غیر کامل نقل نشده است و حتماً مباشرین آن از وارستگان و واصلانند.

 2ـ چه بسا دیده شده است چنانچه در روایات آمده و شواهد تاریخی نیز حاکی است که بعضی از وارستگان و واصلان، دیگران را نیز با معیّت خود به طرف مقصود با طیّ الأرض برده‌اند، در این صورت باید گفت که نفس ملکوتی و خلاّقه آنان قادر بر ایجاد اجسامی غیر از خود نیز در محلّ منظور می‌باشد.

 فرمودند: همین‌طور است.

 3ـ افرادی که طیّ الأرض آنها قدری طول می‌کشد مثلاً پنج دقیقه یا ده دقیقه یا بیشتر می‌باشد، چگونه طیّ الارض آنها انجام می‌گیرد؟

 فرمودند: چون کاملاً به مقام کمال نرسیده‌اند طیّ الارض آنها ناقص است و برای خلاقیّت ابدان در محلّ منظور احتیاج به صرف وقت و إعمال قوّۀ بیشتری دارند. مانند طیّ الارض اجانین که معمولاً طول می‌کشد و راجع به آوردن تخت بلقیس در قرآن کریم وارد است: ﴿قَالَ عِفۡرِيتٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ﴾[[207]](#footnote-207) و این البته مستلزم زمانی است گرچه زمان قلیلی باشد.

 4ـ راجع به طیّ الارض بنابر این فرضیّه، دیگر چه نیازی به التزام ترتیب سلسلۀ علل و معلولات طبیعی مانند اعجاز انبیاء و خوارق عادات است؟ بلکه می‌توان گفت: با یک ارادۀ الهیّۀ کُن، یَکون می‌گردد، (بدون پیمودن ذرّات جسم با حرکت جوهریّۀ سریعِ سلسلۀ مراتب لازمۀ خود را) جسم اوّل در آن زمان و در آن مکان و با آن مشخّصات، جسم ثانی می‌گردد در زمان دیگر و مکان دیگر و با

مشخّصات دیگر؛ و همین‌طور در داستان معجزات و خوارق عادات.

 فرمودند: بلی این‌طور می‌شود گفت.[[208]](#footnote-208)

###### [به کربلا رفتن عیال علاّمه طباطبائی روز عاشورا از تبریز در حال مکاشفه]

 عِیال سابق ما که خدایش رحمت کند، زنی بسیار بزرگوار و مؤمن بود. ما با ایشان ده سال در نجف اشرف که برای تحصیل مشرّف بودم ایام عاشورا برای زیارت به کربلا می‌آمدیم، و پس از ده سال که به تبریز مراجعت کردیم ایشان در تبریز در روز عاشورا در منزل نشسته و مشغول خواندن زیارت عاشورا بود؛ می‌گوید:

 «ناگهان دلم شکست و با خود گفتم: ده سال در کنار مرقد مطهّر حضرت اباعبدالله الحسین در روزهای عاشورا بودیم و امروز از این فیض محرومم! یک‌مرتبه دیدم که در حرم مطهّر در زاویه بین بالاسر و رو به رو ایستاده‌ام و رو به قبر مطهّر مشغول خواندن زیارتم و حرم و خصوصیّات کما کان، ولی چون روز عاشورا بود و مردم غالباً برای تماشای دسته و سینه‌زنان می‌روند فقط در پائین پا مقابل قبر سایر شهداء چند نفری ایستاده و بعضی از خدّام برای آنها مشغول خواندن زیارتند؛ این صحنه که تمام شد دیدم در خانۀ خود نشسته و در همان محلّ مشغول خواندن بقیّه زیارت هستم.»

 گرچه ممکن است این واقعه مکاشفه‌ای بوده و فقط در عالم خیال صورت گرفته باشد.

 ایشان از بنات اعمام ما بودند، دختر مرحوم آقای حاج میرزا مهدی آقا که آقای حاج میرزا مهدی با پنج برادر خود (حاج میرزا محمّد مهدی آقا، و آقا حاج

میرزا علی آقا، و آقای حاج میرزا کاظم آقا[[209]](#footnote-209) و غیرهم) پسران مرحوم آقای حاج میرزا یوسف آقای تبریزی بوده‌اند. ـ انتهی کلام علاّمه استاد.

###### راجع به کعبۀ یهود و نصاری

 پرسیدم: علّت چیست که نصاری رو به مشرق نماز می‌خوانند و یهود رو به صخرۀ بیت المقدّس؟ و این صخره تاریخچه‌اش چیست؟ و می‌گویند سابقاً معلّق بوده است و در این صورت چرا اطراف آن دیوار کشیده‌اند؟

 فرمودند: دیوار کشیدن به دور این صخره مُریب است؛ چون اگر این صخره به اعجاز معلّق بود برای ارائه و سند اعجاز خوب بود همین‌طور معلّق بماند، نه آنکه بر دور آن دیواری کشند! و معروف است که یهود به سمت مغرب نماز می‌خوانند، البته در این اماکن مسکونه معروفه مانند عراق و حجاز؛ و لذا در روایت وارد است که: «نصاری به مشرق نماز می‌خوانند و یهود به طرف مغرب و اسلام که دین وسط است نه به مشرق و نه به مغرب بلکه به سمت مستقیم نماز می‌خواند.»

 پرسیدم مرحوم شیخ حرّ عاملی در اثبات الهُداة در مقدّمه کتاب، صفحه 23 سطر 4، می‌گوید: «و أیضًا قد تَواتَرَ أنّ علمَ النّبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم أو بعضَه أو أکثَره وَصلَ إلیه مِن الأنبیاء وَ الأوصیاء السّابقین.» ـ انتهی. کیف یتصوّر هذا المعنی؟

 فرمودند: ظاهراً وجهی ندارد چون رسول خدا در ظاهر با هیچ یک از انبیاء و اوصیاء سابقین هم‌زمان نبوده و ملاقات نکرده است؛ بلی، در عالم باطن این معنی متصوّر است که بعضی از علوم خود را از سابقین به واسطه پرسش و گفتگو از آنها اخذ نموده باشد، و شاهد بر این آیه (45) از سورۀ زخرف: ﴿وَسۡ‍َٔلۡ مَنۡ أَرۡسَلۡنَا مِن

قَبۡلِكَ مِن رُّسُلِنَآ أَجَعَلۡنَا مِن دُونِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ءَالِهَةٗ يُعۡبَدُونَ﴾؟ و از این آیه استفاده می‌شود که راه مکالمه و مسأله رسول خدا با انبیاء باز بوده است.[[210]](#footnote-210)

###### سؤالات از حضرت علاّمه طباطبائی مدّظلّه

 در سوره ممتحنه (60) آیه 5 وارد است:

 ﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَ ٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَهِ وَحۡدَهُۥٓ إِلَّا قَوۡلَ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسۡتَغۡفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمۡلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَهِ مِن شَيۡءٖ رَّبَّنَا عَلَيۡكَ تَوَكَّلۡنَا وَإِلَيۡكَ أَنَبۡنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾.

 در جلد 12، صفحه 27، از بحار الأنوار، طبع آخوندی، از تفسیر مجمع البیان حکایت می‌کند که فرموده است:

 ﴿إِلَّا قَوۡلَ إِبۡرَٰهِيمَ﴾ أی: اقتدوا بإبراهیم فی کلّ اُموره إلاّ فی هذا القول؛ فلا تَقتَدُوا به فیه. فإنّه علیه السّلام إنّما استغفر لأبیه عن موعدة وَعَدَها إیّاه بالإیمان فلمّا تبیّن له أنّه عدوٌّ للّه تبرَّء.

 من از علاّمه طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ سؤال [کردم] که: از این کلام استفاده می‌شود که در کلام حضرت ابراهیم دربارۀ وعدۀ استغفار به سرپرست خود آذر، حزازت و منقصتی بوده است که در قرآن این عمل را از اُسوۀ حسنه استثناء فرموده است.

 در جواب فرمودند: گرچه این وعدۀ استغفار فقط ﴿عَن مَّوۡعِدَةٖ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ﴾[[211]](#footnote-211) بوده است و سپس حضرت ابراهیم تبرّی جست، ولی در عین حال در حال کفر

خوب نیست وعدۀ استغفار به کافر داده شود مطلقاً؛ و لذا خدا در این آیه حتّی از نظیر این نوع استغفار خاصّ که ﴿عَن مَّوۡعِدَةٖ﴾ هم بوده است مؤمنین را بر حذر داشته است؛ و لذا در سوره توبه (9) آیه 84 رسول خدا را از دعا بر آنها و قیام بر قبر آنها بر حذر داشته است:

 ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓ إِنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُواْ وَهُمۡ فَٰسِقُونَ﴾.

 و در همین سوره در آیه 80 می‌فرماید:

 ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَهُ لَهُمۡ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱللَهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ﴾.

 و مسلّما آذر پدر حضرت ابراهیم نبوده است؛ چون قرآن صراحت دارد بر آنکه حضرت ابراهیم برای آذر استغفار نکرد، بلکه تبرّی جست هنگامی که ﴿تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوّٞ لِّلَّهِ﴾،[[212]](#footnote-212) ولیکن ابراهیم (طبق آیه 41 از سوره (14) ابراهیم) برای والدین خود طلب مغفرت نمود: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ﴾؛ پس آذر والد ابراهیم علیه السّلام نبوده است.

 عرض کردم در جلد 12، صفحه 29، از بحار الأنوار، طبع آخوندی، از تفسیر علی بن ابراهیم با اسناد خود از حضرت أبی‌جعفر علیه السّلام روایت می‌کند که فرموده‌اند: «لِیُهْنِئَنَّکم الإسمُ، قلت: ما هو جُعِلتُ فِداک؟ قال: ﴿وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبۡرَٰهِيمَ﴾[[213]](#footnote-213) و قولُه: ﴿فَٱسۡتَغَٰثَهُ ٱلَّذِي مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِي مِنۡ عَدُوِّهِۦ﴾[[214]](#footnote-214) فلْیُهْنِئَنَّکم

الإسم» معنای این دو روایت چیست؟ زیرا که مراد از ﴿شِيعَتِهِۦ﴾ در آیۀ‌ اوّل شیعۀ نوح و مراد از ﴿شِيعَتِهِۦ﴾ در آیۀ دوّم شیعه حضرت موسی است؟

 فرمودند: ظاهراً مراد این است که چون لفظ شیعه در قرآن استعمال شده است و نسبت تشیّع را به شیعۀ‌ نوح و موسی داده است، لذا این اسم، اسم مبارکی است که شما شیعیان نیز خود را شیعه می‌نامید.

 عرض کردم: بسیاری از انبیاء مانند حضرت موسی و عیسی و الیسع و یونس و داود و سلیمان از ذریّه حضرت ابراهیم بوده‌اند و با آنکه مسلّماً از حضرت اسماعیل نبوده‌اند لذا باید حتماً از حضرت اسحاق باشند و چون از حضرت اسحاق فقط یعقوب به وجود آمد لذا باید از نسل یعقوب و همگی از بنی‌اسرائیل باشند (چون اسرائیل لقب یعقوب است) و از طرفی می‌دانیم که از اولاد یوسف بن یعقوب کسی پیغمبر نشد پس باید این پیغمبران از سایر اولاد یعقوب باشند؛ حال این سؤال پیش می‌آید که طبق بعضی از روایات خداوند به واسطۀ ترک اَولائی که از حضرت یوسف به وقوع پیوست (چون پادشاه شد و بر تخت نشسته بود، و پدر و مادر با برادران از کنعان وارد مجلس شدند در پیش پای آنان بلند نشد، و یا چون پدرش یعقوب خواست سوار اسب بشود حضرت یوسف زودتر سوار شد) نسل پیامبری را از او برداشت و چگونه در اولاد یَهودا برادر بزرگ و سایر برادران یوسف قرار داد با آنکه آنها جنایتی عظیم مرتکب شدند و برادر خود یوسف را به چاه انداخته و پدر پیر خود را به فراقش مبتلا کردند؟!

 جواب فرمودند: حَسَناتُ الأبرار سیِّئاتُ المُقرَّبین؛ همان ترک اولی برای یوسف با آن مقام و منزلت خاصّ الهی شاید از به چاه انداختن مهم‌تر باشد، و ثانیاً: حضرت یوسف با آنکه طبق نصّ قرآن از مخلَصین است (آیه 24 از سوره (11) یوسف) و برای مخلَصین گناه متصوّر نیست، می‌توان به استناد این آیه از قرآن آن روایات را طرح نمود و آنها را مجعول دانست؛ ﴿وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا

بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦ كَذَٰلِكَ لِنَصۡرِفَ عَنۡهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلۡفَحۡشَآءَ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾.

###### راجع به عمومیّت دعوت پیامبران اولوالعزم

 راجع به عمومیّت دعوت حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم آیاتی در قرآن مجید وارد است مانند:

 ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾، (سوره سبأ (34) آیه 28) و مانند:

 ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾، (سوره (21) انبیاء آیه 107) [و مانند]:

 ﴿قُلۡ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلۡأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ﴾، (سوره اعراف (7) آیه 158) و مانند:

 ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَـٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا﴾، (سورۀ (4) نساء آیۀ 41) و مانند خطابات قرآنیه:

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ و نظیر آیۀ 44 از سورۀ (14) ابراهیم:

 ﴿وَأَنذِرِ ٱلنَّاسَ يَوۡمَ يَأۡتِيهِمُ ٱلۡعَذَابُ﴾ و آیه 52 از همین سوره:

 ﴿هَٰذَا بَلَٰغٞ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذَرُواْ بِهِۦ وَلِيَعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾؛ و از روش رسول الله و دعوت تمام افراد بشر را به دین اسلام و نوشتن نامه برای مَلِک روم و ایران و حبشه و سایر نقاط از هر طائفه و ملّت وضوح این معنی کالشمس فی رابعة النّهار است. البته در قبال این آیات آیاتی دیگر هست که موهم اختصاص دعوت باشد مانند:

 ﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ﴾، (سوره (62) جمعه آیه 2) و مانند:

 ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولٞ فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمۡ قُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ﴾، (سوره (10) یونس آیه 47) و مانند:

 ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمۡ فَيُضِلُّ ٱللَهُ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾، (سوره (14) ابراهیم آیه 4) ولیکن با نصوصیّتِ عمومیّت دعوت رسول الله از آیات فوق، ایهام این آیات به اختصاص دعوت مردود است.

 و امّا راجع به حضرت موسی و عیسی علی نبیّنا و آله و علیهما السّلام آیاتی در قرآن مجید وارد است که ظاهر در اختصاص دعوت آنها به بنی‌اسرائیل است؛ مانند آیه 5 از سورۀ (14) ابراهیم:

 ﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِ‍َٔايَٰتِنَآ أَنۡ أَخۡرِجۡ قَوۡمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَذَكِّرۡهُم بِأَيَّىٰمِ ٱللَهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ﴾، و مانند آیه 5 و 6 از سورۀ (61) صفّ:

 ﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ لِمَ تُؤۡذُونَنِي وَقَد تَّعۡلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ ٱللَهِ إِلَيۡكُمۡ فَلَمَّا زَاغُوٓاْ أَزَاغَ ٱللَهُ قُلُوبَهُمۡ وَٱللَهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ \* وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَ ٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَهِ إِلَيۡكُم﴾. ـ الآیه، و أصرح از این آیه گفتار مادرش حضرت مریم است در سوره (3) آل عمران آیات 47 تا 49:

 ﴿قَالَتۡ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٞ وَلَمۡ يَمۡسَسۡنِي بَشَرٞ قَالَ كَذَٰلِكِ ٱللَهُ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُ إِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ \* وَيُعَلِّمُهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ \* وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَ ٰٓءِيلَ﴾ و دیگر آنکه در آیات قرآنیّه خطابات حضرت موسی با بنی‌اسرائیل است.

 و همچنین در شریعت حضرت موسی و عیسی حجّ تشریع نشده است و

حال آنکه اگر جهانی بود باید به دنبال دعوت و شریعت حضرت ابراهیم علیه السّلام که جهانی است حجّ تشریع شده باشد، و اگر کسی در شریعت آن دو پیامبر بزرگ مطالعه کند می‌بیند که در عین دعوت به توحید احکام خاصّه‌ای دارند که هیچ مناسبت با شریعت اسلام و حضرت ابراهیم ندارد.

 ولیکن از آنجائی که طبق آیۀ قرآن ﴿ٱذۡهَبَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ﴾ (سوره (20) طه، آیه 43) حضرت موسی فرعون و قبطیان را که ساکن مصر بودند دعوت به شریعت نمود و حال آنکه مسلّماً آنها از بنی‌اسرائیل نبودند که سبطیان هستند، (و یهود و نصاری را که در بلاد عرب از اعراب در مکّه و مدینه و حبشه و سایر نقاط بودند و مسلّماً از بنی‌اسرائیل نبودند، رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم آئین آنها را رسمی می‌شناخت و با آنها معاملۀ اهل کتاب می‌نمود) و حال آنکه اگر شریعت موسی و عیسی اختصاص به بنی‌اسرائیل داشت باید تدیّن اعراب قبل از اسلام به دین یهود و نصاری غلط باشد و مورد امضای رسول الله قرار نگیرد. رسول اکرم با نصارای نجران آماده و اعلان مباهله کردند و تمام آنها عرب بودند.

 و امّا آئین حجّ گرچه از سنن حضرت ابراهیم است ولی حضرت ابراهیم آن را فقط برای خصوص اعراب تشریع فرمودند، نه برای همۀ اقطار و قلمرو نبوّت خود، و برای ساکنین فلسطین تشریع نفرمود و الاّ این سنّت الهیّۀ را قطعاً حضرت اسحاق و یعقوب و پیامبران دیگر از بنی‌اسرائیل انجام می‌دادند، و لذا این سنّت در حضرت اسماعیل و اولادش باقی ماند که در ناحیۀ عرب زمین، سکنی داشتند، و ما نه ثبوتاً و نه اثباتاً دلیلی برای لزوم تشریع عمومیّت حجّ در زمان حضرت ابراهیم نداریم.

و امّا آیۀ مبارکه: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ﴾[[215]](#footnote-215) بیشتر از این دلالت

ندارد که هر پیغمبری که برانگیخته می‌شده است با زبان قوم خود تکلّم می‌نموده است و امّا دعوتش اختصاص به قوم خود داشته باشد از کجا استفاده می‌شود؟

###### راجع به آقا سیّد احمد کربلائی رضوان الله علیه

 حضرت علاّمه استادنا الأعظم طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ فرمودند: مرحوم آیة الله آقای حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند که: استاد ما مرحوم آقای سیّد احمد کربلائی ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرمود:

 ما پیوسته در خدمت مرحوم آیة الحقّ آخوند ملا حسینقلی همدانی ـ رضوان الله علیه ـ بودیم و آخوند صد در صد برای ما بود؛ ولی همین که آقای حاج شیخ محمّد بهاری با آخوند روابط آشنائی و ارادت را پیدا نمود و دائماً در خدمت او تردّد داشت، آخوند را از ما دُزدید.

###### [راجع به مکاتبات و مباحثات آقا سیّد احمد کربلائی با آقا شیخ محمّد حسین اصفهانی رضوان الله علیهما]

 و دیگر می‌فرمودند: در مکاتبات و مباحثاتی که در قضیّه تشکیک در وجود و وحدت در وجود، بین دو عالم بزرگوار آقای حاج سیّد احمد کربلائی و آقای حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی ـ رضوان الله علیهما ـ صورت گرفت و بالأخره مرحوم حاج شیخ قانع به مطالب عرفانیّۀ توحیدیّۀ آقا سیّد احمد نشدند، یکی از شاگردان مرحوم قاضی به نام آقای سیّد حسن کشمیری که از هم‌دورگان آقای حاج شیخ علی محمّد بروجردی و آقا سیّد حسن مسقطی و آن ردیف از تلامذۀ مرحوم قاضی بود، بنای مباحثه و مکالمه را با مرحوم حاج شیخ محمّد حسین باز کرد و آن قدر بحث را بر اساس استدلالات و براهین مرحوم حاج سیّد احمد تعقیب کرد که حاج شیخ را ملزم به قبول نمود.

###### [داستان میهمان بیدار‌علی]

 و دیگر فرمودند: داستانی عجیب در تبریز در زمان طفولیّت ما صورت گرفت:

 درویشی بود در تبریز که پیوسته با طبرزین حرکت می‌کرد، مرد لاغر اندام، گندم‌گون چهره و جذّابی بود به نام بیدار‌علی، و عیالی داشت و از او یک پسر آورده بود که اسم او را نیز بیدار‌علی گذارده بود؛ این درویش پیوسته در مجالس و محافل روضه و خطابه حاضر می‌شد و دمِ در رو به مردم می‌ایستاد و طبرزین خود را بلند نموده و می‌گفت: بیدارِ علی باش! و من خودم کراراً در مجالس او را دیده بودم.

 یک شب یکی از دوستان بیدارعلی پاسی که از شب گذشته بود به منزل وی برای دیدار او آمد، بیدار‌علی در منزل نبود، زن از میهمان پذیرائی کرد و تا موقع خواب، بیدار‌علی نیامد و بنا شد آن میهمان در آن شب در منزل بماند؛ پسر بیدار‌علی که او نیز بیدار‌علی و طفل بود در رختخواب خود در گوشۀ اطاق خوابیده بود، میهمان در همان اطاق در فراش خود خوابید و زن در اطاق دیگر خوابید و اتّفاقاً در را از روی میهمان قفل کرد.

 میهمان در نیمۀ شب از خواب برخاست و خود را به شدّت محصور در بول دید، از جای خود حرکت کرد که بیاید بیرون و ادرار کند دید در بسته است! هرچه در را از پشت کوفت خبری نشد و هرچه داد و فریاد کرد خبری نشد! و از طرفی خود را به شدّت محصور می‌دید، بیچاره شد و با خود گفت: این پسر را در جای خود می‌خوابانم و خود در جای او می‌خوابم و ادرار می‌کنم تا صبح که شود بگویند این ادرارِ طفل بوده است. آمد و طفل را برداشت و در جای خودش گذاشت و به مجرّد آنکه طفل را گذاشت طفل تغوّط کرد و رختخواب را به کلّی آلوده نمود.

 میهمان در رختخواب طفل خوابید و شب را تا به صبح نیارامید از خجالت آنکه فردا که شود و رختخواب مرا آلوده ببینند چه خواهند گفت؟! و چه آبروئی

برای من باقی خواهد ماند؟! و من با چه زبانی شرح این عمل خطا و خیانت‌بار خود را که منجرّ به خطای بزرگتر شد بازگو نمایم.

 صبح که درِ اطاق را زن گشود که میهمان برای وضو و قضاء حاجت بیرون آید میهمان سرِ خود را پائین انداخته و یکسره از منزل خارج شد، بدون هیچ خداحافظی! و پیوسته در شهر تبریز مواظب بود که به درویش بیدار‌علی برخورد نکند و رویاروی او واقع نشود، لذا هر وقت در بازار از دور بیدارعلی را می‌دید به گوشه‌ای می‌خزید و یا در کوچه‌ای و دکّانی مختفی می‌شد تا درویش بیدار‌علی بگذرد.

 اتّفاقاً روزی در بازار مواجه با بیدار‌علی شد و همین‌که خواست مختفی شود بیدار‌علی گفت: گِدا! گِدا! من حرفی دارم: (گِدا به اصطلاح ترک‌های آذربایجانی به افراد پَست و در مقام ذلّت و فرومایگی می‌گویند) در آن شب که در رختخواب تغوّط کردی چرا مثل بچّه‌ها تغوّط کردی؟

 میهمان شرمنده گفت: سوگند به خدا که من تغوّط نکردم و شرح داستان را مفصّلاً گفت ـ انتهی کلام استاد علاّمه.[[216]](#footnote-216)

 اقول: شاید این حکایت بسیار آموزنده باشد و آن اینکه هرکسی بخواهد گناه خود را به گردن دیگری بیندازد خداوند او را مبتلا به شرمندگی بیشتر می‌کند؛ چون همان‌طور که آبرو نزد انسان قیمت دارد آبروی دیگران نیز محترم و ذی‌قیمت است، و هیچ کس نباید آبروی انسان محترم دیگری را فدای آبروی خود کند، و الغاء گناه از گردن خود و القاء آن را به گردن دیگری در عالم کون و واقع و متن حقیقت عملی مذموم و غلط است، و انسان همیشه باید متوجّه باشد که نظام کون بیدار است و عمل خطای انسان را بدون واکنش و عکس العمل نخواهد گذاشت.

###### تدریس علاّمه طباطبائی مدّ ظلّه اسفار را در حوزۀ قم [و بیان تفأل عجیب به دیوان حافظ]

 در روز بیست و سوّم شهر ربیع الثّانی 1400 هجریّه قمریّه که به محضر مبارک استادنا المکرّم آقای طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ مشرّف شدم ضمن بیان استخاره و تفأل به قرآن کریم که فرمودند هر دو منصوص و در روایات وارد شده است، فرمودند: فال با دیوان حافظ به تجربه رسیده است که بسیار عجیب است و برای این موضوع دو مورد از تفأل خود بیان کردند.

 اوّل: فرمودند وقتی من از تبریز به قم آمدم و درس اسفار را شروع کردم و طلاّب زیادی قریب به صد نفر در مجلس درس حاضر می‌شدند، حضرت آیة الله بروجردی ـ رحمة ‌الله علیه ـ اوّلاً دستور دادند که شهریّۀ طلاّبی که به درس اسفار می‌آمدند قطع کنند! و بر همین اساس من متحیّر شدم که خدایا چه کنیم! اگر شهریّۀ طلاّب قطع شود این افراد بی‌بضاعت که فقط ممرّ معاششان شهریّه است چه کنند؟! و اگر من تدریس اسفار را ترک کنم لطمه به سطح علمی و عقیدتی طلاّب خواهد خورد.

 بالأخره یک روز که به حال تحیّر در اطاق راه می‌رفتم چشمم به دیوان حافظ افتاد که روی کرسی اطاق بود؛ آن را برداشتم و تفأل زدم که چه کنم، آیا تدریس اسفار را ترک کنم یا نه؟ این غزل آمد:

تا آخر غزل.

 ثانیاً همان روز یا روز بعد آقای حاج احمد، خادمِ خود را در منزل ما فرستادند و بدین‌گونه پیغام کرده بودند که: ما در زمان جوانی در اصفهان نزد مرحوم جهانگیرخان اسفار می‌خواندیم ولی مخفیانه، چند نفر بودیم و در خُفیِه به درس ایشان می‌رفتیم! و امّا درس اسفار علنی در حوزۀ رسمی به هیچ‌وجه صلاح نیست و باید ترک شود!

 من در جواب گفتم: به آقای بروجردی از طرف من پیغام ببرید که:

 این درس‌های متعارف رسمی مانند فقه و اصول را ما هم خوانده‌ایم و از عهدۀ تدریس و تشکیل حوزه‌های درسی آن برخواهیم آمد و از دیگران کمبودی نداریم! من که از تبریز به قم آمده‌ام فقط و فقط برای تصحیح عقائد طلاّب بر اساس حقّ و مبارزۀ با عقائد باطلۀ مادّیّین و غیرهم می‌باشد. در آن زمان که حضرت آیة الله با چند نفر خُفیةً به درس مرحوم جهانگیرخان می‌رفتند طلاّب و قاطبۀ مردم بحمد الله مؤمن و دارای عقیدۀ پاک بودند و نیازی به تشکیل حوزه‌های علنی اسفار نبود، ولی امروزه هر طلبه‌ای که وارد دروازۀ قم می‌شود با چند چمدان (جامه‌دان) پُر از شبهات و اشکالات وارد می‌شود، و امروز باید به درد طلاّب رسید! و آنها را برای مبارزۀ با ماتریالیست‌ها و مادیّین بر اساس صحیح آماده کرد و فلسفۀ حقّه اسلامیّه را بدان‌ها آموخت! و ما تدریس اسفار را ترک نمی‌کنیم، ولی در عین حال من آیة الله را حاکم شرع می‌دانم، اگر حکم کنند بر ترک تدریس اسفار مسأله صورت دیگری به خود خواهد گرفت.

 فرمودند: پس از این پیام، آیة الله بروجردی دیگر به هیچ‌وجه متعرّض ما نشدند و ما سال‌های سال به تدریس فلسفه، اسفار و شفا و غیرها مشغول بودیم.

 دوّم: در ایّامی که در نجف اشرف برای تحصیل مشرّف بودیم و بعضی از پنجشنبه‌ها به کوفه می‌رفتیم. روزی با چند نفر از رفقا و دوستان در کوفه نشسته

بودیم و دیوان حافظ را با خود داشتیم که ناگهان یکی از رفقا از راه رسید و ایستاده گفت: فالی برای من بگیرید!

 ما از دیوان حافظ برای او فالی گرفتیم این بیت آمد:

همین‌که این بیت را از غزل شنید مات و مبهوت و متحیّر ماند به طوری‌که همه دوستان در تعجّب افتادند! و ناچار علّت تحیّر و سکوت او را پرسیدند؟ در پاسخ گفت: من میل دارم یک مخدّره‌ای را متعه کنم و برای تفحّص از این منظور دو مخدّره پیدا شده است، یکی اصفهانی و دیگری شیرازی است و من بین انتخاب هر یک از آن دو متحیّر بودم و بالأخره بنا به فال خواجه حافظ گذاردم که چنین بیت معجزه آسا پاسخ مرا داد.[[217]](#footnote-217)

###### [نشر ظلم و ستم در بین تمام طوائف]

 مطلب عجیبی است راجع به نشر ظلم و ستم در بین تمام طوائف و دستجات و افرادی که با هم سر و کار دارند و تماس دارند و با هم همکاری دارند، که خداوند در سوره (38) ص آیه 24 از زبان حضرت داود علی نبیّنا و آله و علیه السّلام نقل می‌کند:

 ﴿وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡخُلَطَآءِ لَيَبۡغِي بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَٰتِ وَقَلِيلٞ مَّا هُمۡ﴾.[[218]](#footnote-218)

 ملاحظه می‌‌شود که بعد از استثناء ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَٰتِ﴾ فوراً می‌‌فرماید: و چه بسیار اندکند ایشان!

###### خطیئۀ آدم و داوود در عالم مثال بوده و در آنجا تکلیف نیست

 دربارۀ خطیئۀ آدم و خطیئۀ داوود دربارۀ تبادر به حکم غیر واقع، علاّمه طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ در جلد 17 از تفسیر المیزان، صفحه 204، فرموده‌اند:

 و کان قوله علیه السّلام (أی داوود) ـ لو کان قضاءً منجَّزًا ـ حکمًا منه فی ظرف التمثّل کما لو کان رءآهم فیما یَرَی النّائم فقال لهم ما قال و حَکمَ فیهم بما حکم؛ و من المعلوم أن لا تکلیفَ فی ظرفِ التمثُّل کما لا تکلیف فی عالم الرّؤیا و إنّما التکلیف فی عالَمِنا المشهود و هو عالم المادّة؛ و لم تقع الواقعة فیه، لا هناک متخاصمان و لا نعجةٌ و لا نِعاجٌ إلاّ فی ظرف التمثّل؛ فکانت خطیئة داوود علیه السّلام فی هذا الظّرف من التمثّل و لا تکلیف هناک؛ کخطیئة آدم علیه السّلام فی الجنّة من أکل الشّجرة قبل الهبوط إلی الأرض و تشریع الشّرایع و جَعْلِ التکالیف؛ و استغفارُه و توبَتُه ممّا صدر منه کاستغفار آدَمَ و توبتِهِ ممّا صدر منه؛ و قد صرّح الله بخلافته فی کلامه کما صرّح بخلافة آدم علیه السّلام فی کلامه؛ و قد مرّ توضیح ذلک فی قصّة آدم علیه السّلام من سورة البقرة فی الجزء الأوّل من الکتاب. ـ انتهی.

###### [عدم منافات عصمت أنبیاء با تکالیف الهیّه]

 و دربارۀ عدم منافات عصمت أنبیاء با تکالیف الهیّه در صفحه 205 از همین جلد فرموده‌اند:

 إنّ عصمةَ المعصوم و عدَمَ حُکمِه إلاّ بالحقّ لا یَمنَعُ توجُّهَ التکلیف بالأمر و النّهی إلیه؛ فانّ العصمة لا توجِب سَلْبَ اختیاره؛ و مادام اختیارُه باقیًا جاز بل وجب توجُّهُ التکلیف إلیه کما یتوجّه إلی غیره من النّاس؛ و لولا توجُّهُ التکلیفِ إلی المعصوم لم یتحقّق بالنّسبةِ الیه واجبٌ و محرَّمٌ و لم یتمیّز طاعةٌ من معصیة؛ فلُغِیَ معنی العِصمة

الّتی هی المصونیّة عن المعصیة. ـ انتهی.[[219]](#footnote-219)

###### [عدم جواز تعدّی از حدود الله در جنگ‌ها]

 در تفسیر المیزان، جلد 9، صفحه 283، آورده است که:

 مَنَعَهم أن یتعدّوا حدودَ الله فی الحروب و المغازی بقتل النسآء و الصّبیان و مَن ألقی إلیهم السَّلام؛ کما قَتلَ خالد فی غزوة حُنَین مرأة‌ً فأرسل إلیه النبیّ صلّی الله علیه و آله ینهاه عن ذلک، و قَتلَ رجالاً من بنی جذیمة و قد أسلموا فَوَداهم النبیّ صلّی الله علیه و آله و تبرّأ إلی الله من فعله ثلاثًا، و قتل اُسامة‌ُ‌ یهودیًّا أظهَر له الإسلام فنَزلَ قوله تعالی: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا تَبۡتَغُونَ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فَعِندَ ٱللَهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٞ﴾[[220]](#footnote-220).[[221]](#footnote-221)

###### راجع به اهل کتاب بودن مجوس

 حضرت علاّمه آیة الله طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ در کتاب قرآن در اسلام، صفحه 15 می‌فرماید:

 در مورد اهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس نیز که از اهل کتاب محسوبند) می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَهِ﴾.[[222]](#footnote-222)

 و در صفحه 23 می‌فرماید:

 «در عین حال که در مذاهب دیگر برخی از مردم از مزایای دینی محرومند، (مانند صنف زن در مذهب بَرَهمنی و کلیمی و مسیحی، و مانند محرومیّت عامّه از مداخلۀ در معارف کتاب‌های مقدّس در وثنیّت و مسیحیّت) اسلام هیچ‌گونه محرومیّتی در مزایای مذهبی برای کسی قائل نیست، و عامّه و خاصّه و زن و مرد و سیاه و سفید در امکان دست یافتن به امتیازات مذهبی، پیشش مساوی می‌باشند.»

###### [درباره معنای تأویل به نقل از کتاب قرآن در اسلام]

 و در صفحه 38، بعد از بحث مفصّلی دربارۀ معنای تأویل و ردّ و اشکالاتی که به معانی که مفسّرین برای آن نموده‌اند می‌کند، معنای تأویل را بدین عبارت ذکر می‌کند که:

 «بنابراین تأویل هر چیزی حقیقتی است که آن چیز از آن سرچشمه می‌گیرد و آن چیز به نحوی تحقّق دهنده و حامل و نشانۀ اوست؛ چنانکه صاحب تأویل زندۀ تأویل است و ظهور تأویل با صاحب تأویل است.»

###### [در حقیقت دسّ و وضع در روایات]

 و در صفحه 47 گوید:

 «ولی کسی که با دقت در روایات مُعَنعَن تفسیر، تدّبر نماید، تردید نخواهد داشت که دسّ و وضع در میان آنها نیز فراوان است. أقوال متدافع و متناقض تنها به یک صحابی یا تابعی بسیار نسبت داده شده؛ قصص و حکایاتی که قطعی الکذب است در میان این روایات بسیار دیده می‌شود؛ و اسباب نزول و ناسخ و منسوخی که با سیاق آیات وفق نمی‌دهد یکی دو تا نیست که قابل اغماض باشد. و از اینجاست که امام احمد بن حنبل (که خود قبل از پیدایش این طبقه بود) گفته است:

«سه چیز اصل ندارند: مغازی و مَلاحِم و روایات تفسیر» و از امام شافعی نقل شده که: از ابن عبّاس نزدیک به صد حدیث فقط ثابت شده است.»

###### [قرآن برنامۀ دینی را همان برنامۀ زندگی قرار داده]

 و در صفحه 61 گوید:

 «قرآن تنها کتاب آسمانی است که اوّلاً‌: زندگی سعادتمندانه انسانی را با طرز زندگی بی‌آلایش و پاک انسان فطری (طبیعی) مساوی می‌داند؛ و ثانیاً: برخلاف بیشتر یا همۀ روش‌ها که برنامۀ خداپرستی انسان را از برنامۀ زندگی تفکیک می‌کنند، برنامۀ دینی را همان برنامۀ زندگی قرار داده، در همۀ شئون فردی و اجتماعی انسان مداخله نموده، دستوراتی مطابق واقع‌بینی (جهان‌بینی ـ خداشناسی) صادر می‌کند؛ و در حقیقت افراد را به جهان، و جهان را به افراد می‌سپارد و هر دو را به خدا.»

###### [اسامی پیامبران در قرآن]

 و در صفحه 89 فرماید:

 «قرآن فقط نام بیست و چند نفر از پیامبران را می‌برد:

 آدم ـ نوح ـ ادریس ـ هود ـ صالح ـ ابراهیم ـ لوط ـ اسماعیل ـ الیَسَع ـ ذوالکفل ـ إلیاس ـ یونس ـ اسحاق ـ یعقوب ـ یوسف ـ شعیب ـ موسی ـ هارون ـ داوود ـ سلیمان ـ أیّوب ـ زکریّا ـ یحیی ـ اسماعیل صادق الوعد ـ عیسی ـ محمّد؛ صلّی الله علیهم أجمعین.

 اینان پیغمبرانی هستند که به اسم ذکر شده‌اند؛ و کسانی نیز با اشاره یاد شده‌اند، مانند: أسباط (در سورۀ نسآء‌ آیۀ 163) و مانند پیغمبری که طالوت به اشارۀ‌ او پادشاه بنی‌اسرائیل شد (سورۀ بقره آیۀ 246) و پیغمبری که در سورۀ بقره (آیه

258) به وی اشاره شده، و پیغمبرانی که در سورۀ یس (آیۀ‌ 14) به آنان اشاره شده است.[[223]](#footnote-223)

###### تحقیقی از علاّمه طباطبائی دربارۀ: الحَقُّ مِن رَبِّکَ

 حضرت علاّمه آیة الله طباطبائی ـ قدّس الله سرّه ـ در تفسیر المیزان، جلد 3، صفحه 232 و صفحه 233، دربارۀ‌ آیۀ 60 از سورۀ (3) آل عمران: ﴿ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ﴾، فرموده‌اند:

 و هذا أعنی قولَه: ﴿ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ﴾ مِن أبدَع البیانات القرآنیّة؛ حیث قُیِّدَ الحقُّ بِ‍ «مِن» الدالّةِ علی الإبتدآء دونَ غیرِه بأن یقال: الحقُّ مع ربِّک، لِما فیه من شآئبة الشِرک و نِسبةِ العَجزِ إلیه تعالی بحَسَبِ الحقیقة.

 و ذلک أنّ هذه الأقاویلَ الحقّةَ و القضایا النَّفسَ الأمریّةِ الثّابتةَ، کائنةً ما کانت و إن کانت ضروریّةً غیرَ ممکنةِ التغیُّرِ عمّا هی علیه، کقولنا: الأربعةُ زوجٌ، و الواحد نصفُ الإثنین و نحوِ ذلک، إ‌لاّ أنّ الإنسان إنّما یَقتَنِصُها من الخارج الواقع فی الوجود و الوجودُ کلُّه منه تعالی؛ فالحقُّ کلُّه منه تعالی، کما أنّ الخیرَ کُلَّه منه. و لذلک کان تعالی ﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ﴾؛[[224]](#footnote-224) فإنَّ فعلَ غیرِه إنّما یصاحب الحقَّ إذا کان حقًّا و أمّا فِعلُه تعالی فهو الوجود الذّی لیس الحقُّ إلاّ صورتَه العِلمیّة. ـ انتهی.[[225]](#footnote-225)

###### [قضیّۀ وحدت وجود از اصول مسلّمۀ ما اهل بیت است]

 حضرت آقای طباطبائی ـ مدّ ظلّه العالی ـ در روز پنجشنبه دوّم شهر

ذی‌الحجّۀ یک هزار و سیصد و نود و سه هجریّه قمریّه که در منزل حقیر برای صرف نهار تشریف داشتند فرمودند که:

 در نجف اشرف بودم بعد از نماز صبح که نشسته بودم در حال توجّه و خلسه حضرت علیّ بن جعفر به من نزدیک شد به اندازه‌ای که نفَس آن حضرت گویا به صورت من می‌خورد و فرمود: «قضیّۀ وحدت وجود از اصول مسلّمۀ ما اهل بیت است.»

###### [ره عقل جز پیچ در پیچ نیست]

 و فرمودند: چقدر خوب سعدی فرموده است در بوستان خود:

###### [ألا إنّ الوجودَ بلا مَحالٍ خَیالٌ فی خَیالٍ فی خَیالٍ]

 و فرمودند چقدر خوب فرموده است در کتاب الإنسان الکامل شیخ عبدالکریم جیلی:

###### [ملاّی رومی: مشتی از خاک تبریز را برای من به عنوان هدیه و سوغات بیاور!]

 و فرمودند: در قرن هفتم عرفای بسیاری در تبریز به ظهور رسید به طوری‌که هرکس می‌خواست از عرفان بهره‌ای ببرد به سوی تبریز حرکت می‌کرد، و بزرگان در سیاحت‌ها و سفرها شهر تبریز را از اهمّ مقاصد می‌شمردند.

 گویند: ملاّی رومی به هر کسی از دوستان خود که به تبریز می‌رفت توصیه می‌نمود که مشتی از خاک تبریز را برای من به عنوان هدیه و سوغات بیاور! از این خاک‌های سوغاتی تقریباً تا هنگام فوت مولانا دو مَن جمع شد و ملاّ وصیّت کرد که: هنگام دفن او آن خاک‌ها را در توی قبر پهن کنند و بدن او را به روی آن خاک‌ها بخوابانند.[[226]](#footnote-226)

###### [مطالبی از علاّمه طباطبائی درباره افلاطون]

 حضرت علاّمه طباطبائی ـ مَدّ الله ظلاله السّامیه ـ فرمودند:

 اینکه معروف است که افلاطون شریعت حضرت عیسی علی نبیّنا و آله و علیه السّلام را نپذیرفت و گفت که این شریعت برای ضعفاء العقول است و من که به حقیقت پیوسته‌ام نمی‌توانم در تحت این شریعت درآیم، خالی از صحّت است؛ چون افلاطون پانصد سال از حضرت عیسی مقدّم بوده است، به علّت آنکه افلاطون استاد ارسطو بوده و ارسطو استاد و وزیر اسکندر مقدونی بوده است و زمان اسکندر مقدونی در تاریخ مضبوط است.

 افلاطون دارای حکمت اشراق و سرسلسلۀ رواقیّین است که با ریاضیات و مجاهدات باطنی، از راه تصفیۀ باطن، کشف حقائق و معارف الهیّه بر او می‌شده است و ارسطو که همان ارسطاطالیس است (و بعضی اشتباهاً آن را غیر از ارسطاطالیس دانسته‌اند، چون در تاریخ و حکمت غیر از ارسطو کسی را به یاد نداریم) دارای مکتبِ حکمت مشّاء بوده است که ابداً به باطن تکیه ننموده، بلکه فقط از نقطه ‌نظر برهان مسائل حکمیّه خود را بنا نهاده است و اسکندر پس از فتح مشرق، بندر اسکندریّه را در مصر بنا نهاد و در آنجا مدرسه‌ای تشکیل داد و شاگردان افلاطون در آنجا به تدریس پرداختند، و مکتبشان چون توأم با بعضی از اُسس افلاطون و ضمایم تازه و دیگری بوده است به مکتب نوافلاطونی نامیده شد، و این مکتب باقی بود تا زمان اسلام در وقتی که در زمان حکومت عمر آنجا را فتح کردند آن مکتب برافتاد.

 یکی از بزرگان این مکتب در زمان اسلام، ثامیطورس است که اسلام آورده و به نام یحیی نحوی نامیده شد. کتاب اُثولوجیا که کتاب مختصر و مفیدی است، بر اساس حکمت اشراق است که بعضی از ارسطو دانند از أفلوطین است که یکی از شاگردان این مکتب است و استنادش به ارسطو اشتباه است.

###### [صُوَرٌ عاریة عن الموادّ خالیة عن القوّة و الاستعداد]

 از حضرت علاّمه طباطبائی ـ مدّ ظلّه السّامی ـ سؤال کردم که مصدر این حدیث که مرحوم سبزواری در منظومه آورده کجاست؟ قولُ أمیرِالمؤمنین علیٍّ علیه السّلام حین سُئِل عن العالم العِلویّ: صُوَرٌ عاریةٌ عن الموادّ خالیةٌ عن القوّة و الاستعداد تَجلَّی لها فأشرقت و طالَعَها فتلألأت ألقی فی هویَّتِها مثالَه و أظهر عنها أفعاله. ـ الحدیث.

 فرمودند: مصدر این حدیث شریف غرر و درر آمدی است و مرحوم مجلسی در بحار آورده است، ولکن گفته است که از عبارات این حدیث ظاهر می‌شود که لحن کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام نیست.

 حضرت طباطبائی فرمودند: کدام کسی غیر از أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌تواند چنین سخن گوید؟ آیا ابوحنیفه؟ آیا حسن بصری؟ و ما تا قرن چهارم ابداً در تاریخ کسی را یاد نداریم که به این معانی آشنا شده و بتواند چنین عبارتی گوید، غیر از أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام. ـ انتهی.

 اقول: این حدیث در مجلّد تاسع بحار، صفحه 464 از طبع کمپانی وارد است[[227]](#footnote-227).[[228]](#footnote-228)

###### [راجع به کتاب طهارة الأعراق]

 از علاّمۀ طباطبائی راجع به کتاب طهارة الأعراق سؤال نمودم، فرمودند:

 در شیعه بهترین کتاب اخلاق در مختصرات است و در متوسّطات بهترین

آنها جامع السعادات و در مطوّلات کتاب إحیاء الإحیاء[[229]](#footnote-229) است.

 و فرمودند: ابن مسکویه از معاصرین بوعلی سینا بوده است و کتاب فلسفه هم نیز دارد که صد در صد عین فلسفه یونانی است و ابداً با فلسفه هندی ربطی ندارد، و کتاب اخلاق او نیز طبق مذاق هندیان نیست.[[230]](#footnote-230)

###### [راجع به وجوب امتثال أمر خدا به جهت أمر]

 حضرت علاّمۀ طباطبائی در جلد 8 المیزان در صفحه 24، راجع به وجوب امتثال أمر خدا به جهت أمر، لا بجهاتِ دیگر فرموده‌اند:

 «فقوله الحقّ و الواجبُ فی امتثال أمره أن یُمتثَلَ لأنّه أمرُه لا لأنّه مشتمل علی مصلحةٍ أو جهة من جهات الخَیر و النّفع حتّی یُعزَلَ عن ربوبیّتِه و مولویَّتِه و یعودَ زمامُ الأمرِ و التأثیر إلی المصالحِ و الجهات، و هی الّتی تنتهی إلی خلقِه و جعلِه کسائر الأشیاء من غیر فرق.»[[231]](#footnote-231)

###### کلام علاّمه طباطبائی در پاسخ علّت جواز متعه در شرع اسلام

 علاّمه طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ در کتاب پاسخ چهل پرسش در صفحه 97 در پاسخ علّت جواز متعه در شرع اسلام، یک علّت را افزونی عدد زنان نسبت به مردان می‌شمرند و می‌فرمایند: پیوسته طبیعت و حوادث خارجی از جنس زنِ صلاحیّت‌دار برای ازدواج بیشتر از مرد تهیّه می‌کند و سپس آماری بیان می‌فرمایند:

 اگر سال معیّن را مبدأ قرار داده، موالید متساوی زن و مرد را مقایسه کنیم، در سال شانزدهم عدد زنانی که صلاحیّت ازدواج دارند هفت برابرِ مردِ صلاحیّت‌دار

خواهد بود، و در سال بیستم عدد زن با عدد مرد به نسبت (11 ـ 5) خواهد بود، و در سال بیست و پنجم که تقریباً سال معمولی ازدواج است به نسبت (16ـ10) خواهد بود، و اگر در این صورت عدد مردان کثیرالزّوجات را فرض کنیم، 8 درصد مردان دارای یک زن و 20 درصد دارای چهار زن خواهند بود، و در سال سی‌ام، بیست درصد مردان دارای یک زن و 20 درصد دارای چهار زن خواهند بود، و در سال سی‌ام، بیست درصد مردان دارای سه زن خواهند بود.

###### [راجع به اصحاب کهف]

 علاّمه طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ راجع به اصحاب کهف فرمودند:

 خداوند آنها را مدّت سیصد و نه سال در خواب فرو برد و سپس بیدار نمود برای عبرت مردم و موعظه برای احیای موتی در روز قیامت ﴿وَكَذَٰلِكَ أَعۡثَرۡنَا عَلَيۡهِمۡ لِيَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ وَعۡدَ ٱللَهِ حَقّٞ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ لَا رَيۡبَ فِيهَآ﴾[[232]](#footnote-232) و بعد از زندگی و بیداری، خدا آنان را میراند و در زمین مدفون شدند و قبر آنها در ترکیّه است.

 فرمودند: آقای هادوی که فعلاً دادستان انقلاب است، سابقاً در قم ساکن بودند، جزوه کوچکی که طبع بیروت بود برای من آوردند و در این جزوه قبور ششگانه اصحاب کهف را که پهلوی هم کشف شده بیان می‌کند، و در آنجا نوشته است که پهلوی آن قبور کاسۀ سر سگی پیدا شده است و معلوم شده است که سگ اصحاب کهف بوده و از آن سگ فقط همین کاسه سر باقیمانده است.[[233]](#footnote-233)

###### [مقاله‌ای در شرح و ترجمه احوال حضرت آیة ‌الله مرحوم انصاری همدانی به قلم علاّمه طهرانی]

بسم ‌الله الرّحمن الرّحیم



# احوال حضرت آیة ‌الله مرحوم حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی قدّس الله سرّه

تصویر مرحوم آیة الله انصاری هنگام قنوت در منزل مسکونی

 سطور ذیل شرح و ترجمه احوال حضرت آیة الله مرحوم حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی (ره) است که به قلم این حقیر سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی به رشته تحریر در آمده، (در وقتی که از همدان از این‌جانب طلب نموده بودند) این حقیر صورت آن مرقومه را در اینجا برای حفظ یادداشت نمودم:

 فرید عصر و حسنۀ دهر، ترجمان قرآن و سلمان زمان، آیة الله العظمی، عالم عابد زاهد ناسک، عالم بالله و بأمر الله، مرحوم فردوس وساده، حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی ـ رضوان الله علیه ـ فرزند مرحوم حجّة الاسلام حاج مولی فتحعلی همدانی که نیز از بزرگان علمای عصر خود بوده‌اند، در سنۀ 1320 هجریّه قمریّه چشم به جهان بگشود و در همان دوران طفولیّت تحت سرپرستی والد ماجد، مقدّمات علوم ادبیّات فارسی و عربی و منطق را فراگرفت، و در دوران شباب فقه و اصول فقه را نزد علمائی کم‌نظیر مانند: مرحوم حجّة الإسلام خلخالی و حجّة الاسلام حاج سیّد علی عرب که از برجستگان علماء و اعاظم فقهاء‌ بوده‌اند در شهر خود فرا گرفت و رشته‌های طبّ خمسۀ یونانی و ابوبکر زکریّای رازی و دیگران را نزد

دانشمند عالی‌قدر، طبیب حاذق و حکیم متبحّر، مرحوم حاج میرزا حسین کوثر همدانی آموخت و در این زمینه نیز به مرتبۀ عالی رسید.

 مرحوم حاج شیخ محمّد جواد پس از اتمام تحصیلات فوق به جهت تکمیل فقه و اصول و نیل به درجۀ اجتهاد، در حدود سی سالگی رهسپار دیار مقدّس قم گردید و در حوزۀ مقدّسۀ علمیّه مدّت‌ها در محضر درس مرحوم استاد بی‌بدیل، مرجع وقت، حضرت آیة الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری ـ أعلی الله مقامه الشّریف ـ حاضر می‌شد و بهره‌ها می‌برد تا در این رشتۀ تخصّصی نیز به مقام عالی نائل آمده و به اجازات اجتهادِ متعدّدی از مراجع ذی‌قیمت وقت فائز و در مسائل فقهیّه صاحب فتوا گردید، به طوری‌که بعضی از دوستان و آشنایان از ساکنین همدان و غیره از آن مرحوم تقلید نموده‌اند.

 در همین ایّام بود که نسیم نفحات قدسیّه الهی بر دلش وزید و بارقۀ جذبات عالم علوی بر قلبش رسید و به مصداق کلام مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیه السّلام: حَتّی دَقَّ جَلیلُه و لَطُف غَلیظُه وَ بَرقَ لَهُ لامِعٌ کَثِیرُ البَرق[[234]](#footnote-234) یکباره شراشر وجودش دگرگون شد و جذبۀ عالم قدس تار و پود وجود او را بر باد داده، با نور الهی به دنبال گمشدۀ خود برای رسیدن به حرم امن و امان، اضطراب و تشویشی بس هائل در او پدید آمد! خواب و خوراک او را ربود، روزها در بیابان‌ها و کوه‌های اطراف قم می‌رفت و تا شبانگاه به تماشای مظاهر جمال و حیات می‌پرداخت، و با تنهائی و خلوت اُنسی عجیب گرفت.

 و چون سالیانی چند از رحلت عالم نحریر و عارف بی‌بدیل استاد کامل اخلاق و معارف الهی، انسان العین و عین الانسان مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ـ أعلی الله مقامه الشّریف ـ می‌گذشت، هرچه نزد شاگردان معروف او تردّد نموده و برای فتح و گشایش رفت و آمد کرد اثری نیافت، تا رفته رفته آتش عشق

در نهاد او رو به فزونی گذارد و هموم و غموم فراق جان او را مشتعل ساخت، نالۀ جانسوز او هر بیننده‌ای را متأثّر می‌کرد و گریۀ جانگداز او هر نظر کننده‌ای را می‌گداخت که ناگهان پردۀ غیب بالا رفت و حجاب‌های ظلمانی و نورانی بر کنار شد، نسیم جانبخش رحمت از حرم الهی بوزید و آب حیات جاودانی به بقای حقّ بر دل سوختۀ او بعد از فنای او از مراحل نفس سرازیر شد و از جزئیّت به کلیّت پیوست.

 در این هنگام به‌ موطن اصلی خود همدان مراجعت نموده برای دستگیری عاشقان و دلباختگان حرم انس الهی سکنی گزید با نهایت آرامش و سکون برای رسانیدن حقّ و تبلیغ شریعت غرّاء‌ و ابلاغ احکام و مسائل شرعیّه و معارف الهیّه و تربیت نفوس ناقصه اهتمامی عجیب نمود.

 در هر مسجدی که خالی و مخروبه بود اقامۀ جماعت می‌نمود، بسیاری از اوقات در مسجد پیغمبر، و اخیراً در زاویه‌ای از مسجد جامع شهر اقامۀ جماعت داشت. مأمومین او غالباً مردمان پاکدل و پاکیزه ضمیر و عاری از هوی و هوس بودند، در جلسات شبانه و روزانۀ سیّار در منزل شیفتگانِ حقائق تردّد می‌نمود، و شاگردانی بس ارجمند و عالیقدر تربیت نمود که هر یک از آنان در همدان موجب عبرت همگان و حجّت الهی بر مردمان در اخلاق و کردار بودند. در روزهای جمعه با معیّت شاگردان به صحرا می‌رفت و با یک دنیا از خلوص و صفا و حقیقت به تماشای آیات الهی در مظاهر امکان و افق وسیع حیات می‌پرداخت.

 مرحوم انصاری ـ رضوان الله علیه ـ برای برآوردن نیازمندی‌های مسلمانان اهتمامی وافر داشت و در امر به معروف و نهی از منکر ساعی بود و در کمک و مساعدت به فقرا و مسکینان و ارباب حوائج بی‌اختیار بود، و در بذل و انفاق بی‌نظیر بود، به بسیاری از خانواده‌های مستمند که در گوشه و کنار شهر بودند و ابداً کسی از حال آنان اطّلاع نداشت مساعدت‌ها می‌نمود و با دست خود برای آنان غذا و

لباس و فراش می‌برد، و در اخفای این امور به حدّی دقیق بود که حتّی از شاگردان خاصّ خود مخفی می‌داشت.

## حکایات

###### [جریان خطور آقا حاج محمّد رضا تبریزی و به گردن پیچیدن درویش عمامه او را]

 مرحوم انصاری ـ رحمة الله علیه ـ نه تنها یک مرجع دینی و عالم روحانی بود بلکه مانند یک فرد از افراد خانواده در برآوردن نیازمندی‌های آنان می‌کوشید. در زمستان‌های سردِ همدان برای معالجۀ مَرْضیٰ و عیادت بیماران آنان به منزلشان می‌رفت و چه بسا خود تهیّه دوا می‌نمود و تا فرد گرفتاری را از گرفتاری آزاد نمی‌نمود آرام نمی‌گرفت، آرامش دل او در آرامش خلق خدا بود و نگرانی او در اضطراب آنان.

 بنابراین اگر گفته شود که مرحوم انصاری ـ قدّس سرّه ـ یکی از اولیای برجسته قرن اخیر بود که قولاً و عملاً و اعتقاداً و سرّاً در ممشای ائمّه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین قدم می‌زد و نمونه‌ای بود که سیره و اخلاق و معارف آن بزرگواران را به عصر خود معرّفی می‌نمود، سخن به گزاف نرفته است.

 لیلۀ جمعه، 12 ج/ 2 / 1377

 حضرت آقا[[235]](#footnote-235) فرمودند: آقا سیّد معصوم علی شاه شاگرد آقا سیّد علی رضا دکنی بود. پس از مدّتی آقا سیّد معصوم علی شاه به ایران آمد از هند، در حالی‌که یک ساتر عورت بیشتر نداشته؛ و حاج محمّد جعفر بروجردی و حاج محمّد رضا تبریزی از شاگردان آقا سیّد علی رضا و در عین حال از مجذوبین آقا سیّد معصوم علی شاه بوده‌اند. حاج محمّد رضا و حاج محمّد جعفر دو مرد بسیار بزرگ ولی در عین حال مرام درویشی داشتند. حاج محمّد رضا دارای مقام علمی بوده و کتاب درّ التنظیم و مفاتیح الأبواب و بسیاری از کتا‌ب‌های دیگر نوشته است و در بروجرد سکونت گزید. بروجردی‌ها به تهمت تصوّف تمام اموال او را غارت نموده و خود او را تنها از بروجرد بیرون کرده، حاج محمّد رضا به شهر تبریز رفت و در آنجا مورد علاقه مردم واقع شد، در پای منبرش جماعات بسیاری حاضر می‌شدند.

 مرحوم انصاری ـ رحمه الله ـ مدّت بیست و پنج سال در همدان به‌ همین منوال زندگی نمود تا بالأخره به واسطه عارضۀ قلبی در روز جمعه، دوّم شهر ذوالقعدة الحرام 1379 هجریّه قمریّه، دعوت الهی را لبّیک گفت و مرغ روحش به آستان قدس پرواز نمود.

 در تشییع جنازۀ او تعطیل عمومی شد و اکابر علمای متّقی و پرهیزگار همدان شرکت کردند و سه روز در مسجد جامع مجلس ترحیم برپا بود. جنازۀ او را به قم حمل و در یکی از مقبره‌های شمالی در جوار قبر حضرت علی بن جعفر سلام الله علیهما به‌ خاک سپردند.[[236]](#footnote-236)

 یک روز در بالای منبر که تمام مردم مستمع و منظره عجیبی داشت با خود گفت: این استقبال مردم عوض آن اذیّت‌های مردم بروجرد؛ ناگهان درویشی پر و پا بسته از در وارد شد و یک‌سره به‌ سوی منبر رفت و آهسته در گوش حاج محمّد رضا چیزی گفت، و ظاهراً این بود که: بکنم آن کاری را که باید بکنم یا نه؟ حاج محمّد رضا فرمود: بکن!

 درویش عمامۀ حاج محمّد رضا را به گردنش پیچیده او را از منبر پائین کشید و از مسجد بیرون برد، تلافیاً لهذا الخطور النفسانی. این درویش را آقا سیّد علی رضا دکنی از دکن فوراً فرستاده بود و فرموده بود فوراً برو به تبریز یکی از دوستان خدا نزدیک است هلاک شود، او را نجات بده! و بدین ‌طریق حاج محمّد رضا نجات پیدا کرد.

###### [کشتن آقا محمّد علی بهبهانی اولیاء خدا را در کرمانشاه]

 حضرت آقا فرمودند: آقا سیّد معصوم علی شاه را آقا محمّد علی بهبهانی در کرمانشاه کشت. آقا محمّد علی سه نفر از اولیاء خدا را کشت، سیّمی از آنها بُدَلا بود، که فرمان قتل او را صادر کرد.

 بدلا به او گفت: اگر مرا بکشی تو قبل از من به خاک خواهی رفت.

 آقا محمّد علی گفت: نور علی شاه و آقا سیّد معصوم علی شاه که از تو مهم‌تر بودند چنین معجزه‌ای نکردند تو حالا می‌خواهی بکنی؟!

 بدلا گفت: همین‌طور است، چون آنها کامل بودند مرگ و حیات در نزد آنها تفاوت نداشت، ولی من هنوز کامل نشده‌ام و نارس هستم اگر مرا بکشی به من ظلم کرده‌ای!

 آقا محمّد علی به حرف او اعتنا نکرد و بُدلا را کشت؛ هنوز جنازه بدلا زمین بوده که آقا محمّد علی از زیر دالانی عبور می‌کرد ناگهان سقف خراب شد و در زیر سقف جان سپرد. فوراً مردم جمع شده جنازه را چون مرد محترمی بود در آورده، تشییع و دفن کردند در حالی‌که هنوز جنازه بدلا دفن نشده بود.

 ایشان فرمودند: گرچه نور علی شاه و آقا سیّد معصوم علی شاه و بدلا مسلک درویشی داشتند و این مسلک خوب نیست الاّ اینکه فرمان قتل اولیاء خدا را جاری کردن کار آسانی نیست.

###### [بی‌عصمتی و بی‌عفتی علّت زلزله‌های صحنه و کنگاور و فارسینج]

 حضرت آقا[[237]](#footnote-237) فرمودند: این زلزله‌هائی که در این ایّام در «صحنه» و «کنگاور» و «فارسینج» و سایر دهات شده و صدها دِه را خراب و ویران کرده، از روی غضب خداست؛ چون این مردمان بسیار با خدا ستیزگی نمودند و در بعضی از دهات اصلاً بی‌عصمتی و بی‌عفتی رائج بوده؛ نه نماز و نه روزه و به عبارت دیگر هیچ مؤدّب به آداب شرع نبوده و از مسلمانی جز نام چیز دیگری نداشتند.

 یکی از دهاتی که ویران شده و از او یک نفر باقی نمانده فارسینج است. می‌گویند در هنگام زلزله فقط یک نفر از این ده فرار کرد و به ده دیگر روی آورد، عجب اینجاست همین که به ده دیگر رسید فوراً زلزله شد و در زیر سقف آسیائی که جای داشت سقف روی سرش خراب و یکباره جان داد.

 می‌گویند یک نفر فارسینجی هنگام زلزله در سنقُر بود و در سنقر بمُرد و یک نفر سنقری در فارسینج بود و جان به سلامت برد.

 از عجائب آنکه در ده اکبرآباد یک نفر نماز شب خوان بوده است، این شخص که برای نماز شب برخاسته بود دیده بود که سگ‌ها و الاغ‌ها صداهای عجیب و غریب و صداهای وحشتناکی می‌کنند، دانسته بود که مقدّمۀ عذاب خداست؛ فوراً از خانه بیرون دویده و در کوچه‌های ده فریاد زده بود و مردم را همگی از خانه‌ها بیرون آورده و آنها را به بیرون ده برد، در این هنگام ناگهان زلزلۀ شدیدی آمده و تمام ده را یکباره ویران و از این ده یک نفر تلف نشده است به برکت این پیرمرد نماز شب خوان.

###### [داستان یک ایرانی متقلّب در سوئد]

 حضرت آقا فرمودند: وضعیّت ایران بسیار خراب است، زیرا مردمان ایران بسیار متقلّب و دروغگو و خائن هستند؛ مردم پاکستان را که دیده‌ام بسیار نجیب و ساده و راستگو هستند.

 می‌گویند: سوئد از همه جا مردمانش راستگوتر و صادق‌ترند و اصلاً خیانت در آنجا وجود خارجی ندارد. یک نفر ایرانی در آنجا دکان داشت؛ (و معمولاً مردم که می‌خواهند مسافرت کنند و سوار قطار می‌شوند کسی نیست که از آنها طلب بلیط کند، زیرا آنها در صندوقی پول می‌اندازند و بلیطی در ازاء پول بیرون می‌آید و خودشان غالباً بلیط را پاره می‌کنند) این ایرانی با خود گفت که من که سوار قطار می‌شوم بلیط نمی‌گیرم. سوار شد، اتفاقاً بر حسب تصادف مأمور بازجو از او طلب بلیط نمود، او گفت: من بلیط نگرفته‌ام. گفت: اسمت چیست؟ شغلت چیست؟ مسکنت کجاست؟ همه را یادداشت کرده و با او چیزی نگفته رفت.

 ایرانی چون به دکّان خود برگشت و دکّان را باز نمود، دید مردم از او چیزی نمی‌خرند؛ تا ظهر معطّل شد کسی از او چیزی نخرید. فردا و پس فردا به همین منوال هیچ کس از او چیزی نخرید. بالأخره به عجز آمده، آمد نزد پاسبان پُست، و علّت را از او سؤال کرد. پاسبان پست خنده‌ای نموده، گفت: آقا مگر شما روزنامه نمی‌خوانید؟

 گفت: نه.

 گفت: دولت در روزنامه شما را خائن معرفی نموده و جرم شما آن است که هیچ کس دیگر از شما چیزی نخواهد خرید.

 گفت: هیچ چاره ندارم؟

 گفت: نه.

 گفت: پس دکّان خود را حرّاج کنم و از اینجا بروم.

 پاسبان گفت: کسی در حرّاجی دکّان شما حاضر نمی‌شود مگر آنکه شما بروید نزد حاکم و بگوئید: من شخص غریبی هستم و در اینجا به آداب و رسوم آشنا نیستم، شما فقط اجازه فرمائید که هنگام حرّاجی مردم از من حرّاجی‌ها را بخرند. مرد رفت نزد حاکم و مطلب را گفت؛ حاکم گفت: چون شما غریب هستید استثناءً این مساعدت را با شما می‌کنیم که به نحو حرّاج مال خود را فروخته و از اینجا بروید.

###### [داستان عذاب قوم حضرت یونس علیه السّلام]

 لیلۀ جمعه 12/ ج 2 / 1377

 حضرت آقا فرمودند‌:‌

 حضرت یونس آستانش دو نفر بیشتر نبودند، (یعنی پیروان او) یکی حضرت روبیل که مردی عالم و عالی‌قدر بود و دیگری تنوخا؛ بقیّه همگی متمرّد بودند. حضرت یونس علیه السّلام هرچه آنها را بیم می‌داد قبول نمی‌کردند و از عذاب خدا نمی‌هراسیدند تا آنکه فرمود عذاب خدای تعالی خواهد آمد، و علامات او را بیان نمود که در روز اوّل ابر سیاهی آسمان را فرا خواهد گرفت و رنگش تبدیل یافته تا آنکه در روز سوّم عذاب نازل خواهد شد؛ این را گفت و از شهر خارج شد.

 فردا صبح هنگامی که خورشید در آمد، وضعش متغیّر بود و آثار عذاب ظاهر بود. مردم نزد پادشاه رفتند و او را از قصّه خبر دادند. سلطان گفت: بروید گردش کنید اگر یونس را در شهر یافتید بدانید که عذاب نازل نخواهد شد و اگر از شهر بیرون رفته عذاب خواهد آمد؛ پس از گردش دیدند یونس در شهر نیست و خود را آماده عذاب نمودند.

 حضرت روبیل به تنوخا گفت: برویم مردم را اعلام کنیم و آنها را از عذاب خدای بترسانیم شاید توبه کنند و عذاب رفع گردد. تنوخا گفت: با مردم چیزی نگوی، بگذار عذاب بیاید و همه را فرا گیرد. تنوخا مردی عابد و به فکر خود بود و از صدمات مردم آزرده خاطر بود.

 حضرت روبیل در جواب گفت: هر چند این مردم معصیت‌کارند ولی بالأخره خلق خدا هستند و خدای خلق خود را دوست دارد. حضرت روبیل مردم را ندا کرد و همه را جمع نمود و فرمودند: ای مردم این است عذاب خدای تعالی و آثارش ظاهر، پیغمبر خدای را آزار کردید و او از شهر خارج شده و اینک عذاب خدای همه شما را خواهد گرفت!

 گفتند: چه کنیم؟ گفت: توبه و انابه به سوی خدای تعالی.

 عذاب در روز اوّل و دوّم و سوّم به همان ترتیبی که یونس خبر داده بود ظاهر شد؛ حضرت روبیل فرمود تا بچّه‌ها را از مادرها جدا نمودند و بچّه حیوانات، [و بچّه] گوسفندها و بچّه گاوها و بچّه شترها را از هم جدا کردند. مادرها در یک طرف و بچّه‌ها در طرف دیگر، صدای ضجّه و گریه و فریاد از بچّه‌ها برای طلب مادرها برخاست و صدای گریه و فریاد مردم برای جان خود و بچّه‌ها برخاست؛ عذاب تا بالای سر آنها آمد و همگی توبه و انابه نمودند. خدای تعالی به برکت دعای آنها و راهنمایی روبیل عذاب را برطرف کرد.

 یونس پس از سه روز وارد شهر شد و منتظر بود که مردم را هلاک شده ملاحظه کند، دید مردم همگی سالم و به کسب و کار خود اشتغال دارند؛ متغیّر و عصبانی شد، روی کرد به خدا و عرض کرد: خدایا این‌طور وعده می‌دهی و عذاب نمی‌کنی؟! الحال همۀ مردم مرا دروغگو و خائن قلمداد می‌کنند!

 بدون آنکه با مردم تماس گیرد از شهر خارج شد و راه بیابان به پیش گرفت. به ساحلی رسید، چیزی نگذشت کشتی آمده سوار شد. در بین راه نهنگی بسیار

عظیم سر از آب بیرون آورده طعمه می‌خواست، یونس فرمود: من طعمه این حیوانم، مرا در حلق او افکنید! گفتند: تو مردی بزرگوار هستی و شایستۀ ما نیست که تو را در دهان او اندازیم. فرمود: من طعمه این حیوانم؛ بالأخره امر را به قرعه موکول کردند. قرعه به نام یونس اصابت نمود، دوباره و سه‌باره قرعه زدند به نام یونس اصابت کرد، یونس را در دهان نهنگ انداختند.

 ظاهراً شش روز در شکم نهنگ بود و خدا نهنگ را امر فرمود که یونس را هضم مکن. پس از این، امر شد که او را بیرون بینداز! نهنگ یونس را بیرون انداخت، کنار ساحل در زیر درخت انجیری قرار گرفت. آن‌قدر ضعیف و لاغر شده بود که یارای حرکت نداشت و قادر بر حرکت نبود، طاقت سرما و گرما به کلّی از بین رفته بود؛ خداوند آهوئی را مأمور نمود تا در اوقات معیّن آمد و یونس را از شیر خود غذا می‌داد تا آنکه به حال آمد و به گناه خود معترف سپس به سوی قوم برای هدایت آنها حرکت کرد.

###### [حکایت اسب سوار و همیان گم‌شدۀ او]

 روز شنبه، 13 / ج 2 / 1377

 حضرت آقا ـ روحی فداه ـ فرمودند:

 پیغمبری در بالای کوهی زندگانی می‌نموده، به حال خود مشغول بوده و در دامنۀ کوه چشمۀ‌ آبی جاری بود؛ مردم گاه‌گاهی از آنجا تردّد می‌نموده، استراحت می‌نمودند.

 پیغمبر روزی دید مردی آمد اسب سوار، از اسب پیاده شد و بر لب چشمه آمده سر و صورت خود را شست و قدری استراحت نموده همیان خود را که در آن پول‌های خود را گذارده بود از کمر باز نموده و در گوشه‌ای گذاشت. پس از استراحت، سوار بر اسب شده و رفت و اتفاقاً همیان خود را فراموش نموده؛ پس از ساعتی جوانی آمده بر لب چشمه، دست و صورت خود را شست و استراحت

نموده، هنگام برخاستن چشمش به همیان افتاد همیان را با خود برداشته و رفت.

 پس از ساعتی پیرمردی از آنجا عبور نموده، بر لب چشمه نشسته استراحت نموده؛ ناگاه مرد اسب سوار وارد شد، جستجو از همیان خود کرده همیان را نیافت. به پیرمرد ظنین شد؛ پیرمرد هرچه گفت که من همیان تو را برنداشته‌ام، اسب سوار قبول نکرد و زد پیرمرد را کشت!

 پیغمبر از ملاحظه این جریانات بسیار متعجّب شد؛ گفت: بار إلها! آخر این چه طریق است و این چه حکمتی است که پول اسب سوار را دیگری برده و بی‌گناه این پیرمرد کشته گردد؟!

 خطاب رسید: ای پیغمبر! هیچ کار ما بی‌حکمت نیست؛ امّا جریان از این قرار است که این اسب سوار پولی معادل وجه همیان از پدر آن جوان دزدیده بود، ما آن پول را به آن جوان که وارث پدرش است رسانیدیم؛ و امّا چون آن پیرمرد پدر آن اسب سوار را کشته بود، ما به وسیله اسب سوار که ولیّ دم است از او قصاص کردیم.

###### [حکایت کاروان‌سرا‌داری که گندم‌های کُردی را برداشت و در این دنیا طلاهایش برداشته شد]

 روز شنبه، 13 / ج 2 / 1377

 حضرت آقا ـ روحی فداه ـ فرمود: یکی از کاروان‌سرادارهای همدان گفت: در اوقاتی که گندم یک خروار پنجاه، شصت تومان بود، روزی یک نفر اسب سوار کُرد وارد کاروان‌سرا شد و گفت: چند خروار گندم دارم می‌خواهم انبار کنم؛ من گفتم: بیا بفروش پولش را بگیر و برو! گفت: مال، مال من است، اختیار دارم می‌خواهم انبار کنم؛ گفتم: در فلان دهنه انبار کن! مرد کُرد رفت گندم‌های خود را آورده در انبار ریخت و درب انبار را قفل کرده کلیدش را برداشت و رفت.

 من پس از یکی دو روز بدون آنکه به قفل دست بزنم یک لنگه از درها را از

پاشنه درآورده وارد انبار شدم، و تمام گندم‌ها را برداشته و یکی دو سه من باقی گذاردم؛ پس از مدّتی صاحب گندم آمد و گفت: می‌خواهم گندم‌ها را بردارم، گفتم: برو بردار. مرد آمد و درب انبار را باز کرد دید گندم‌ها نیست؛ از من سؤال کرد، گفتم: من چه می‌دانم، خودت انبار کردی و انبار را قفل نموده رفتی، شاید موش‌ها برده‌اند! مرد کُرد هیچ نگفت؛ اسب خود را سوار شده دو دور گرد کاروان‌سرا گشت و بعد رو کرد به خدا گفت: ای خدا چند خروار گندم را موش‌ها برده‌اند؟! و هیچ نگفت و از کاروان‌سرا خارج شد.

 پس از مدّتی من به طهران آمدم و می‌خواستم از آنجا به نقطه‌ای مسافرت کنم، صندوقچه آهنی کوچکی داشتم که در آن پول زرد و جواهرات خود را قرار داده بودم، پرسیدم شخص امین در اینجا کیست که من این صندوقچه را در نزد او به امانت گذارم؟ همه گفتند: فلان صرّاف.

 من صندوقچه را نزد صرّاف بردم و درب او را قفل نمودم؛ صرّاف صندوقچه را وزن نموده تحویل گرفت. پس از مراجعت از سفر نزد صرّاف رفتم و صندوقچه را طلب کردم، مرد صرّاف صندوقچه را آورده وزن نموده به همان مقدار قبلی بود بدون آنکه قفل آن دست خورده باشد؛ صندوقچه را در منزل آورده باز کردم دیدم پر از خرده آهن است! دیدم دیگر پیش صرّاف رفتن و مرافعه هم فایده ندارد. دانستم که این، تلافی همان گندم‌ها است که از مال آن بی‌چاره مرد کُرد برده بودم.

###### حکایت زنده نمودن کبوتر مرده توسط یکی از اولیاء خدا

 شب یکشنبه، 14 / ج 2 / 1377

 حضرت آقا فرمودند: یکی از اعیان شهر همدان درویش مسلک بود و با طایفه گون‌‌آبادیها که بسیار منحرف و دارای شنایع و قبایح افعال و اخلاقند روابط داشت ـ و با سایر فرق صوفیه نیز سر و کار داشته ـ تا بالأخره از همه آنها منزجر شد و دعاوی همه آنها را باطل دید و از تمام آنها برگشت، و با خود خیال می‌کرد که اصلاً این حرف‌ها

(یعنی لقای خدا و توابع آن و آثار آن از خرق عادات و کرامت‌ها) صورت واقعی نداشته و تمام موهومات است؛ غافل از آنکه عدم وجود آن در این فرق ضالّه که دین را دکّان دنیای خود قرار داده‌اند دلیل بر عدم آن به نحو سالبۀ کلیّه نیست.

 باری، تا وقتی، مشرّف به عتبات عالیات شد؛ و پس از زیارت وقتی مشرّف به مسجد کوفه و پس از اداء فرائض و اتیان مستحبّات از مسجد خارج و منتظر ریل (یعنی قطار راه آهن) بود و در کنار خط ایستاده و چشمش را به خط دوخته تا ریل برسد و سوار شود، ناگاه دید شخصی دست روی شانه او زد و گفت: برادر منتظر مباش، بیا با هم آهسته به سوی نجف برویم!

 دیدم که عمامه سفیدی به طور مولوی در سر دارد؛ گفتم: صبر کن با قطار برویم! گفت: راه زیاد دور نیست، آهسته آهسته با هم صحبت می‌کنیم و می‌رویم.

 راضی شدم و به حرکت افتادیم. در راه شروع کرد با من از حالات اولیاء خدا و مقرّبین بیان نمودن و یک‌یک از حالات آنها را شمرد و مذاکرات مفصّلی کرد؛ گفتم: آقای من! من از این حرف‌ها خیلی شنیده‌ام دیگر باور نخواهم کرد، این حرف‌ها تمام موهومات و متخیّلات است.

 گفت: عزیزم! از اینکه شما با اشخاصی حشر داشتی که عاری از این مقامات بوده‌اند، عقیده‌ات را بر آن منما که اصلاً از این افراد در گوشه و کنار به نحو ندرت نیستند؛ من گفتم: نه، به نحو ندرت هم نیست، اصلاً این معانی صورت خارجی پیدا نخواهد کرد.

 گفت: چه می‌خواهی ببینی تا آنکه عقیده‌ات استوار گردد؟ گفتم: ببینم که یکی از اینها مرده زنده کند؛ گفت: این که کار بچه مکتبی‌ها است! در این حال ما به خندق که بین کوفه و نجف است رسیده بودیم، نظری به خندق نموده گفت: آن کبوتر مرده را که در آنجا افتاده بیاور!

 رفتم و دیدم کبوتری است مرده، آوردم؛ گفت: خوب نگاه کن ببین مرده

است یا زنده؟! گفتم: آقا مرده است و پرهایش هم مقداری ریخته، نگاه کردن نمی‌خواهد. در این حال کبوتر را به روی دست خود گرفته دعائی خواند و بر کبوتر دمید، کبوتر جان گرفته پرواز کرد و رفت!

 و من بسیار متعجّب شدم، ولی گویا در این حال حسّ و حرکت و اراده از من گرفته شد و یارای صحبت کردن نداشتم. و به معیّت او بدون اراده و اختیار راه نجف را پیش گرفته و می‌آمدیم تا آنکه به دروازه نجف رسیدیم؛ با من خداحافظی نموده و گفت: اگر می‌خواهی باز هم مرا ملاقات کنی امروز عصر در وادی السّلام! و رفت و من از او جدا شدم.

 پس از ساعتی به فکر آمدم و گویا تازه به هوش آمدم که این مرد که بود و این چه عملی بوده انجام داد؟! بسیار شوق ملاقاتش را پیدا نمودم و منتظر شدم تا عصر در رسد و شرف زیارتش را در وادی السّلام پیدا کنم. هنگام عصر به وادی رفتم، دیدم جنازه‌اش را آورده‌اند که دفن کنند و چندین تن از سادات عظام و محترمین مشیّع بودند؛ بسیار تأسّف خوردم.

###### جواب بالبداهه سیّد بحرالعلوم به مستشکل

 حضرت آقا ـ روحی فداه ـ‌ فرمودند: شخصی به مذهب اسلام اشکال کرده گفت:

یدٌ بخمس مِئینٍ عَسْجُدٍ خُرّصت[[238]](#footnote-238) \*\*\* ما بالُها قُطعت فی رُبع دینارٍ

سیّد بحرالعلوم بالبداهة جوابش را داده گفت:

###### [شفای دو طاعون گرفته به خاطر ایثار هر یک خود را در راه دیگری]

 حضرت آقا ـ روحی فداه ـ فرمودند: برادری داشتم بزرگتر از خودم و او یک دائی داشت بسیار جهان دیده و جهان گشته، عجائب و غرائبی داشت، مِن جمله آنکه می‌گفت:

 سفری به هند رفتم و در آنجا در نزدیک تاجر بزرگ هندی که اصلاً ایرانی نمی‌دانست مشغول کار شدم، و چون من ایرانی می‌دانستم وظیفه مرا این مقرّر کرده بود که روی صندوق‌های جنس را که می‌خواست برای ایران بفرستد من با خط درشت، نشانی و خصوصیّات را می‌نوشتم. کم‌کم در اثر امانت و صداقت با من مهربانی زیاد می‌کرد و ملاطفت زیاد می‌نمود، تا آنکه مرا به منزل خود می‌برد و در اواخر با هم غذا می‌خوردیم و گاه می‌شد که با هم در یک اطاق می‌خوابیدیم.

 و به طور کلی روابط حسنه ما بسیار بالا گرفت تا آنکه ناگهان طاعون شدیدی در آن شهر آمد و دولت فوراً اعلان کرد هر مریض به مجرّد احساس طاعون باید به دولت اطلاع دهد و در صورت اطلاع دولت فوراً مریض را به مریض‌خانه برده و در اثر تزریق موادّی تلفش می‌کرد تا مرض طاعون به دیگران سرایت نکند؛ چون طاعون بسیار مسری است و در بیست و چهار ساعت هلاک می‌کند و شاید از هر صد نفر طاعونی یکی دو نفر جان به در برند.

 باری، هر مریضی را که دولت می‌فهمید فوراً به مریض‌خانه جلب می‌کرد و اگر مریض از آمدن استنکاف می‌کرد، متعهّد می‌شد که اگر بمیرد تمام اثاثیه آن منزل را دولت آتش بزند و تمام دارائی او را ببرد، تا آنکه ناگهان این تاجر طاعون گرفت و در بستر افتاد؛ دولت برای جلب او آمد، او قبول نکرد و متعهّد شد که اگر بمیرد دولت اثاث منزل او را آتش زده و دارائی او را ببرد.

 زن و بچه‌ها و عروس‌ها و دامادها و نوکرها که قریب چهل، پنجاه تن می‌شدند، از ترس، همه از خانۀ این مرد بیرون رفته این مرد را تنها گذاردند، و فقط

کسی که در آن منزل بود من بودم که پرستاری از او می‌کردم و در اطاق او می‌خوابیدم و حتّی آنکه رختخواب خود را پهلوی رختخواب او قرار می‌دادم، و هرچه می‌گفت رختخواب خود را دورتر بینداز، قبول نکردم و با خود گفتم زیاد مهم نیست اگر او بمیرد من هم بمیرم، تا آنکه آن مرد خوب شد. اهل و عیال او همه به منزل برگشتند؛ آن مرد گفت: درب را ببند و أحدی را راه نده! درب را بستم و یک نفر را راه ندادم.

 ما دو نفر تنها در منزل بودیم تا آنکه پس از سه روز من طاعون گرفتم و از طرف دولت برای جلب من به بیمارستان آمدند! تاجر صاحب‌خانه گفت: محال است بگذارم او را به بیمارستان ببرید و متعهّد شد که اگر بمیرم همه اثاث البیت را آتش زده و دارائیش ضبط دولت گردد. همسایگان از ترس جان خود از بیم سرایتِ طاعونِ من به آنها، گرد صاحب‌خانه جمع شده خواستند به هر وسیله‌ای هست او را راضی کنند که مرا به بیمارستان بفرستد، صاحب‌خانه حاضر نشد.

 باری، خودش مراقب حال من بود و اتفاقاً در اطاق من می‌خوابید و بسترش را پهلوی بستر من قرار می‌داد تا بحمد الله پس از دو سه روز شفا یافتم؛ و این از عجائب روزگار است که دو نفر طاعونی در یک منزل شفا پیدا کنند! و این تفضّل خدا بود؛ چون که آن دو خود را در راه دیگری ایثار کردند.

###### [سلام کردن گرگ به سرما و گرما و باد]

 لیله دوشنبه / 15 ج 2 / 1377

 حضرت آقا ـ روحی فداه ـ فرمودند:

 گرگی راه می‌رفت و در سر راه خود به سرما و گرما و باد برخورد کرد، دید که هر سه ایستاده‌اند، سلام کرد.

 سرما گفت: به من سلام کرده چون از من می‌ترسد او را هلاک کنم؛ گرما

گفت: به من سلام کرده چون از من خوف دارد؛ باد گفت: برویم از خودش سؤال کنیم.

 گرگ گفت: به باد سلام کردم.

 سرما گفت: آیا از من نمی‌ترسی؟ گفت: آنجا که باد نباشد از تو ترسی ندارم. گرما گفت: از من نمی‌هراسی؟ گفت: آنجا که باد نباشد از تو خوفی ندارم.

###### [حکایت شیعه شدن سلطان محمّد خدابنده]

 حضرت آقا ـ‌ روحی فداه ـ فرمودند:

 سلطان محمّد خدابنده زن خود را سه طلاقه نمود در یک مجلس؛ (مطابق مذاق عامه که می‌گویند حرمت می‌آورد و حلّیت او محتاج به محلّل است) بعداً پشیمان شد، خواست زن خود را بگیرد، به هر یک از علمای عامه مراجعه کرد، گفتند: مفرّی نیست از آنکه اوّل محلّل بگیری!

 گفت: آیا در هیچ فرقه از فرق مسلمانان کسی نیست که بگوید محتاج به محلّل نیست؟ گفتند: جماعت ضعیفی هستند به نام رافضه، آنها بدون محلّل جایز می‌دانند؛ ولی مذهب آنان مطرود مذاهب علماست. گفت: عالم آن جماعت را بیاورید!

 علاّمه حلّی ـ رضوان الله علیه ـ را آوردند؛ علاّمه قضیّه را می‌دانست. سلطان مجلسی ترتیب داده مملوّ از بزرگان و علماء، همه دور تا دور نشسته و سلطان در صدر مجلس قرار گرفته و در دو طرف سلطان مقداری برای شاه حریم گذاشته بودند؛ علاّمه داخل مجلس شده نِعال خود را زیر بغل خود گذارده یکسره رفت و در حریم سلطان پهلوی سلطان نشست.

 علماء همه به دیده تمسخر نگریستند و گفتند به سلطان: دیدی که گفتیم اینها قدر و اهمیت ندارند؛ این مرد در این مجلس با شکوه کفش‌های خود را زیر

بغل گذارده، آن‌وقت هم در صدر مجلس پهلوی سلطان نشسته!

 علاّمه گفت: کفش‌های خود را برداشتم زیرا که ترسیدم شما کفش‌های مرا بدزدید، همان‌طوری که پیغمبر وارد مسجد شدند و احمد حنبل کفش‌های حضرت را دزدید؛ همه فریاد برآوردند این دروغ است، زیرا احمد حنبل در زمان رسول خدا نبوده است! گفت: ببخشید اشتباه کرده‌ام مالک دزدید؛ گفتند: این هم افتراست؛ مالک در زمان رسول خدا نبوده است! گفت: ببخشید ابوحنیفه دزدید؛ گفتند: او هم نبوده است! گفت: ببخشید شافعی دزدید؛ گفتند: او هم نبوده است! گفت: اگر این ائمّه اربع شما در زمان رسول خدا نبوده‌اند پس چگونه رئیس مذهب و احکام رسول خدا شده‌اند؟! همه عاجز ماندند.

 سلطان خندید و گفت: آیا در مذهب شما عیال من، به من بدون محلّل حلال می‌گردد؟ علاّمه گفت: بلی. سلطان گفت: به چه دلیل؟ گفت: من همین‌قدر دلیل می‌آورم که تو قبول کنی؛ زیرا هر دلیل آورم، این علماء چون مردمان معاندی هستند قبول نخواهند کرد. گفت: دلیل خود را بیاور! گفت: من یک نماز به مذهب آنها می‌خوانم و یک نماز به مذهب خودم، به نظر تو هر کدام صحیح‌تر است بدان آن مذهب راست است.

 علاّمه گفت مقداری شیره آوردند و با آن وضو گرفت، و بعد یک پای خود را به نجاست آلوده نموده بلند نگاه داشت که در نماز داخل نشود، و محل سجده خود را فضله سگی قرار داده و پوستی از جلد سگ به دوش گرفته و بدون تکبیر گفت: «دو برگ سبز» (تفسیر ﴿مُدۡهَآمَّتَانِ﴾؛[[239]](#footnote-239) زیرا که سنّی‌ها به جای حمد و سوره دو آیه از دو سوره و لو ترجمه‌اش هم باشد، آن نماز را کافی می‌دانند.) و به رکوع رفت.

 علماء فریاد برآوردند این نماز ما نیست! علاّمه از روی کتب خود آنها به آنها ثابت کرد که این نماز در نزد شما مجزی است؛ سپس به آداب صحیحی ظرف آبی را در طرف راست خود قرار داده وضو گرفت، با ادعیه و آداب مستحبّه و رو به قبله ایستاده نماز صحیح خواند. سلطان گفت: البته این نماز است و شیعه شد.[[240]](#footnote-240)

###### [شرمندگی مرحوم جلوه بعد از دیدن مکان و منزلت محیی‌الدّین در خواب]

 شب شنبه / 11 / ع 2 / 1378

 حضرت آقا ـ روحی فداه ـ فرمودند: بسیاری از بزرگان سابق که از کلمات آنان استفاده می‌شود که سنّی مذهب بودند، آنها این معنی را تقیة‌ً ابراز می‌نمودند و الاّ آنها شیعه بودند. از کلمات ابن فارض در آخر قصائدش تعریف از ابابکر می‌کند و علّت او را پیرمردی قرار می‌دهد، و تعریف از عمر می‌کند و علّت آن را کشف قرار می‌دهد؛ لکن چون تعریف از أمیرالمؤمنین می‌کند علّت آن را وصیّ بودن آن حضرت قرار می‌دهد و درست به واسطۀ این تعریف تخریب خلفای سابقه را می‌کند. یکی از شاگردان مرحوم جلوه استاد یگانۀ حکمت، برای من نقل نمود که:

 مرحوم جلوه هر روز صبح که بر منبر می‌رفت مقداری به محیی الدّین عربی بد می‌گفت و به او دشنام داده لعن می‌کرد و این عادت همیشگی مرحوم جلوه بود؛ زیرا می‌گفت که محیی الدّین سنّی مذهب است. یک روز که مرحوم جلوه برای تدریس به منبر صعود نمود، در اوّل صحبتش فرمودند که مرحوم محیی الدّین شیعه بوده و سنّی مذهب نبوده و مقداری از منقبت و مدح او بیان نمود. ما همه شاگردان تعجّب نمودیم که چگونه استاد هر روز زبان دشنام به

محیی الدّین گشوده و امروز بر عکس مدح و منقبت او را می‌نماید؟! در این حال مرحوم جلوه فرمود:

 دیشب در خواب باغ‌های بسیاری مملوّ از گل و ریاحین و درختهای بسیار لطیف دیدم، گفتند اینجا بهشتی است و از منازل محیی الدّین است؛ بسیار تعجّب نمودم که چگونه جای محیی الدّین سنّی مذهب در این باغهاست؟! ناگاه روانه شدم تا به قصری بلند پایه که مرصّع به جواهرات بود رسیدم و بالا رفتم؛ در آنجا جماعتی از بزرگان و سادات حضور داشتند و این قصر متعلّق به محیی الدّین بود و من گویا از پشت حجابی تماشای این منظره را می‌نمودم.

 من در آن مجلس دم درب نشسته و سر خود را پائین انداخته بودم و از روی محیی الدّین شرمنده بودم که چنین بدگوئی‌هائی درباره او نموده بودم؛ محیی الدّین گفت: چرا دم درب نشسته و سر خود را پائین انداخته‌ای؟ گفتم: از شما شرمنده هستم! گفت: ای میرزای جلوه تماشا کن! چون نگریستم از دریچه اطاق، در میان باغ انواع و اقسام حیوانات سبع و درنده دیدم؛ گفت: ای سیّد جلوه! اگر در میان آنها بودی چه می‌کردی؟ عرض کردم: خود را حفظ می‌نمودم؛ فرمود: من در دنیا میان چنین حیواناتی گرفتار بودم و مطالب من که از آنها سنّی بودنِ من ظاهر است، برای حفظ خون خود، تقیة‌ً نگاشته‌ام.

###### [نصیحت شیطان پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم را، صبح آن شبی که به معراج رفته بودند!]

 یکشنبه / 12 / ع 2 / 1378

 حضرت آقا ـ روحی فداه‌ ـ فرمودند که:

 شبی که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم معراج فرمودند، صبح آن شب شیطان نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله دیشب دیدی منبری بلند

که در آسمان واژگون شده بود؟ فرمودند: بلی. عرض کرد: این منبر متعلّق به من بود، من در بالای آن منبر نشسته و ملائکه را موعظه می‌نمودم و هر وقت تسبیح از دست من می‌افتاد فوراً ده هزار ملک هجوم آورده و او را به من می‌دادند! یا رسول الله می‌دانی چرا منبرم واژگون شد و مرا از بهشت بیرون کردند؟ برای آنکه من به خود مغرور شدم؛ یا رسول الله مبادا تو به خودت مغرور گردی!

 در اینجا حضرت آقا ـ روحی فداه ـ فرمودند: که شیطان مجسّمۀ شرّ است و ابداً محال است از او خیری تراوش کند؛ این کلامی را که به پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم گفته ظاهرش نصیحت است، ولی برای اغوای پیغمبر آمده که در وجود آن حضرت ایجاد یأس کند؛ و ضمناً بفهماند که هر قدر درجه‌ات رفیع و منزلتت عالی گردد، در عین حال این خدا خدائی است که یک‌مرتبه ممکن است تو را از درگاه خود دور کند.

###### [حکایتی در توکّل درویش]

 حضرت آقا ـ‌ روحی فداه ـ راجع به توکّل مطالبی بس عالی بیان فرمودند؛ در ضمن حکایت درویشی را بیان کردند و فرمودند:

 یکی از اعیان، عازم کلات خراسان بود و اتفاقاً شبی که بنا بود وارد کلات گردد، برف و سرمای عجیبی شده به طوری که از رفتن عاجز ماندند و در کاروان‌سرائی منزل گزیدند؛ از طرفی میزبان او در کلات منتظر، غذاهائی متنوّع ترتیب داده منتظر قدوم اوست.

 باری، او و همراهانش آن شب را در کاروان‌سرا مانده و در نیمه شب گرسنگی بر آنها غالب آمده برای غذا هیچ چیز در دسترس نبود، آنها نان خشک را خرد کرده و با آب مشغول خوردن شدند؛ ناگاه دیدند درویشی در گوشۀ کاروان‌سرا روی خود را به دیوار کرده و ایستاده است. آن شخص به همراهان خود

گفت: بروید و این درویش را بیاورید تا با ما غذا بخورد!

 درویش را آوردند. آن شخص رو به درویش نموده گفت: بسم الله، بفرمائید! درویش نگاهی به آن نان‌های خشک خرد شده نموده گفت: غذای شما اینست؟! گفتند: بلی؛ گفت: من از اینها نمی‌خورم! گفتند: پس چه می‌خوری در این هوای سرد و راهِ بسته شده؟ گفت: من باید یک دوری پلو و یک مرغ بریان بخورم! آنها به آن درویش خندیدند و درویش بازگشته دوباره در زاویه کاروان‌سرا رو به دیوار نموده ایستاد.

 ساعتی نگذشت که آن اعیان و همراهان خود، هنگامی که خود را با آن نان‌های خشک سیر کردند ناگاه میزبان در کلات با خود گفته بود که علت دیر کردن مهمان شاید سرما و عدم وسیلۀ آمدن باشد، به نوکران خود دستور داد سینی‌هائی پر از پلو نموده با مرغ‌های بریان شده به صوب خارج شهر حرکت دادند، و پس از چند ساعت وارد کاروان‌سرا شدند؛ چون نگاه آن شخص و همراهان به آن غذاها افتاد تعجّب نموده گفتند: غذای درویش رسید!

 درویش را صدا زده آمد، و یک دوری برنج با یک مرغ بریان خورده، سپس به او گفتند: ای دوریش! ما همگی سیر شدیم از نان خشک، و این غذا همه می‌ماند، مقداری را برای خود بردار و ببر! درویش نگاه تندی نموده گفت: من حمّال نیستم.

###### [درخواست حضرت عیسی از خداوند که یکی از بندگان مقرّب خود را به من نشان بده]

 شب دوشنبه / 11 / ع 2 / 1378

 حضرت آقا ـ روحی فداه ـ فرمودند:

 حضرت عیسی به درگاه خدا مناجات نموده عرض کرد: خدایا یکی از

بندگان مقرّب خود را به من نشان ده! خداوند خطاب فرمود: پیرزنی در فلان محل است؛ عیسی نزد او آمده دید پیرزنی کور و کر و چلاق در گوشه‌ای افتاده، پیرزن عرض کرد: السّلام علیک یا روح الله!

 عیسی گفت: و علیک السّلام! که مرا به تو معرفی نموده و مرا به تو شناسانید؟

 گفت: همان کسی که مرا به تو معرفی کرده و تو را بدین‌جا دلالت کرده! عیسی گفت: در چه حالی پیرزن؟

 گفت: در حالی بس خوش و خرّم! خدا آلات معاصی، که چشم و گوش و جوارح باشد از من گرفت و به من قلبی داده شاکر و زبانی ذاکر و چه از این بهتر است؟

 عیسی گفت: حاجتی داری؟

 گفت: دختری دارم که کار مرا می‌کند و از من مراقبت می‌نماید؛ صبح رفته و در این بیابان تا به حال نیامده، گردشی کن شاید او را دریافته بیاوری!

 عیسی در بیابان گردش کرد دید دختر را شیر پاره کرده، برگشت و با مقدماتی خواست پیرزن را حالی کند؛ قبل از آنکه مطلب را بگوید، پیرزن گفت: گویا از این کلمات ظاهر است که می‌خواهی مرا دلداری به مصیبت دخترم دهی؟ عیسی گفت: آری!

 فوراً پیرزن به سجده افتاده شکر خدای بجای آورد؛ سپس سر برداشته عرض کرد: یا روح الله من در دنیا یک علاقه بیش نداشتم و او علاقه بدین دختر، الحمد للّه که فعلاً هیچ علاقه ندارم و علاقه من منحصر به خود خدا شده است.

###### [حکایت خطاطی که در کلمات بزرگان تصرّف می‌نمود]

 حضرت آقا ـ روحی فداه ـ راجع به مذمّت دخالت کردن در کلمات بزرگان

و تغییر و تبدیل دادن مطالبی بیان فرمودند و سپس در ضمن، حکایتی نقل کردند؛ فرمودند:

 مردی بود بسیار خوش خط و خوش سلیقه، شغلش کتابت بود و مردم بدو مراجعه نموده برای آنها کتاب می‌نوشت و بسیاری از اوقات قرآن می‌نوشت، لکن یک عیب بزرگ داشت و او آنکه از نزد خود تصرّفات بی‌جا می‌کرد و بعضی از مطالب را تغییر می‌داد.

 روزی یکی از بزرگان شهر نزد او آمده گفت: می‌خواهم برای من قرآن بنویسی در نهایت ظرافت و حسن خط و حسن سلیقه و هرچه پول بخواهی می‌دهم، لکن به شرط آنکه ابداً در آن تصرّفی نکنی! آن مرد قبول نموده قرآن را نوشته و به اتمام رسانید.

 چون آن بزرگ نزد او آمد گفت: قرآن را نوشتی؟ گفت: بلی نوشتم. گفت: با همان شرط که نموده بودم؟ گفت: بلی هیچ تصرّفی نکردم و تغییری ندادم جز سه موضع که دیدم نمی‌توانم صبر نموده و تغییری ندهم که ابداً لایق مقام قرآن نیست. گفت: بگو ببینم آن سه موضع کدام است؟

 گفت: چون رسیدم به ﴿شَغَلَتۡنَآ أَمۡوَٰلُنَا وَأَهۡلُونَا﴾[[241]](#footnote-241) گفتم که: در قرآن غلط نیست و حتماً این اشتباه نوشته شده است، او را درست نموده «شَدُرُسْنا» نوشتم.

 دوّم: چون رسیدم به آیۀ ﴿وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقٗا﴾[[242]](#footnote-242) با خود گفتم که موسی خر نداشت و این اشتباه است، نوشتم: «و خر عیسی ضعیفاً.»

 سوّم: چون رسیدم به آیۀ ﴿وَمَرۡيَمَ ٱبۡنَتَ عِمۡرَٰنَ ٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا﴾[[243]](#footnote-243) گفتم:

نام فرج قبیح است که در قرآن باشد، نوشتم: «الّتی أحصَنَتْ اُونجاها.»

###### [دو حکایت در عواقب وخیم سوء ظن]

 شب جمعه / 12 / شعبان / 1378

 راجع به عواقب وخیم سوء ظن حضرت آقا ـ روحی فداه ـ بیاناتی فرموده و در ضمن دو مثال زدند:

 اول آنکه: در زمان عمر ـ لعنة الله علیه ـ روزی مرد قصابی برای قضاء حاجت در حالی‌که کارد خونینی در دستش بود وارد خرابه پهلوی دکّان خود شد، دید در آنجا شخصی را کشته‌اند؛ هراسان و وحشتناک از ترس آنکه مبادا او را متّهم بدین قتل نمایند از خرابه بیرون شد؛ اتفاقاً مردم همین وحشت و هراس او را دلیل بر قاتلیّت او گرفته او را به نزد خلیفه عمر برده و شهادت بر جنایت او دادند.

 بیچاره قصّابِ بی‌گناه سکوت اختیار کرده و چیزی نمی‌گفت؛ همین‌که او را می‌آوردند گردن بزنند به امر عمر، حضرت أمیرالمؤمنین علیه الصلوة و السّلام حاضر شده، همین‌که نظرشان به مرد قصّاب افتاد، فرمودند: این مرد بی‌گناه است و قتلی از او صادر نشده است. حضرت در خرابه تشریف آورده و به کشته فرمودند: قاتل تو کیست؟ کشته به سخن در آمده و قاتل خود را معرّفی نمود! مردم فهمیدند که قصّاب بی‌گناه بوده و بدون جهت متّهم شده است.

 مردم در این حال از قصاب سؤال کردند: پس تو چرا اتّهام خود را انکار ننموده در مقابل چنین اتّهامی ساکت شدی؟ قصاب گفت: اگر انکار می‌کردم چه کسی قبول می‌کرد؟ زیرا که مردم دیدند که من با چاقوی خون‌آلود و وحشت‌زده از خرابه خارج شدم، فرضاً اگر هم انکار می‌کردم کجا جای قبولی بود؟! و لذا اصلاً زبانم با این خصوصیات به انکار حرکت نمی‌کرد.

###### [حکایت جوان بسیار خوش صورت و متّقی و متهم نمودن زن زانیه او را به سرقت و زنا]

 جمعه / 15 شعبان / 1378

 دوم آنکه: جوانی بود در زمان عمر ـ لعنة الله علیه ـ بسیار خوش صورت و بسیار متّقی، شب‌ها به عبادت مشغول بود و روزها روزه‌دار؛ این جوان نامش ثابت بود و بسیار از لحاظ حسن باطن و ظاهر مورد توجّه خاص و عام قرار گرفته بود. اتفاقاً عازم سفر حج شده از مدینه با قافله به مکه حرکت کرد، عمر از او مشایعت نمود؛ در بین راه زنی در خفا نزد او آمده او را به عمل منافی با عفت با خود تحریص کرد، جوان استیحاش نموده هرچه او اصرار کرد جوان بر انکار افزوده زن به غضب درآمده با خود گفت: در ازای مخالفت کردن این جوان من او را به بدترین عقوبتی مبتلا می‌کنم.

 اولاً مقداری از مال خود را در اسباب‌های جوان مخفی نموده صبح فریاد زد که دزد مقداری از مال مرا برده باید قافله را بگردیم و مال را پیدا کنیم؛ تمام قافله را گشتند تا نوبت به جوان رسید، مردم گفتند: اسباب‌های این جوان محتاج به تفحّص نیست، زیرا دزدی از او غیر متصوّر است. زن گفت: کَلاّ، باید اسباب‌های او هم مورد فحص آید؛ چون اثاثیه او را فحص کردند، مال زن را در آنها یافتند و جوان به دزدی متّهم شد!

 اتّفاقاً زن با مردی زنا نموده و از او آبستن شد؛ بعداً فریاد برداشت که این جوان با من زنا هم کرده است. بالأخره تمام قافله جوان را سبّ و لعن نموده تا پس از اداء مراسم حجّ که به مدینه آمدند عمر به استقبال جوان شتافت؛ مردم گفتند: ای عمر! این جوان چنین و چنان کرده، دزدی نموده، زنا کرده؛ عمر متأثّر شد و فرمان داد که دست او را بریده و او را حد زنا زنند.

 ناگاه أمیرالمؤمنین علیه الصّلوة و السّلام حاضر شده و فرمودند: زن را حاضر

کنید! زن را حاضر نموده و اشاره کردند، بچه در شکم زن به صدا درآمده و گفت: که این جوان زنا نکرده و نطفه مرا دیگری منعقد ساخته است! در این حال زن شرمنده شد و خود اعتراف نموده داستان را بیان کرد مِن أوّله إلی آخِره؛ مردم همه تعجّب نموده و جوان تبرئه شد.[[244]](#footnote-244)

###### داستان شگفت‌آوری دربارۀ عدم اسلام کسی که حجّ واجب خود را عمداً انجام نداده است

 مرحوم آیة الحقّ و الیقین، فقیه معظّم و یکی از اساتید حقیر در اخلاق و عرفان آقای حاج شیخ جواد انصاری همدانی، داستان عجیب و شگفت‌انگیزی دربارۀ عدم اسلام مُسَوِّفین حجّ بیان کردند که برای حفظ و ضبط آن در اینجا ثبت می‌کنم، با آنکه از زمان نقل آن برای حقیر متجاوز از سی‌سال می‌گذرد؛ فرمودند:

 یکی از تجّار معروف و مشهور همدان که به صلاح و تقوا مشهور و معروف بود، به واسطۀ عارضۀ مرض سکتۀ قلبی فوت کرد و فوت نابهنگام او اثر شدیدی در ارحام و بازماندگان و دوستان او گذاشت. شبانه جنازۀ او را به قبرستان آوردند تا فردا مراسم تغسیل و تکفین و تدفین را انجام دهند؛ و آوردن جنائز در وقت شب به قبرستان در صورتی که میّت در شب فوت کرده باشد أمر رائجی است، و چه بسا در همان شب هم غسل و کفن نموده و دفن می‌کنند.

 چون جنازه را گذاشتند و رفتند، مأمورین سؤال برای بازپرسی آمدند و گفتند: می‌خواهی از دین نصاری باشی و یا از یهود؟ تو از دین اسلام نیستی و بر این معیار از تو پُرسش نخواهد شد.

 او فریاد برآورد: من مسلمانم، من اسلام دارم، من یهودی و نصرانی نیستم!

 گفتند: چون تو مرد مُتمکّنی بودی و استطاعت از حجّ را داشته‌ای و حجّ بجای نیاورده مرده‌ای، بر دین اسلام نمرده‌ای؛ إنْ شِئتَ یهودیّاً و إنْ شِئتَ نصرانیّاً.

 او گفت: سوگند به خدا من مسلمانم و اعمالم چنین و چنان بوده است، نماز می‌خوانده‌ام، وجوهات اموال خود را می‌داده‌ام، به فقرا و مستمندان مساعدت می‌کرده‌ام و دربارۀ خلق خدا ترحّم می‌نموده‌ام.

 گفتند: اینها به جای خود؛ ولی چون حجّ‌ بجا نیاورده‌ای، خداوند متعال تو را از زمرۀ مسلمین به حساب نمی‌آورد؛ و هرکس مستطیع باشد و حجّ نکند، عاقبت أمر او همین‌طور خواهد بود.

 آنها شروع کردند به عذاب نمودن که این بیچاره فریاد کشید: ای امام حسین! آخر این همه من مجالس روضه‌خوانی تشکیل می‌دادم و این همه در عزای شما شرکت می‌کردم، آیا سزاوار است که مرا در این موقع تنها و غریب بگذارید؟!

 در این حال فوراً حضرت سیّدالشّهداء ‌علیه السّلام حاضر شدند و گفتند: درست است آنچه می‌گوئی؛ ولی چون عمداً حجّ واجب را به تأخیر انداخته‌ای تا مرگ گریبانت را گرفته است، فلهذا در حکم خدا و سنّت الهیّه چنین جاری شده است که بر آئین اسلام نمیری! و من فقط برای تو یک کار می‌توانم بکنم و آن این است که: شفاعت در نزد خدا کنم تا به تو عمر دهد و حجّ خودت را انجام دهی، آن‌وقت به دین اسلام خواهی مُرد. حضرت فرمودند: من اینک شفاعت کردم و خداوند سی‌سال به تو عمر داد؛ حجَّت را بجای بیاور!

 آن مرد می‌گوید: من چشمان خود را باز کردم، دیدم در قبرستانِ تاریک تنها هستم و فقط یک قاری قرآن بر بالای سر نشسته و قرآن تلاوت می‌کند؛ او همین‌که خواست وحشت کند گفتم: مترس، من زنده هستم! اقوام و ارحام و فرزندان آمدند، و حیات ما برای آنها آن‌قدر لذّت بخش بود که قابل توصیف نیست.

 من آماده تهیّه مقدّمات حجّ بیت ‌الله الحرام شدم، هنوز سر سال نرسیده بود

که موسم حجّ شد و من با کاروان از همدان به راه افتادیم. در بیرون دروازۀ شهر که بسیاری به بدرقۀ ما آمده بودند و ارحام و فرزندان من گریه می‌کردند و نگران حال من بودند که شاید نتوانم از عهدۀ حجّ برآیم و از دنیا بروم، (چون مسافرت به حجّ در آن سنوات و اوقاتی که با شتر می‌رفتند بسیار مشکل بود و چه بسیار از حاجیان در راه می‌مردند.) من که تا آن زمان قضیّه شفاعت حضرت امام حسین ‌علیه السّلام و داستان تعذیب نکیرین و عدم اسلام مُسَوِّف حجّ را برای کسی بازگو نکرده بودم و پیوسته مترصّد بودم تا ببینم چه می‌شود، آیا من موفّق به حج می‌شوم یا نه؟ در آن‌وقت فرزندان را به دور خود جمع کردم و مطلب را برای ایشان گفتم؛ و گفتم که: مطمئن باشید من به سلامت برمی‌گردم و بیست و نه سال دیگر هم عمر می‌کنم.

 و همین‌طور هم شد؛ او به سلامت برگشت و پس از سی‌سال از مرگ اوّل رحلت کرد. و چون مُرد او را در خواب دیدند با لباس حاجیان، و عمامه و کلاه خاصّی که حاجیان به سر داشتند؛ (چون در آن زمان، تجّار و سایر اصنافی که به حجّ می‌رفتند پس از حجّ تا آخر عمر همان کلاه و دستار را بر سر می‌گذاشتند؛) او در خواب گفت: للّه الحمد من را به آئین اسلام بازپرسی و سؤال کردند و اینک هیچ‌گونه ناراحتی ندارم و در کمال خوشی و آسایش بسر می‌برم؛ من از برکت امام حسین علیه السّلام عمرم طولانی شد و حجّم قبول شد و ثواب سی‌سال طاعت و بندگی حضرت حقّ جلّ و علا بر اعمالم افزوده شد.[[245]](#footnote-245)

###### در احوال غلامحسین شیشه‌گر

 مرحوم آیة الحق حاج شیخ محمّد جواد انصاری ـ رضوان الله علیه ـ نقل کردند که:

 در مشهد مقدّس یکی از ارباب سلوک و عرفان بوده است به نام حاج غلام‌حسین شیشه‌گر؛ این مرد صاحب مقامات و درجات بوده و در عین اینکه شخص عامی بوده است افرادی را در مکتب خود تربیت می‌نموده و به راه ولایت و توحید رهبری می‌نموده است. از جمله، جماعتی از علماء و مجتهدین عظام در مجلس او حضور می‌‌یافته‌اند و از بحر موّاج و علوم بی‌نهایت او استفاده‌های شایان می‌‌نموده‌اند، و با آنکه خود صاحب رأی و فتوا بوده‌اند در عین حال در موضوعات حادثه و مسائل شرعیّه از استاد عرفانی خود حاج غلام‌حسین شیشه‌گر استعلام می‌‌نموده‌اند.

 یک روز در محضر او شخصی لوده و اوباش آمده و به همان طریقی که حاج غلام‌حسین تکلّم می‌‌کرد از روی مسخره و استهزاء سخن گفت و تقلید او را درمی‌‌آورد، از جمله آنکه دهان خود را در موقع سخن گفتن چون حاج غلام‌حسین کج می‌کرد. چون حاج غلام‌حسین در موقع تکلّم کردن دهانش کج می‌‌شد به علّت کسالت و مرضی که پیدا کرده بود.

 یکی از شاگردان حاج غلام‌حسین که در مجلس حضور داشت بسیار متأثّر شد و رو به آن مسخره کرد و گفت: آقْزِین چُوْرْ! (به زبان ترکی یعنی دهانت کج شود) دهان شخص مسخره فی الحال کج بماند و ابداً راست نشد.

 در این حال حاج غلام‌حسین رو به آن شاگرد نموده و گفت: «این هرزگی‌ها یعنی چه؟!» یعنی چرا چنین کردی و دهان او را کج نمودی؟!

 شاگرد از استاد معذرت خواست و دوباره دهان شخص مسخره را به حال اولیّه خود، صحیح و سالم بازگردانید.[[246]](#footnote-246)

## اشعار

###### اشعاری از آیة الله انصاری رضوان الله علیه

 از مرحوم رضوان جایگاه حضرت آیة الله انصاری ـ روحی فداه ـ است:

آخر از رحمت نگر بر زردی سیمای من

یا سپارم جان ز شوقت یار بی‌همتای من

حال زارش شد گواه محنت و غمهای من

کز امیران جهان خون شد دل زیبای من[[247]](#footnote-247)

###### [فصل گُلم تمام به آه و فغان گذشت]

 مرحوم آیة ‌الله انصاری ـ رضوان‌ الله علیه ـ شعر زیر را زیاد برای رفقا به عنوان نصح و اندرز قرائت می‌نمودند:

###### [شعری که آیة الله انصاری به آن بسیار حدیث نفس می‌فرمود]

 جناب محترم آقای حاج محمّد حسن بیات همدانی ـ دام توفیقه ـ اظهار نمودند که مرحوم آقا حاج شیخ محمّد جواد انصاری بسیار دو بیت زیر را به عنوان حدیث نفس می‌خواندند:

[شعر از صفا اصفهانی][[248]](#footnote-248)

## دستورات و نامه‌ها

###### [مهمترین صفت بعد از عمل به فرائض برای راه خدا خدمت به خلق و احسان به آنهاست]

 شب پنج‌شنبه 16/ ع 2 / 1378

 از حضرت آقا ـ روحی فداه ـ سؤال نمودم: برای راه خدا چه صفتی از همه صفات بهتر است؟ فرمودند: بعد از فرائض، خدمت به خلق خدا از همه بهتر است.

 پس از چند دقیقه سکوت فرمودند: می‌دانید و عکسش از همه مضرّتر است؟ پس از چند دقیقه سکوت فرمودند: می‌دانید عکسش چیست؟ عکسش ایذای به خلق خداست در مقابل احسان به خلق خدا. بعضی از شعرا مطالب حقّه‌ای را گفته‌اند و در واقع خدا به زبان آنها جاری ساخته؛ یکی گوید:

 «می ‌بخور، منبر بسوزان، مردم آزاری مکن.»

 دیگری فرماید:

تا توانی دلی به دست آور \*\* دل شکستن هنر نمی‌باشد

در رساله نور وحدت فرماید:

 «مرنجان کسی را که مقصود تو است.»

 در قرآن فرماید:

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ﴾.[[249]](#footnote-249)

 مطلب به اندازه‌ای بالاست که به سلیمان و جنود او نسبت عدم شعور داده شده است، نسبت به اذیّت حیوان کوچکی مانند مورچه؛ ببینید فرق بین اینجا و

مقام أمیرالمؤمنین تا کجاست که فرماید: والله لو اُعطیتُ الاقالیمَ السبعةَ بما تحت أفلاکها علَی أن أسلبَ حَبَّ شعیرة فی فم نملة ما فعلتهُ[[250]](#footnote-250).[[251]](#footnote-251)

###### دستورات حضرت آیة الحقّ: آقای حاج شیخ جواد انصاری همدانی دامت برکاته

 1ـ نوافل لیلیّه و نهاریّه، و با عدم موفقیّت، اتیان به قضای آنها یا تقدیم آنها.

 2ـ توجّه کامل عند الصلاة، با سجّاده و لباس سفید و پنج انگشتر (فیروزه، دُرّ، یاقوت معدنی، عقیق قرمز، عقیق زرد) و استعمال عطر و مسواک و شانه عند الصلاة.

 3ـ خوردن مویز، سرکه، انار، نان جو؛ برای ایجاد نورانیّت.

 4ـ روزه حدّاقلّ در هر ماه سه مرتبه، و جوع به قدر امکان.

 5ـ بیداری آخر شب.

 6ـ توسّل به ائمّه طاهرین خصوصاً حضرت ولیّ عصر عجّل الله فرجه الشّریف.

 7ـ صلوات روز جمعه بعد از نماز عصر جمعه، و در عقیب آن: اللهُمّ عَرِّفنی نَفسَک.[[252]](#footnote-252) ـ الخ، خوانده شود.

 8ـ دوام طهارت، و الإتیان بغسل الجمعة حتماً و بسایر الأغسال المستحبّة علی قدر الإمکان.

 9ـ تفریق در صلوات.[[253]](#footnote-253)

\* \* \*

 یکی از رفقا نقل کرد از مرحوم آیة الله انصاری ـ رضوان الله علیه ـ که: برای حفظ در موقع خوف آیة الکرسی را بخواند، و چون به ﴿وَلَا يَ‍ُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَا وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ﴾[[254]](#footnote-254) برسد، این کلمه را هفت مرتبه تکرار کند و سپس آیة الکرسی را تمام کند.[[255]](#footnote-255)

###### [دعا برای بیدار شدن شب]

 حضرت آیة الله انصاری ـ دامت برکاته ـ فرمودند: این دعا برای بیدار شدن شب، برای اتیان نوافل و وظایف لیلیّه و توفیقات لیل مفید است:

 اللهُمّ نَبِّهنی لأحبِّ السّاعاتِ إلیکَ، أدعوکَ فتُجیبُنی، و أسألُکَ فتُعطینی، و أستَغفِرُکَ فتَغفِرُ لی.

 اللهُمّ أقِمنی عَن مَضجَعی لِذِکرِکَ و شُکرِکَ و صَلاتِکَ و تَسبِیحِکَ و تِلاوَةِ کِتابِکَ و حُسنِ عِبادَتِکَ؛ یا أرحَمَ‌ الرّاحِمینَ[[256]](#footnote-256).[[257]](#footnote-257)

###### [دعا برای حضور قلب در نماز و رفع وسواس در اُمور عبادی]

 دستوری است که حضرت آیة الله آقای حاج آقا جواد انصاری ـ دام ظلّه ـ به یکی از رفقا برای حضور قلب در نماز و رفع وسواس در اُمور عبادی (مثل وضوء و نیّت و طهارت و أمثال ذلک) داده‌اند:

 1ـ بعد از توبۀ کامل، وضوء دائمی و أغسال مستحبّه را تماماً (أغلب در زاد المعاد متعرّض است) بجا آورد.

 2ـ بعد از هر غسلی (چه واجب، چه مستحب) یک‌صد مرتبه ذکر مبارک «المُهَیمِن» را بگوید.

 3ـ نوافل را بخواند.

 4ـ اوّل هر روز و اوّل هر شب به نیّت خمسۀ طیّبه علیهم السّلام صدقه بدهد، و سورۀ «ناس» را پنج مرتبه تلاوت، و ثواب هر دو را هدیه به أرواح طیّبه ایشان نماید.

 5ـ و در موقع نماز نظر را به مواقع مقرّره در فقه بیندازد؛ (در حال قیام در محلّ سجود نظر کند، و در حال رکوع به میان دو پا، و در حال سجود به سر دماغ، و در حال تشهّد به سر زانو و دست، و در حال قنوت به کف دست‌ها).[[258]](#footnote-258)

###### [نامه‌های اخلاقی و سلوکی حضرت آقای انصاری به حضرت علاّمه طهرانی، قدّس الله أسرارَهما]

بسم الله عَزّ شَأنُه

 مولانا المعظّم ـ أیّدکم الله تعالی بفضله ـ مراسلۀ مزیفۀ شریفه مشتمل بر شکوی از سوء حال، زیارت گردید.

 اولاً: بقول مرحوم حاج شیخ محمّد بهاری جنابعالی که سُلّم سعادت و صلاح و تقوا و مقامات و درجات نفروخته‌اید که وقت اداء رسیده و مطالب داشته باشید.

 ثانیاً: هرکس جلوتر رفته بیاید مسابقه بدهد؛ این گوی و این میدان. بعد از این حرف‌ها اگر چنانچه جناب‌عالی انتظار کرامات و مقامات دارید این مطلب

گذشته از آنکه رأساً اشتباه است و سعادت غیر از آن می‌باشد و به هیچ‌وجه ملازمه با این آثار ندارد نه از این طرف نه از آن طرف، خلاف سِیْر هم هست؛ یعنی انتظار این مطالب سیر قهقری است و بنده را از مولا دور می‌کند.

 و هرگاه غرض جناب‌عالی آنست که رضای مولا را دست نیاورده و خدای نخواسته از شما کراهتی دارد، حجّت خود را بر این مقصود إرائه بفرمائید.

 و اگر غرض آنست که چرا شما مستغرق در عبادت نیستید که در روایت وارد شده حضرت باقر علیه السّلام به فرزند جلیل خود حضرت صادق [علیه السّلام] فرمودند (در وقتی‌ که در گرمای روز، در خانه مکه اصرار بخواندن نماز داشته): بُنیَّ إذا رَضِیَ اللهُ تعالی مِن العبد رَضِی منه بالقلیل.

 باری، هرگاه نفس جناب‌عالی به این حرف‌ها راضی نمی‌شود و إشتهای شادی دارد، فعلیک بالجوع و السکوت خصوصاً عن البحثِ و الجدلِ، و أکلِ الشّعیر، و ملازمِة التّواضع فی الأحوال و الأقوال.

 خدمت مولانا آقای حاج شیخ عبّاس و آقای سیّد محمّد رضا به عرض سلام مصدّعم، سایه توفیق مستدام باد، ملتمس دعا هستم.

 بتاریخ لیلۀ عزا شهر رمضان 1375

 الأحقر محمّد جواد انصاری[[259]](#footnote-259)

\* \* \*

بسم الله تعالی شانه

 برادر گرامی و سرور معظّم، إن شاء الله معزّز و موفّق و مقضیُّ المرام باشید. مراسله شریفه زیارت گردید؛ از مطالب مطّلع و مستحضر، و از سلامتی

وجود محترم مشعوفم.

 راجع به امر مسجد هرگاه به نهجی که مرقوم فرموده با نظر جناب‌عالی نیست ترکش اشکالی ندارد؛ مواظبت داشته هر محلّی که موافق با نظرات شد متصدّی شوید. و دیگر در باب تشکیل جلسه که مرقوم فرموده‌اید این مطلب همان‌طور است که به نظر شریف رسیده، بسیار خوبست.

 تعسّف بفرمائید، همه برادران روحانی را به عرض سلام مصدّعم، این خوشی مستدام باد.

 2 / شهر شوّال /1377

 محمد جواد انصاری[[260]](#footnote-260)

\* \* \*

بسم الله عزّ شأنه

 مولانا المعظّم، إن شاء الله مؤیّد و موفّق بوده باشید. بعدها مراسلۀ شریفه زیارت گردید از صحّت‌مندی مزاج مبارک، مشعوف گردیدم. نامۀ جوف را قرائت و جواب آن تقدیم نموده به صاحبش برسانید.

 در باب شکوۀ جناب‌عالی شکایت مورد ندارد، بحمد الله تعالی موفّق و لطف حق تعالی شامل احوال هست. نظر بر بعض ظهورات و آثار نیست که ما به ‌الإشتراک بین مقرّبین و غیرهم می‌باشد. اینها تمام ملاک در جهت تقرّب نیستند و مایۀ دلخوشی نیست، آنچه منظور نظر حق تعالی و دوستانش اُفتد پسندیده و مرغوب است.

 همۀ رفقا و برادران را به عرض سلام مصدّعم؛ أیّام افاضت مستدام باد.

 بتاریخ 6 /شهر رمضان /1377

 الأحقر محمّد جواد انصاری

\* \* \*

بسم الله عزّ شأنه

 برادر گرامی إن شاء الله تعالی موفّق و مؤیّد باشید. چند روز قبل مراسلۀ شریفه به وسیله مسافرین زیارت گردید. راجع به عرض جواب از مراسلۀ سابق بنده خیلی کم مجال هستم و معذرت می‌خواهم. إن شاء الله موفّق باشید. مزاحمت حقیر و عدم آن چندان دخیل نیست.

 باری، ایشان اظهار می‌نمودند آقای دستغیب هم مراسله مرقوم فرمودند لیکن مفقود نموده بودند. به هر جهت خدمت ایشان به عرض سلام مصدّعم و ایّام توفیق و تأیید هر دو نفر را خواهانم.

 خدمت آقای آقا شیخ عبّاس و آقای آقا سیّد رضای خلخالی و آقای آقا سیّد هادی به عرض سلام مصدّعم. از همگی التماس دعا دارم. گاه گاهی به خیال تشرّف می‌باشم تا خدا چه خواهد. درباره شِکوه از نرسیدن فیوضات این معنا را نباید از جناب‌عالی قبول کرد، زیرا که در این فنّ‌ روحانیّت، مجتهد جامع شرایط نشده‌اید، لذا حکومت جناب‌عالی نافذ نیست.

 ایام تأیید مستدام باد.

 12 /جمادی الأوّل /1374

 محمد جواد انصاری[[261]](#footnote-261)

\* \* \*

بسم الله عزّ شأنه

 نور چشم عزیز، إن شاء الله تعالی موفّق و مؤیّد باشید. مراسله شریف زیارت گردید، از مطالبش مستحضر و مسرور گردیدم خصوصاً آن خوابی که پیش آمده است برای جناب‌عالی.

 قدری مواظب حالات خود باشید. چیزهایی که ملالت آور است بعد از ترک هواهای ممنوعه شرعیه عبارت است از: کثرت طعام و کثرت کلام و کثرت مجالست با اهل غفلت.

 هر قدر انسان بتواند به تنهایی خو کند بهتر است، به خصوص که از میانۀ جمع دور باشد که شرور نفوس خبیثه مثل سمومات تأثیر دارد.

 امیدوارم مشمول الطاف حضرت باری جلّ و عَلیٰ بوده باشید؛ التماس دعا دارم.

 6 / ربیع الثانی /1370

 محمد جواد انصاری

\* \* \*

بسم الله عزّ شأنه

 نور چشم گرامی، إن شاء الله مؤیّد و موفّق باشد. مراسله شریفه زیارت گردید، بسیار خوش وقت گردیدم. للّه الحمد و له المنة که نعمت توفیق را بر آن عزیز مستدام فرمود.

 راجع به خواب دیدن مسجد و آمدن به وسیله زنجیر، این تمسّک به رشته محبّت است که إن شاء الله تعالی شما را به مقصود می‌رساند.

 راجع به جمعیّت خاطر از حق تعالی مسئلت نمائید، و این فقره دعا را زیاد بخوانید:

 إلهی تَرَدُّدی فی الآثار یُوجِب بُعدَ المَزار فاجمَعْنِی علیک بعملٍ یُوصِلنی إلیک.

 ایام خوش مستدام باد.

 بتاریخ 29 / جمادی الثانیه /1376

 محمد جواد انصاری

###### خواب دیدن آقای انصاری که برایم صد و پنجاه رکعت نماز قضا بخوانید

 قطعه‌ای است از نامۀ آقای احمد انصاری ـ زید توفیقه ـ به آقای حاج معین شیرازی (26/5/43):

 چندی قبل همشیره (عیال آقای مهندس تناوش) به همدان آمدند و طبق اظهاراتشان مثل اینکه مرحوم والد ـ رضوان ‌پناه ـ در رؤیا به ایشان فرموده بودند که بنده به نیابت از طرف مرحوم آقا صد و پنجاه رکعت نماز قضا بخوانم، و گویا تأکید زیادی هم فرموده بودند. بنده با کمال تعجّب و استبعاد [از] نیازِ مرحوم آقا شروع به کار نمودم؛ در همان شب اوّل ایشان را دیدم با لباس قهوه‌ای‌ رنگ (بَرَک)، عمامۀ مختصری از یک‌طرف باز و از دور گردنشان رو به سمت قلب تحت‌الحنک شده بود، به همان شکل زمان صوریشان تشریف آوردند، کتاب قطوری هم گویا در دست راستشان بود، فرمودند:

 مطلب همان است که به تو گفته‌اند! مثل این که اظهار فرمودند که: به نماز تو خیلی نیازمندم، تردیدی نداشته باش و شروع به کار کن قریباً نتیجه آن را خواهی دید؛ بعداً فرمودند:

 به برادرم حاجی سید... سلام برسان (اسم آن شخص را بنده فراموش کرده‌ام) به ایشان بگو این‌قدر ناراحت نباشید! مخصوصاً فرمودند: جزع و فزع ننمائید! بگذارید کار (مثل اینکه) سیر تکوینی خود را انجام دهد؛ زیرا با خواست خودشان نتیجۀ مطلوبی به دست نخواهد آمد.[[262]](#footnote-262)

###### [رؤیائی از آقای احمد انصاری]

 آقای احمد انصاری ـ دام توفیقه ـ در نامه‌ای که برای حضرت آقای حدّاد ـ روحی فداه ـ نوشته‌اند، مرقوم فرموده‌اند که: شبی در رؤیا مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ را به خواب دیدم، فرمودند:

 اللهم أفِض صلةَ صلواتک و سلامةَ تسلیماتک علی أوّل التعینات المفاضة من العماء الرّبانی و آخر التنزّلات المضافة إلی النوع الإنسان، المهاجرِ من مکةَ کان الله و لم یکن معه شیءٌ ثانی إلی المدینة و هو الآنَ علی ما کان علیه.

 در شب دوّم به خواب دیدم، فرمودند:

 مُحصی عوالم الحضرات الحقّ فی وجوده ﴿وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ﴾،[[263]](#footnote-263) راحمُ سائل استعداداتها بندی4 جوده ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾.[[264]](#footnote-264)

 در شب سوّم به خواب دیدم، فرمودند:

 سرُّ الهویة الّتی هی فی کل شیء ساریة و عن کل شیء مجرّدة کلمةُ الإسم الأعظم الجامعِ بین العبودیة و الربوبیّة خطُّ الوحدة بین قوسی الاحدیّة و الواحدیّة.[[265]](#footnote-265)

## مطالب جُنگ مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری

 مطالب این صفحه إلی صفحه 397، از روی جنگ مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری ـ رضوان الله علیه ـ از عین دستخط مبارک ایشان استنساخ شده است[[266]](#footnote-266):

### اشعار

###### [تا که نهادم بسر هوای خوبان کنار]

نمونۀ حشر را، نمود حق آشکار

هر دو ثنا خوان شدند بذکر پروردگار

فتاد بازَم بسر، شورشی از عشق یار

دَر کف عشّاق او، دگر نماند قرار

رسد بناسوتیان، ز چرخ نیلی حصار

زند بجان و کند، بمقدم او نثار

بچشم اعداء‌ دین، سیه کند روزگار

شوم طلبکار او، گریه کنم زار زار

بگو که پشتم شکست، بار غم انتظار

رضای من رای اوست، به‌ هرچه گیرد قرار

خوشا گلستان کند، خلیلم این طرفه نار

که دارد از این نظر، تا بأبد افتخار

رباید از کفّ دل، شورش عشق اختیار

چه بر کشد از نیام، شرارۀ ذوالفقار

در آستان حبیب، نمای جان را نثار

###### [روی جان دارد حجابی پر غبار]

###### [در مدح حضرت ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه الشّریف]

###### [صاحبان جان باقی گشته‌اند]

\* \* \*

###### [راجع به حضرت سیّدالشّهداء و واقعه کربلا]

\* \* \*

اُلاقی ببتٍّ

###### [در مدح پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم]

## [شعری راجع به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها]

## [شعری راجع به حضرت ولی‌عصر عجّل الله تعالی فرجه الشّریف]

بسم الله

\* \* \*

\* \* \*

\* \* \*

###### [گلشن عالم چرا تهی ز صفائی]

همچه سلیمان به تخت تکیه نمائی

###### [شعری راجع به حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام]

###### [شعری راجع به حضرت علی ‌اکبر علیه السّلام]

## [خوش آن دلی که کند درگه خدائی باز]

###### [باز آید در جهان باد شمال]

###### [لا جرم روی عزیزی را بجوی]

###### [اندر آمد ز در خلوت دل یار سحر]

\* \* \*

\* \* \*

###### [آنچه حاصل آیدت از مال و جاه]

###### [این بشر را هست عمری جاودان]

\* \* \*

\* \* \*

###### [ای‌ دل به کوی دوست تو روی نیاز کن]

###### [مناجات‌هائی از آیة الله انصاری همدانی رضوان الله علیه]

###### اوّل: مناجات دوستان

بسم‌ الله الرّحمن الرّحیم

ای مولای مهربان و ای پناه بیچارگان و ای امیدگاه محرومان! تو آنی که از همۀ دردها آگاهی و بر ظلمت دل‌ها بینائی و از برای زنگار دل نور و جلائی. چون یاد خود را به کرمت در دل تمکین دادی و ذوقش به کام دل شیرین نمودی، این نعمت عظمایم جز از فرط مهربانی و فضل تو از کجا حاصل شد؟! اکنون امیدم از این درگاه پر فیض چنانست که این احسان بی پایانم پیوسته افزون نمائی و روزگارم همیشه با یاد خوشت میمون داری.

یا رب! امیدم چنانست که با من به مقتضای روی سیاه و زیادی گناه رفتار نفرمائی؛ تا کنون هرچه از تو دیدم غیر از فضل و کرم نبوده و راهی با تقصیرکاران و روسیاهان جز طریق عفو و اغماض نپیموده؛ در این روزگار مهلت و وسعت که این قسم با بندگان سلوک نمائی در روز بیچارگی و گرفتاری که به احسان و جودت محتاج تواند البته نیکوتر عمل فرمائی و به‌ طریق اولی از احسانت دریغ ننمائی؛ الهی چون تو قبلۀ مشتاقان و کعبۀ مقصود عاشقانی بر آنجا که آتش حرمان افروخته و دل‌های عزیزان سوخته بی‌دریغ نظر داری هیچ‌گمان نمی‌برم که با آن فضل بی‌منتها چنین نائرۀ جانگدازی را به حال خود واگذاری، و روزی به آب حیات رحمت، تشنگان سرچشمۀ وصال را سیراب نفرمائی.

###### دوّم: مناجات گناه کاران

###### [یا رب ز ترحّم، خود بنگر یک لحظه بحالت افکارم]

ای خدا! در این دار ابتلا که ما را آزمودی جز بدی رفتار از ما ندیدی و عملی از ما نپسندیدی؛ ما را مایۀ امیدواری از خود چیزی نباشد و ملاحظۀ شجرۀ کردارمان جز غم و سوگواری باری نیاورد؛ روی زشتمان چون دفتر اعمالمان سیاه است و نامۀ ما اشقیا یکسره پر از گناه است؛ اکنون که دست ما از هر طرف کوتاه است آیا تو نفرمودی اگر این خلق عصیان نورزیدی خلقی دیگر ایجاد نمودمی که عصیان ورزند تا غفّاری من پدید آید؟!

###### سوّم: مناجات بیچارگان

 ای کریم کارساز و ای خدای بنده نواز

یا رب! روزی که دل بیمار مرا شفا بخشی آن روز چشمم روشن است و دمی که زنگار علائقم بزدائی آن دم خاطرم ز صفا گلشن است.

ای خدای کارساز و ای کریم بنده نواز! ای که از بیچارگی درماندگان آگاهی و محرم راز هر صاحبِ ناله و آهی! الهی بر این دردِ درون شفا بخش و بر این دل نگون دوائی فرست که ما جز درگهت راه به جائی نداریم و غیر از تو از کس امید عطائی نداریم!

الهی! تو دانی که بار حرمان بر دوش ناتوان چه گران است و افسوس هجران بر این مبتلایان چه بیکران است. الهی! عنایت و الطافت بر این ضعیفان راحت جان و روح روان است و جودِ حضرتت ای مولای صاحب احسان بی‌حدّ و پایان است.

###### [چهارم:] مناجات افسوس داران

الهی! تو صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده‌ای، نی غلطم، تو معدن صفات نیک و اخلاق کریمه‌ای؛ در هر چمن گلی خوشبو روئیده از این گلستان است، و در هر گلشنی ریحانی با روح و جانفزا برآمده از این گلزار است.

 ای خدائی که بندگان را امر به فضل و احسان فرمودی! روزنه‌ای از باغستان خرّم و صفا به دیدۀ صاحب نظران گشائی و در آن باغ ببندی؟! هرگز گمان نمی‌رود که تو با آن صفات حمیده بلبلی را شیفتۀ گلی نمائی و أبدَ الآباد در آتش فراق و افسوسش بسوزانی؛ هیهات، هیهات، از آن جود و سماحت و فضل و کرامت که [با] ما بندگان بیچاره (یعنی یکدسته رنجور از وطن آواره) به نسیان رفتار نمائی! بلکه چنان دانم که بر هر صاحبدلی که دلربائی نمودی غَرَضت عطیّه بود و مقصودت از حرمانِ زمانی اندک، جُرم زشتی کردار و قدر دانی زمان وصال بود.

 یا رب از زبان تو گوئیم: أنت نِعْمَ المولی و نِعمَ النّصیر! یا رب تو أکرم از آنی که درِ دعا را مفتوح و باب اجابت را مسدود نمائی.

###### [کوتاه مبادا ز درت پای ارادت]

###### [راجع به حضرت علی اکبر علیه السّلام]

###### [گر شبی از در درآید آن نگار نازنینم]

هو تعالی شأنه

###### [ای لعل لبت حاکی انفاس مسیحا]

شکرانه که دلدار به لطف آمده با ما

دین و دل خود داده به دلدار به یغما

کین حاصل عمرش بود از دیده بینا

آگه نبود هیچکس از این غم و بلوا

وآن شاه ندارد ز کس اندیشه و پروا

تا کرد در او صاحب دل، منزل و مأوی

باز آید از این پرده برون آن رخ زیبا

اینست مراد دل مشتاق ز دنیا

رنجوری بیمار کند رو به مدارا

زین سان بود از یار به ما منّت عُظمی

برد از کف من جور زمان صبر و شکیبا

###### [ما را دل شیدا شده مبهوت به روئی]

###### [ای دلبر یکتای پری چهره گلگون]

بسمه تعالی

باز آمده اقبال بر او جامۀ موزون

افسوس که ایمن نشد از آفت گردون

بخشد اثری آهِ شبِ این دل محزون

زینسان بودش خاطر افسردۀ مفتون

از حصر فزون‌تر بشود دل ز غمش خون

یک لحظه نچرخد به مراد دل محزون

از اشک روانش به کنار آمده جیحون

کازرده ز هر بادیه گردیدم و هامون

###### [این مطرب خوش‌گو چه کند ساز نوازی]

###### [یک‌دم نظر به خستۀ زاری نمی‌کنی]

بسمه تعالی

###### [شعری از شیخ بهائی به نقل از جُنگ مرحوم انصاری]

تا کی به تمنای وصال تو یگانهاشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

جمعی به تو مشغول و تو فارغ ز میانه

یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه

او خانه همی‌ جوید و من صاحب خانه

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

بیچاره منم من که روم خانه به خانه

بلبل به غزل‌خوانی و قمری به ترانه

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

###### [دهنده‌ای که به گُل نِکهت و به گِل جان داد]

بسمه تعالی

\* \* \*

\* \* \*

## مکاشفات

###### مکاشفاتی از آیة الله انصاری همدانی

بسم الله تعالی

 قد رأیتُ فی المنام فی العَشْر الأوّل من جمادی الأوّل 1350 أنّ وعائًا کبیرًا مِن فضةٍ‌، ممّلوٌ مِن الماء الصّافی و فی وجه الماء أوانٍ صِغار من فضّةٍ‌ فقدِمتُ إلیها و أخذتُ آنیةً من الماء للتّطهیر؛ فرأیتُ أنّ تلک الأوانی منقوشة بصورٍ محدّبة من الأشجار و الطیور التی أجنَحتُها مفتوحة تطیر فی الجوّ، و فی ضمن تلک النقوش و خلالها مکتوبٌ بخط النسخ: «ذلک فضلُ الله!» و بعدَ الإنتباه و التذکُّر فرحتُ و سررتُ ما شاء الله.

 ثمّ إنّه اتّفق فی الیوم التاسع مِن ذلک الشّهر أنّی ذهبتُ بباب السید الجلیل الحاج آقا حسین القمی ـ وفّقه الله تعالی ـ لإستیجار الصّوم و بعد الملاقات سئلتُ عنه: هل له مذاکرةُ الأخلاق؟ و بعدَ ما تحقّقتُ ذلک کنتُ أحضُرُ مجلسَ مذاکرتِه أیّامًا و أخذتُ منه کتاب السیر إلی الله تعالی للعالم الجلیل الرّبانی الحاج میرزا جواد التّبریزی ـ تَغَمَّده الله فی رحمته ـ و استَنْسَختُه و أظُنُّ أنّ‌ الله جَلّ جلالُه ما وفّقنی مِن فضله و کَرَمِه لِما وفّقنی إلاّ بعد ایّامٍ قلیلةٍ قریبًا مِن سبعةِ أیّام؛ ثمّ اتَّفَقَ بعد مُضیِّ قریبٍ مِن شهرٍ أنّی رأیت أنّ مفتاحًا بیدی اُریدُ إفتتاحَ قفلٍ مُقَفَّل فَأفْتَتَحْتُهُ و ما مَضَی إلاّ أیّام قلیلة حتّی وَقَعَ أوّلُ انکشاف لِی مِن معرفةِ النّفس؛ و الحمد للّه تعالی و له الشّکر و ما کنّا لِنَهْتَدِیَ لولا أن هدانا الله.

 و کان کیفیّة ذلک الإنکشاف أنّی کنتُ فی اللّیل مُضطَجعًا فلمّا صرتُ قریبًا بالنّوم رأیت یقظانًا نورًا ساطعًا أحاط بأطرافِ رأسی مِن تمامِ الجهات، فکان رأسی مُحاطًا بها مثلَ قرصِ الشّمس و أنوارها، إلاّ أنّ ذلک النّور کان قمریًّا و کان معذلک أنْوَرُ مِن

القمرِ و الشّمسِ؛ و کأنّی بهذه الحالة اُشاهِدُها الآن و قد صِرتُ ضاحکًا متبسّمًا للتّفریح بِتلکَ الحالة و هذه الأوان. و قد انقضی شهورٌ مِن تلک الواقعة أری أنوارًا کثیرة متبدّدةً متفرّقةً مختلفةً‌ فی الکمّ و الکیف؛ (و اکثرُ ما اُشاهدُها أوقاتُ الصلاة خصوصًا لیال الجمعة و أیّامها) و قد رأیتُ لیلةً بعد رفع الرّأس مِن السّجدةِ الطّویلة المتأخّرة عن صلاة اللّیل أنوارًا متموّجةً متشبّکة فی جدار البیت و فی الأرض و حیثما نظرتُ إلیه فی هذه الحالة قریبًا مِن ربعِ ساعةٍ حتّی صار بالتّدریج قلیلاً قلیلاً حتّی غاب عن النّظر بالکلیّة؛ و الحمد للّه أولاً و آخرًا و ظاهرًا و باطنًا. (فی 13 ذی الحجة 1350).

\* \* \*

 قد رأیت فی المنام ـ قبل ذلک التاریخ بخمس و ثلاثین یومًا ـ أنّی وردت عینًا مملوّة من الماء الصافی، و کانت فی سافل الأرض بخمس و ثلاثین مرقاة، فاذا وصلت إلیها وردت فیها و اغتسلت فی الماء و انغمرت فیه ثلاث مرّات.

 و قد وفّقنی الله تعالی شأنه فی البارحة للتهجّد، و لمّا قمت من المضجَع کانت قبل ساعة و نصف إلی طلوع الفجر، و لمّا توجّهت إلی الصلاة دخلت فی أوّل رکعة رأیت البیت قد تنوَّرتْ و اشرَقَت بحیث لم یبق مع ذلک النور ظلمة، و کنت أری کلّما فی البیت کالیوم المُضیء؛ فدَهِشتُ من ذلک و لم یبق ذلک الإضائة الاّ لمحة و غابَت عن النظر؛ و کانت اللیلةُ ظلماءَ لغیبوبة القمر فی تلک الساعة. و الحمد للّه و له الشّکر و منه الفضل و الزیادة. (فی 6 جمادی الاوّل 1351؛ محمد جواد).

\* \* \*

 رأیت لیلة الجمعة الحادی و العشرین من ذی الحجة 1353 و کنّا فی مسجد الجمکران أنّ والدتی أعطَتْنی سُبْحَتین من التّربة الشّریفة‌، و کانتا فی الزّینة و النقوش فی الغایة‌ و کذلک حبلُهما کان فی غایة‌ الحسن، و لونُ الحبل کان اسمانجونیا، فأسَرَّنی

ذلک؛ و لمّا انتبهت من النّوم استخرجت التعبیر من المصحف الشّریف، (لما کنت فی بعض خصوصیّاته متحیّرًا من الإثنینیّة و غیرها) فاعددت السّور بعدد ایّام الشّهر و انتهیت إلی سورة الأنبیاء و أعددت منها الآیات بذلک العدد، فانتهیت إلی آیة: ﴿يُسَبِّحُونَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفۡتُرُونَ﴾؛ فکانت فی التعبیر کالوحی المُنزَل، (کما وَرَدَت الکیفیّة فی روایة و فی آخر الروایة و ذلک کالوحی المُنزَل) فأستَعلَمُ التعبیرَ بأنّ الله تعالی یُوَفّقنی انشاء الله لذکره لیلاً و نهارًا؛ و الحمد للّه أوّلاً و آخرًا و ظاهرًا و باطنًا.

 و قد رأیت قبل ذلک بقریب من ثلاثة أشهر إذا اخذت فی المضجع من قبل ان یأخذ فی النوم، أنّی دخلت فی باب و افتتحتُ الباب و خرجت منه فی جنّات مشجّرة کثیرةِ الأشجار، و الصفا و الطرّاوة وسیعة فی الغایة، و کانت الحالة فی الیقظة بلا ریب؛ فاستعلمتُ منه التوفیق مِن الله تبارک و تعالی، فتفضّل الله عَلَیَّ برحمته و صدّقنی فی حدسی؛ و له الحمد و الشّکر بعدد آلائه و نعمائه.[[267]](#footnote-267)

بسم الله عزّ شأنه

 رأیت البارحة ـ و کانت لیلة الخامس عشر من شهر ربیع الاوّل 1353 ـ أنّی أتیتُ الطبیب و هو یداوینی بالتزریق فی الشفة، فعارضنی من الزّراقة تخدیرٌ و فتورٌ؛ و لمّا انتبهتُ اختلج التعبیر ببالی أن یعرض لی حالُ السّکر، و من جهة عدم الإطمینان بذلک التعبیر أخذتُ المصحف الشّریف و أعددتُ السّور و الآیات بعدد أیّام الشّهر، فکانت آیة الخامس عشر من السورة الخامس عشر آیة: ﴿لَقَالُوٓاْ إِنَّمَا سُكِّرَتۡ أَبۡصَٰرُنَا بَلۡ نَحۡنُ قَوۡمٞ مَّسۡحُورُونَ﴾[[268]](#footnote-268) فاطمأننَتُ بذلک، و اعترانی فی هذا الیوم حالةٌ کالبُهت و المَحو ممتدّةٌ إلی قریب من ثلاث ساعات؛ و الحمد للّه أولاً و آخرًا «محمّد جواد».

\* \* \*

 قد رأیت لیلة التاسع من المحرّم 1354 أن السیّد محمّد مدیر الکتب أنام شخصا للسؤالات فسئلتُه عمّا بَقِیَ مِن عمری فقال خمسة و عشرین سنة و سئلت عن اشیاءَ کثیرةٍ لا اتذکّرها الاّ أنّی اظنّ انّه قال فی جواب الفَنا بعد سنتین و العلم عند الله تعالی «محمّد جواد».[[269]](#footnote-269)

بسم الله تعالی و له الحمد

 رأیت البارحة فی المنام انّی اطیر فی الهواء و اتصعَّد الی السّماء فتطیّرت کثیرًا حتّی بلغت الی تحت قبّة و کان فی سطح مقعّرها مرآةٌ کبیرة فشاهدت نفسی فیها؛ ثمّ تطیّرت فرایت مرایا کثیرة علی نهج الموصوف و کنت اشاهد نفسی فی الجمیع بتمام القامة. ثمّ تطیّرت و تصاعدت حتّی بلغت الی جدار فاذا مکتوب فی اطرافها اسماء الله تعالی شأنه، فتذکّرت فی المنام انّ ذلک اول الوصول الی المقام اللاهوت بفضل المُنعِم تبارک و تعالی شأنه؛ فطِفتُ علیها اسمًا بعد اسمٍ الی عدّةٍ منها و کأنّی عند الطوف باسمٍ اسمٍ کالفراش الواصل الی السراج فی نهایة الشوق و الوجد. فلمّا انتبهت من النوم حمدت الله تعالی و شکرته و له المنّ علی کل حال؛ و کانت اللّیلة لیلة‌ الاحد الخامس عشر من المحرم 1355.

بسمه تعالی شانه

 افاضة یوم الاربعاء الثالث و العشرین من شهر ربیع الثانی 1357، قد اخذت المَضجَع بعد صلاة الغداة فغلبنی النوم و رأیت السیّد الأجلّ جناب رسول الله صلّی الله علیه و آله فی صورة استادنا الفقیه الحاج شیخ عبدالکریم ـ رحمه الله ـ متلبسًا بلباس فاخرٍ

کحُلِیٍّ، ضاحکًا متسبشرًا جالسًا فی صدر المجلس، المطروس من العلماء السادة؛ فألطف بی و ادنانی منه حتّی جلست عنده اقرب ما یکون، فقلت: یا رسول الله اختلف الرأی فی رجحان الایثار و قد قیل انّه منسوخ بآیة: ﴿وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ﴾.[[270]](#footnote-270) ـ الخ، و لکنّی اری أنّ هذه الآیة وردت فی مقام الإرشاد و النّصیحة من غیر أن یکون متکفّلاً لحکم مولویٍّ، و إنّی اُریدُ تحقیقه منک لانّک صاحب القرآن؛ فصدَّقَنی فی حدسی. و قد رأیت الصاحب ال‍راج‍ی فی ذلک المجلس جالسًا فی آخر المجلس متوجّهًا إلی القبلة و له بکاء شدید کأنّه یتحسّر علی اقترابی؛ و الحمد للّه اولاً و آخرًا و ظاهرًا و باطنًا. «محمد جواد».

###### دو مکاشفه از جناب کربلائی نور الله دباغ

بسم الله الرّحمن الرّحیم

 جناب کربلائی نورالله دبّاغ نقل نمود که: در عالم رؤیا دیدم داخل باغستان بسیار نیکوئی شدم که نظیر و عدیل او را در دنیا ندیده بودم، یک‌طرف آن اشجار مُثمره که هر شجره دارای همه قسم میوه و انگور بود و بسیار پر ثمر و بارور بودند و یک طرف دیگر عمارت رفیعی که تقریباً هفت برابر طاق مسجد جامع همدان بود و یک نفر در آن مرتبۀ بالا ساکن بود. رفتم نزدیک که سؤال نمایم چه کسی است و به چه عمل بدین مرتبه رسیده، دیدم دست به جانب درخت‌ها آورد با اینکه درخت‌ها به فاصلۀ صد ذرع از او دور بودند نزدیک او شده به قسمی که از میانه غرفه میوه چید! رفتم نزدیک سؤال نمودم تو در دنیا چه کاره بوده[ای]؟ به عربی تکلّم نموده گفت: حمّال بودم. گفتم: به چه عمل این مقام را به تو دادند؟! گفت: به واسطۀ نماز جماعت و روزه ماه رمضان؛ عمل من همین بود در دنیا.

 و ایضاً نقل نمود: در صحرائی دیدم جنازه‌[‌ای] افتاد[ه] که سرتاپا آلوده به

نجاست بود، گفتم: عجب است که یک نفر نیست این جنازه را شست و شوئی نماید! دیدم به حرکت آمد، دانستم زنده است. در این بین شخصی یافت شد که قریب ده ذرع قامت داشت آمد او را مشاهده نمود، رو به آسمان عرض نمود: إلها! من چگونه او را قبض نمایم و حال آنکه بدین نحو آلودۀ نجاست است؟! وحی رسید او را واگذار به خود ما!

 در این بین خطاب رسید: ای بنده! دیدم برخاست ایستاد. خطاب شد: خود را به آب رحمت شست و شو نما!

 عرض نمود: پروردگارا! خجالت می‌کشم.

 فرمود: چرا در وقت معصیت خجالت نمی‌کشیدی؟!

 در این هنگام آب وافری از آسمان جاری شد و آن شخص مشغول شستن گردید تا تمام بدن را شسته، مانند نقره خام سرتاپا پاکیزه گردیده و افتاد.

 آن شخص نزدیک آمد عرض نمود: پروردگارا! این شخص که قبض شده دیگر من چگونه او را قبض نمایم؟!

 فرمود: خودم او را قبض نمودم.

 عرض نمود: به چه جهت مستحقّ این کرامت شد با این همه کثافت و گناه؟!

 فرمود: روزی در محضر حاکمی بود، شخص[ی] آمد شکایت از دیگری نمود در نزد آن حاکم [و او را] اغواء نمود تا حاکم امر به قتل آن شخص نمود. صاحب این جنازه برخاست نزد حاکم اظهار نمود: من این شخص را می‌شناسم اهل این عمل و تقصیر نیست؛ حاکم فکری نمود و گفت: تو را به او بخشیدم. صاحب این جنازه یک نفر از بندگان مرا از کشتن نجات داد، آیا من او را رحمت ننمایم؟![[271]](#footnote-271)

###### دو مکاشفه آقا میرزا محمود درباره آیة الله انصاری همدانی رضوان الله علیه

بسم الله عزّ شانه

 مکاشفتان للولد السعید الروحانی آغا میرزا محمود ـ ایّده الله تعالی ـ بالعنایات الازلیّه.

 إحدَیهما قال: رایتُک فی مکانٍ قریبًا منّی و قد بلَغتَ النّهایات فی السَّیر و صرتَ منتهیًا.

 و ثانیَتُهما قال: رایتُک فی حالة المَحو و کنتَ قریبًا منّی بسبعةِ أقدام أو ثمانیةٍ؛ و کانتا فی یومین قبل التاریخ.

 و قد رأیت أنا فی الخلسة فی الاضطجاع بعد الظَهیرة انّی أتلو هاتین الآیتین بلسان القلبِ، الاولی: ﴿رَفِيعُ ٱلدَّرَجَٰتِ ذُو ٱلۡعَرۡشِ يُلۡقِي ٱلرُّوحَ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ﴾[[272]](#footnote-272) الثانیة: ﴿وَيَأۡبَى ٱللَهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ﴾؛[[273]](#footnote-273) و الحمد للّه تبارک و تعالی أوّلاً و آخرًا و ظاهرًا و باطنًا. حرّره العاصی محمد جواد فی یوم الإثنین الرابع و العشرین من شهر المحرم 1359.

 أیضًا قال بعد ایّام قلیلة من التاریخ: رأیتک فی التخیّل قائما مُناجیا و قد حَصَل لک جَلوة الرّب جَلّت عظَمتُه.

###### مکاشفاتی از آیة الله انصاری همدانی رضوان الله علیه

بسم الله العزیز

 قد رأیت السیّدَ ولیّ الله بین النوم و الیقظةِ یستقبِلُنی فی زیٍّ حَسن و وجه

مستبشر و هو بفاصلةِ عشرینَ أو ثلاثین قدمًا. 4 (صفر المظفّر، 59).

بسم الله تعالی شانه

 رأیت البارحة فی المنام (و کانت لیلة الثالث من صفر الخیر) کنتُ فی مَجمعٍ کان فیه الولدُ الأرشد الروحانی آقا حسن ـ زاده الله تعالی فی توفیقه ـ فجاء إلیه السید الهادی الدلاّل و أخرجه عن المجمع إلی جانبٍ و آتاه الوَرَقَتین؛ فذهبتُ إلیه و أخذتُ الواحدة فرأیتها صادرةً عن الحجة عجّل الله تعالی فرجه، و خطّها و نُقوشها فی غایة البَهجة، و فیها أشکال المراقدِ المطهّرة، و صورةُ منبرٍ فیها بیوت أربع عشر مضبوط فی البیوت اسماء قد تظاهَرَ علیه السّلام الرّضا منهم بالمبالغة، و کان اسم الولد السعید فی البیت الاوّل أو الثانی و اسمی فی البیت التاسع؛ و الحمد للّه علی کل حال.

بسم الله عزّ شأنه

 منامةٌ فیها آثار الصّدق لِلعبد الأسود. رأیت البارحة علماءَ فیهم آثار الصلاح و العظمة قد خرجوا عن منزل السیّد محمد ابوالمعالی، فتلافیت[[274]](#footnote-274) معهم علی الباب و جالسنا و تکلّمنا، و کانوا یقولون یُندَب قبلَ شهرِ رمضان ترکُ الروح و ما یخرج عنه سبعة أیّام، و أنا استشعر عند ذلک کثرةَ اطّلاعهم فی العلوم؛ و کانت لیلة الجمعة 26 صفر 1359.

\* \* \*

 و قد اخبرنی السیّد الجلیل و الولد السعید الروحانی السیّد عبدالباقی ـ‌ ایّده الله تعالی ـ انّه رآنی فی صبیحة هذه اللیلة فی المکاشفة أنّی وردتُ علیه من الباب و انّها فی نهایة البَهجة و السّرور قال: و کنتَ تقول: انّ الله تعالی قد وهب لی فی هذه اللیلة من العلوم ما لا یُحصَی؛ و الحمد للّه أوّلاً و آخرًا.

بسم الله تعالی

 رأیت هذا العدد «55» فی صبیحة الإثنین، 29 صفر 59.

بسم الله تعالی

 رأیت هذا العدد «38» فی السجدة، یوم السبت، 13 ذی الحجة 59.

بسمه تعالی شانه

 در شب گذشته مولانا حاجی آقا را در خواب دیدم و شِکوه از سوء حالم نموده، تصدیق می‌نمود؛ چاره می‌خواستم، می‌فرمود «تا سه ماه دیگر دو امتحان مشکل در پیش داری هرگاه از امتحان بیرون آمدی بعد از سه ماه به مقصد نائل می‌شوی.» حفظَنا اللهُ تعالی عن مَزالّ الأقدام؛ بمحمّد و آله الطّاهرین. (27 ذی الحجة 1359).

بسمه عزّ شأنه

 لِقَطعِ الأرض تا چهل روز صبح و شام اوّل یک مرتبه این صلوات را بخواند:

 اللهمّ صلِّ علی محمّد و آل محمد و بارِک عَلَی محمّد و آلِ محمّد و الْعَن أعداءَ محمّدٍ و آلِ محمّد؛ ما شاء اللهُ و لا حَولَ و لا قُوّةَ الاّ بالله العلیّ العظیم و اُفَوِّضُ أمِری إلَی اللهِ إنّ اللهَ بَصیرٌ بالعبادِ.

 بعد هزار مرتبه؛ در موقع عمل، آیۀ هفتم ﴿الٓمٓصٓ﴾: ﴿فَلَنَقُصَّنَّ﴾[[275]](#footnote-275) الخ، بخواند چهارده قدم برود.

بسمه تعالی شأنه

 الیوم صبح زنی را دیدم جمیله بالا، بسیار نزدیک بود می‌گفت: «یک ماه صبر کنید!» 6/ ع ل/ 1360.[[276]](#footnote-276)

بسمه تعالی شأنه

 قد رأیت فی الخلْسَة لِقاطَ باب المنزل اربعَ زُجاجات کِبار فی غایةِ الجَلاء و قد اُخِذَت عنها الکَثافات و الغُبار بالتَجلِیَة؛ و الحمد للّه علی کلّ حال. (10 صفر 1361).

بسمه عزّ شأنه

 «بهترینِ مریدین» المکتوب علی الأوراق السهیلی، المزیّن فی الأشجار الّتی فی السّماء، المرئی عند الوصول إلیها بالطَیَران الکثیر، فی حالة الوجد و الاضطراب لأجل الوصول إلی الحَضرة، مِن وَراءَ حِجابٍ مُشَبَّکٍ نوریٍّ فی غایة الرّقة و اللطافة، و الإنتقال من المریدین مریدی الحضرة؛ و الحمدلله و له المنُّ علی کلّ حالٍ. (کانت لیلة‌ الاحد التاسع و العشرین من شهر المحرم 1361؛ محمد جواد).

بسمه عزّ شأنه

 شب گذشته مرحوم آقا سیّد محمّد علی طبیب (ره) را در خواب دیدم، از مسجدی که مطب دندانسازی او بود بیرون آمدیم، ایشان به جانب منزل می‌رفتند حقیر ملتفت شدم که درب مسجد مذکور باز مانده، کلید از ایشان گرفتم خواستم قفل را ببرم آویخته بود به محلّی که دستم نمی‌رسید، نردبان کوچکی گذاشتم دو پلّه بالا رفتم دیدم بر آنجا نوشته: «آقای آقا میرزا جواد آقا کشته شد» با خود گفتم من به‌ سفر رفته بودم خبر کشته شدنم را داده‌اند خوب است اهل خود را اعلام کنم که زنده هستم؛ و الحمد للّه علی کل حال. (سه شنبه، 15 صفر الخیر 1361).

بسمه تعالی

 قد رأیت تمثلا فی صبیحة یوم الثلاث (27 ع 1) و هو انّ الحضرة الربوبیّة یمسح رأسی بیده تلطّفًا و قد استأنست الآثار بعد یوم أو یومین. (فی 4/ ع 2/ 1361).

بسمه عزّ شأنه

 الیوم صبح بعد از بیداری از خواب روی خودم را دیدم در نهایت روشنی و

سفیدی که تا کنون نه غیری و نه خود را به این سفیدی ندیده‌ام؛ و الحمد للّه علی کلّ حال. (23/ ج 2 / 61).

بسمه الله تعالی شانه

 در شب پنجشنبه نزدیک صبح یا صبح روز مذکور در خواب دیدم به همراهی آقا میرزا باقر و چند نفر از رفقا اربعین گرفته و ترک حیوانی نموده‌ایم؛ در این حال متذکّر بودم که چون جمعیّتی هستیم این اربعین به آخر می‌رسد؟ شب بعد که شب جمعه بود اوائل شب به خاطر خطور می‌نمود، ﴿وَوَٰعَدۡنَا مُوسَىٰ﴾[[277]](#footnote-277) الی آخر الآیة تلاوت شد؛ و الحمد للّه أوّلاً و آخرًا و ظاهرًا و باطنًا. (14 شهر رمضان 1361).

بسمه عزّ شأنه

 رأیت قبل یومین أو ثلاث أنّی اُریدُ الإحرامَ لِدخول بیت الله تعالی و استَأنَستُ فی هذه الأوقات حالةً من مواهب الحضرة المُحسِنیّة یناسب معناه و یوجِبُ الرجاءُ أن یوصِلَنی فی مِنَنِه و عطایاه إلی ما ارید و ارجو سریعًا انشاءالله تعالی حیث لا یکون الفصل بین الإحرام و الزیارة کثیرًا و قد رأیت فی الخَلسة مُصحَفًا مفتوحًا و فی صفحته الیُسری سورةُ الفتح؛ و الحمد للّه علی کلّ حال. (فی 11 شهر رمضان المبارک 1362).

بسمه تعالی

 مکاشفتان تشتملان علی البشارتین الاولی: و ﴿وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنٗا﴾[[278]](#footnote-278) الثانیة: ورقةٌ هَوِیَت «شب جمعه منزل» و إلَی الآن ما اطّلعتُ بانّ لیلة الجمعة‌ نکون فی مجلس أو لا ینعقد مجلسنا اصلاً؛ و الخیرُ بیده تعالی. (12 صفر 63).

بسم الله عزّ شأنه

 من الإفاضات رأیت فی النوم (لیلةَ الجمعة آخر الصفر) خَتمٌ مجرَّب فی الغایة؛ و

التأکید یبدأ من یوم الجمعة، فیقرء اوّلَ آیةٍ من سورة المبارکة الحمد بعدد الوسیط،[[279]](#footnote-279) و فی السبت ثانیها کذلک، و هکذا الی آخر الاسبوع یَتِمّ العملُ؛ و الحمد للّه علی کلّ حال.

 جمعه 92 / 74 ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾.

 شنبه 78 / 60 ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾.

 یکشنبه 72 / 63 ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾.

 دوشنبه 31 / 22 ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾.

 سه شنبه 98 / 89 ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾.

 چهارشنبه 122 / 104 ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾.

 پنج شنبه 630 / 603 ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾.

بسمه تعالی شأنه

 من الألطاف السنیّة استمعتُ فی المنام ـ قبل یومین او ثلاث ـ انّ الحضرة العظمة جلّ ذکره یقول: «اردتُ أن أزید شوق فلان إلی شهرین» و یسمّینی.

 و قد شاهدت الأثر فی تلک الأیّام و قد رأیت الیوم باب الدار القبلی مفتوحًا.

 (بتاریخ: لیلة السبت، 21/ ع 2 / 63؛ محمّد جواد).

بسمه تعالی

 رأیت فی المنام أو بین النوم و الیقظة ﴿سَبۡعَ لَيَالٖ وَثَمَٰنِيَةَ أَيَّامٍ﴾،[[280]](#footnote-280) ﴿يَتَنَزَّلُ ٱلۡأَمۡرُ

بَيۡنَهُنَّ﴾[[281]](#footnote-281) و المظنون انّه کان المعرفة؛ و الحمد للّه علی کل حالٍ. (21 ذی القعده 63؛ محمّد جواد).

بسمه تعالی

 مکاشفة لها الظنّ القویّ بالصدق: الولد السعید الحسن آغا رأیته، قال بقی سنة الی زمان الوصول. (23 ذی القعدة 1363؛ محمّد جواد).

بسمه تعالی

 البارحة قال یقظانًا: أمرک فی الرّوحانیة یرقی إلی الدّرجات العلی بالتدریج و ما هو شیء دفعیّ، لیکن لک امران عظیمان یتحصّلان قریبًا بالسبعة و الاربعة عشر؛ و الحمد للّه أوّلاً و آخرًا و ظاهرًا و باطنًا. (حرر فی یوم الأحد، 22 محرم 1364).

بسمه تعالی

 قال ایضًا بالبارحة و هو فی القبض: رأیتک عال المکان و وعدک بعد اربعة اشهر. (27 محرم 64).

بسمه تعالی

 فی اللیلة الماضیة‌ رأیت هذا العدد: «166». (یوم 14 رجب 1364).

بسمه عزّ شأنه

 الوحدة الکشفیّة العلمیة فی یوم الإثنین السابع و العشرین من شهر شعبان 1364.

بسمه تعالی شأنه

 استمعت البارحة قریب الصباح بإذن القلب کلمات متبرّکات الاولی: «اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد» الثانیه: «لا اله الاّ الله» الثالثة: «بسم الله الرحمن الرحیم» الرابعة: «سبحان ربّی العظیم و بحمده». (بتاریخ: 4 ذی‌القعده 64).

بسم الله تعالی شأنه

 اضطجعت البارحة بعد التّنفّل قریبًا من الصباح فاستمعت الحِلْسَ من قائل یقول نودی ثلاث مرّات: «بنتی یا حضرت‌ زهراء دلخوش باش». و لا یخفی انّ البنت مخاطبة النفس و البنتیّة انتسابها الی الحضرت جلت عظمته و الثلاثة یحتمل أن تکون إشارة إلی ثلاثة أیّام أو غیر ذلک من الوجوهات؛ و له الحمد علی کل حال. (یوم الثلثاء، التاسع من ذی القعدة 64).

\* \* \*

 رأیت نفسی قبیل الیوم بأیّام قلائل عاریًا عن اللباس غیر ساتر للعورة. و البارحة رأیت شجرة تشتعل مثل السراج فی موضعین منه، قریبًا منّی بعشر خطوات و الشعلة‌ کانت بیضاء غیر انّها لم تکن ذات بهجة. (سلخ ذی‌القعدة 64؛ محمّد جواد).

\* \* \*

 سرّ منقول لابدّ من التجربة، قیل مجرّب؛ و هو أن یغسل البدن و الرجلان من الشخص فی طست فمن.

فانّه یحبّ المغسول عنه حبّا لا یفارقه.

بسمه تعالی

 البارحة قبیل الصباح رأیت فی المنام کنت مستلقیًا إلی القبلة و اتلو سورة التوحید و عند تلاوة آیة ﴿لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ﴾ یلتهب قلبی بنار الإشتیاق؛ و الحمدلله تعالی علی کل حال. (فی 16 ذی الحجة 64).

بسمه عزّ شأنه

 رأیت البارحة اخوانی السید عبدالباقی و السبزواری، الأوّل راکبًا علی عنق

الجمل و الثّانی علی وسطه، و أظنّ أنّ الأوّل بقی من عمره خمس سنین و الثانی سبع سنین؛ لیکن الظنّ بالاوّل أقوی. (فی لیلة 23 محرم 65).

بسم الله عزّ شأنه

 الیوم فی الصباح بعد الانتباه رأیت فی الخلسة اقول: ما بقی من هذا الطریق السیر إلی الله تعالی إلاّ شیء قلیل؛ و الحمد للّه علی کل حال. (8/ ع ل/ 65).

بسمه تعالی

 رأیت قبیل هذا الیوم کربلائی محمد علی السرایدار و أردت السؤال عن اُمور و هو یمتنع عن الإجابة فلمّا تسلّم باثر الالحاح سئلته عن مقام المعرفة قال: یرزقک الله تعالی معرفته فی شهر المحرّم الآتیه؛ و أشار بتأکد قربها.

 و رأیت فی المنام (لیلة الخمیس أوّل الشهر جمادی الاولی 65) أحدًا‌ یقول: وعدک «المص» و أظنّه مربوطًا بأمر الدنیا و الحمد للّه علی کل حال. (2/ ج ل/ 65).

بسمه تعالی

 رأیت فی المنام صبیحة الیوم مکتوبًا فی ذراعی الایمن فی الباطن بخطّ النسخ بالحبر الأسود: «ولایة علی حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی»[[282]](#footnote-282) فاریته بالاخ الروحانیّ حسن آغا قال: کتبها الملائک؛ و انا تنبّهت الدخول فی الولایة، و ما مضی الاّ لمحةٌ فرایت السواد زال منه و بقی الخط علی اللحم مثبتا؛ و الحمد للّه تعالی، بسمه تعالی. (جمعه/ غرّه ذی‌القعدة/ 65).

بسمه تعالی

 چند شب قبل در خواب دیدم پرواز نمودم به قدری که منتهی به خستگی شد، به جائی رسیدم شخصی تلقین می‌نمود من نوشتم: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ \* ٱللَهُ ٱلصَّمَدُ﴾،[[283]](#footnote-283)

صمد را که نوشتم اوّلا بدون الف و لام نوشتم بعد الف و لام به او ملحق نمودم و همان شب در خلسه دیدم: ﴿لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتُ عَنِّيٓ إِنَّهُۥ لَفَرِحٞ فَخُورٌ﴾[[284]](#footnote-284) شب گذشته در خواب دیدم آخر صفحۀ دست راست و اوّل صفحه دست چپ لفظ بشارت نوشته بود. (29 ذی الحجة 1366).

 صبح دوشنبه 24 محرم 67، عدد «50» را دیدم.

 کنت متفکّراً فی لقاء‌ جناب ولیّ الله فشاهدت هذا العدد: «15». (25 محرم 67).

 هذا العدد شهد فی الخلسة بعد صلاة الصبح «111» (بتاریخ: 22/ ع 2/67).

 در لیلۀ 7 ،ج ل، در عالم خواب به‌ فکر لقاء حضرت ولیّ الله تعالی بودم در بین خلسه این عدد مشهود شد: «88».

بسمه تعالی

 شب گذشته حاج آقای زنجانی را در خواب دیدم می‌گفت: «سه سال دیگر به جائی می‌رویم که نه امام هست نه پیغمبر» مقصود عالم فنا بود، (یا گفت چهار سال دیگر و مظنون اوّل است) و من متحسّر بودم که در این مدّت چه‌ کنم. (بتاریخ 15 ذی الحجة 1367).

 امروز صبح عدد «19» مشهود افتاد. (15 محرم 1378).[[285]](#footnote-285)

## دستورالعمل‌ها

###### [ذِکرُ ریاضة الجلالة و خلوتُها]

 عن کتاب شمس المعارف ذِکرُ ریاضة الجلالة و خلوتُها و هی «الله الله» و معها هذه الآیة الشّریفة‌ و هو قوله تعالی: ﴿ٱللَهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾؛ و هو ان تخلّی لها اربعة عشر یومًا بشروط الخلوة من الصوم[[286]](#footnote-286) عن کلّ ذی روحٍ و ما خرج من روح و العزلة عن المخلوقین و الصلاة تلازم الجلالة عقب کل صلاة الف مرّة و الآیة‌ المذکورة‌ خمسین مرّةً و یکون بخورک اللُبان الذکر و تقرء الجلالة کل یوم غیر قرآئة الصلاة عشرة آلاف مرّة، هذا کله و البخور عمال؛ فاذا کان الیوم الرابع عشر تری الخلوة قد امتلأت نورًا و تری فی خلال ذلک النور أشباهًا فَقَوِّ قلبک و لا تخف و ثَبِّت جنانک، و لم تزل علی تلک الحالة مقدار ثلاث ساعات فیأتیک خادم الأسماء حتی یملأ لک المکان فلا تخف منه فإنّه مبارک، و ایّاک أن تخاف منه فیسلّم علیک فرّد علیه السّلام و تأدّب معه، فإنّه رجل عظیم الشأن جلیل القدر تجده ینطق بالجلالة و الآیة فی کل یوم عقب الصلوات الخمس، خادما بطاعتک و تحصیل أمرک، و تشکّر منه و قل له شکّر اللهُ سعیَک و غَفَر لنا و لک بمَنِّه و کرمه انصرف مأجورًا، أنالَک الله الجنّةَ بمنِّه و کرمه، انّه علی ما یشاء قدیر.[[287]](#footnote-287)

###### [جدولی برای دفع اجانین به نقل از کتاب عیون التجارب]

بسم الله تعالی

 عن عیون التجارب عالجت کثیرًا ممّن کان یؤذیه الجنّ بمربع ذی اربع بسم الله الرحمن الرحیم، بحیث یقع فی السطر الأعلی الترتیب، فان طال به استعنت بمربع ذی

خمسة و حفظناها من کل شیطان رجیم، برأ باذن الله.

[[288]](#footnote-288)

###### عبارت شیخ بهائی راجع به زهد سالک به نقل از مرحوم آیة الله انصاری رضوان الله علیه

بسمه تعالی

 عن الشیخ البهائی عن کشکوله:

إنّ السالک إذ أزهَدَ فی کلّ ما یصرفه عن مقصوده من الأموالِ الدّنیاویّة و اتّقَی مِن کلّ خاطرٍ یَرِد علیه و یَجعَلُه مائلاً إلی غیر الحقّ اتّصف بالورع و الزهد و التّقوی، فیُحاسِب نفسه دائمًا فی افعاله و اقواله و یَتَّهِمُها فی کلّ ما تأمره به؛ فإذا خلص منها و طاب وقتُه بالإلتذاذ بما یَجِدُه فی طریق المحبوب تَنوَّرَ باطِنُه و ظهر له لوامِعُ الغیب و انفتح له باب الملکوت و لاح له لوائحُ مرةً بعد اُخرَی فیشاهد امورًا غیبیّة فی صُوَرٍ مِثالیّة؛ فاذا ذاق منها شیئًا رَغِب فی العزلة و الخَلوة و الذکر و المواظبة علی الطهارة التامّة و العبادة‌ و المراقبة و أعرَضَ عن المشاغل الدنیویّة الحسیّة و توجَّهَ باطنُه إلی الحقّ سبحانه بالکلیة فیَظهَرُ له الوَجد و السُکر و الشوق و الذوق و المَحبَّة و الهَیَمان و العِشق؛ فیَمحوه تارةً بعد اُخری و یَجعلُه غائبًا عن نفسه فیُشاهد المعانی القَلبیّة و الحقایق السرّیّة و الأنوار الروحیّة و یتحقّق بالمشاهدة و المعایَنة و المکاشفة و یَفیضُ علیه العلومُ الدینیّة و الأسرارُ الإلهیّة و یَظْهرُ له أنوار الحقیقة و تَخفَی اخری حتّی یتمکّن و یخلُص من التلوین و یَنزِلُ علیه السکینة الرّوحیّة؛ و یصیر ورود هذه الأحوال ملکةً له فیدخُلُ فی عالم الجَبَروت و یشاهد العقولَ المجرّدة و الأنوارَ القاهرةَ و المدّبراتِ الکلیّةِ من الملائکة المقرّبین المتهیِّمینَ فی جمالِ اللهِ تعالی؛ فیظهر له بعد ذلک سلطان الأحدیّة و سواطعُ العَظَمةِ و الکبریاءِ فیجعله هبائًا منثورًا.[[289]](#footnote-289)

###### دستورالعملی از آیة الله انصاری همدانی رضوان الله علیه برای قضاء حوائج

 از مجرّبات حاج محمّد کریم خان است مداومت نمایند به جهت حوائج:

 یا مَن هُوَ فَوقَ کلِّ قادرٍ عَلِمتَ حوائجی فصلِّ علی محمّدٍ و آل محمّدٍ و افْتَح لی مِن سَعَةِ فَضلِکَ و مَنِّکَ مَخازِنَ عَطیّتِک بقُربِ وَلیّکَ یا غالِبُ یا غَنِیُّ.

[[290]](#footnote-290)

###### دستور العمل‌هائی از آیة الله انصاری همدانی رضوان الله علیه

بسم الله تعالی

 اوّل هر ماه که روز دوشنبه باشد شروع به‌ خواندن سورۀ مبارکۀ ﴿إِذَا وَقَعَتِ ٱلۡوَاقِعَةُ﴾[[291]](#footnote-291) نموده هر روزی به عدد ایّام ماه بخواند؛ به این‌ طریق که روز اوّل یک‌مرتبه و روز دوّم دو مرتبه تا چهاردهم که چهارده مرتبه خوانده شود؛ و هر روز پنجشنبه هم دعای ذیل را بخواند. این ختم جهت وسعت معیشت مجرّب است و دعا این است:

 بسم الله الرحمن الرحیم یا واحدُ یا ماجدُ یا جوادُ یا حلیمُ یا حنّانُ یا منّانُ یا

کریمُ، أسئَلُکَ تُحفَةً مِن تُحَفاتِکَ، تَلُمُّ بها شَعْثِی و تَقضِی بها دَینی و تُصلِحُ بها شأنی برحمتک سیّدی؛ اللهم إن‌ کان رزقی فی السّماء فأنزِلهُ و إن‌ کان فی الأرض فَأخرِجه و إن‌ کان بعیدًا فقرّبه و إن کان قریبًا فیَسِّره و إن کان قلیلاً فکثّره و إن کان کثیرًا فبارک لی فیه و أرسله إلی أیدی خیار خلقک و لا تُحوِجْنی إلی شرارِ خلقک و إن لم یکن فکوِّ‌نْه بکینونَتِک و وحدانیّتک؛ اللهم انقُله إلی حیثُ أکونُ و لا تَنْقُلنی إلیه حیثُ یکون إنّک علی کلّ شیء قدیر؛ یا رحیمُ یا غنیُّ صلّ علی محمّد و آل محمد و تَمِّم علینا نعمتَک و هَنِّئْنا کرامتک و ألبسنا عافیتَک.

\* \* \*

بسم الله تعالی

 منقول از شخص اهل اللهی: سه شنبه و چهارشنبه و پنج‌شنبه را روزه بگیر، و شب جمعه وضوء گرفته دوازده مرتبه ﴿أَمَّن يُجِيبُ﴾[[292]](#footnote-292) را تلاوت نماید و خدا را قسم دهد به پنج تن آل عبا علیهم السّلام، بخوابد به پهلوی راست ببیند حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه را و حاجتش را برآورد.

###### کیفیّة صلاة العبهری لرؤیة رسول الله صلّی الله علیه و آله فی المنام

بسمه تعالی

 و هی اربع رکعات یقرء فی کلّ رکعة «فاتحة الکتاب» مرّةً و ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ﴾[[293]](#footnote-293) عشر مرّات و یسبّح خمس عشرة مرّة «سبحان الله و الحمد للّه و لا الهّ الاّ الله و الله أکبر» ثمّ یرکع و یقول ثلاث مرّات «سبحان ربّی العظیم» و یسبّح عشر مرّات ثمّ یرفع رأسه، و یسبّح ثلاث مرّات ثم یسجد، و یسبّح خمس عشرة‌ مرّة ثمّ یرفع رأسه، و لیس فیما بین

السجدتین شیء ثم یسجد ثانیًا کما وصفت إلی أن یتمّ أربع رکعات بتسلیمةٍ واحدة فإذا فرغ لا یتکلّم أحدًا حتّی یقرء «فاتحة الکتاب» عشر مرّات و ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ﴾ عشر مرّات و یسبّح ثلاثًا و ثلاثین مرّة، ثم یقول: «صَلَّی اللهُ علی النبیّ الامّی جَزَی الله محمدًا عنّا ما هو أهلُه و مُستحَقُّه» ثلاثًا و ثلاثین مرّة.

###### دعای شریف مجرّب برای قضاء حوائج به نقل از آیة الله انصاری همدانی رضوان الله علیه

 أیضًا فی دار السّلام دعاء شریف مجرّب للحاجة المذکورة و لها خواص عجیبة و یوجب قضاء الحوائج؛ و یقرء للحاجة المذکورة عند النوم خمس مرّات علی طهارة و هو هذا: سبحانَ الله العظیم و بحمده، سبحانه من إلهٍ ما أقْدَرَه و سبحانه من قدیرٍ ما أعظَمَه و سبحانه من عظیم ما أجَلَّه و سبحانه من جلیلٍ ما أمْجَده و سبحانه من مجید ما أرأفه و سبحانه من رؤوفٍ ما أعزّه و سبحانه من عزیز ما أکبره و سبحانه من کبیر ما أقدَمه و سبحانه من قدیم ما أعلاه و سبحانه من عالٍ ما أسناه و سبحانه من سَنیٍّ ما أبهاه و سبحانه من بَهیٍّ ما أنوَرَه و سبحانه من منیرٍ ما أظهره و سبحانه من ظاهر ما أخفاه و سبحانه من خَفیٍّ ما أعلمه و سبحانه من علیم ما أکرمه و سبحانه من کریم ما ألطفه و سبحانه من لطیف ما أبصره و سبحانه من بصیر ما أسمعه و سبحانه من سمیع ما أحفظه و سبحانه من حفیظ ما أملاه و سبحانه من مَلیٍّ ما أوفاه و سبحانه من وَفیٍّ ما أغناه و سبحانه من غَنیٍّ ما أعطاه و سبحانه من مُعطٍ ما أوسعه و سبحانه من واسع ما أوجده و سبحانه من جواد ما أفضله و سبحانه من مُفضِل ما أنعمه و سبحانه من مُنعِم ما أسیده و سبحانه من سَیِّد ما أرحمه و سبحانه من رحیم ما أشَدَّه و سبحانه من شدید ما أقواه و سبحانه من قَویٍّ ما أحمده و سبحانه من حمید ما

أحکمه و سبحانه من حکیم ما أبطشه و سبحانه من باطش ما أقومه و سبحانه من قیوم ما أدومه و سبحانه من دائم ما أبقاه و سبحانه من باقٍ ما أفرده و سبحانه من فَردٍ ما أوحده و سبحانه من واحد ما أصمده و سبحانه من صمد ما أملکه و سبحانه من مالکٍ ما أولاه و سبحانه من وَلیٍّ ما أعظمه و سبحانه من عظیم ما أکمله و سبحانه من کامل ما أتَمَّه و سبحانه من تمام ما أعجبه و سبحانه من عجیب ما أفخره و سبحانه من فاخر ما أبعده و سبحانه من بعید ما أقربه و سبحانه من قریب ما أمنعه و سبحانه من مانع ما أغلبه و سبحانه من غالبٍ ما أعفاه و سبحانه من عَفُوٍّ ما أحسنه و سبحانه من محسن ما أجمله و سبحانه من جمیل ما أقبله و سبحانه من قابل ما أشکره و سبحانه من شکورٍ ما أغفره و سبحانه من غفور ما أکبره و سبحانه من کبیر ما أجبره و سبحانه من جَبّارٍ ما أدینه و سبحانه من دَیّانٍ ما أقضاه و سبحانه من قاضٍ ما أمضاه و سبحانه من ماضٍ ما أنفذه و سبحانه من نافذ ما أرحمه و سبحانه من رحیم ما أخلقه و سبحانه من خالق ما أقهره و سبحانه من قاهر ما أملکه و سبحانه من مالکٍ ما أقدره و سبحانه من قادر ما أرفعه و سبحانه من رفیع ما أشرفه و سبحانه من شریف ما أرزقه و سبحانه من رازق ما أقبضه و سبحانه من قابض ما أبسطه و سبحانه من باسط ما أهداه و سبحانه من هادٍ ما أصدقه و سبحانه من صادق ما أبداه و سبحانه من بادٍ ما أقدسه و سبحانه من قُدّوسٍ ما أطهره و سبحانه من طاهر ما أزکاه و سبحانه من زَکیٍّ ما أکفاه و سبحانه من کافٍ ما أبقاه و سبحانه من باقٍ ما أعْوَدَه و سبحانه من مُعیدٍ ما أفطره و سبحانه من فاطر ما أوهبه و سبحانه من واهبٍ ما أتْوَبَه و سبحانه من تَوّابٍ ما أسخاه و سبحانه من سَخیٍّ ما أنصره و سبحانه من نصیر ما أسلمه و سبحانه من سلام ما أشفاه و سبحانه من شافٍ ما أنجاه و سبحانه من مُنجٍ ما

أبَرَّه و سبحانه من بارٍّ ما أطلبه و سبحانه من طالب ما أدرکه و سبحانه من مُدرِکٍ ما أشَدَّه و سبحانه من شدید ما أعطفه و سبحانه من عَطوفٍ ما أعدله و سبحانه من عادل ما أتقنه و سبحانه من مُتقِنٍ ما أحکمه و سبحانه من حکیم ما أکفله و سبحانه من کفیل ما أشهده و سبحانه من شهید ما أوصله و سبحانه من واصل ما أکفاه و سبحانه من کافٍ ما أحسبه و سبحانه من حسیب ما أتَمَّه و سبحانه من تامٍّ ما أجمله، و سبحانه هو اللهُ العظیمُ و بحمده، و الحمدلله و لا اله الاّ الله و الله أکبر و للّه الحمد و لا حول و لا قوّة الاّ بالله العلیّ العظیم، دافعِ کلّ بلیّةٍ و هو حسبی و نعم الوکیل.

###### عمل دیگری برای رؤیت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به نقل از مرحوم انصاری

 عمل آخر للحاجة المذکورة

 من أراد أن یری النبیّ صلّی الله علیه و آله فلیقم لیلة الجمعة فیصلّی المغرب ثمّ یدوم إلی الصلوة إلی أن یصلّی العتمة و لا یکلّم أحدًا ثمّ یصلّی و یسلّم فی رکعتین یقرء فی کل رکعة ﴿ٱلۡحَمۡدُ﴾ مرّةً واحدة و ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾ ثلاث مرّات؛ فإذا فرغ من صلاته أنصرف ثمّ صلّی رکعتین یقرء فیهما بفاتحة الکتاب مرّةً واحدةً و ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾ سبع مرّات و یسجد بعد تسلیمة و یصلّی علی النبّی صلّی الله علیه و آله سبع مرّات و یقول: «سبحان الله و الحمد للّه و لا إله الاّ الله و الله أکبر و لا حول و لا قوّة الاّ بالله» سبع مرّات ثمّ یرفع رأسه من السجود و یستوی جالسًا و یرفع یدیه و یقول: «یا حیّ یا قیّوم یا ذا‌الجلال و الإکرام یا إلهَ الأوّلین و الآخِرین یا رحمنَ الدّنیا و الآخرة و رحیمَهما یا ربّ یا ربّ» ثمّ یقول رافعًا یدیه و یقول:

 «یا ربّ (ثلاثًا) یا عظیمَ الجلال (ثلاثًا) یا بدیعَ الکمال یا کریمَ الفعال یا کثیرَ النَوال

یا دائمَ الإفضال یا کریم یا متعال یا أوّل بلا مَنال یا قیّوم بغیر زوال یا واحد بلا انتقال یا شدیدَ المحال یا رازقَ الخلائق علی کلّ حال أرِنی وجهَ حبیبی و حبیبِک محمّد صلّی الله علیه و آله فی منامی یا ذالجلال و الإکرام.» ثمّ یَنامُ علی فراشه أو غیره و هو مستقبِلُ القبلة علی یمینه و یلزم الصّلوة‌ علی النبیّ حتّی یذهب به النوم فإنّه یراه، ان شاء الله.

###### [صلاتی منقول از امام صادق علیه السّلام برای قضاء حوائج به نقل از مرحوم انصاری]

 روی عن جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام من کان له إلی الله حاجة فلیصلّ یوم الخمیس أربع رکعات بعد أن ارتفعت الشّمس و بعد الغسل و لیقرء فی کلّ رکعة بعد الفاتحة سورة القدر عشرین مرّة، فإذا سلّم یقول مأة مرّة: «اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد» ثم یرفع یده إلی السّماء و یقول: «یا الله» عشر مرّة، ثمّ یحرک الاصبع السبّابة و یقول: «یا الله» عشر مرّة، ثمّ یقول: «یا ربّ» حتّی ینقطع النَفَس، ثمّ یرفع یده مقابل الوجه و یقول: «یا الله» عشر مرّات؛ ثمّ یقول:

 «یا أفضلَ من رُجِیَ و یا خیرَ من دُعِیَ و یا أجودَ من أعطی و یا أکرمَ من سُئِلَ، یا من لا یَعُزُّ علیه ما فعله، یا من حیثما دُعِیَ أجاب اللهُمَّ إنّی أسئلک من موجباتِ رحمتِک و بأسمائک العظام و بکلّ اسمٍ لک عظیم و أسئلک بإسمک الذی إذا دُعِیتَ به أجَبْتَ و إذا سُئِلتَ به أعْطَیْتَ و أسئلک بإسمک العظیم الأعظم یا دیّانَ یوم الدین یا مُحیی العظامِ و هی رمیمٌ و أسئلک بأنّک الله لا إله الاّ أنت أن تُصَلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تُیَسِّرَ لی أمری و لا تُعَسِّرَ علیّ و تُسَهِّلَ لی مطلبَ رزقی مِن فضلِک الواسعِ، یا قاضِیَ الحاجات یا قدیرًا علی ما لا یَقدِرُ علیه غیرُک یا أرحمَ الراحمین و أکرمَ الأکرمین.

 و کتب الشیخ الکفعمی فی حاشیة المصباح انّ اسماعیل بن القیس اشتَکی إلی الصادق علیه السّلام من ضیق النفقة و المعیشة فأمره علیه السّلام بأن یصلّی هذه الصلوة مرارًا ففعل ذلک و وُفِّرَ مالُه و أتی الصّادقَ علیه السّلام بصُرَّةٍ فیه خمسُ مأةِ دینارٍ و أمره علیه السّلام أن یکون متفقّدا من اخوانه المؤمنین؛ اللهمّ ارزقنا ذلک خالصًا لوجهک الکریم.[[294]](#footnote-294)

###### فی اوقات الحلق

بسمه تعالی

 السبت یورثُ الصُداع و یَقبُح فی أعین النّاس.

 الأحد یَستفید من الأکابر و التجارة.

 الإثنین یورِث الغمَّ و یُبتلی.

 الثلاثاء یورث الصداع و قبْح المَنظر.

 الأربعاء یورث النجاة‌ و الغنی.

 الخمیس یورث السعادة و الدولة و الصحة.

 الجمعة یَصِل إلی مراده انشاء‌ الله تعالی؛ (من کتاب الصدف).

###### بعضی از دستورات کیمیاوی و غذائی که از آیة الله انصاری همدانی رضوان الله علیه است

 الحمامة تنعقد صابرة علی نار السبک، إذا اخذ منها جزء و من الطیر طیر نصف جزء و من الستک نصف جزء و من العقاب مثله؛ فدقّت الادویة کلّ واحد علیحده،

ثمّ لحفت بمجموعها الحمامة فی طاسة نحاس، و غطّیت بصفحة نحاس، فوضعت فی نقرة و اوقد علیها بالفحم الجزل حتّی لا یبقی له دخان تخرج الحمامة معقودة، ثمّ اجعل فی بوطقه و الحفها بالزّجاج و انفخ علیه حتّی تنسبک، و ارفع عنها الزجاج و افرغها فی الراط، تجده نقرة منسبکة و هی یابسة و فیها بعض السواد؛ فلو کان شکه ثابتا تنبغی ان لا یسود، و لو جعل بدل الطاسة بوطقه ملطوفة بالروسنحتج و بیاض البیض حصل المطلوب.

###### الحلواء المعروف بالمسقطی

 یؤخذ النشاء جزء‌ و الدهن جزئان و السکر ثمانیة اجزاء، فینقع النشاء فی الماء و یحلّ حتی تکون کالمخیض و یصفی من غرقد صفیقه و یصب فی الفاطیل و یوقد بنار لیّنة و یساط دائمًا إلی أن یفرغَ و یتّم؛ فإذا حصل له قوامٌ قلیل و تغیّر لونُه فطُبخ یصبّ علیه النصف الآخر و یصب علیه الدهن شیئًا فشیئًا إلی أن یتّم و یساط دائمًا و النار لیّنة حتی یبلغ و بلوغه أن تبرد منجمدًا و ان لا یلتزق بالید حارًّا، ثم ارفعه فی الکاسات.[[295]](#footnote-295)

###### [راجع به رحلت استاد عرفانی حضرت آقای انصاری همدانی (ره)]

بسم ‎الله الرّحمن الرّحیم

 رحلت استاد عرفانی، حضرت آیة ‎الحقّ العالم الکامل و العارف الّذی قَلّ له نظیرٌ، الحاج الشیخ محمّد جواد انصاری همدانی، در روز دوّم شهر ذوالقعدة الحرام سنه یک‌هزار و سیصد و هفتاد و نه هجریّه قمریّه، دو ساعت بعدازظهر روز جمعه، در همدان واقع و جنازه شریفشان را به قم حمل و در جوار حضرت معصومه سلام

‎الله‎ علیها در [قبرستان] علیّ بن جعفر در مقبره‌ای که در قسمت شمال شرقی واقع است دفن نمودند[[296]](#footnote-296).[[297]](#footnote-297)

[میهمان نوازی وشدّت عسر و تضیّق معیشت آقای انصاری (ت)][[298]](#footnote-298)

###### [مطالب منقوله از آقازاده ایشان آقای حاج سیّد علی گلپایگانی]

 در عصر روز جمعه اوّل شهر رجب یک هزار و چهارصد و سه هجریّه قمریّه، جناب مستطاب شریعت‌مدار حجة الاسلام آقای حاج سیّد علی گلپایگانی ـ دامت برکاته ـ فرزند مرحوم آیة الله آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی ـ رحمة الله علیه ـ با دو آقا‌زادۀ خود و یک جوان دیگری در بنده منزل در مشهد مقدّس تشریف آوردند و در ضمن مذاکرات، مطالبی را از مرحوم والد خود نقل کردند که ما در اینجا می‌آوریم:



## احوال مرحوم آیة الحقّ و الیقین آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی رضوان الله عليه

تصویر مرحوم آیة الله آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی، رضوان الله علیه.

 1ـ تولّد آن مرحوم در سنۀ یک هزار و دویست و نود و پنج و یا شش هجریّه قمریّه، و ارتحال ایشان در عصر دوشنبه 29 شهر محرّم الحرام یک هزار و سیصد و هفتاد و هفت هجریّه قمریّه بوده است.

 2ـ عادت ایشان این بود که در شب‌ها و یا روزهای جمعه، مقداری نُقل و یا حلویّات دیگر خریده و در زیر شال کمر خود می‌ریختند، و چون به منزل می‌آمدند بچّه‌ها را صدا می‌زدند و به آنها قسمت می‌کردند، و نیز در روز‌های عید چنین می‌کردند.

 3ـ یک بار که ایشان به کربلا برای زیارت عید فطر و یا عید أضحی مشرّف شده بودند، (و آن عید با ابتدای حَمَلْ یک روز بود) از کثرت جمعیّت که در صحن

و در رواق مطهّر حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام بود نتوانستند داخل شوند، و لذا به صحن مطهّر حضرت اباالفضل علیه السّلام آمدند و چون در آنجا هم جمعیّت فوق العاده بود، در گوشۀ ایوان نشستند و نتوانستند داخل حرم شوند. در این حال مردی آمد و گفت: برخیز برویم زیارت کنیم! من برخاستم و او جلو می‌رفت و من به دنبال او، رفتیم و از رواق هم عبور کردیم تا رسیدیم به ضریح مطهّر و زیارت می‌کردیم، و آن مرد یک سکّه کف دست من گذارد و گفت: این هم عیدی شما! و رفت.

 من ناگاه به خود آمدم دیدم عجیب است، حرم و رواق کما کان شلوغ و مملوّ از ازدحام جمعیّت است و این خلوت فقط در معیّت آن شخص بوده است! نگاه کردم به کف دست خود، دیدم سکّه موجود است و در روی آن نقش یا صاحب الزّمان است. آن سکّه را محترم می‌داشتم و پیوسته آن را در دستمالی می‌پیچیدم و فقط بعد از وضو‌هائی که می‌گرفتم آن را به چشمان خود می‌مالیدم و هر وقت کسی مریض می‌شد آن را در آب می‌زدم و آن آب را می‌دادم بخورد، فوراً خوب می‌شد، و یا آن سکّه را به چشم و یا به محلّ درد او می‌مالیدم فوراً خوب می‌شد.

 در سفری که به کربلا می‌رفتم، در راه یکی از همراهان که شیخی بود مریض شد و به دل درد سختی مبتلا شد. من سکّه را از دستمال در‌آوردم و در نصف استکان آب زدم و به آن مرد دادم آشامید و فوراً افاقه پیدا‌ کرد، و بعداً به من گفت: آن چه بود که این طور اثر فوری داشت؟! من از دادن سکّه و گفتن امتناع کردم، و او اصرار ورزید و من بر انکار افزودم، و او بالأخره گفت: نمی‌شود، باید من ببینم! من سکّه را به او نشان دادم. به دست گرفت و انداخت، و گفت: اینکه چیزی نیست!

 من سکّه را برداشتم و در دستمال پیچیدم و چند گره معمولی بر آن زدم. گذشت، تا وقت دیگر چون گره‌ها را بازکردم که آن را بردارم، دیدم در دستمال چیزی نیست!

 4ـ منزل ایشان سابقاً در کوچۀ صد تومانی در نجف اشرف [بود]؛ و بین منزل ایشان و مرحوم آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی یک منزل فاصله بود و آن‌هم منزل مرحوم آقا حاج محمّد حسین اخوان بود.

 در آن منزل، ایشان در نهایت فقر و سختی و شدّت به سر می‌بردند و بسیار وضع معیشت ایشان سخت بود؛ به طوری که اهل منزل، ناراحت شده و به ایشان فشار می‌آورد و از هرگونه دعوا و اوقات تلخی خودداری نمی‌کرد و هر روز به طوری ایشان را ناراحت می‌نمود؛ تا کار بر ایشان تنگ شد و یک شب همین‌که خواست بخوابد، تصمیم گرفت صبحگاه که از خواب برمی‌خیزد پس از زیارت أمیرالمؤمنین علیه السّلام سر به بیابان بگذارد و برود در کوه‌ها و بیابان‌ها که هیچ اثری از او نباشد.

 در خواب دید که به او گفتند: اینک حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام به منزل شما می‌آیند؛ در این حال دید که یک حُقّه نوری از سمت قبله، از روی آسمان آمد و کوچه را طیّ کرده و از دریچۀ اطاق داخل منزل ایشان شد و آن نور در عالم خواب، حضرت صاحب ارواحنا فداه بودند و چون داخل در اطاق شد، در زیر رختخواب ایشان یک سکّه قرار ‌داد.

 ایشان از خواب بیدار می‌شوند و در زیر رختخواب سکّه‌ای نمی‌بینند ولیکن می‌دانند که تعبیر این خواب گشایش در امر معیشت است، و همین‌طور هم شد؛ یعنی ایشان از آن به بعد در سعۀ نسبی قرار گرفته و از رفتن به بیابان و آن جریانات منصرف شدند.

 5ـ دربارۀ عملیّۀ جراحی پروستات گفتند که:

 مدّتی در بیمارستان طهران (بازرگانان و سپس در بیمارستان نجمیّه) بستری شدند و بنا شد عمل کنند. چون دارای کسالت قلبی بودند و (طبیب قلب ایشان دکتر غلامرضا شیخ بود، و یک طبیب دیگر به نام دکتر کیافر بود که طبیب عمومی و

دستگاه مجاری ادرار بود.) دکتر شیخ اجازه نمی‌داد بیش از نیم ساعت بی‌هوشی ایشان به طول انجامد، و اطباء که متخصّص در عمل جرّاحی بودند مدّت عمل را دو ساعت یا یک ساعت و نیم کمتر نمی‌دانستند و می‌گفتند: حدّاقلّ باید مدّت بی‌هوشی ایشان بدین مقدار طول بکشد.

 از میان اطبّاء فقط پرفسور عدل که در جرّاحی ماهرتر بود می‌گفت: من می‌توانم در مدّت کمتر از یک ساعت هم عمل کنم؛ و بالأخره بنا شد او عمل کند. اطبّاء دیگر هر کدام برای عمل، خطر را 80 درصد و تا 70 درصد و یا 50 درصد، و به طور مختلف می‌دانستند؛ ولی پرفسور عدل گفت: خطر 20 درصد است و ما هم راضی شدیم به عمل، به این شرط که خطر 20 درصد باشد و 80 درصدِ امور بهبود و سلامت باشد.

 و همین‌که پرفسور عدل آمادۀ عمل شد، نامه‌ای را از جانب او آوردند که پسران ایشان امضاء کنند، دیدیم در آن نوشته است 50 درصد خطر و 50 درصد بهبودی؛ دو برادر بزرگتر از من: آقایان مرحوم حاج سیّد محمّد و آقای حاج سیّد احمد، امضاء کردند؛ ولی من امضاء نکردم و گفتم: من با این خصوصیّت امضاء نمی‌کنم؛ و قضیّه از بین رفت و پرفسور عدل نیز منصرف شد.

 این خبر به پدرم رسید، مرا طلب کرد و گفت: ای آقا سیّد علی! چرا امضاء نکردی؟! من گفتم: ای پدر جان! من نمی‌توانم مرگ شما را ببینم، و با این قید امضاء نمی‌کنم!

 فرمود: من حالا نمی‌میرم، مرگ من در وقت دیگری است؛ تو برو و امضاء‌ کن و در وقت عمل در خانه باش و سورۀ یس را قرائت کن!

 من ورقه را امضاء کردم و رفتم به خانه، و از آنجا مرتّباً با تلفن با بیمارستان تماس داشتم و همین‌که گفتند مشغول عمل شدند، من شروع کردم به خواندن سورۀ یس و مرتّباً می‌خواندم تا عمل تمام شد، و پس از یک ساعت تلفن زدند که مریض را

از اطاق عمل به بخش منتقل کردند، و‌ ‌له الحمد مختوم به خیر شد.

 حقیر گوید: این‌جانب پسردائی‌ای دارم به نام حاج سیّد محمّد تقی عرفان، که در بین ارحام، او را آقا بزرگ می‌گویند. پس از چند سالی که من از نجف به طهران مراجعت کرده بودم و از رحلت مرحوم گلپایگانی نیز چند سالی می‌گذشت، روزی برای ویزای گذرنامۀ خود که اقامه بود، به شهربانی طهران مراجعه کردم؛ و در آن وقت، پسردائی ما رئیس قسمت دارائی شهربانی بود که از طرف وزارت دارائی و خزانه‌داری در آنجا منصوب و مشغول به کار ‌بود. چون وارد اطاق او شدم، دیدم شخص محترمی در نزدیک ایشان نشسته و مشغول گفتگو هستند. چون سلام کردم و نشستم، پسردائی ما مرا به ایشان و ایشان را به من معرّفی کرد و گفت: ایشان از دوستان و رفقای بسیار خوب ما هستند و نام ایشان دکتر کیافر است.

 من با آقای دکتر کیافر مشغول گفتگو شدیم، و پسردائی ما برخاست و رفت تا گذرنامۀ مرا درست کند؛ از جمله کلام دکتر کیافر این بود که من طبیب معالج مرحوم آیة الله گلپایگانی بودم و در دوران معالجه و در وقت عمل از ایشان کرامت‌ها و بزرگواری‌هائی را دیدم که هرگز تا آخر عمر فراموش نمی‌کنم.

 از جمله آنکه: در وقت عمل ما ایشان را بی‌هوش نکردیم و ایشان گفتند: اصولاً بی‌هوشی لازم نیست؛ و برای ما ـ برای عمل پروستات که عمل مشکلی است ـ تخدیر موضعی به هیچ‌وجه کافی نیست؛ ولی ایشان جدّاً گفتند: بی‌هوش نکنید و به تخدیر موضعی اکتفا کنید؛ و ما هرچه گفتیم: تخدیر کافی نیست، فرمود: من تحمّل می‌کنم، شما چه کار دارید؟!

 ما با تخدیر موضعی که ابداً کافی نبود مشغول عمل شدیم، و ایشان هم در ابتدای عمل به ذکر خاصّی مشغول شدند و چنان در عالَم خود فرو ‌رفتند و مشغول حال و ذکر خود بودند که تا آخر عملیّه ابداً احساس درد و یا ناراحتی را نکردند؛ و این قضیّه برای من بسیار مُعجِب و شگفت‌آور بود! مرحوم گلپایگانی تا آخر عمل، به

هوش بود و مستغرق در ذکر بود به طوری که اگر او را قطعه قطعه می‌کردیم توجّهی نداشت؛ تا عمل تمام شد و او هم از حال و ذکر خود افتاد، و او را به اطاق معمولی بخش آوردیم و در آنجا کم‌کم احساس درد می‌نمود.

 دکتر کیافر می‌گفت: آن مرحوم برای من حکم یک قدّیس و شخص ملکوتی و به تمام معنی روحانی بود، و نسبت به او بسیار شیفته و علاقه‌مند شدم، و از او تقاضا کردم مرا نصیحتی کند و ایشان سه نصیحت کردند که من تا امروز به آن عمل می‌کنم. رحمة الله علیه رحمة‌ً واسعة‌ً.

 6ـ استاد ایشان در قسمت عرفان در نجف اشرف قبل از مرحوم آقا سیّد احمد کربلائی طهرانی، مرحوم آقا شیخ محمّد علی نجف آبادی معروف به آخوند گربه بود.

 اقول: داستان آخوند گربه و علّت تسمیۀ او را به آن اسم، و علّت رجوع ایشان به آقای سیّد احمد را مفصّلاً خود مرحوم گلپایگانی برای حقیر بیان کرده‌اند.[[299]](#footnote-299)

 7ـ آقا سیّد علی می‌گفت: من در وقت ارتحال ایشان در نجف اشرف نبودم، چون ایّام تابستان بود و برای زیارت حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السّلام به ایران آمده بودم و در وقتی که می‌خواستم از ایشان خدا‌حافظی کنم، قدری پول به من دادند و گفتند: این برای تو کافی است و تو دیگر مرا نخواهی دید. و در مشهد و ایران سراغ کسی نرو و از کسی پولی قبول نکن! و اگر احیاناً نیاز‌مند شدی، در مشهد از آقا شیخ کاظم دامغانی بگیر.

 8ـ در وقت فوت، برادر بزرگ من آقا سیّد محمّد، و داماد آقا شیخ محمّد تقی هرندی و مادرم حاضر بودند. آقا سیّد محمّد در گوشه‌ای گریه می‌کرد. و هم مادرم و هم دامادمان نقل می‌کردند که:

 «پیوسته آن مرحوم مشغول ذکر بود و چنان صورتش سپید و روشن و درخشان شده بود که حدّ ندارد، و چنان چشم‌ها جاذب و درشت و د‌‌‌‌لربا بود که هیچ کس جرأت نگاه کردن در آنها را نداشت. مادرم به دامادمان می‌‌گوید: عدیله بخوان! دامادمان می‌‌‌گوید: وجود این مرد عدیله است؛ من چه بخوانم؟! و در آن حال که رو به قبله بسترش را نموده بودند، بدون هیچ تکانی و حرکتی فقط یک عطسه زد و گوئی هزار سال است که رحلت کرده است.» رحمة الله علیه و أسکَنه بُحبوحة جنّته.

 9ـ آقا سیّد علی گفتند: در همان ایّام کسالت و مرض و تهاجم فقر و قرض و گرفتاری‌های شدید که از هر جانب بر پدرم روی آورده بود (با آنکه مرجع تقلید و آیت بزرگ خدا بود) و در طبقۀ فوقانی در تابستان گرم، روی تخت افتاده و لولۀ إدرار از محلّ ادرار به زیر تخت متّصل بود، پدرم به من گفت:

 «ای سیّد علی! از مراقبه دست بر ندار و ابداً تا آخر عمرت یک شب هم از نماز شب دست بر‌ندار!»

 من گفتم: ای پدرجان! آن گرفتاری‌های شما در اصفهان در أوایل تحصیل، و آن حالات و آن گرفتاری‌های شدید شما در نجف، و این گرفتاری‌های آخر عمر بدین ‌صورت و بدین کیفیّت! من طاقت آنها را ندارم و گهگاهی نماز شب می‌خوانم ولی به طور مستمرّ و مداوم نمی‌توانم بخوانم.

 پدرم رو کرد به من و فرمود:

 «چه می‌گوئی؟! من خودم همۀ این گرفتاری‌ها را خواسته‌ام!»

 10ـ روزی قائم مقام رفیع، در آخر عمر که مغضوب شاه شده بود به من گفت: فقط یک‌ نفر مرا از نزدیکی این دستگاه منع کرد و من نشنیدم، و او مرحوم پدرت بود و اینک فهمیده‌ام که فقط او درست می‌گفت.

 اقول: روزی مرحوم گلپایگانی به حقیر فرمود: قائم ‌مقام رفیع، روزی نزد

من آمد و در ضمن مذاکرات و صحبت‌های خود می‌گفت: ما در دستگاه اعلی حضرت (رضا شاه پهلوی) چنین و چنان خدمت می‌کنیم و به مردم رسید‌گی می‌کنیم و به قضاء حوائج مردم توفیق می‌یابیم!

 من گفتم: ابداً شما نمی‌توانید دفع جور و ظلم بنمائید، و به واسطۀ تقرّب و تقویت حکومت جائره هزار جنایت می‌کنید و سپس به برآوردن حاجت یک بیچاره‌ای که چه بسا آن گرفتاری او نیز در اثر همین تقویت‌ها پیدا شده است، خود را گول می‌زنید!

 او گفت: علی بن یقطین هم همین‌طور بوده است، او نیز از مؤمنان و شیعیان خالص بود و در دستگاه حکومت هارون الرشید بود؛ و خدمت‌ها به ضعفای از شیعیان می‌کرد؛ ما هم سعی داریم که خدمت کنیم!

 من گفتم: ساکت شوید! هی می‌گوئید: علی ‌بن یقطین! علی‌ بن یقطین! هرکس، در حکومت جائره وارد می‌شود و هِی علی‌ بن یقطین را شاهد می‌آورد! شما کجا و علی‌ بن یقطین کجا؟! از مغز سر تا نوک انگشتان پایتان را در نجاست فرو برده‌اید! و پیوسته در ... غوطه می‌خورید و هی می‌گوئید: کمک به مظلوم، کمک به مظلوم![[300]](#footnote-300)

###### [عهد بستن آقا سیّد جمال با حضرت کاظم علیه السّلام در عدم دستگیری از افراد]

 مرحوم آقا سیّد جمال الدّین برای حقیر نقل کردند که چند نفر از شاگردان ما دچار خطا و اشتباه شدند؛ و چون ظرفیّت سلوک را نداشتند ما به هر گونه بود آنها را روانۀ ایران نمودیم: از جمله آقا میرزا مهدی اصفهانی بود که مدّتی با اصرار از ما

دستور می‌گرفت و از جملۀ دستور‌ها این بود که نوافل خود را به نحو نماز جعفر طیّار بخواند. او در وقتی چنین حالی پیدا کرد که به هرجا نگاه می‌کرد سیّد جمال می‌دید؛ و ما هر چه خواستیم به او بفهمانیم: این معنای حقیقت وجود نیست؛ بلکه ظهوری است در یکی از مَجالی إمکانیّه و چیز مهمّی نیست؛ نشد و این رؤیت را دلیل بر آن می‌گرفت که در عالم وجود حجّت خدا، سیّد جمال است؛ و پس از خارج شدن از این حال، برای او شکّ و تردید پیدا شد که آیا این سیر و سلوک حقّ است و یا باطل؟ و روزی که در وَادِیُ السّلام رفته بوده است در مکاشفه‌ای می‌بیند که حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه کاغذی به او دادند و در پشت آن کاغذ به خطّ سبز نوشته است: أنا الحُجّة‌ُ ‌ابْنُ الحَسَن.

 خودش این مکاشفه را تعبیر به بطلان سیر و سلوک خود نموده؛ و از آنجا از عرفان و پیمودن راه خدا زده می‌شود. و آقا سیّد جمال الدّین می‌فرمودند: ما اسباب حرکت او را به ایران فراهم کردیم؛ زیرا در دماغ او خشکی پیدا شده بود؛ و هوای گرم نجف با ریاضت‌هائی که انجام داده بود؛ برای او خطرناک بود.

 و از جمله یک نفر سیّد قزوینی که با ما رفت و آمد داشت، حالی پیدا کرده بود که ما را ولیّ مطلق حقّ می‌دید، و می‌آمد در منزل و صدا می‌زد: السّلام علیک یا ولیّ الله! و هرچه ما خواستیم او را متوجّه حقیقت امر کنیم نشد، و هرچه فرزندان به او گفتند: این کار را نکن مؤثّر نیفتاد؛ حتّی آقا سیّد احمد (فرزند سوّم ایشان) بدون اذن من، آن مسکین را زد، و حتّی من به او گفتم: من غلط می‌کنم حجّت مطلق خدا بوده باشم، من می‌خوابم و تو بیا و پا روی صورت من بگذار! او قبول نکرد و حتّی گفته بود: این حرف‌ها خود نیز دلیل بر حُجّت بودن ایشان است. بالأخره ما ناچار شدیم وجهی تهیّه نموده و به ایشان دادیم و او را روانۀ ایران کردیم.

 مرحوم آقا سیّد جمال می‌فرمود: به واسطۀ این قضایائی که رخ داد من با

حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام عهد کردم که به عنوان استاد دستوری ندهم و از کسی دستگیری نکنم.

###### [تحاشی میرزا مهدی اصفهانی و شیخ احمد احسائی از کلمه عرفان و معرفت]

 ایشان (آقا میرزا مهدی اصفهانی) قائل به اصالت الوجود و الماهیّة، و به قول همین شاگرد معروفشان اصالة الواقعیّه بوده‌اند، و از کلمۀ عرفان و معرفت سخت تحاشی داشته‌اند؛ و نظیر افرادی که از سیر و سلوک زده می‌شوند بر علیه اساتید خود، در آراء و افکار قیام می‌کنند.

 مرحوم آقا سیّد احمد [کربلایی] طهرانی از مبرّزین عرفاء و حکمای عالی‌قدر اسلام است و ایشان از مبرّزین شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی است که حکمت را نزد مرحوم حاج ملاّ هادی سبزواری فرا گرفته و عرفان را نزد آقا سیّد علی شوشتری آموخته است.

 و در حقیقت این سردی و وازدگی از سیر و سلوک موجب بد‌‌‌‌‌بینی به اصل عرفان و حکمت گردیده است.

 نظیر شیخ احمد احسائی که پس از مدّتی مراقبه و سیر و سلوک، به واسطۀ همین وازدگی و سردی، حسّ بدبینی شدیدی نسبت به عرفا‌ء و فلاسفه پیدا کرد، و در کتب خود آنان را به باد انتقاد گرفت و در سب ّو لعن به آنها از خود اختیار نداشت. او هم قائل به أصالة الوجود و الماهیّه شد؛ او هم راه معرفت را به کلّی مسدود کرد و در عدم تجاوز از ظواهر روایات یک أخباری صِرف بود؛ او هم مکتب نوینی به نام شیخیّه که بالأخره موجب پیدایش بهائیّه و بابیّه گردید، بنا نهاد.

 اینها همه نتیجۀ واکنش و عکس العملی است که نفس در اثر وازدگی به

خرج می‌دهد و به واسطۀ عدم تحمّل و عدم وصول، از سَرِ کین برمی‌خیزد و مبادی و مبانی مسلّم را انکار می‌کند.

 شیخ احمد احسائی مدّتی در تربیت استاد عرفان: سیّد محمّد حسینی نیریزی شیرازی بود، و به دستور ایشان سفر‌هائی به ایران کرد و نقاط مختلفی را برای ارشاد و سیاحت انتخاب و در آنجا مدّتی توطّن کرد.[[301]](#footnote-301)

###### [مطالب منقوله از آقازاده ایشان آقای حاج سیّد علی گلپایگانی در مجلسی دیگر]

 در عصر روز پنجشنبه، 16 شهر جمادی الاولی، یک هزار و چهارصد و پنج هجریّه قمریّه که جناب مستطاب حجّة الاسلام آقای حاج سیّد علی گلپایگانی ـ دامت برکاته ـ فرزند برومند حضرت آیة الله مرحوم آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی ـ رضوان الله علیه ـ در بنده منزل در مشهد مقدّس تشریف آوردند. در ضمن مطالبی که دربارۀ والد معظّمشان به میان آمد، فرمودند:

 1ـ بعد از رحلت ایشان، هنوز یک أربعین نگذشته بود که من شبی در کاظمین ایشان را در خواب دیدم (و می‌دانستم که رحلت کرده‌اند) محکم انگشت ایشان را گرفتم تا به سؤالات من پاسخ دهند.

 ایشان ابتدآءً به من گفتند: می‌دانم می‌خواهی سؤالاتی بکنی که من قادر بر جواب آنها نیستم. عرض کردم: نه، از آن سؤالات نمی‌کنم؛ ولی می‌خواهم بپرسم بعد از رحلت، حال شما چطور است؟!

 فرمودند: بسیار خوب است.

 عرض کردم: محلّ شما کجاست؟!

 فرمودند: ما هفت نفر هستیم که در آسمان هفتم می‌باشیم! و یکی از آنها محقّق ثانی: محقّق کَرَکی است.

 گفتم: آیا شیخ مرتضی انصاری را هم می‌بینید؟!

 فرمود: «شیخ در آسمان اوّل است و دسترسی به او بسیار آسان است!»

 2ـ بعد از رحلت مرحوم آخوند ملاّ محمّد کاظم خراسانی (که مرحوم گلپایگانی به درس او می‌رفت) مبتلا به کسالت و سینه‌درد شد، که ناچار به سامرّاء‌، به واسطۀ آب و هوا آمد و مدّت یازده ماه در آنجا توقّف کرد.

 و بعد از این مدّت که بهبودی حاصل شد، عازم شد به نجف اشرف مراجعت کند؛ هرچه رفیق و دوست او در سامرّاء‌ مرحوم حاج سیّد میرزا مهدی شیرازی اصرار می‌کند که در سامرّاء ‌بماند (و حتّی می‌گوید: نان و آبگوشتی که داریم با هم می‌خوریم) ایشان قبول نمی‌کند و می‌گوید: من باید به نجف اشرف بروم.

 از مرحوم آقا میرزا محمّد تقی شیرازی که آن‌وقت در سامرّاء بودند، می‌پرسد که: در نجف اشرف مطالب شیخ انصاری در دست کیست؟ می‌گوید: در دست آقا میرزا محمّد حسین نائینی! و در کاظمین نیز از مرحوم آقا سیّد حسن صدر همین سؤال را می‌کند، ایشان هم می‌گویند: مطالب شیخ در دست میرزا محمّد حسین نائینی است.

 جناب محترم آیة الله آقای حاج سیّد موسیٰ شبیری زنجانی ـ دامت برکاته ـ گفتند: من خودم بلاواسطه از مرحوم گلپایگانی شنیدم که می‌گفت:

 «من در سنۀ 1319 برای تحصیل وارد نجف شدم و تا سنۀ 1328 (و یا 1329، تردید از ناقل است) در نجف ماندم و سپس به سامرّاء رفتم و قریب یک سال در آنجا ماندم و به درس مرحوم آقا میرزا محمّد تقی شیرازی می‌رفتم، و در این مدّت میرزا تمام مبانی آخوند ملا محمّد کاظم خراسانی را که در نجف نزد او درس می‌خواندم از دست ما گرفت، و من چون می‌خواستم به نجف برگردم متحیّر

شدم که تمام مبانی آخوند گرفته شده و امروز هم در نجف فقط روی مباحث آخوند بحث می‌شود، فلهذا خواستم به مباحث و مبانی شیخ وارد شوم؛ چون به کاظمین آمدم از مرحوم آقا سیّد حسن صدر پرسیدم: مبانی شیخ در دست کیست؟ گفت: نزد آقا میرزا محمّد حسین نائینی است.»

 فلهذا مرحوم آقا سیّد جمال که به نجف می‌آید، یکسره به سراغ نائینی می‌رود؛ و در آن‌وقت که تازه آخوند فوت کرده بود و نائینی هم به واسطۀ انتشار رسالۀ تنبیه الاُمّة و تنزیه الملّة و همکاری با آخوند در روی کار آمدن مشروطیّت، وجهۀ خوبی نداشت و کسی به درس او حاضر نمی‌شد؛ بنابراین مرحوم گلپایگانی تنها و تنها به درس او می‌رود و مدّت شش سال به همین نحوه نزد او درس می‌خواند. و در غالب اوقات کار به مباحثه بین دو نفری می‌کشید و مرحوم نائینی به او می‌گوید: من می‌خواهم که برای فهمیدن مطالب شیخ، مطالب آخوند را که در نفس تو رسوخ کرده است با کَلْبَتَین (گاز انبری است که با آن دندان می‌کشند) بیرون آورم.

 مرحوم گلپایگانی یک کتاب صلاة تماماً، و یک مکاسب را تماماً، نوشته و الآن موجود است؛ و اینها مجموعۀ تقریرات نائینی و انظار خود اوست، و نوشتجات متفرّقه نیز بسیار دارد.

 3ـ در شب‌ها در سابق الأیّام که آقا میرزا ابوالفضل اصفهانی و شیخ محمّد تقی لاری و غیرهما در عرفان شاگرد او بوده‌اند، پس از نماز جماعت به طرف پشت سر أمیرالمؤمنین علیه السّلام در صحن می‌آمدند و در محل نماز آقا سیّد علی یزدی قدری با شاگردان می‌نشستند؛ و در بعضی از اوقات آن مرحوم می‌فرموده است: امروز تشرّف خدمت حضرت (امام زمان عجلّ الله تعالی فرجه الشّریف) حاصل شد.

 4ـ زندگی و معیشت ایشان بسیار سخت [بود]؛ و در آن وقتی که در کوچۀ صد تومانی منزل داشتند و بین منزل ایشان و آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی یک منزل

بیشتر فاصله نبود، تمام فرزندان ایشان زیر یک لحاف از گونی می‌خوابیدند؛ و در وقت رحلت، ایشان یک هزار و پانصد دینار قرض داشتند که مرحوم آیة الله بروجردی حواله کردند که آقا شیخ نصر الله خلخالی بدهد.

 5ـ مرحوم گلپایگانی پیوسته شبها به مناجات و گریه مشغول بود و به همین جهت در اطاق بیرونی و تنها می‌خوابید، و عیالات را به وسیلۀ تحفه و یا هدیه‌ای راضی نگاه می‌داشت. در یک شب که اهل منزل همه به عروسی یکی از ارحام رفته بودند و کسی غیر از مادرم در اندرون نبود، مادرم پیغام داد که من تنها می‌ترسم و پدرم از بیرونی به اندرونی آمد.

 یک شب من در بیرونی خوابیده بودم، ناگاه بیدار شدم و دیدم پدرم به شدّت گریه می‌کند و جملاتی را می‌گوید که فقط دو جمله از آن در نظرم باقی مانده است:

 وَ لَیْتَک لَم تَخْلُقْنی و لَیتَنِی کُنتُ حَشِیشَ الأرْضِ فَأکَلَتنی الهوامّ!

 اینها مطالبی بود که آقا سیّد علی گلپایگانی نقل کردند؛ ولی خود حقیر وقتی در نجف اشرف بودم از بعضی از دوستان شنیدم که می‌گفت:

 روزی همین آقا شیخ ابوالفضل اصفهانی بعد از نماز جماعت مرحوم گلپایگانی مترصّد حال ایشان است که به وادی السّلام می‌رفتند، ایشان نیز با فاصله‌ای به طوری که آقا سیّد جمال متوجّه نشوند به دنبال ایشان می‌رود؛ ایشان همین‌که وارد وادی السّلام می‌شوند بوی عطر عجیبی وادی را پر می‌کند! مرحوم آقا سیّد جمال قدری در میان قبرها حرکت کرده و فاتحه می‌خوانند و سپس برمی‌گردند؛ و در همۀ این احوال آن بوی عطر به مشام می‌رسید.

 مرحوم آقا سیّد جمال از همان خیابان طوس برمی‌گردند و ایشان هم با فاصله، مترقّب حال بوده و برمی‌گردد؛ تا در وسط بازار مِشْراق که مرحوم سیّد جمال می‌رفته است، یکی از آقایان به ایشان رسیده و قدری صحبت می‌کند. در اثر صحبت آن بوی عطر دیگر به مشام نرسید، و چون آن آقا خداحافظی کرد و رفت و

من جلوتر آمده بودم تا به آقا سیّد جمال رسیدم، رو به من کرده گفت:

 «دیدی چگونه یک برخورد اثری دارد؟!»

 من دانستم که از حرکت من به وادی السّلام، و آن انتشار بوی عطر به مشام من، از همه خبر داشته است.[[302]](#footnote-302)

###### [انتقاد از رویه آقا سیّد محمّد کاظم یزدی، رضوان الله علیه]

 جناب محترم آیة الله آقای حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی ـ دامّ عزّه ـ در شب اوّل ربیع ‌المولود 1404، در مشهد مقدّس، نقل کردند از مرحوم آیة الله آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی ـ رضوان الله علیه ـ که از رویّه مرحوم آیة الله آقا سیّد محمّد کاظم یزدی به شدّت انتقاد می‌کرد، راجع به صحیفۀ‌ کاظمیّه[[303]](#footnote-303) و کلمات قصاری که از مطالب خود نوشته و طبع نموده‌اند، و می‌فرموده است:

 «این یک نوع جسارت و جرأت در مقابل امامان است!»

 و در موقع بیان این مطلب خودش نیز دچار احساسات شده و حالش تغییر می‌کرد و می‌فرمود:

 «شما صحیفۀ سجّادیه سادسه و سابعه بنویس، و یا دعاهای حضرت امام کاظم علیه السّلام را جمع کن و صحیفه‌ای ترتیب بده! این کارها یعنی چه؟!»

###### [اخبار از فوت آیة الله شیخ محمّد حسین اصفهانی، رضوان الله علیه]

 و نیز آیة الله صافی نقل کردند از مرحوم آیة الله آقا سیّد جمال ‌الدّین گلپایگانی ـ رحمة الله علیه ـ که بعد از فوت مرحوم آیة الله آقا ضیاء الدّین عراقی

که ریاست و تدریس نجف منحصراً با آیة الله شیخ محمّد حسین اصفهانی شد و هیچ کس احتمال فوت آن مرحوم را نمی‌داد (تقریباً پس از دو ماه از رحلت عراقی) در وقتی که مرحوم گلپایگانی در قنوت نماز وَتْر بودند در حال بیداری به تمام معنی، مشاهده می‌کنند که مرحوم آقا ضیاء الدّین سوار بر استری است و همین‌طور می‌رود تا در منزل مرحوم حاج شیخ محمّد حسین داخل شد؛ مرحوم گلپایگانی پس از نماز می‌گوید: مرحوم اصفهانی فوت کرده است! همین‌که قبل از طلوع آفتاب بر سر مناره أمیرالمؤمنین می‌خواهند ندا کنند و صلاة بکشند، می‌گوید: گوش کنید که اینک خبر فوت مرحوم اصفهانی را می‌دهند! اتفاقاً چون گوش فرا می‌دهند می‌شنوند که رحلت ایشان را اعلام و برای تشییع جنازه مردم را دعوت می‌کند.[[304]](#footnote-304)

###### [نامه اخلاقی آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی به حضرت علاّمه]

بسمه تعالی

 به عرض می‌رساند: إن شاء الله تعالی وجود مسعود مشمول عنایات ربانی و مستفیض به فیوضات سبحانی و مستمرّ به مدد صمدانی بوده باشد، و امیدوارم لازال در ترویج شرع و تأیید دین و إعلاء کلمۀ حقّه مؤیّد و منصور باشید.

 ضمناً بارها گفتم و حالا هم می‌گویم که در فکر خود باش و حساب نفس را از دست مده، و همیشه مراقب و مواظب او باش و هر شب حساب از او پس بگیر! و امیدوارم دائماً مراقبت داشته باشی و مشغول به تحصیل علم و مقیّد به ترک فضولات از معاشرات و صحبت‌های بی‌معنی باشید.

 جویای سلامتی حقیر باشید. بحمد الله بعد از عمل، مرض پرستات مرتفع؛ اگرچه آثار و عوارض او مرا در بیمارستان بستری کرده.

 التماس دعای مخصوص دارم. رقیمه کریمه زیارت، از الطاف و مراحم عالی کمال تشکر را داشته و دارم.

 نور چشمی حاج سیّد محمد سلام می‌رساند. باز می‌گویم که مراقبت داشته باش و غافل مشو، که مبادا نظر التفاتی از آنجا بشود و تو غافل باشی! و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

 الأحقر سیّد جمال الموسوی الگلپایگانی

 4/ ذی ‌الحجّة الحرام/ 1374[[305]](#footnote-305)

[استدراج عالمی نجف دیده و قیاس آن با عارفی شوریده (ت)]

...[[306]](#footnote-306)

...[[307]](#footnote-307)

...[[308]](#footnote-308)

...[[309]](#footnote-309)

[شدّت کتمان سرّ آن مرحوم (ت)]

[کسی که عرفان ندارد نه دنیا دارد و نه آخرت (ت)]

... و

[ایشان مردی غیور و پابرجا و با استقامت بود (ت)]

...[[310]](#footnote-310)

[برآورده شدن حاجت آقا سیّد جمال الدّین رحمة الله علیه، توسط امام حسین علیه السّلام (ت)]



## مجموعۀ تصاویر

تصویر عارف کامل واصل، مرحوم آیة الله العظمی علاّمه قاضی،

...[[311]](#footnote-311)

رضوان الله علیه.



تصویر مرحوم علاّمه قاضی ـ رضوان الله علیه ـ در جوانی.



تصویر حضرت حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ در منزل، اواخر عمر شریف.



تصویر مرحوم حضرت سیّد هاشم حدّاد، رضوان الله علیه.



تصویر مرحوم حاج سیّد هاشم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ در حال توجّه پس از نماز عید فطر.



تصویر حضرت آقای حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ در کربلا.



یکی از تصاویر مرحوم حاج سیّد هاشم حدّاد، رضوان الله علیه.



تصویر حضرت آقای سیّد هاشم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ در حال قرائت فتوحات مکیّه محیی الدّین عربی قدّس الله سرّهما.



تصویر حضرت حدّاد ـ قدّس الله سرّه ـ در اواخر عمر.



تصویر حضرت حدّاد ـ قدّس الله سرّه ـ در اواخر عمر.



تصویر حضرت حدّاد و علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیهما ـ

در منزل مرحوم حدّاد، کربلا.



تصویر حضرت حدّاد و علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیهما ـ

در کربلای معلّی منزل آقای حداد.



تصویر مرحوم سیّد هاشم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ

به اتّفاق جمعی از ارادتمندان که در سمت راست ایشان مرحوم حجّة الاسلام سیّد عبدالحسین معین شیرازی و در سمت چپ آقازاده ایشان حضرت حجّة الاسلام آقای حاج سیّد حسن معین دیده می‌شوند.



تصویر حضرت آقای حدّاد با علاّمه طهرانی و برخی از دوستان در کربلا.



تصویر حضرت آقای حدّاد با جمعی از ارادتمندان پس از اقامۀ نماز عید فطر، در حال قرائت تکبیرات مخصوصه.



تصویر حضرت حدّاد در حال اقامۀ نماز عید فطر با جمعی از

ارادتمندان ایشان.



تصویر مرحوم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ

به اتّفاق بعضی از ارادتمندان در کاظمین.



تصویر مرحوم حضرت حدّاد ـ قدّس الله سرّه ـ

با جمعی از دوستان و ارادتمندان.



تصویر حضرت سیّد هاشم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ

به اتّفاق مرحوم حاج حبیب سماوی، رحمة الله علیه.



 تصویر مرحوم حضرت حدّاد به اتّفاق علاّمه انصاری لاهیجی که در استودیو کربلا نبش کوچه ایشان برداشته شده است.

 مرحوم لاهیجی از شاگردان سلوکی عارف کامل مرحوم آیة الله قاضی ـ رضوان الله علیه ـ بودند که پس از مراجعت از نجف اشرف در لاهیجان رحل اقامت افکندند، و در زمان اقامت مرحوم علاّمه طهرانی در طهران با ایشان مراوده داشته و بارها برای زیارت ایشان به طهران می‌آمدند.



تصویر حضرت حدّاد و علاّمه طهرانی ـ قدّس الله سرّهما العزیز ـ در استودیو کربلا.



تصویر مرحوم سیّد هاشم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ

در اطاق بیرونی منزل.



در قبرستان وادی الصفا، کربلای معلّی.



تصویر علاّمه طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ

در اواسط عمر شریف.



در بیمارستان آیة الله گلپایگانی

که منجر به فوت ایشان گردید.



به ترتیب از راست به چپ: علاّمه طباطبایی و آیة الله شیخ علی اکبر مرندی و علاّمه سیّد محمّد حسن طباطبایی، برادر کوچک‌تر علاّمه طباطبایی. در سنین جوانی هنگام تحصیل

در نجف اشرف این سه بزرگوار با هم از شاگردان سلوکی و علمی عارف کامل آیة الله العظمی علاّمه قاضی ـ قدّس الله سرّه ـ بودند.



تصویر علاّمه طباطبایی و آیة الله سید محمّد هادی میلانی، رحمة الله علیهما.

مرحوم علاّمه طباطبایی در زمان ایشان افراد را از جهت تقلید به آن مرحوم ارجاع می‌دادند و پس از فوت ایشان می‌فرمودند: من دیگر فردی را به کسی ارجاع نمی‌دهم. مرحوم میلانی شب‌ها در صحن جدید حرم مطهّر رضوی به اقامۀ نماز مغرب و عشا می‌پرداختند و علاّمه طباطبایی در صف‌های آخر به ایشان اقتدا می‌کردند. مرحوم آیة الله میلانی و علاّمه طباطبایی دو شخصیّتی بودند که در قیام نهضت اسلامی با مرحوم علاّمه طهرانی در ارتباطی وثیق بودند و مسائل نهضت را با مشورت به جلو می‌بردند. آیة الله میلانی بسیار مرد با اخلاص و صریح و دارای حرّیّت خاصی بود و نسبت به علاّمه طهرانی احترام ویژه‌ای قائل بود. مرحوم علاّمه طهرانی هنگام بستری شدن ایشان در بیمارستان که منجر به فوت گردید از ایشان عیادت کردند و فرموده بودند: دیدم انقطاع خوبی از ماسوی الله برای ایشان پیدا شده است. رحمة الله علیهم رحمة‌ً واسعة‌ً.

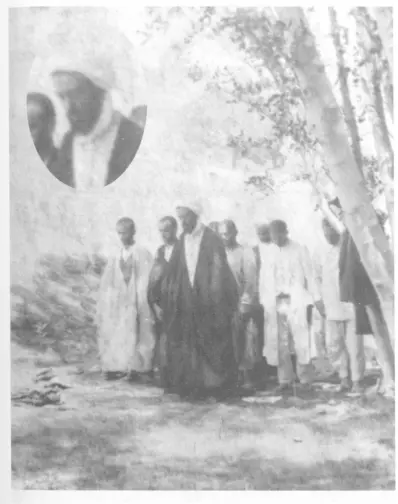


تصویر مرحوم آیة الله انصاری ـ قدّس الله سرّه ـ هنگام وضو در منزل مسکونی.



تصویر مرحوم آیة الله انصاری ـ قدّس الله سرّه ـ

در سنین نوجوانی.



تصویر مرحوم آیة الله العظمی عارف واصل حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی، هنگام اقامه نماز با جمعی از ارادتمندان، بیرون همدان.



 تصویر آیة الله سیّد جمال الدّین موسوی گلپایگانی ـ قدّس الله سرّه ـ که از عرفاء و اولیاء الله و مراجع تقلید آن زمان به شمار می‌رفت. مرحوم علاّمه طهرانی هنگام اقامت در نجف اشرف بسیار با ایشان مرتبط بودند به نحوی که حتّی مرحوم گلپایگانی این ارتباط را از نزدیک‌ترین افراد خانواده خود مخفی می‌داشتند. این مرد بزرگ با این عظمت و علوّ به حضور علاّمه قاضی شرفیاب می‌شد و از ایشان کسب فیض و دستور سلوکی می نمود.



 تصویر مرحوم آیة الله حاج سیّد عبدالکریم کشمیری از تلامذه مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ که پس از ایشان با مرحوم حدّاد ارتباطی وثیق داشته و از نجف مرتّب به زیارت ایشان در کربلا مشرّف می‌شدند، و اکثر دیدارهای این دو در اواخر در حرم مطهّر حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام بوده است.

 مرحوم حدّاد در اواخر به واسطه فشار و اختناق دولت بعث عراق نسبت به ملاقات‌های ایشان به مرحوم کشمیری می‌فرمایند دیگر به دیدن ایشان نیایند، ولی مرحوم کشمیری در بعضی از اوقات که طاقتش تمام می‌شد به لطائف الحِیَلی وسیله زیارت حضرت آقا را فراهم می‌نمود و به طور مختصر ایشان را ملاقات می‌کرد.

1. . جنگ 18، ص 237 الی 274؛ و همین مجلد ص 29 الی 69. [↑](#footnote-ref-1)
2. . اقتباس از سوره الطّارق (86) آیه 8. [↑](#footnote-ref-2)
3. . جنگ 18، ص 237. [↑](#footnote-ref-3)
4. . مراد حضرت آیة الله آقا شیخ عباس قوچانی می باشد. [↑](#footnote-ref-4)
5. . به ص 86 همین کتاب رجوع شود. [↑](#footnote-ref-5)
6. . جنگ 10، ص 153؛ برای اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به ص 76 از همین مجلّد مراجعه فرمائید. [↑](#footnote-ref-6)
7. . جنگ 14، ص 81 . [↑](#footnote-ref-7)
8. . مراد مرحوم آیة الله حاج عبّاس قوچانی (ره) می‌باشد. [↑](#footnote-ref-8)
9. . الکافی، ج 6، ص 461؛ بحارالأنوار، ج 42، ص 69؛ امام شناسی، ج 9، ص 290. [↑](#footnote-ref-9)
10. . مراد مرحوم آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی می‌باشد. [↑](#footnote-ref-10)
11. . سورۀ یونس (10) آیۀ 62. [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره الأنعام (6) قسمتی از آیه 121. [↑](#footnote-ref-12)
13. . برای اطلاع بیشتر پیرامون شخصیّت والای محیی الدین عربی ـ رضوان الله علیه ـ به کتاب شریف روح مجرد ص 310 و به همین مجموعه ج 3 بخش محیی الدین عربی و ج 5 بخش فلسفه و عرفان مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-13)
14. . سوره مریم (19) آیه 1. [↑](#footnote-ref-14)
15. . سوره الشّوری (42) آیه 2 و 1. [↑](#footnote-ref-15)
16. . سوره طه (20) آیه 111. [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره النّمل (27) آیه 30. [↑](#footnote-ref-17)
18. . جنگ 18، ص 270؛ جنگ 4، ص 26. [↑](#footnote-ref-18)
19. . کامل الزّیارات، ص 224؛ الکافی، ج 2، ص 534؛ کشف الغطاء، ج 2، ص 306 با اندکی اختلاف. [↑](#footnote-ref-19)
20. . معاد شناسی، ج 7، ص 236. [↑](#footnote-ref-20)
21. . جنگ 18، ص 271؛ جنگ 4، ص 25. [↑](#footnote-ref-21)
22. . جنگ14، ص 12. [↑](#footnote-ref-22)
23. . رجوع شود به ص 38 و 39 تحت عنوان: همه حضّار وضو دارند الاّ. [↑](#footnote-ref-23)
24. . جنگ 18، ص 237 الی 274. [↑](#footnote-ref-24)
25. . سائل مرحوم آیة الله علاّمه طهرانی رضوان الله علیه می‌باشند. [↑](#footnote-ref-25)
26. . جنگ 6، ص 156 الی 158. [↑](#footnote-ref-26)
27. . جنگ 17، ص 29 و 30. [↑](#footnote-ref-27)
28. . جنگ 18، ص 237 الی 282. [↑](#footnote-ref-28)
29. . حضرت مستطاب آقای حاج میرزا محمّد حسینی طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ این داستان را عیناً برای من نقل کردند فقط به اختلاف این فقره که فرمودند: در نخجوان روزی به درویشی برخورد کرد؛ درویش به او گفت: «حیف نیست که این عشق را برای معرفت خدا به کار نبندی؟!» با کلمات درویش، عشق او از سرش بیرون رفت و عازم مکه گردید. [↑](#footnote-ref-29)
30. . جنگ 10، ص 152؛ برای اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به ص 40 و 76 همین کتاب شریف مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-30)
31. . همان مصدر، ص 74. [↑](#footnote-ref-31)
32. . جنگ 22، ص 55. [↑](#footnote-ref-32)
33. . تاریخ حکماء و عرفاء متأخّر بر صدر المتألّهین، ص 135. [↑](#footnote-ref-33)
34. . سوره الأنعام (6) قسمتی از آیه 91. [↑](#footnote-ref-34)
35. . نقبآء البشر، ج 4، ص 1565 الی 1566. [↑](#footnote-ref-35)
36. . جنگ 23، ص 295 و 296 به نقل از سیمای فرزانگان. [↑](#footnote-ref-36)
37. . جنگ 10، ص 145. [↑](#footnote-ref-37)
38. . رجوع شود به همین مجلّد ص 31. [↑](#footnote-ref-38)
39. . سوره الطّارق (86) آیه 8. [↑](#footnote-ref-39)
40. . جنگ 10، ص 170؛ و رجوع شود به همین کتاب ص 30. [↑](#footnote-ref-40)
41. . همان مصدر، ص 146؛ رجوع شود به همین کتاب ص 50 و 52. [↑](#footnote-ref-41)
42. . همان مصدر، ص 152؛ رجوع شود به همین کتاب ص 39 و 40. [↑](#footnote-ref-42)
43. . همان مصدر، ص 158. [↑](#footnote-ref-43)
44. . همان مصدر، ص 161؛ همین کتاب ص 32. [↑](#footnote-ref-44)
45. . جنگ 6، ص 40. [↑](#footnote-ref-45)
46. . جنگ 7، ص 574 و 575. [↑](#footnote-ref-46)
47. . در اینجا حقیر سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ عفی عنه ـ که عین نامه را نقل نموده‌ام، سعی شده است املاء و جمله‌بندی‌ها و عبارات و حتّی عین کلمات و حروف آورده شود تا بدین‌وسیله امانت در حکایت به نحو أتمّ مراعات شده باشد؛ فقط در اوّلِ ثلث اخیرِ نامه که به طور سهوالقلم شگرف آمده بود به «شگفت» تصحیح شد. [↑](#footnote-ref-47)
48. . المرسوم: مفع، المکتوب و یختصّ بما یکتبه الولاة، ج مراسیم و مَراسِم. [↑](#footnote-ref-48)
49. . در نسخۀ اصل شگرف آمده بود و چون مسلماً سهو القلم بوده است تصحیح شد. [↑](#footnote-ref-49)
50. . بَدین یعنی فربه و سنگین و چاق چون مرض مرحوم قاضی استسقآء بود و این مرض موجب می‌شود که آب از بدن خارج نمی‌شود و در بدن می‌ماند فلهذا بدن فربه و چاق می‌شود. (سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی). [↑](#footnote-ref-50)
51. . سوره الزَّلزلة (99) آیه 1. [↑](#footnote-ref-51)
52. . جنگ 22، ص 81 الی 88. [↑](#footnote-ref-52)
53. . جنگ 17، ص 27 الی 29. [↑](#footnote-ref-53)
54. . جنگ 18، ص 250. [↑](#footnote-ref-54)
55. . جنگ 14، ص 73 و 74. [↑](#footnote-ref-55)
56. . آقازادۀ مرحوم آقای قاضی ـ قدّس الله نفسه الزّکیّة ـ بعد از فوت ایشان در احوالات والد مکرّم خود و شاگردانشان مطالبی را جمع‌آوری کرده بودند که بعداً به چاپ برسانند که یک نسخۀ خطّی آن را به مرحوم علاّمه طهرانی ـ قدّس الله نفسه الزّکیّة ـ هدیه نموده بودند که مراد «از این کتاب» همان است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-56)
57. . سوره آل عمران (3) ذیل آیه 101. [↑](#footnote-ref-57)
58. . سوره الشّوری (42) قسمتی از آیه 15. [↑](#footnote-ref-58)
59. . سوره فصّلت (41) قسمتی از آیه 30. [↑](#footnote-ref-59)
60. . مواعظ روح مجرّد و نفس قدسی، عبد‌ِ صالح پروردگار، الفانی فی ذات الله، الحائز لجمیع مراتب التجرّد و التّوحید، الجامع بین الوحدة و الکثرة بحقیقته، عارف ربّانی و عالمِ صمدانی، سند العلماء الربّانیّین، قدوة الأولیاء و الصّالحین، المتأسی بسیّد المرسلین و آله الأئمّة المعصومین، صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین، حضرت آیت الله العظمی الحاجّ السیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ أفاض الله علینا من برکات نفسه الزّکیّة ـ که در روز جمعه 21 جمادی الثانی سنۀ یک هزار چهارصد و پانزده هجریّه قمریّه، در بلدۀ طیّبۀ مشهد مقدّس رضوی علیه السّلام افاضه فرمودند. (محقّق) [↑](#footnote-ref-60)
61. . الله شناسی، ج 1، ص 224، تعلیقه: از جمله فقرات دعائی است که در قنوت نمازهای فریضه و نافله خوانده می‏شود و اوّل فقره آن این است: اللَهُمَّ ارْزُقْنی حُبَّکَ وَ حُبَّ ما تُحِبُّهُ وَ حُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَ الْعَمَلَ الَّذی یُبَلِّغُنی إلَی حُبِّکَ وَ اجْعَلْ حُبَّکَ أحَبَّ الاشْیَآءِ إلَیَّ. (همه این دعا را در بحر المعارف، ص 309 ـ قسمتی را از حضرت رسول و قسمتی را از أمیرالمؤمنین علیهما الصّلوة و السّلام ـ آورده است و نیز در مجموعه مطبوعه‏ای کوچک از حاج ملاّ محمّد جعفر کبودر آهنگی قسمتی از آن موجود است.) آیت عظمای حقّ مرحوم حاج میرزا سیّد علی آقا قاضی ـ تَغمَّده الله برضوانه ـ به شاگردان خود دستور می‌داده‏اند این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند. [↑](#footnote-ref-61)
62. . لب اللباب، ص 12، تعلیقه: از جمله فقرات دعای منسوب به أمیرالمؤمنین علیه السّلام که حاج مولی جعفر کبوتر آهنگی آن را شرح کرده و در کتاب کوچک جیبی طبع شده است. [↑](#footnote-ref-62)
63. . اقبال الاعمال، ص 72؛ الله شناسی، ج 1، ص 62، به نقل از رسالۀ عشق و عقل با اندکی اختلاف. [↑](#footnote-ref-63)
64. . معادشناسی، ج 5، ص 107، تعلیقه: دعای أمیرالمؤمنین با شرح آن به قلم حاج ملاّ محمّد جعفر کبوتر آهنگی که در کتاب کوچک جیبی طبع شده است. [↑](#footnote-ref-64)
65. . جنگ 3، ص 118. [↑](#footnote-ref-65)
66. . جنگ 4، ص 5. [↑](#footnote-ref-66)
67. . همان مصدر، ص 24 و 25. [↑](#footnote-ref-67)
68. . جنگ 13، ص 82. [↑](#footnote-ref-68)
69. . جنگ 18، ص 237 الی 275. [↑](#footnote-ref-69)
70. . حکایات و قصص معلّق محترم دربارۀ مرحوم آیة الحقّ و الیقین میرزا علی آقای قاضی قدّس الله نفسه الزّکیّه.

    ###### [ملاقات با حضرت بقیّة الله الأعظم]

    از جمله مطالبی که مرحوم علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ درباره مرحوم قاضی ـ قدّس الله سرّه ـ می‌فرمودند اینکه مرحوم آقای سیّد محمّد حسن قاضی ـ رحمة الله علیه ـ (فرزند عارف بالله مرحوم سیّد علی قاضی) کتابی در شرح احوال والد خود به رشته تحریر آورده‌اند و در آنجا جریان ارتحال مرحوم قاضی و صحبت‌های ایشان در شب وفات را ذکر کرده‌اند و فرموده‌اند: مرحوم قاضی به من فرمود: «پنجره و درب اطاق را ببند و پرده را بینداز که کسی درون اطاق را ننگرد و خود به منزل خویش برو و فردا صبح به اینجا برگرد!»

    مرحوم آقا سیّد محمّد حسن قاضی فرمودند من پنجره‌ها و درب اطاق را بستم و پرده‌ها را انداختم و از اطاق خارج شدم و قبل از خروج از منزل به بعضی از کارهای منزل مرحوم قاضی پرداختم؛ ناگاه متوجّه صدای صحبت دو نفر در اطاق مرحوم قاضی شدم در حالی‌که می‌دانستم هیچ کسی وارد منزل ایشان نشده است و صدای فرد دوّم صدای یک مرد بود، نه یک زن! با تعجّب آمدم پشت درب اطاق تا ببینم چه کسی با مرحوم قاضی سخن می‌گوید و خواستم وارد اطاق شوم احساس کردم نمی‌توانم و گویا مانعی مرا از رفتن باز می‌دارد، ولی هرچه دقّت و توجّه کردم متوجّه مفاهیم سخنان آن دو نشدم و پس از یأس از ادراک صحبت‌های ایشان منزل والد را به قصد منزل خود ترک کردم و فردا صبح که به منزل والد مراجعت کردم دیدم مرحوم قاضی از دنیا رحلت کرده است.

    این حقیر (سیّد محمّد محسن) پس از شنیدن این مطالب از مرحوم والد، به ایشان عرض کردم: آن فردی که با مرحوم قاضی در آن شب صحبت می‌کرد حضرت آقای حدّاد بودند؟ مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ فرمودند: خیر ایشان حضرت بقیّة الله أرواحُنا فداه بودند.\*

    [اشتیاق مرحوم قاضی به قرائت مثنوی و حفظ تائیۀ کبرای ابن فارض (ت)]

    مرحوم والد می‌فرمودند که مرحوم آقای حدّاد از مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیهم ـ نقل کردند که: «من هشت بار تمام، از اوّل تا آخر مثنوی را مطالعه نمودم و هر بار معنائی متمایز از معنی و مفهوم مطالعۀ قبلی برایم حاصل می‌گشت.»

    و نیز می‌فرمودند مرحوم قاضی بارها می‌فرمود: «کسی که تائیّۀ کبرایِ ابن فارض را از حفظ کند عاشق پروردگار خواهد شد و این مسأله، دست از سر او بر نمی‌دارد تا او را به منزل برساند.»

    \*ـ رجوع شود به همین کتاب ص 90 و 97. [↑](#footnote-ref-70)
71. . در بعضی از نسخ پس از اللهم [انی أسألک] آمده است. [↑](#footnote-ref-71)
72. . جنگ 4، ص 7 و 8 ؛ جنگ 13، ص 48 و 49. [↑](#footnote-ref-72)
73. . مصباح‏ کفعمی، ص 275؛ مهج الدّعوات، ص 76، با کمی اختلاف. [↑](#footnote-ref-73)
74. . مستدرک‏ الوسائل، ج 5، ص 379، باب 40 با اندکی تفاوت. [↑](#footnote-ref-74)
75. . جنگ 4، ص 19. [↑](#footnote-ref-75)
76. . بحارالأنوار، ج 81، ص 152: کانَ أمِیرُالمُؤمِنِینَ عَلِیُّ بنُ أبِی‌طالِبٍ علیه السّلام یَقُولُ لأصحابِهِ مَن سَجَدَ بَینَ الأذانِ و الإقامَةِ فَقالَ فی سُجُودِهِ رَبِّ لَکَ سَجَدتُ خاضِعًا خاشِعًا ذَلِیلاً یَقُولُ اللهُ تَعالَی مَلائِکَتِی و عِزَّتِی و جَلالِی لأجعَلَنَّ مَحَبَّتَهُ فی قُلُوبِ عِبادِیَ المُؤمِنِینَ و هَیبَتَهُ فی قُلُوبِ المُنافِقِینَ. [↑](#footnote-ref-76)
77. . جنگ 5، ص 153 و 154. [↑](#footnote-ref-77)
78. . پارچه یا نخ طاهر و پاکیزه‌ای را به مقیاس سه ذرع اندازه بگیر و آنگاه این دعا را قرائت کن، بعد از قرائت دعا، دوباره پارچه یا نخ طاهر را اندازه بگیر، اگر کمتر یا بیشتر نبود، پس چشم زخم نمی‌باشد و آن دعاء این است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-78)
79. . سوره الإخلاص (112) آیات 1 الی 4. [↑](#footnote-ref-79)
80. . سوره الإسرآء (17) آیه 82. [↑](#footnote-ref-80)
81. . سوره الحشر (59) آیات 21 الی 24. [↑](#footnote-ref-81)
82. . سوره ءال عمران (3) ذیل آیه 173. [↑](#footnote-ref-82)
83. . جنگ 5، ص 155 الی 157. [↑](#footnote-ref-83)
84. . روح مجرد، ص 506. [↑](#footnote-ref-84)
85. جنگ ٦، ص ١٤٣ الی ١٤٥. [↑](#footnote-ref-85)
86. . جنگ 17، ص 67. [↑](#footnote-ref-86)
87. . مرحوم آقای بیات به حقیر فرمودند: من مستطیع و واجب الحج شده بودم ولی به واسطۀ عارضه کسالت مرحوم انصاری از اقدام به تهیّه مقدّمات تعلّل می‌ورزیدم تا اینکه روزی این مطلب را با والد شما آقای حاج سیّد محمّد حسین طهرانی در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: چون واجب الحج و مستطیع شده‌ای نمی‌توانی مسامحه کنی و یا منصرف شوی. عرض کردم اصلاً پایم یارای حرکت به صوب عراق و حجاز را ندارد، فرمودند: هیچ راهی برای درنگ و انصراف وجود ندارد، إن شاء الله خداوند کمک می‌نماید. من طبق دستور والد شما عمل نمودم و به سمت کرمانشاه حرکت کردم و هنگامی که به گردنه اسدآباد رسیدیم دیدم روح مرحوم انصاری به صورت کبوتری از شهر همدان حرکت کرد و به سمت من آمد، و هنگامی که به من رسید با لبخند به من فرمود: خداحافظ، ما رفتیم! ایشان فرمودند: فقط خدا می‌داند که در این سفر چه بر من گذشت! (معلِّق). [↑](#footnote-ref-87)
88. . سوره الحشر (59) قسمتی از آیه 10. [↑](#footnote-ref-88)
89. . جنگ 18، ص 276 الی 280. [↑](#footnote-ref-89)
90. . جنگ 18، ص 5 و 6. [↑](#footnote-ref-90)
91. . جنگ 5، ص 102. [↑](#footnote-ref-91)
92. . سوره البقرة (2) ذیل آیه 257. [↑](#footnote-ref-92)
93. . سوره الأنعام (6) آیه 59. [↑](#footnote-ref-93)
94. . ریاض‏السالکین، ج 5، ص 135. [↑](#footnote-ref-94)
95. . با اندکی اختلاف: المجتنی، ص 21؛ مهج‏الدّعوات، ص 149؛ جنة الأمان ‏الواقیة و جنة الإیمان ‏الباقیة، ص 83. [↑](#footnote-ref-95)
96. . جنگ 5، ص 160. [↑](#footnote-ref-96)
97. . نامه به خط حضرت آقای حدّاد نیست. [↑](#footnote-ref-97)
98. . سوره الإسرآء (17) صدر آیۀ 23. [↑](#footnote-ref-98)
99. . لغت عامی و معمولی است، و صحیح آن أیُّ شَیءٍ نُسَوّی است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-99)
100. . لغت عامی است و صحیحش فَرْد است، یعنی یک واحد. (محقّق) [↑](#footnote-ref-100)
101. . سوره الواقعة (56) صدر آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-101)
102. . مستدرک الوسائل، ج 15، ص 483؛ جنگ 4، ص 246 الی 249 دست نویس. [↑](#footnote-ref-102)
103. . جنگ 4، ص 255، دستنویس. [↑](#footnote-ref-103)
104. . رجوع شود به همین مجلّد، ص 123. [↑](#footnote-ref-104)
105. . سوره یس (36) آیه 58. [↑](#footnote-ref-105)
106. . سوره یس (36) آیه 58. [↑](#footnote-ref-106)
107. . سوره الصّآفّات (37) آیه 79. [↑](#footnote-ref-107)
108. . سوره الصّآفّات (37) آیه 109. [↑](#footnote-ref-108)
109. . سوره الصّآفّات (37) آیه 120. [↑](#footnote-ref-109)
110. . سوره الزّمر (39) قسمتی از آیه 73. [↑](#footnote-ref-110)
111. . سوره الصّآفّات (37) آیه 130. [↑](#footnote-ref-111)
112. . سوره یس (36) آیه 58. [↑](#footnote-ref-112)
113. . سوره القدر (97) آیه 5. [↑](#footnote-ref-113)
114. . برای اطلاع بیشتر پیرامون نوروز و آداب و سنن مطرح شده در آن مراجعه شود به همین کتاب، ج 7، متفرقات فقه، بحث نوروز و به کتاب نوروز در جاهلیّت و اسلام که تحقیقی است پیرامون پیدایش نوروز و سنن و آداب آن در قرون پیش از اسلام و استمرار آن در تاریخ اسلام و نگرش دین اسلام در بقاء و ابطال آن، که به زودی توسط معلِّق محترم به زیور طبع آراسته می‌گردد. [↑](#footnote-ref-114)
115. . سوره مریم (19) آیه 1. [↑](#footnote-ref-115)
116. . سوره الشّوری (42) آیه 1 و 2. [↑](#footnote-ref-116)
117. . سوره طه (20) آیه 111. [↑](#footnote-ref-117)
118. . جنگ 4، ص 23. [↑](#footnote-ref-118)
119. . منظور از این عبارت آن است که باقیمانده را با عددی که قرار است در خانۀ سیزدهم قرار بدهی جمع کن و مجموع آن را در خانۀ سیزدهم قرار بده. (محقّق) [↑](#footnote-ref-119)
120. . سوره الذّاریات (51) آیه 58. [↑](#footnote-ref-120)
121. . سوره الزّمر (39) قسمتی از آیه 53. [↑](#footnote-ref-121)
122. . جنگ 4، ص 251 الی 253 دستنویس. [↑](#footnote-ref-122)
123. . رجوع شود به همین مجلّد، ص 248. [↑](#footnote-ref-123)
124. . سوره غافر (40) ذیل آیه 44. [↑](#footnote-ref-124)
125. . سوره مریم (19) آیه 1. [↑](#footnote-ref-125)
126. . سوره الشّوری (42) آیه 1 و 2. [↑](#footnote-ref-126)
127. . سوره طه (20) آیه 111. [↑](#footnote-ref-127)
128. . جنگ 4، ص 21 و 23. [↑](#footnote-ref-128)
129. . حکایات و قصص معلِّقِ محترم دربارۀ حضرت حاج سیّد هاشم حداد، قدّس الله نفسَه الزّکیّه:

     ###### [عنایت مرحوم حدّاد به زائرین أباعبدالله الحسین علیه السّلام]

     مرحوم والد ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرمودند:

     در شبهای عرفه منزل مرحوم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ مملُوّ از جمعیّت بود. رفقا و ارادتمندان ایشان از عراق و ایران که به زیارت عتبات مشرّف می‌شدند شب عرفه را به قصد زیارت سیّدالشّهداء علیه السّلام در کربلا و منزل مرحوم حدّاد بیتوته می‌کردند.

     در یکی از سفرهای زیارتی ما به کربلای معلّی که مصادف با ایام ذوالحجّة الحرام بود، شب عرفه را خدمت حضرت حدّاد به اتّفاق سایر رفقا و دوستان عراقی و ایرانی بسر می‌بردیم که از جملۀ رفقای ایشان در آن زمان مرحوم حاج اسماعیل دولابی بود.

     اطاق مملوّ از جمعیّت بود و همه گرم و پرشور در حالات خود مستغرق بودند و هیمنۀ ولائی و جاذبۀ روحی حضرت حدّاد بر همه افراد کاملاً مشهود بود. پس از گذشت پاسی از شب مرحوم حاج اسماعیل دولابی به حضرت حدّاد متوجّه می‌شود و عرض می‌کند: آقا افراد بسیاری از اطراف و اکناف برای ادراک شب عرفه به حرم سیّدالشّهداء علیه السّلام آمده‌اند، اگر لطفی کنید و عنایتی به اینها بکنید واقعاً سزاوار است.

     مرحوم حدّاد سر خود را پائین انداختند و حرفی نزدند؛ ولی پس از گذشت چند دقیقه به من (مرحوم والد رضوان الله علیه) اشاره کردند که می‌خواهیم جائی برویم. من هم به نحوی که افراد متوجّه نشوند برخاستم و از اطاق بیرون آمدم و به همراه مرحوم حدّاد به سمت حرم [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-129)
130. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مطهّر حرکت کردیم. در بین راه و صحن و حرم جمعیّت و ازدحام به حدّی بود که ما اصلاً نتوانستیم در حرم زیارت بخوانیم و فقط یک شَوط به دور ضریح مطهّر طواف کردیم و به خانه مراجعت نمودیم، و در عین حال مجموع زمان رفت و برگشت یک ساعت طول کشید و به جمع رفقا وارد شدیم و مانند سایرین به اعمال و ادعیۀ شب عرفه مشغول شدیم.

     مرحوم حاج اسماعیل دولابی متوجّه حضرت حدّاد شد و عرض کرد: آقا کجا تشریف بردید، ما را چشم به راه گذاشتید؟ حضرت حدّاد فرمودند: مگر خودت نگفتی بر این افراد و زوّاری که برای زیارت شب عرفه به کربلا آمده‌اند عنایتی بکنم؟ من هم رفتم و آنها را زیارت کردم.

     ###### [شکسته شدن حصر منزل آقای حکیم به واسطه عنایت آقای حدّاد رحمة الله علیه]

     مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ فرمودند:

     در زمان عبدالسّلام عارف، بین مرحوم آقای حکیم ـ رحمة الله علیه ـ و دستگاه حکومت نقاری پیدا شد، و کم‌کم این مسأله شدّت گرفت تا جائی که دولت دستور داد بیت ایشان را محصور نمایند و از رفت و آمد جلوگیری نمود و حتّی به این مرتبه نیز اکتفا ننمود حتّی آب و برق و تلفن را قطع کرد به نحوی که مردم نسبت به وضعیّت ایشان جدّاً نگران شده بودند و این إلتهاب پیوسته رو به فزونی نهاده بود.

     در همین ایام یکی از رفقای ایشان به نام حاج عبدالجلیل محیی از کاظمین به کربلا آمد و در منزل آقای حدّاد وارد شد و با نگرانی به ایشان عرض کرد: آقا عنایتی بفرمائید، وضعیّت آقای حکیم بسیار نگران کننده و وخیم است و بیم آن می‌رود که آسیبی به ایشان به واسطه این حصر برسد. مرحوم آقای حدّاد وقتی این سخن را شنیدند در حالی‌که سر خود را پائین انداخته بودند فرمودند: ﴿إِنَّ ٱللَهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾\*

     در همان لحظه خبر رسید که دولت دستور داده است از بیت ایشان رفع حصر بنمایند و به این مسأله خاتمه داده شد.

     \*ـ سوره البقرة (2) ذیل آیه 20.

     ###### [محضر آقای انصاری، مقدّمه برای وصولِ به محضر آقای حدّاد بوده است]

     در زمان مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ دوستان و رفقای شهرستانی (خصوصاً از همدان) گاهگاهی به زیارت ایشان به طهران می‌آمدند و چند روزی در منزل مرحوم والد سکونت می‌نمودند، که از آن جمله مرحوم حاج غلام‌حسین سبزواری بود و ایشان از شاگردان أقدم مرحوم آیة الله [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-130)
131. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حاج شیخ محمّد جواد انصاری ـ رضوان الله علیه ـ به شمار می‌رفت و از بین تلامذۀ ایشان به صحّت طریق و اتقان در رأی و صائبیّت نظر و فکر معروف و مشهور بود، به نحوی که بزرگان از اهل علم در زمان مرحوم انصاری کلام ایشان را کلام مرحوم انصاری به حساب می‌آوردند.

     مرحوم والد ـ‌ رضوان الله علیه ـ پس از مراجعه از یکی از مسافرت‌ها به عتبات عالیات به بعضی از دوستان که برای زیارت به منزل آمده بودند فرمودند:

     «در این سفر آقای سبزواری نیز با اهل بیت خود در منزل آقای حدّاد سکونت داشتند و مجالس بسیار گرم و توحیدی در بیت‌ آقای حدّاد با رفقا برقرار بود. و سپس فرمودند: در این سفر من قضیّه‌ای از حضرت آقای حدّاد مشاهده نمودم که بسیار برای من عجیب و غریب بود و هنگامی که آن را برای یکی از رفقا به نام حاج محمّد علی خلف‌زاده نقل کردم، گفت: بله، مسأله همین طور است که شما نقل کرده‌اید؛ ولی وقتی آن را برای آقای سبزواری نقل کردم (البته نه همۀ آن را، بلکه کمی از بسیار از بسیار از بسیار آن را) این مرد دچار اضطراب و انقلاب عجیبی شد و چنان مبهوت و مات گردید که تا مدّت مدیدی قادر بر تکلّم نبود و تا یک هفتۀ تمام، دائماً از من سؤال می‌کرد: پس ما این مدّتی که خدمت مرحوم انصاری بودیم چه شدیم؟

     من نیز پیوسته ایشان را دلداری می‌دادم و می‌گفتم: حضور در خدمت آن بزرگ و استفاده از محضر فیضش، موجب تهیّأ و استعدادِ ادراک محضر این ولیّ الهی گردیده است، و شما نباید تصوّر کنید که مصاحبت با آن رجل الهی در آن مدّت بسیار هیچ بهره و نصیبی برای شما حاصل ننموده است.»

     ###### [کلام آقای حدّاد نفْسِ واقع و منشأ ایجادِ واقع است]

     روزی مرحوم حاج غلام‌حسین سبزواری در مقام تعریف و تمجید از استاد بزرگوار خویش مرحوم انصاری می‌گفتند: من در زمان حیات خویش کسی را به مثل مرحوم انصاری ندیدم که کلامش درست مطابق با واقع باشد و هرچه می‌گوید عیناً همان مطلب بدون کم و زیاد در خارج انجام پذیرد؛ مرحوم والد فرمودند:

     «بلی، آنچه در مورد مرحوم انصاری می‌فرمائید صحیح و درست است؛ امّا به نظر من مطلب در مورد آقای حدّاد به طور کلّی متفاوت است. اگر کلام مرحوم انصاری از نقطه نظر صدق و انطباق با واقع تامّ و تمام می‌باشد، کلام آقای حدّاد نفْسِ واقع و منشأ ایجاد واقع است، نه اینکه منطبق [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-131)
132. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بر واقع و نفس‌الأمر است.

     حضرت آقای حدّاد وقتی که کلامی را می‌فرمود با انشاء این کلام، نفس واقع را نیز محقّق می‌نمود و با خود به منصّۀ وجود می‌آورد، و این مطلب حکایت از این دارد که نفس قدّوسی حضرت حدّاد، مَظهر تجلّی اسماء کلیّه و مَجلای فیض اقدس حقّ می‌باشد که تقدیر و مشیّت پروردگار از نفس و بیان او در عالم خارج صورت عینی و خارجی پیدا می‌کند؛ پس این مقام کجا و مطلبی که از مرحوم انصاری نقل می‌کنید کجا!»

     ###### [رعایت ادب در محضر استاد]

     مرحوم والد ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرمودند:

     در ایّامی که خدمت حضرت حدّاد در کربلا مشرّف بودم، هنگام حرکت با ایشان (به خصوص در وقت تشرّف به حرم) من پشت سر ایشان حرکت می‌کردم و هیچ‌گاه خود را بر ایشان مقدّم نمی‌داشتم.

     آقای حدّاد به من تذکّر می‌دادند که شما جلو حرکت کنید، زیرا این قسم در میان مردم صورت خوشی ندارد، شما عالم هستید و من یک فرد عادی و نباید جلو شما حرکت کنم؛ ولی من به تذکّر ایشان توجّهی نمی‌کردم و همچنان پشت سر ایشان حرکت می‌کردم. آقای حدّاد هم وقتی دیدند من نمی‌توانم درخواست ایشان را اجابت کنم دیگر با من در میان مردم حرکت نمی‌کردند، و اگر می‌خواستیم به حرم مشرّف بشویم هر کدام جداگانه می‌رفتیم.

     ###### [سیطره و اشراف ولائی حضرت حدّاد]

     مرحوم والد ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرمودند:

     در همان اوقاتی که من با آقای حدّاد و جمعی از رفقاء به حرم مشرّف می‌شدیم، هر روز یک نفر زیارت می‌خواند و بقیّه با او می‌خواندند. گاهی نوبت من نیز می‌شد؛ ولی همۀ افراد دارای اطلاع و سواد عربی و ادبی نبودند گرچه عرب بودند امّا در قرائت آنها چه بسا اشتباهاتی رخ می‌داد، مثلاً فاعل را منصوب و یا خبر را مجرور می‌خواندند و از این قبیل، و از جمله این افراد آقای حاج عبدالجلیل بود که هنگام قرائت «زیارت» بعضی از کلمات را به اشتباه طور دیگری قرائت می‌کرد و ما سعی کردیم که آن کلمه را صحیح ادا کنیم ولی هرچه کوشش می‌کردیم ابداً امکان نداشت که زبان ما به کیفیّت صحیح آن کلمه بگردد! و متوجّه شدیم از آنجا که این شخص طبق دستور و تحت اشراف و سیطرۀ ولائی حضرت حدّاد به قرائت این [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-132)
133. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فقرات می‌پردازد، کیفیّت اداء کلمات در همان راستا و منهج صورت خارجی پیدا می‌کند و لذا برای ما که خود تحت ولایت ایشان قاری را همراهی می‌کردیم امکان تخلّف از نحوۀ قرائت وجود نداشت!

     جالب اینکه اگر بدون حضور حضرت حدّاد با خود همین قاری به حرم مشرّف می‌شدیم و آن فرد زیارت می‌خواند ما کلمات را به طور صحیح اداء می‌کردیم.

     ###### [فرق بین اولیاء خدا و افراد عادی]

     مرحوم والد می‌فرمودند: شخصی در عراق خود را به امام عصر عجّل الله فرجه الشّریف منتسب کرده بود، و برخی از اشخاص بی‌اطلاع دور او مجتمع شده بودند و برای او تبلیغ می‌کردند. حتّی این شبهه برای بعضی پیدا شده بود که نکند این فرد خود حضرت بقیّة الله باشند ولی از لحاظ تقیّه و مصلحت این مطلب را ابراز نمی‌کنند و به صورت مخفی در مسجد کوفه بسر می‌برند.

     از جملۀ این اشخاص مرحوم حاج آقا معین شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ بودند که پس از مشاهدۀ این شخص یقین به امام عصر بودن او می‌نمایند. ناگفته نماند این فرد عمامۀ سبزی نیز به سر می‌بست. مرحوم حدّاد هرچه به حاج آقا معین می‌فرمایند انسان نمی‌تواند زود به این مطلب باور نماید و باید در این گونه امور دقّت و تحقیق بیشتری اعمال نماید، ولی ایشان بر سر اعتقاد و باور خود مُصرّ و مُبرِم بودند.

     روزی مرحوم حدّاد به حاج آقا معین می‌فرمایند: خوب است که در معیّت شما به دیدن این امام زمان برویم و ببینیم که ایشان در چه وضعیّت و حالی می‌باشد. خلاصه به اتّفاق، به سمت کوفه حرکت کردند و در ضمن از مغازۀ شیرینی فروشی یک جعبه شیرینی به رسم هدیه برای ایشان خریداری نمودند. پس از اینکه در معیّت یکدیگر وارد مسجد کوفه شدند، آقای حدّاد به حاج آقا معین می‌فرمایند: کجاست حجرۀ ایشان؟ حاج آقا معین می‌گویند فلان حجره، و با دست اشاره به مکانی می‌کنند و خود نزدیک حجره می‌روند ولی به جهت رعایت ادب و احترام از دقّ‌الباب خودداری می‌کنند و به کناری می‌ایستند.

     مرحوم حدّاد دقّ‌الباب می‌کند ولی صدائی نمی‌آید، باز دوباره به در می‌زنند، ولی شخصی پاسخ نمی‌گوید؛ وقتی برای بار سوّم درب حجره را به صدا در می‌آورند و جوابی نمی‌شنوند احساس می‌کنند درب حجره باز است؛ با دست درب را باز می‌کنند، می‌بینند فردی روی سجاده نشسته و خود را به حال ذکر و توجّه در آورده است. مرحوم حدّاد تا نگاهشان به او می‌افتد می‌فرمایند: این است آن امام زمانی که شما مدّعی آن هستید؟! و می‌فرمایند: برگردیم که راه را بیراهه آمدیم، [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-133)
134. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] این مرد فردی شارلاتان و حُقّه‌باز و شیّاد است! در حالی‌که مرحوم حدّاد تا آن زمان اصلاً او را ندیده و نمی‌شناختند.

     از این داستان مدّتی گذشت، کم‌کم در عراق شایع شد فردی که متّصل به امام عصر عجّل الله فرجه است، می‌تواند افرادی را که مشکل نازائی دارند دارای فرزند کند، و سر و صدائی اطراف این مسأله پیدا شده بود و مطالب مختلف از افراد نسبت به این شیّاد شنیده می‌شد. و وقتی حقیقت مطلب منکشف شد و نقاب شیّادی و فسق از چهرۀ شیطان‌صفت او برداشته شد که قصد داشت زن نازائی را خود مباشرت به نزدیکی و حمل او نماید، و در اینجا بود که همه فهمیدند این قضیّه حمل و بارداری افراد توسّط خود او انجام می‌شده است.

     روزی مرحوم حدّاد به مرحوم حاج آقا معین فرمودند: این امام زمان را شما ببینید دارد دست به چه کارهائی می‌زند و چگونه به کثیف‌ترین و زشت‌ترین عمل خلاف مبادرت می‌نماید.

     در اینجا مرحوم والد فرمودند: اینست فرق بین اولیاء خدا و افراد عادی که حقائق پشت پرده برای آنها مثل روز روشن و آشکار است.

     ###### [تمثّل ملک یا شیطان به صورت افراد]

     در سفری که به اتّفاق اخوی، حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سیّد محمّد صادق در معیّت مرحوم والد به مکّه جهت حجّ تمتّع مشرّف شده بودیم، جدّ مادری ما مرحوم حاج آقا معین شیرازی به اتّفاق اهل‌بیتشان (جدّۀ ما) نیز مشرّف بودند. پس از انجام مناسک به اتّفاق، قصد تشرّف به عتبات عالیات را داشتیم و در فرودگاه جدّه شب‌هنگام منتظر رسیدن موعِد اطّلاع، در مکانی خلوت نشسته بودیم. مرحوم حاج آقا معین فرمودند: در این سفر من دو نفر را زیاد مشاهده می‌کردم یکی حاج عبدالجلیل محیی و دیگر ... در حالی‌که این دو نفر در عراق بودند و در آن سال به حجّ مشرّف نشده بودند. ناگفته نماند که مرحوم حاج آقا معین شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ دارای حالات کشف و شهود و بصیرت بوده و بعضی از مطالب و صور معنوی برای ایشان منکشف گردیده بود، که از جمله همین مکاشفه‌ای بود که در آنجا برای ما نقل کردند.

     مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ فرمودند:

     این مکاشفه شما نسبت به آقای حاج عبدالجلیل ـ سَلّمه الله تعالی ـ صحیح بوده است، زیرا ایشان فردی مؤمن و تحت ولایت حضرت حدّاد می‌باشند و طبیعی است که شما ایشان را به صورت واقعی و برزخی خویش دیده باشید؛ زیرا در روایت داریم که: هر مؤمنی که نیّت و قصد زیارت بیت‌الله الحرام را داشته باشد، خداوند ملکی را به صورت او می‌فرستد و در تمام مواقف و مشاهد [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-134)
135. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] به نیابت از او حجّ و عمره و زیارت مدینه منوّره را انجام می‌دهد، و چون ایشان لابدّ قصد تشرّف داشته ولی موفّق نگردیده است، خداوند ملکی را به صورت ایشان گمارده تا از طرف او نیابت اعمال و مناسک را بنماید؛ بنابراین این قسمت از مکاشفۀ شما صحیح و متقن و روشن می‌باشد و امّا قسمت دیگر از مکاشفه شما، شیطانی بوده است که خود را به شکل و شمایل آن فرد دیگر مجسّم و ممثّل ساخته است، زیرا این فرد از تحت دائرۀ تربیت و ولایت حضرت حدّاد خارج شده است و شیطان متصدّی اعمال و رفتار او شده است و در همه زوایای نفس او رسوخ نموده و قلب او را در تسخیر خود در آورده است؛ پس صورتی که شما از او دیده‌اید صورت و سیرت انسان نبوده است که دارد طواف انجام می‌دهد، بلکه صورت انسان و سیرت شیطان بوده است که نیابتاً از جانب او به انجام این امور مشغول بوده است، امّا از آنجا که شما قدرت تشخیص بین ملک و جنّ و شیطان را ندارید، هر دو صورت را به یک قسم مشاهده می‌کنید و این چنین تصوّر می‌کنید که هر دو رحمانی است.

     مرحوم حاج آقا معین فرمودند: نمی‌توان این‌طور به ضرس قاطع ایشان را شیطانی دانست و از حقائق امر خدا خبر دارد! و خلاصه این تفسیر و توجیه مرحوم والد در نظر ایشان موجّه ننمود.

     البته آن فردی که از تحت ولایت و اتّصال به حضرت حدّاد خارج شده بود، در اواخر عمر لطف و عنایت الهی رفیقش گردید و دوباره در زمرۀ تلامذه و ارادتمندان مرحوم حدّاد ـ سلام الله علیه ـ قرار گرفت و عاقبت او ختم به خیر شد و با ولایت از دنیا رحلت نمود؛ رحمة الله علیه رحمة‌ً واسعة‌ً.

     شب دوّم که در خدمت مرحوم حدّاد نشسته بودیم، ایشان بدون مقدّمه رو کردند به مرحوم والد و فرمودند: اینکه می‌گویند ملائکه به صورت مؤمنین در می‌آیند صحیح است و نیز شیاطین به صورت افراد ناصالح؟

     مرحوم والد عرض کردند: بلی همینطور است.

     پس از گذشت لحظاتی مرحوم حدّاد فرمودند: این مسأله چگونه است که هر کسی که قصد زیارت مشاهد مشرّفه، خصوصاً حجّ را داشته باشد، ملکی به صورت او و به نیابت از او مراسم را انجام خواهد داد؟

     مرحوم والد عرض کردند: بلی روایت داریم که اگر فردی قصد تشرّف به حجّ را داشته باشد ولی بنا به عللی موفّق نشده، ملکی به صورت او در خواهد آمد و یک حجّ و عمرۀ تمام و کمال از جانب او انجام خواهد داد و نیز ممکن است شیطان به صورت فرد ناصالح درآید و در همین اماکن حضور یابد. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-135)
136. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مرحوم حدّاد باز لحظاتی مکث کردند و فرمودند: طریق تشخیص ملک از شیطان چگونه است و آیا هر کسی می‌تواند این قدرت تشخیص را داشته باشد؟

     مرحوم والد عرض کردند: خیر، انسان باید خود دارای بینش و بصیرت غیر عادّی باشد تا بتواند تمییز بین آن دو را دریابد و این از عهدۀ هر کسی ساخته نیست.

     مرحوم حدّاد فرمودند: بله بله، مطلب همینطور است! تا انسان قدرت تشخیص نداشته باشد، چه بسا بین ملک و شیطان خلط می‌کند و هر دو را ملک می‌پندارد و در هر دو به یک نحو قضاوت می‌نماید، در حالی‌که یکی از آن دو صورت ملک و فرشته بوده است و صورت دیگر شیطان بوده است.

     آنگاه فرمودند: بزرگان و اولیای خدا عیب مردم را صریحاً و رو در روی آنان نمی‌گویند، بلکه با کنایه و اشاره مطلب را به آنان تفهیم می‌کنند، و این شعر مولانا را قرائت فرمودند:

     داند و خر را همی راند خموش \*\* بر رُخت خندد برای روی پوش

     فردا صبح که در معیّت مرحوم والد به سمت حرم مطهّر مشرّف می‌شدیم مرحوم آقا، اخوی و حقیر را مخاطب قرار داده و فرمودند: شما از مطالب دیشب آقای حدّاد چه دستگیرتان شد؟ ما عرض کردیم: مسأله خاصّی متوجّه نشدیم بلکه یک سری مطالب کلّی فرمودند.

     ایشان فرمودند: یادتان می‌آید که آن شب در جدّه ایشان [حاج آقا معین] گفتند: من دو نفر را در مواقف و مشاهد مشرّفه زیاد می‌بینم، من گفتم: یکی از آن دو، مَلک و دیگری شیطان بوده است، ولی ایشان نپذیرفتند؟ عرض کردیم: بله، این چنین بود.

     سپس ایشان فرمودند: دیشب صحبت آقای حدّاد به همین قضیّه بر می‌گشت و تمام آنچه را که بین ما و ایشان در آن شب ردّ و بدل شد بازگو نمودند و در آخر به من ایراد گرفتند که: چرا عیب و اشکال حاج آقا معین را مستقیم و در حضور دیگران بازگو کردم و فرمودند: گرچه اشکال و ایراد شما صحیح است ولی این مطلب نباید بدین صورت رو در روی ایشان و با صراحت مطرح می‌گردید، زیرا حفظ عزّت و آبروی مؤمن مهم است.

     سپس فرمودند: اینست روش و سیرۀ اولیای الهی که انسان را این چنین با مبانی آشنا می‌گردانند.

     ###### [رعایت احترام به بزرگتر]

     در اتاق مرحوم حدّاد یک سماور نفتی بود که خود ایشان اغلب برای مهمانان با آن چای آماده می‌کردند؛ گاهی از اوقات نیز دوستان انجام می‌دادند.

     شبی در اتاق ایشان، به اتّفاق چند نفر از ارادتمندان ایشان نشسته بودیم. اخوی آقای حاج سیّد [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-136)
137. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] محمّد صادق ـ‌ سلّمه الله تعالی ـ رفتند و برای افراد مجلس چای در استکان ریختند و جلوی آنان قرار دادند؛ وقتی نوبت به من رسید، من نیز یک استکان چای از سینی برداشتم و جلوی خود گذاشتم. در این وقت حضرت حدّاد فرمودند: این صحیح نیست که برادر بزرگتر انسان برای انسان چای بیاورد و انسان همین طور بنشیند و تماشا کند؛ شما برخیزید و برای خود و ایشان چای بیاورید!

     من برخاستم و آن دو استکان باقی مانده را در قوری خالی کردم و دوباره از قوری به استکان ریختم و یکی را در مقابل اخوی و یکی را برای خود گذاشتم؛ در این وقت مرحوم حدّاد فرمودند: احسنت.

     ###### [من کیم و کجایم و چه می‌کنم و چه می‌خواهم؟]

     مرحوم والد فرمودند: حضرت حدّاد ـ رضوان الله علیهما ـ می‌فرمایند:

     بعضی از اوقات اتّفاق می‌افتد که حقیقت و واقعیّتم بدون هیچ‌گونه تعلّق به اسم و رسمی و صفت و اثری از همه این اوصاف و تعیّنات و حدود اسمیّه و رسمیّه خارج می‌شود؛ همچنان که مار از پوست خود جدا می‌شود و پوست را به کناری می‌اندازد و هیچ ارتباطی دیگر با او ندارد و خود به راهی می‌رود، من نیز از همه حدود و ثُغور اسمیّه و رسمیّه و حدّیه به تمام معنی الکلمه خارج می‌شوم و همین طور حیران می‌مانم که من کیم و کجایم و چه می‌کنم و چه می‌خواهم؟ و در این لحظه فقط نفس ذات خود را می‌نگرم و بس، بدون سر سوزنی از شائبه کثرت و اثر.

     و حقیر (نگارنده) در اینجا عرض می‌کنم: این حالت، نفسِ ادراکِ وجود بسیط و بَحْت است، و شاید مقصود از عبارت مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ در روح مجرّد که فرموده‌اند: حضرت حدّاد مصداق و تعیّن حقیقت «لا هو إلاّ هو» است، همین حالت مذکوره باشد که البته تفصیل مطلب مجال دیگری را می‌طلبد.

     ###### [مسیر ما مسیر عبور از عوالم نفس و کثرات و حُجب نفسانیّه است]

     مرحوم والد می‌فرمودند:

     آقای حدّاد ـ رضوان الله علیهما ـ می‌فرمودند: این مردم وقتی که پیش ما می‌آیند، فوراً از معجزه و امر خارق عادت صحبت می‌کنند و طالب ابراز این امور از ما می‌باشند، اما نمی‌دانند که مسیر ما مسیر هدایت و دستگیری است و این مسیر عبور از عوالم نفس و کثرات و حُجب نفسانیّه است نه اظهار و ارائه خوارق عادات و کرامات؛ انجام این امور چه دردی از مردم دوا می‌کند؟ ولی [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-137)
138. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اینان باید بدانند که آنچه مُعدّ و موجب حرکت و فعلیّت استعدادات است، کلمات و بیانات ما است که حکم اکسیر را دارد و برای تأسّی و پیروی و انقیاد همانند کیمیا، مؤثّر و کمیاب است، و هر کدام از این بیانات از چهار هزار معجزه بالاتر و مؤثّرتر و راه‌گشاتر و کارسازتر است!

     و نیز فرمودند: من تعجّب می‌کنم از این افرادی که به ما مراجعه و طلب دستور و برنامه می‌کنند و ما هم با وجود کثرت مشاغل و عدم مجال برای آنها وقت می‌گذاریم و با آنها صحبت می‌کنیم و به آنها برنامه می‌دهیم و آنان نیز مدّتی بر این دستور مداومت می‌نمایند و حال و هوای آنها تغییر می‌کند و جان تازه‌ای در کالبد آنان دمیده می‌شود و صفای خاصّی بر جان و زندگی آنان حاکم می‌گردد و چشمان آنها به فضای جدیدی باز و روشن می‌شود، ولی همین که مدّتی از این قضیّه می‌گذرد با ارتباطِ با شخص منحرف و مصاحبت با افرادی معاند یک مرتبه دست از همه آن داده‌ها می‌شویند و آن مطالب را رها می‌کنند و آن نور و ضیاء در ضمیر آنان به تاریکی و اُفول می‌گراید و آن صفا و بهجت، بدل به خمودی و مردگی می‌گردد، و آن راه و ذکر و همّت و مقصد و حرکت تماماً فراموش می‌شود، تو گوئی اصلاً ابتداءً خبری و مطلبی نبوده است.

     ###### [افرادی که همچون کبوتر حرمند]

     روزی در منزل احمدیّه طهران، زمانی که به قصد زیارت رفقاء به ایران آمده بودند، از مراتب توحید و کیفیّت تجلّی ذات در مرایا و تعیّنات صحبت می‌کردند. در این وقت یکی از حضّار که با ایشان در پاره‌ای از مسایل اختلاف نظر داشت، با حالی متعجّبانه و مستنکرانه عدم موافقت خود را با این مطالب ابراز و اظهار نمود. ایشان یک مرتبه متوجّه حالت انکار آن فرد شدند و با حالتی گلایه‌آمیز فرمودند:

     «چرا این افرادی که ما را می‌شناسند و از راه و روش ما اطّلاع دارند و سخن ما را بارها و بارها شنیده و تعقّل نموده‌اند، ما را رها نمی‌کنند؟! اینها مگر نمی‌دانند که ما از مرتبه توحید به هیچ‌وجه تنازل نمی‌کنیم و به تخیّلات و توهّمات آنها گوش نمی‌سپاریم و از حقائق و دقائق توحیدیّه دست بر نمی‌داریم؟! آخر مگر ما اینها را به اینجا دعوت کرده‌ایم؟! چرا جای دیگر نمی‌روند تا هم ما از آنها راحت باشیم و هم آنها دیگر از سخنان توحیدی ما آزار نبینند؟! ما که نمی‌توانیم به خاطر آنها و خرسندی آنها از مرتبه ذات تنازل کنیم! پس چرا ما را رها نمی‌کنند و به جای دیگر نمی‌روند؟»

     در این حال یکی از حاضران مجلس که نزدیک ایشان نشسته بود و مردی بسیار فهیم و مهذّب [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-138)
139. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و درستکار بود به ایشان عرض می‌کند: مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری ـ رحمة الله علیه ـ از این افراد به کبوتر حرم تعبیر می‌فرمودند که نه می‌توان آنها را گرفت و بیرون کرد و نه اینکه آنها اهل رعایت و تشخیص هستند، هرجا می‌خواهند می‌روند و می‌نشینند و کسی نیز نمی‌تواند متعرّض آنان گردد؛ در این وقت مرحوم حدّاد سه بار فرمودند:

     «رحمة الله علیه، رحمة الله علیه، رحمة الله علیه.»

     ###### [عواقب هولناک سَفک دماء و تسبیب در ریختن خون مردم]

     در یکی از شبهای دهۀ عاشوراء، در منزل مرحوم حدّاد سخن از عواقب هولناک سَفْک دِماء و نیز تسبیب در ریختن خون مردم بود و مرحوم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ در این موضوع سخنانی غریب می‌فرمودند؛ در این ضمن، صحبت از جنایات پهلوی و کشتار مسجد گوهرشاد به میان آوردند و فرمودند:

     «این مردی که باعث شد هزاران نفر در مسجد گوهرشاد قتل عام شوند، در مقابل خدا چه جوابی دارد؟!»

     ###### [ملاقات آقای حدّاد و آقای دستغیب رضوان الله علیهما بعد از فوت فرزند آقای دستغیب]

     در سنۀ 1390 هجری قمری پس از مراجعت از حجّ‌ بیت‌الله الحرام در معیّت والد معظّم و اخوی آقای حاج سیّد محمّد صادق به عتبات عالیات مشرّف شدیم. در ایّامی که در منزل مرحوم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ در کربلای معلّی بودیم، مرحوم آیة الله آقای حاج سیّد عبدالحسین دستغیب شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ نیز به اتّفاق اهل بیت خویش مشرّف بودند و در منزلی در کربلا اسکان گزیده بودند. ناگفته نماند که در آن سال فرزند ایشان که در دانشگاه طهران تحصیل می‌نمود، بر اثر تصادف به رحمت خدا می‌رود و مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ خیلی به ایشان علاقه‌مند بودند و ایشان نیز گاهگاهی به زیارت مرحوم والد در مسجد قائم حاضر می‌شدند و از بیانات ایشان بهره‌مند می‌گشتند. مرحوم دستغیب خیلی اصرار داشتند که ایشان [فرزند شهید دستغیب] در سلک علماء الهی و مروّجین مکتب اهل بیت قرار گیرند، و به مرحوم والد توصیه می‌نمودند که با ایشان صحبت کنند و ایشان را از ادامۀ دروس دانشگاهی منصرف نمایند و بنده می‌دیدم که گاهگاهی ایشان به منزل می‌آیند و با مرحوم والد ـ قدّس الله سرّه ـ در مسایل دروس الهی و طلبگی صحبت می‌کنند و بسیار به اشتغال دروس اسلامی اشتیاق و رغبت نشان می‌دادند ولی آن را موکول به اتمام دروس دانشگاهی می‌کردند. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-139)
140. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] علی أیّ حال تقدیر و ارادۀ ازلی به نحو دیگری رقم خورد و این جوان پاک‌طینت و صافی‌ضمیر که الحقّ می‌توانست در آینده از ستارگان درخشان عالم علم و معرفت و فضیلت گردد، در عنفوان شباب و ریعان جوانی از عالم خاک به سرای اخروی هجرت نمود، و بدین لحاظ والدۀ او (عیال مرحوم دستغیب) بسیار متألّم و بی‌قرار بود و مرحوم دستغیب از حضرت حدّاد تقاضا می‌نمود که در حقّ ایشان دعا بفرمایند.

     روزی مرحوم حدّاد فرمودند برای تسلیت و زیارت آقای دستغیب به منزل ایشان در کربلا می‌رویم، و به اتّفاق ایشان و مرحوم والد و اخوی به سمت منزل مرحوم دستغیب حرکت کردیم و پس از ربع ساعت رسیدیم و وارد شدیم.

     پس از ردّ و بدل سخنان متعارف و احوال‌پرسی و تسلیت، مرحوم دستغیب از احوالات خود با مرحوم آیة الله انصاری همدانی ـ رضوان الله علیه ـ مطالبی فرمودند و پیوسته از ایشان تعریف و تمجید می‌کردند، و در ضمن فرمودند:

     روزی به مرحوم انصاری عرض کردم: کیفیّت جذبات رحمانیّه و نفحات قدسیّه بر قلب انسان را بیان فرمائید و اینکه در زیارت أمین الله وارد است: و مَوائِدَ المُستَطعِمِین «طعام‌های خاصّ اهل معرفت آماده و مهیّا است» چه می‌باشد و کیفیّت آن مائده‌ها برای ما روشن نشده است.

     مرحوم انصاری پاسخی نفرمودند تا اینکه موقع زوال و وقت نماز ظهر شد، برخاستیم و سجّاده انداختیم و به امامت مرحوم انصاری نماز ظهر را بجای آوردیم، امّا چه نمازی!! حالتی در آن نماز برای من دست داد که تا آن موقع چنین چیزی اتّفاق نیفتاده بود و اصلاً خود را احساس نمی‌کردم و گوئی که روی زمین قرار نداشتم! پس از اتمام نماز و قرائت تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها، مرحوم انصاری در حالی‌که جلوتر از ما نشسته بودند رو کردند به من و فرمودند: «حالا معنای جذبات و نفحات الهیه و موائد المستطعمین را فهمیدی؟!»

     سپس مرحوم دستغیب فرمودند: بلی بلی بزرگانی بودند، حالاتی داشتند، چه درجات و مراتبی را حائز گشته بودند!

     مرحوم حدّاد ـ قدّس الله سرّه ـ در حالی‌که سر خود را پائین انداخته بودند، پس از کمی مکث فرمودند:

     عشق تو مرا ألست منکم ببعید \*\* هجر تو مرا إنّ عذابی لشدید

     بر کُنج لبت نوشته یُحیی و یُمیت \*\* مَن مات مِن العشق فقد مات شهید

     و آنگاه برخاستند و خداحافظی کردند و خارج شدند.

     ###### [تفسیر منسوب به محیی الدّین عربی از آن او نیست]

     در یکی از شب‌های محرّم که منزل مرحوم حدّاد جلسه‌ای از رفقای عراقی و غیره بود، ایشان به مرحوم والد می‌فرمایند که قدری از قرآن را تفسیر کنند. در آنجا تفسیر منسوب به محیی الدّین عربی ـ رضوان الله علیه ـ کنار اطاق قرار داشت؛ مرحوم والد آن را برداشته و سوره نوح را از روی تفسیر محیی الدّین تفسیر می‌کردند، تا رسیدند به این آیه: ﴿وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا﴾\* در آنجا نوشته شده بود: «حضرت نوح نمی‌بایست یک چنین درخواستی از خدای متعال بنماید، زیرا با رحمت واسعۀ حق ناسازگار است و این یک اشتباهی بوده است که از آن حضرت سر زد!»

     مرحوم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ تا این مطلب را شنیدند فرمودند:

     نسبت دادن خطا و لغزش به انبیاء صحیح نیست و گوینده این کلام خود اشتباه نموده و مرتکب لغزش شده است. و سپس ادامه دادند: از اینجا معلوم می‌شود این تفسیر قطعاً ارتباطی به محیی الدّین عربی ندارد؛ زیرا او چنین مطلبی را نمی‌گوید، بلکه منسوب به فرد دیگری می‌باشد. (معلِّق)

     \*ـ سوره نوح (71) آیه 26. [↑](#footnote-ref-140)
141. . جنگ 15، ص 47. [↑](#footnote-ref-141)
142. . جنگ 16، ص 138. [↑](#footnote-ref-142)
143. . همان مصدر، ص 183. [↑](#footnote-ref-143)
144. . سائل مرحوم آیة الله علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ می‌باشند. [↑](#footnote-ref-144)
145. . جنگ 6، ص 156 الی 158. [↑](#footnote-ref-145)
146. . جنگ 22، ص 49. [↑](#footnote-ref-146)
147. . جنگ 7، ص 173 و 174. [↑](#footnote-ref-147)
148. . جنگ 10، ص 167. [↑](#footnote-ref-148)
149. . جنگ 25، ص 13. [↑](#footnote-ref-149)
150. . جنگ 13، ص 15. [↑](#footnote-ref-150)
151. . جنگ 15، ص 8. [↑](#footnote-ref-151)
152. . سوره الفجر (89) آیات 27 و 28. [↑](#footnote-ref-152)
153. . جنگ 14، ص 78 و 79. [↑](#footnote-ref-153)
154. . جنگ 4، ص 6. [↑](#footnote-ref-154)
155. . همان مصدر، ص 26 و 27. [↑](#footnote-ref-155)
156. . سوره هود (11) آیه 66 الی 68. [↑](#footnote-ref-156)
157. . سوره هود (11) آیه 94 و 95. [↑](#footnote-ref-157)
158. . سوره المؤمنون (23) آیه 41 الی 44. [↑](#footnote-ref-158)
159. . جنگ 4، ص 2 و3. [↑](#footnote-ref-159)
160. . سوره الکهف (18) آیه 12. [↑](#footnote-ref-160)
161. . سوره الکهف (18) آیه 23 و صدر آیه 24. [↑](#footnote-ref-161)
162. . سوره آل عمران (3) قسمتی از آیه 159. [↑](#footnote-ref-162)
163. . سوره الکهف (18) آیه 23 و صدر آیه 24. [↑](#footnote-ref-163)
164. . المیزان فی تفسیر القرآن، ج 13، ص 270. [↑](#footnote-ref-164)
165. . جنگ 15، ص 1 الی 7. [↑](#footnote-ref-165)
166. . سوره البقرة (2) قسمتی از آیه 262. [↑](#footnote-ref-166)
167. . سوره یونس (10) آیه 62. [↑](#footnote-ref-167)
168. . جنگ 15، ص 12. [↑](#footnote-ref-168)
169. . همان مصدر، ص 35 و 36. [↑](#footnote-ref-169)
170. . سوره الفتح (48) قسمتی از آیه 7. [↑](#footnote-ref-170)
171. . جنگ 15، ص 71. [↑](#footnote-ref-171)
172. . سوره آل عمران (3) صدر آیه 96. [↑](#footnote-ref-172)
173. . خ ل أرضخ: رضخ له من ماله، أعطاه قلیلاً من کثیر. [↑](#footnote-ref-173)
174. . جنگ 15، ص 259. [↑](#footnote-ref-174)
175. . سوره الأنعام (6) آیه 134. [↑](#footnote-ref-175)
176. . جنگ 6، ص 86 الی 87. [↑](#footnote-ref-176)
177. . سوره الأنعام (6) آیات 161 تا 163. [↑](#footnote-ref-177)
178. . سوره الأنعام (6) ذیل آیه 163. [↑](#footnote-ref-178)
179. . سوره یونس (10) ذیل آیه 72. [↑](#footnote-ref-179)
180. . جنگ 6، ص 93 و 94. [↑](#footnote-ref-180)
181. . همان مصدر، ص 120 و 121. [↑](#footnote-ref-181)
182. . سوره عبس (80) آیات 1 و 2. [↑](#footnote-ref-182)
183. . سوره المدّثّر (74) آیات 11 و 12. [↑](#footnote-ref-183)
184. . سوره الحجرات (49) آیه 6. [↑](#footnote-ref-184)
185. . سوره عبس (80) آیات 17 تا 23. [↑](#footnote-ref-185)
186. . چند سوره‌ای که در اوّل بعثت نازل شده است عتائق نامند؛ جمع عتیقه یعنی قدیمی و مرور زمان بر آن خورده. [↑](#footnote-ref-186)
187. . سوره القلم (68) آیه 4. [↑](#footnote-ref-187)
188. . جنگ 7، ص 44 الی 46. [↑](#footnote-ref-188)
189. . جواهر الکلام طبع دار احیاء التراث العربی، ج 9، ص 401. [↑](#footnote-ref-189)
190. . در طبع دار احیاء التراث العربی، لفظ «مئین» آمده است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-190)
191. . آل‌ عمران (3) صدر آیه 7. [↑](#footnote-ref-191)
192. . جنگ 7، ص 123. [↑](#footnote-ref-192)
193. . الخصال، ج 1، ص 292. [↑](#footnote-ref-193)
194. . جنگ 7، ص 128. [↑](#footnote-ref-194)
195. . السّباسب جمعُ سَبْسَب: المفازة. [↑](#footnote-ref-195)
196. . جنگ 25، ص 206. [↑](#footnote-ref-196)
197. . وسائل الشّیعه، ج 15، ص 335 [↑](#footnote-ref-197)
198. . روضة الواعظین، ج 2، ص 501. [↑](#footnote-ref-198)
199. . جنگ 7، ص 176 الی 179. [↑](#footnote-ref-199)
200. . جنگ 6، ص 102. [↑](#footnote-ref-200)
201. . جنگ 7، ص 180. [↑](#footnote-ref-201)
202. . مهر تابان، ص 155 و ص 156، الاتقان فی علوم القرآن، ج 1، ص 154: [فصّلت تسمّی السجدة و سورة المصابیح]. [↑](#footnote-ref-202)
203. . در وسائل، ج 1، از طبع امیر بهادر، ص 375 [طبع آل البیت، ج 6، ص 226] از محمّد بن یعقوب با اسناد متّصل خود از جابر روایت می‌کند که: سمعتُ أباجعفرٍ علیه السّلام یقول: «مَن قرء المسبِّحاتِ کلَّها قبل أن ینام لَم یَمُت حتّی یُدرِکَ القائم و إن مات کان فی جوار محمّد صلّی الله علیه و آله» و رواه الصدوق فی ثواب الأعمال عن أبیه عن احمد بن ادریس عن محمّد بن احمد عن محمّد بن حسان. (محقّق) [↑](#footnote-ref-203)
204. . مهر تابان، ص 158، تعلیقه: علاّمه آیة الله سیّد شرف الدّین عاملی ـ رحمة الله علیه ـ در کتاب النص و الاجتهاد، طبع دوم، ص 231، از صحیح بخاری، در ابواب جنائز، آخر ص 154 و ص 155، از جزء اوّل، در باب قول النّبیّ صلّی اللهُ علیه و آله: «إنّا بِکَ لَمَحزونونَ» از أنس بن مالک تخریج کرده است که گفت: سپس ما داخل شدیم بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و ابراهیم مشغول جان دادن بود. در این حال چشمان رسول الله اشک می‌‏ریخت، عبدالرّحمن بن عوف گفت: و أنتَ یا رسولَ اللهِ؟ «تو هم گریه می‌کنی ای رسول خدا؟!» حضرت به وی فرمود: یا بن عوف! إنّها رحجمة‌ٌ؛ ثُمَّ أتبَعَها بِاُخری، فقالَ صلّی اللهُ علیهِ و آله: إنَّ العَینَ تَدمَعُ، و القَلبَ یَحزَنُ، و لا نَقُولُ إلاّ ما یَرضَی رَبُّنا؛ و إنَّا بِفَراقِکَ یا إبراهیمُ لَمَحزُونُونَ! [↑](#footnote-ref-204)
205. . اقول: این قضیّه را سابقاً برای بنده دوست معظّم آقای حاج سیّد محمّد رضا خلخالی از پسر عموی خود آقای حاج سیّد علی خلخالی نقل کرده بودند با این متمّم که چون آن مرد کاسب از مشهد مقدّس به نجف اشرف مراجعت نمود به رفقای خود گفت که گذرنامه مرا در مشهد حاج میرزا علی آقای قاضی درست کرد و آنها گفتند ایشان در نجف بودند و مسافرت نکرده‌اند و آن مرد خودش نزد آقای قاضی آمد و داستان را گفت، مرحوم قاضی انکار کرد.

     آن مرد نزد فضلای نجف مانند حاج سیّد علی خلخالی و حاج شیخ محمّد تقی آملی و آقای حاج شیخ علی محمّد بروجردی و نظائرهم آمد و داستان را گفت. آنها به نزد مرحوم قاضی آمدند و بازگو کردند و مرحوم قاضی انکار کرد، و آنها با اصرار زیاد مرحوم قاضی را وادار کردند که برای آنها جلسۀ اخلاقی ترتیب داده و درس اخلاق بگوید.

     و در آن زمان که مرحوم قاضی بسیار گمنام بود و از حالات او احدی خبر نداشت قول داد برای آنها درس اخلاق بگوید و جلسۀ درس اخلاق ترتیب داد که همین افراد که ردیف اوّل شاگردان قاضی بودند در آن جلسه شرکت می‌کردند، و سپس در ردیف و سری دوّم علاّمه طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ و حضرت حاج سیّد هاشم حدّاد و آقای سید حسن مسقطی و آقای سیّد احمد کشمیری شرکت داشتند، و در ردیف سوّم آقای حاج شیخ محمّد تقی بهجت فومنی و آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی و غیرهم. [↑](#footnote-ref-205)
206. . جنگ 7، ص 183 الی 196. [↑](#footnote-ref-206)
207. . سوره النّمل (27) صدر آیه 39. [↑](#footnote-ref-207)
208. . جنگ 7، ص 203 الی 207. [↑](#footnote-ref-208)
209. . مرحوم حاج میرزا کاظم آقا، داماد مظفرالدّین شاه بوده و برادر کوچک‌تر از ایشان نامش حاج میرزا رضا آقا بوده است. [↑](#footnote-ref-209)
210. . جنگ 7، ص 196. [↑](#footnote-ref-210)
211. . سوره التّوبة (9) قسمتی از آیه 114. [↑](#footnote-ref-211)
212. . سوره التّوبة (9) قسمتی از آیه 114. [↑](#footnote-ref-212)
213. . سوره الصّآفّات (37) آیه 83. [↑](#footnote-ref-213)
214. . سوره القصص (28) قسمتی از آیه 15. [↑](#footnote-ref-214)
215. . سوره إبراهیم (14) صدر آیه 4. [↑](#footnote-ref-215)
216. . این حکایت آموزنده در مهر تابان، ص 337 نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-216)
217. . جنگ 7، ص 200 الی 212. [↑](#footnote-ref-217)
218. . سوره ص (38) صدر آیه 24. [↑](#footnote-ref-218)
219. . جنگ 7، ص 575 و 577. [↑](#footnote-ref-219)
220. . سوره النّسآء (4) قسمتی از آیه 94. [↑](#footnote-ref-220)
221. . جنگ 17، ص 26. [↑](#footnote-ref-221)
222. . سوره آل عمران (3) قسمتی از آیه 64. [↑](#footnote-ref-222)
223. . جنگ 17، ص 79 و 80. [↑](#footnote-ref-223)
224. . سوره الأنبیآء (21) آیه 23. [↑](#footnote-ref-224)
225. . جنگ 18، ص 53 و 54. [↑](#footnote-ref-225)
226. اشعار فوق در جزء ثانی الإنسان الکامل، [باب ٥٧]، ص ٢٦، وارد است. [↑](#footnote-ref-226)
227. . همان مصدر، ص 100 الی 102. [↑](#footnote-ref-227)
228. . مناقب آل أبی‌طالب لابن شهر آشوب، ج 2، ص 49؛ ینابیع المودة قندوزی، ج 1، ص 211. [↑](#footnote-ref-228)
229. . المهجة البیضاء فی احیاء الاحیاء. [↑](#footnote-ref-229)
230. . جنگ 6، ص 142. [↑](#footnote-ref-230)
231. . همان مصدر، ص 147. [↑](#footnote-ref-231)
232. . سوره الکهف (18) صدر آیه 21. [↑](#footnote-ref-232)
233. . جنگ 6، ص 176 و 177. [↑](#footnote-ref-233)
234. . نهج البلاغة، ج 2، ص 204. [↑](#footnote-ref-234)
235. . جنگ 10، ص 93 الی 95. [↑](#footnote-ref-235)
236. . منظور از حضرت آقا ـ روحی فداه ـ مرحوم آیة الحقّ و العرفان و سند الدّرایة و مدار الشّریعة آیة الله العظمی آقای حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی ـ قدّس الله نفسه الزّکیّة ـ می‌باشد. [↑](#footnote-ref-236)
237. . منظور از حضرت آقا ـ روحی فداه ـ که در این مجموعه وارد است، مرحوم آیة الحقّ و العرفان و سند الدّرایة و مدار الشّریعة آیة الله العظمی آقای حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی ـ قدّس الله نفسه الزّکیة ـ می‌باشد. (محقّق) [↑](#footnote-ref-237)
238. . خ ل : فُدیت، ودیت. [↑](#footnote-ref-238)
239. . سوره الرّحمن (55) آیه 64. [↑](#footnote-ref-239)
240. . جنگ 10، ص 7 الی 17. [↑](#footnote-ref-240)
241. . سوره الفتح (48) قسمتی از آیه 11. [↑](#footnote-ref-241)
242. . سوره الأعراف (7) قسمتی از آیه 143. [↑](#footnote-ref-242)
243. . سوره التحریم (66) صدر آیه 12. [↑](#footnote-ref-243)
244. . جنگ 10، ص 48 الی 52. [↑](#footnote-ref-244)
245. . جنگ 16، ص 141. [↑](#footnote-ref-245)
246. . جنگ 7، ص 413. [↑](#footnote-ref-246)
247. جنگ ٥، ص ٥٦. [↑](#footnote-ref-247)
248. همان مصدر، ص ٨٩. [↑](#footnote-ref-248)
249. . سوره النّمل (27) ذیل آیه 18. [↑](#footnote-ref-249)
250. . نهج البلاغة، ج 2، ص 218؛ با اندکی اختلاف. [↑](#footnote-ref-250)
251. . جنگ 10، ص 50. [↑](#footnote-ref-251)
252. . الکافی، ج 1، ص 337؛ مفاتیح الجنان، ص 588. [↑](#footnote-ref-252)
253. . جنگ 4، ص 5 و 6. [↑](#footnote-ref-253)
254. . سوره البقرة (2) ذیل آیه 255. [↑](#footnote-ref-254)
255. . جنگ 4، ص 17. [↑](#footnote-ref-255)
256. . إرشاد القلوب، ج 1، ص 91 و 92؛ «الباب الثانی و العشرون فی فضل...» با اندکی اختلاف. [↑](#footnote-ref-256)
257. . جنگ 4، ص 7. [↑](#footnote-ref-257)
258. . همان مصدر، ص 12. [↑](#footnote-ref-258)
259. . نامه‌ای است از طرف مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی ـ رضوان الله علیه ـ که در اوقاتی که مرحوم علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ در نجف اشرف به تحصیل مشغول بودند به عنوان دستور سلوکی فرستاده شده است. (معلِّق) [↑](#footnote-ref-259)
260. . این نامه از مرحوم انصاری به حضرت علاّمه ـ رضوان الله علیهما ـ در پاسخ به استفسار ایشان در مورد ترک اقامه جماعت در مسجد قائم می‌باشد.

     مرحوم علاّمه طهرانی در تمامی امور و شؤون خود از اساتید خویش استفسار می‌نمودند و با اجازه آنها اقدام می‌نمودند. (معلِّق) [↑](#footnote-ref-260)
261. . این نامه و نامه قبل از طرف مرحوم انصاری در همدان به علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیهما ـ هنگام اقامت و تشرّف ایشان در نجف اشرف جهت تحصیل، فرستاده شده است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-261)
262. . جنگ 5، ص 85 و 86. [↑](#footnote-ref-262)
263. . سوره یس (36) ذیل آیه 12. [↑](#footnote-ref-263)
264. . سوره الأنبیآء (21) آیه 107. [↑](#footnote-ref-264)
265. . جنگ 5، ص 89. [↑](#footnote-ref-265)
266. . جهت سهولت دست‌یابی به محتویّات جنگ حضرت آقای انصاری مطالب آن توسط لجنه تحقیق مبوّب و منقّح گردید. (محقّق) [↑](#footnote-ref-266)
267. . جنگ 10، ص 99 و 100. [↑](#footnote-ref-267)
268. . سوره الحجر (15) آیه 15. [↑](#footnote-ref-268)
269. . جنگ 10، ص 103. [↑](#footnote-ref-269)
270. . سوره الإسرآء (17) قسمتی از آیه 29. [↑](#footnote-ref-270)
271. . جنگ 10، ص 109 الی 111. [↑](#footnote-ref-271)
272. . سوره غافر (40) آیه 15. [↑](#footnote-ref-272)
273. . سوره التّوبة (9) قسمتی از آیه 32. [↑](#footnote-ref-273)
274. . المنجد: تلافی الأمر: تدارکه؛ تلاقی القوم: تحاجوا؛ ولیکن ظاهراً مراد همان ملاقات و تلاقی و برخورد کردن باشد. (محقّق) [↑](#footnote-ref-274)
275. . سورۀ الأعراف (7) صدر آیۀ 7. [↑](#footnote-ref-275)
276. . جنگ 10، ص 119 الی 122. [↑](#footnote-ref-276)
277. . سوره الأعراف (7) صدر آیه 142. [↑](#footnote-ref-277)
278. . سوره آل عمران (3) قسمتی از آیه 97. [↑](#footnote-ref-278)
279. . چون در وسیط دو احتمال است هر دو ضبط شد. [↑](#footnote-ref-279)
280. . سوره الحاقّه (69) قسمتی از آیه 7. [↑](#footnote-ref-280)
281. . سوره الطلاق (65) قسمتی از آیه 12. [↑](#footnote-ref-281)
282. . بحار الأنوار، ج 39، ص 246. [↑](#footnote-ref-282)
283. . سوره الإخلاص (112) آیه 1 و 2. [↑](#footnote-ref-283)
284. . سوره هود (11) ذیل آیه 10. [↑](#footnote-ref-284)
285. . جنگ 10، ص 127 الی 136. [↑](#footnote-ref-285)
286. . مع الامساک عن سایر المفطرات. [↑](#footnote-ref-286)
287. . جنگ 10 ص 108 و 109. [↑](#footnote-ref-287)
288. . همان مصدر، ص 111. [↑](#footnote-ref-288)
289. . همان مصدر، ص 124. [↑](#footnote-ref-289)
290. . جنگ 10، ص 137 [↑](#footnote-ref-290)
291. . سوره الواقعة (56) آیه 1. [↑](#footnote-ref-291)
292. . سوره النّمل (27) آیه 62 [↑](#footnote-ref-292)
293. . سوره القدر. [↑](#footnote-ref-293)
294. . جنگ 10، ص 139 الی 143. [↑](#footnote-ref-294)
295. . همان مصدر، ص 104. [↑](#footnote-ref-295)
296. . جنگ 13، ص 18. [↑](#footnote-ref-296)
297. . [حکایتی از معلِّق محترم دربارۀ حضرت آیة الله آقای حاج شیخ محمّد جواد انصاری قدّس الله نفسه الزّکیّه]. [↑](#footnote-ref-297)
298. ###### [میهمان نوازی و شدّت عسر و تضیّق معیشت آقای انصاری]

     از جمله قضایائی که حضرت والد ـ‌ قُدّس سرُّه ـ از مرحوم انصاری ـ رضوان الله علیه ـ نقل می‌فرمودند اینکه:

     مرحوم انصاری در همدان ملجأ دوستان راه خدا و سالکان إلی الله از اطراف و اکناف بود. در همه وقت از فصول سال، شیفتگان معرفت و ولایت از اقصی نقاط برای ادراک محضرش شَدّ رحال نموده چند روزی در منزل ایشان سکونت می‌نمودند، به طوری‌که به ندرت اتّفاق می‌افتاد منزل ایشان خالی از مهمان و مسافرین باشد. (خود حضرت والد نیز هر ماهی چند روز به همدان می‌رفتند.)

     مرحوم انصاری به کسی از رفقاء و ارادتمندان خود در همدان اجازه نمی‌دادند کسی متصدّی و متکفّل ضیافتِ اخوان گردد، و حتّی خود آن مرحوم با آن جثّه بسیار نحیف به خرید ما یحتاج شخصاً اقدام می‌نمودند و حتّی در تهیّۀ غذا نیز با دوستان همکاری می‌کردند.

     برخی از افراد نادان که این اوضاع و احوال و رفت و آمد‌های اشخاص را می‌دیدند چنین تصوّر می‌کردند که ایشان مخارج ضیافت را به طریق غیر معمول و از خارق عادات به دست می‌آورند و حتّی بین خود گفته بودند: «آقای انصاری دست می‌برد از زیر تشک و مخدّۀ خود پول برمی‌دارد، و الاّ از طریق عادی و طبیعی چطور ایشان از عهده این مصارف می‌تواند برآید؟!»

     در حالی‌که از احوال ایشان و شدّت عسر و تضیّقاتِ مالی کاملاً‌ مطلّع بودم و شنیدن چنین سخنانی از این گونه افراد برایم ناگوار بود.

     روزی در فصل تابستان که طبعاً ورود دوستان و ارادتمندان ایشان به همدان شدّت یافته بود و بیرونی ایشان مملوّ از رفقا طهرانی و اصفهانی و شیرازی و غیره بود، من در اطاق بیرونی بعدازظهر استراحت می‌کردم که ناگاه متوجّه صدای مرحوم انصاری از اطاق مجاور شدم که با دو نفر مشغول صحبت بر سر فروش باغی کوچک در بیرون و اطراف همدان می‌باشند، و ظاهراً این دو نفر دلاّل و واسطه فروش بودند، پس از گذشت اندک زمانی متوجّه شدم این واسطه‌ها می‌خواهند باغ را به ثمن بخس بفروشند و مرحوم انصاری از فروش آن امتناع می‌ورزند؛ تا اینکه کم‌کم صدای آن دو نفر بلند شد و شروع کردند به هتّاکی و بی‌احترامی به مرحوم انصاری که ایشان در این هنگام صحبت را قطع کردند و به نزاع و مشاجره خاتمه دادند و آن دو نفر از منزل خارج شدند.

     من از این پیش‌آمد بسیار متأثّر شدم که باید کار اولیای خدا به اینجا برسد که برای تحصیل قوت مهمانان مجبور شوند باغ کوچک انگور خود را بفروشند و بعد با این مسایل روبرو شوند، در حالی‌که برخی از دوستان نادان ایشان چنین می‌پنداشتند این مخارج و مصارف تماماً توسّط تصرّفات ایشان و از راه غیر طبیعی تأمین می‌گردد، و با خود گفتم: به مجرّد بازگشت به طهران از آشنایان قدری پول می‌گیرم و برای آقای انصاری ارسال می‌کنم.

     غروب برای ادراک فیض نماز جماعت مرحوم انصاری در مسجد جامع همدان به اتّفاق رفقا حرکت کردیم، و پس از اقامۀ نماز عشاء در صحن مسجد جامع هنگام خارج شدن از مسجد در حرکت بودم که ناگاه مرحوم آقای انصاری آمدند و در کنار من قرار گرفتند و به آهستگی در گوش من فرمودند:

     «آقا سیّد محمّد حسین مبادا آنچه را که در ذهن داری دربارۀ مخارج و مصارف من جامه عمل بپوشانی! إن شاء الله خدا بزرگ است!» این جمله را فرمودند و از من فاصله گرفتند. (معلِّق) [↑](#footnote-ref-298)
299. . برای اطلاع بیشتر پیرامون این موضوع به جلد اول همین مجموعه ص 162 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-299)
300. . جنگ 15، ص 40 الی 47. [↑](#footnote-ref-300)
301. . همان مصدر، ص 81. [↑](#footnote-ref-301)
302. . جنگ 16، ص 124 الی 126. [↑](#footnote-ref-302)
303. . صحیفۀ کاظمیّه: مجموعۀ دعاهای انشاء شده مرحوم آقا سیّد محمّد کاظم یزدی است که به عنوان صحیفۀ کاظمیّه طبع کرده بودند. [↑](#footnote-ref-303)
304. . جنگ 17، ص 10. [↑](#footnote-ref-304)
305. . [حکایات و قصصی از معلّق محترم دربارۀ حضرت آیة الله مرحوم آیة الحقّ و الیقین آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی قدّس الله نفسه الزّکیّه.] [↑](#footnote-ref-305)
306. ###### [استدراج عالمی نجف دیده و قیاس آن با عارفی شوریده]

     مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

     روزی مرحوم آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی ـ تغمّده الله برحمته ـ می‌فرمودند: من در ایام نوجوانی و تحصیل در حوزه نجف هم‌مباحثه‌ای داشتم شاهرودی که فردی بسیار مستعد و تیزبین و زرنگ و درس خوان بود، و ما با هم سالیان درازی را به مباحثه کتب مختلف و درس خارج مشغول بودیم. تا اینکه او پس از نیل به مراتب عالیۀ علم و فوز به مرحلۀ اجتهاد، جلاء نجف اختیار نمود و به شهر و دیار خویش شاهرود مراجعت کرد، و ما دیگر از او خبری نداشتیم، ولی همین‌قدر می‌دانستیم که در شاهرود بسیار مورد توجّه قرار گرفته و عالم وحید شهر و مرجع مراجعه افراد و محل رتق و فتق امور مردم گردیده است، و تمام شهر در حیطۀ تصرّف و اقتدار علمی و قضائی و نفوذ کلمۀ او واقع شده است.

     روزی از ایام تابستان که در منزل به مطالعه مشغول بودم دیدم درب منزل به صدا در آمد و یکی از فرزندانم آمد و گفت: مردی با ریش تراشیده و کلاه فرنگی سراغ شما را می‌گیرد. گفتم: بگو بیاید بالا! در این هنگام مردی وارد اطاق شد که ظلمت همه فضا را اشغال کرد، به او گفتم: تو کیستی؟ در جواب گفت: مرا نمی‌شناسید؟ گفتم: خیر. گفت: من هم‌مباحثه‌ای شما هستم و اسمم فلان و فلان است. من گفتم: قبَّحَ الله وجْهَک! خدا صورتت را کریه و زشت گرداند! این چه سیما و شمایلی است که برای خود ساخته‌ای؟! گفت: داستان من طولانی است و پس از [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-306)
307. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نشستن چنین ادامه داد:

     پس از اینکه من از نجف به مسقط الرأس خود شاهرود مراجعت نمودم، در مسجدی از مساجد شهر به اقامه نماز جماعت و تبلیغ و تفسیر و تبیین حلال و حرام پرداختم. مدّتی از این اشتغال گذشت، کم‌کم صِیت و شهرت ما تمام شهر شاهرود را فرا گرفت و مردم روی به ما آوردند و امور خود را به من واگذار نمودند، و مرافعات و دعاوی خود را نزد من مطرح می‌ساختند و برای حلّ مشکلات اجتماعی و خانوادگی از من استمداد می‌جستند؛ مدّتی نگذشت که من عالم وحید شهر و ملجأ عوام و خواص و تنها مجتهد متنفّذ و مبسوط الیَد شهر گشتم، به طوری که حاکم وقت از من حساب می‌برد و در امور خود با من مشورت می‌نمود و بدون اجازه من دست به هر کاری نمی‌زد.

     شبی از شب‌ها حاکم مرا به صرف شام به منزل خود دعوت کرد؛ من به منزل حاکم رفتم دیدم عدّه‌ای نیز از اعیان و اشراف مدعوّ می‌باشند، طبیعتاً بسیار مورد توجّه و احترام افراد حاضر قرار گرفتم و با انواع کلمات و تمجیدها و محبت‌های شُبهه‌آمیز مرا مورد لطف و محبّت خویش قرار می‌دادند، و من از این برخورد و محفل کاملاً‌ خرسند و مشعوف بودم.

     در این اثناء دیدم زمزمه‌ای بین افراد درگرفت و حرکات چشم و ابرو و دست و صورت حکایت از وقوع مطلبی ناگفته می‌کند که گویا شرم و حیای افراد از حضور من مانع ابراز و اظهار آن می‌باشد؛ تا اینکه خود من رو به آنان نمودم و گفتم: آیا مطلبی هست که می‌خواهید مطرح کنید؟ یکی از آنها با اظهار شرمندگی و حُجب خاصی گفت: اگر جسارت نباشد می‌خواهم مطلبی عرض کنم امّا شخصیّت شما مانع از طرح آن است. من گفتم: هیچ اشکالی ندارد هرچه در دل دارید بدون خوف و هراس بگوئید.

     آن شخص گفت: دوستان و رفقای محفل مایل هستند چنانچه شما اجازت فرمائید لبی تر کنند و صفائی به محفل آورند. من متعجّبانه گفتم: یعنی چه؟ لبی تر کنند چه معنی دارد؟ من که نمی‌فهمم منظور شما را. آن شخص گفت: اگر اجازه فرمائید قدری شراب برای تازه نمودن دماغ و رفع خستگی تناول شود.

     من که اصلاً و ابداً چنین تصوّر و تخیّلی به ذهنم خطور نکرده بود آنچنان برآشفتم و بر آنها نهیب زدم که تمام اهل مجلس از رعب و وحشت فریاد من به لرزه و هراس افتادند، و در حالی‌که از شدّت عصبانیّت کنترل خود را از دست داده بودم مجلس را ترک گفته از خانۀ حاکم بیرون آمدم، و هرچه حاکم به دنبال من برای عذرخواهی آمد اعتنائی ننمودم و به منزل خود وارد شدم. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-307)
308. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] سه روز پس از این ماجرا شبی حاکم به منزل ما آمد و بنا را بر عذرخواهی و اغماض و شرمندگی گذاشت و با الحاح و اصرار از ما تقاضا کرد که دوباره به منزل ایشان برای صرف شام برویم، من نیز قبول کردم و رفتم و مشاهده نمودم همان افراد نیز در آنجا حضور دارند. این‌بار بدون طرح مسألۀ سابق سفره انداخته و شام آوردند. من دیدم عجب شام لذیذی است که در عمر خود این چنین طعم و رائحه و لذّتی نچشیده بودم. پس از صرف شام صاحب‌خانه گفت از آنجا که آقایان مایل به صرف مشروب می‌باشند شما چنانچه تمایل دارید به منزل خود مراجعت کنید! من پذیرفته و برخاستم؛ ولی حاضرین با ابراز ندامت و اظهار شرمندگی از این جریان متأسّف شدند؛ من گفتم: ایرادی ندارد شما هر کاری می‌خواهید انجام دهید من با شما کاری ندارم و به منزل خود مراجعت کردم.

     حدود سه هفته از این جریان گذشت و تمام این مدّت طعم و لذّت شام آن شب پیوسته فکر و ذهن مرا مشغول می‌داشت تا اینکه حاکم باز برای صرف شام مرا دعوت نمود و من با تمایل شدید و اشتیاق وافر دعوت او را لبیک گفتم.

     پس از وارد شدن دیدم باز همان مهمان‌های معهود، در محفل حضور دارند و طبق برنامۀ قبلی سفره گسترانیدند و شام را با لذّت و اشتیاقی وافر صرف نمودیم. پس از صرف شام بدون اینکه از من تقاضای خروج از منزل را بکنند دیدم خانمی با سینی و جام شراب، وارد مجلس شد و همین‌طور کنار درب اطاق به انتظار اجازه ایستاد.

     افراد رو کردند به من و گفتند: اگر آقا اجازه دهند دوستان مایلند با حضور ایشان از بادۀ ناب بهره‌مند گردند و لطف و صفای شرب شراب، با وجود شما بسیار گوارا و شیرین خواهد شد. من ابتداء ابراز ناراحتی نمودم ولی اصرار افراد و تمنّای آن خانم ساقی، مرا به سُستی و تسلیم واداشت و گفتم: شما به کار خود بپردازید من کاری به کار شما ندارم.

     پس از بیان این مطلب، آن خانم از همان ابتدای مجلس لیوان‌های شراب را یک به یک به دست افراد می‌داد و به سمت وسط مجلس پیش می‌آمد، ولی آن افراد بدون اینکه لیوان‌ها را به سمت دهان خود ببرند همین‌طور در دستان خود نگه داشتند؛ تا اینکه آن زن به من رسید و در مقابل من ایستاد، از من تقاضا کرد لیوانی برای شرب بردارم. من از این عمل ناراحت شدم و ابراز نگرانی نمودم، ولی یک‌مرتبه از هر طرف صدا به خواهش و تمنّی و اصرار بر شرب باده برخاست و چنین تقاضا شد که تا من بر ندارم و صرف نکنم هیچ‌کدام از آنها شراب را به لبان خود نزدیک نخواهند ساخت، و من هرچه انکار کردم آنها بر اصرار خود افزودند؛ تا اینکه آن زن با حرکات و سکناتی مرا متوجّه خود نمود و با ظرافت و لطافتی خاص مرا به وسوسه [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-308)
309. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] انداخت و من لیوانی از بادۀ ناب از دست او گرفتم و به دهان خود نزدیک نمودم و آن لیوان را لاجرعه سر کشیدم.

     خدا شاهد است به محض اینکه شراب وارد معده من شد، یک‌مرتبه احساس کردم چیزی از دل و قلب من خارج شد، و آن ایمان و اعتقادی که پیش از این در وجود و قلب خود احساس می‌نمودم، دیگر در نفس خود نیافتم. از آن مجلس بیرون آمدم در حالی‌که با آن فردی که پیش از این وارد مجلس شده بود، زمین تا آسمان تفاوت داشتم.

     پس از مدّتی، حاکم مرا به مسئولیّتی در دوائر دولتی تنفیذ نمود و من عمامه از سر خود برداشتم و رسماً تحت حمایت و رعایت دستگاه حاکمه قرار گرفتم، و مسئولیّت قضاوت دولتی را به من واگذار نمودند، و اینک وضع و حال من همین است که شما مشاهده می‌کنید.

     در اینجا بنده به یاد داستانی از مرحوم آیة الله عارفِ واصل، حاج میرزا جعفر کبودر آهنگی افتادم که بسیار شبیه به این حکایت است و آن را از مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ‌ شنیدم، و با بیان این داستان فرق بین عالم عارف و عالمِ عادی روشن می‌گردد:

     مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ‌ می‌فرمودند: مرحوم حاج میرزا جعفر کبودر آهنگی همدانی از عرفاء نامدار و از صاحبان نَفَس، ذوالإقتدار و مرجع اهل و دیار و ملاذ اقارب و اغیار بود، و در قریۀ کبودر آهنگ (چند فرسخی همدان) به تربیت و تهذیب شاگردان و سالکان اهتمام می‌ورزید.

     روزی جمعی از اراذل و اوباش منطقه به تحریک بعضی از مخالفین و معاندین آن بزرگوار، تصمیم می‌گیرند او را بیازارند، و مجلسی جهت عیش و نوش فراهم می‌سازند و ایشان را به آن مجلس دعوت می‌کنند. مرحوم کبودر آهنگی شب‌هنگام به آن محفل وارد می‌شود و می‌بیند که اراذل قریه همگی در آنجا مجتمع می‌باشند؛، پس از اندک زمانی بساط عیش فراهم می‌شود و پذیرائی از مهمانان آغاز می‌شود.

     در این هنگام درب اطاق باز می‌شود و زنی برهنه با جام شراب وارد مجلس می‌شود و به یک‌یک از مهمانان کاسه‌ای از شراب می‌نوشاند، تا اینکه می‌رسد به مرحوم حاج میرزا جعفر و کاسه‌ را از جام پُر کرده به ایشان تعارف می‌کند. مرحوم کبودر آهنگی سر خود را به زیر انداخته بودند و در تمام این مدّت، اصلاً به اطراف توجّه نکرده بودند و لذا هیچ اعتنائی به آن زن ننمودند.

     آن زن دوباره تقاضای خود را تکرار کرد و در حالی‌که می‌رقصید و به سمت ایشان حرکت می‌کرد، می‌خواست خود را به ایشان خیلی نزدیک کند تا بیشتر موجب تأذّی ایشان شود؛ و [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-309)
310. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] همین‌طور گریه می‌کنند؛ من رفتم و کنار ایشان نشستم و از این وقایعی که برای ایشان پیش آمده بود می‌خواستم ابراز تأسّف و تألّم کنم که دیدم ایشان صحیفه را بستند و رو کردند به من، فرمودند:

     «آقا سیّد محمّد حسین! کسی که عرفان ندارد، نه دنیا دارد و نه آخرت! مرا که می‌بینی با این گرفتاری‌ها خوشم و هیچ احساس ناراحتی و شِکوه ابداً و ابداً ندارم.»

     ###### [ایشان مردی غیور و پابرجا و با استقامت بود]

     مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ دربارۀ ایشان می‌فرمودند: ایشان بسیار مرد غیور و قُرص و پابرجا و با استقامتی بود، و در مسیر طلب و ارادۀ مراحل عالیه بسیار کوشا و استوار بود.

     روزی به حرم أمیرالمؤمنین علیه السّلام مشرّف می‌شود و پنجره ضریح را با دو دست خود می‌گیرد و تکان می‌دهد و با حالتی مصمّم و مجدّ و مصرّ از آن حضرت تقاضای وصول به مقام شهود و فتح باب معرفت را می‌کند، و در مقابل عرض می‌کند: هرچه می‌خواهید از مصائب و گرفتاری‌ها بر سر من فرود آورید، من همه چیز را تحمّل خواهم کرد!

     مدّتی از این قضیّه نگذشت که فشار و گرفتاری از هر طرف بر ایشان وارد گردید. عسرت در معیشت کم‌کم در زندگی اثرات نامطلوب گذاشت و بدهی به افراد از حدّ متعارف گذشت و زبان شِکوه و گلایه و چه بسا طعن و کنایه باز شد، در همین اثناء حادثه‌ای برای یکی از فرزندان ایشان پیش آمد و این گرفتاری مزید بر فشارها و تنگناها گردید؛ وضعیّت ایشان و اعتراض طلبکارها و حرف و نقل افرادِ در محل، کار را به جائی رساند که ایشان مجبور شدند برای مدّتی به اتّفاق خانواده به مسجد کوفه نقل مکان نمایند.

     یک روز که فشار بر خانواده واقعاً آنان را به استیصال کشانید، اهل بیت ایشان با اعتراض شدید از ایشان سؤال می‌کند: این چه وضعی است که ما بدان دچار شده‌ایم؟ مرحوم آقا سیّد جمال می‌فرمایند: همه کارها به دست أمیرالمؤمنین علیه السّلام است، اگر می‌خواهی برو به حرم و خودت از آن حضرت تقاضا کن. عیال ایشان می‌گوید: شما به حرم بروید و دعا کنید! ایشان می‌فرمایند من نمی‌روم. بالأخره اهل بیت ایشان از کوفه به حرم أمیرالمؤمنین علیه السّلام مشرّف می‌شود و بنای گلایه و شکوه را می‌گذارد که آخر این چه مصیبتی است که بر ما وارد شده است و ما را به استیصال کشانده است؟!

     هنگامی که از حرم خارج می‌شود متوجّه می‌شود دزد کفش‌های او را برده است! دیگر طاقتش طاق می‌شود و فریاد می‌زند و هرچه بر زبانش جاری شده بود به مرحوم آقا سیّد جمال و [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-310)
311. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] أمیرالمؤمنین علیه السّلام نثار می‌کند. خلاصه کار به جائی می‌رسد که خود مرحوم آقا سیّد جمال، دیگر به تنگ می‌آید و تحمّل این وضع برای او امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ دوباره به حرم أمیرالمؤمنین علیه السّلام مشرّف می‌شود و پنجره ضریح را با دو دستان خود می‌گیرد و خطاب به حضرت عرض می‌کند:

     «یا علی: من ... خوردم که چنین تقاضائی از شما کردم، من طاقت تحمّل امتحان تو را ندارم، خواستی مقصود و آرزوی مرا برآورده کنی خود دانی، و اگر نخواستی برآورده مکن!»

     پس از ارجاع مطلب به أمیرالمؤمنین علیه السّلام یک‌مرتبه اوضاع آقا سیّد جمال تغییر می‌کند و فشارها یکی پس از دیگری مرتفع می‌گردد و کم‌کم احوال ایشان به روال عادی بازگشت می‌نماید.

     مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند: انسان نباید طلب خود را در ازای امر دیگری قرار دهد؛ زیرا چه بسا قادر بر انجام آن چیز نمی‌باشد و اگر خواست خود را منوط به این تعهّدات بگرداند، خداوند هم با او به همان شیوه عمل می‌نماید و کجا انسان می‌تواند با مشیّت و ارادۀ خدا مقابله و هم‌آوردی نماید؟! پس بهتر است که از اوّل با اظهار عجز و ناتوانی، حالت مسکنت و فقر را در پیشگاه الهی عرضه بدارد و از او بخواهد که با همه ضعف و قصور و تقصیر و کوتاهی با کرامت و لطف خود با او برخورد نماید، نه با عدل و قسط و حساب و کتاب که در این صورت بازنده خواهد شد.

     ###### [برآورده شدن حاجت آقا سیّد جمال الدین رحمة الله علیه، توسط سیّدالشّهداء علیه السّلام]

     مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ می‌فرمودند: عادت مرحوم آقا سیّد جمال الدین ـ رحمة الله علیه ـ این بود که هر ساله در شب نیمۀ شعبان از نجف به زیارت سیّدالشّهداء علیه السّلام مشرّف می‌شدند و روز نیمۀ شعبان به نجف مراجعت می‌کردند.

     در یکی از سال‌ها به واسطۀ مانعی نتوانستند در شب نیمه شعبان به کربلا بیایند، به یکی از دوستان ایشان به نام مرحوم آقا سیّد عبدالله فاطمی شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ که مردی صاحبدل و اهل معنی و مکاشفات بود قدری پول می‌دهند و می‌فرمایند: از طرف من به زیارت سیّدالشّهداء علیه السّلام برو و حاجتی را که از آن حضرت تقاضا دارم، بگیر و برای من بیاور. مرحوم آقا سیّد عبدالله به سمت کربلا حرکت می‌کند و در شب نیمۀ شعبان وارد کربلا می‌شود و قبل از تشرّف به حرم، به حمّامِ نزدیک خیمه‌گاه می‌رود تا با غسل زیارت مشرّف شود. وقتی وارد خزینه می‌شود می‌بیند از در و دیوار ذکر «یا هو» به گوش می‌رسد، حتّی وقتی آب را از خزینه برمی‌دارد آب «یا هو» می‌گوید و وقتی آب را به سر جایش می‌ریزد باز صدای «یا هو» از آن شنیده می‌شود؛ خلاصه در تمام مدّت اشتغال به غسل، تمام اشیاءِ داخل حمّام با او به ذکر «یا هو» مترنّم بودند.

     مرحوم آقا سیّد عبدالله فاطمی شیرازی پس از انجام غسل به حرم سیّدالشّهداء علیه السّلام مشرّف می‌شود و پس از فراغ از زیارت و نماز، در گوشه‌ای می‌نشیند و خدمت حضرت، حاجت آقا سیّد جمال را عرضه می‌دارد؛ در این‌وقت مشاهده می‌کند حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام از داخل ضریح بیرون آمدند و خطاب به او فرمودند: «به آقا سیّد جمال بگو حاجتت را برآورده نمودیم».

     مرحوم آقا سیّد عبدالله فردا به سمت نجف حرکت می‌کند و همان روز مرحوم آقا سیّد جمال الدّین را ملاقات می‌کند و قبل از اینکه پیغام حضرت ابا عبدالله علیه السّلام را به او برساند، آقا سیّد جمال به او می‌گویند: پیغام امام حسین علیه السّلام به ما رسید و از آقا سیّد عبدالله فاطمی تشکّر می‌کند.

     \*ـ مثنوی معنوی، دفتر اول. [↑](#footnote-ref-311)